

تصوير ابو عبد الرحمن الكردي

اسلام و حقوق بشر

نقاش:

زين العابدين قسري

از انتشارات كتابخانه صدر

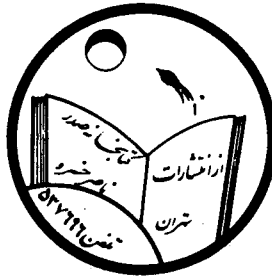
اسلام و حقوق بشر

نگارش:

زین العابدین قُتربانی

حق طبع محفوظ است

چاپخانه حیدری



از انتشارات کتابخانه صدر - تهران ناصر خسرو

پاساژ مجیدی - تلفن ۵۳۷۶۹۶

« وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ - حق را به باطل ، میامیزید .

« سورة بقره آیه ۴۲

« وَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَّاصِفِ ، وَاضْيَقُهَا فِي

« التَّنَاصِفِ ، لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ الْأَجْرَى عَلَيْهِ ، وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ ،

« الْأَجْرَى لَهُ .

« حق ، هنگام توصیف و در مقام گفتار ، فراخترین چیزها است ،

« ولی هنگام عمل ، و رعایت انصاف ، از همه چیز ، تنگتر است ،

« بنفع کسی علیه دیگری ، حقی قرار داده نشد ، مگر آنکه علیه

« او و بنفع دیگری ، نظیر همان حق ، قرار داده شد .

« اهداء »

به :

آنانکه میخواهند در برابر مکتبهای حقوقی جهان با
افکار بلند و جهانی حقوق اسلام آشنائی بیشتری پیدا کرده
با ما در بیدار ساختن غرب زدگان همکاری نمایند .



بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

❖ دنیای تاریک !

❖ فروغ تابناک

❖ تلاش در دو قطب مخالف !

❖ آنچه خود داشت زیبگانه تمنا می کرد !

❖ تذکر چند نکته

دنیا در وضع خاصی قرار داشت : غبار تیره‌ای از جهالت و نادانی بر افکار و عقول مردم سنگینی میکرد. بیدادگری و ستم باوج شدت خود رسیده عدالت و فضیلت در گاخها و مراکز قدرت زندانی شده بود !

فساد و تباهی همه جا را فرا گرفته ، دیکتاتوری و خود کامگی اجازه نفس

کشیدن به کسی نمیداد !

بنیان جامعه بر اساس نظام پوسیده طبقاتی و ثنوری غلط تبعیضات نژادی ، استوار

بود ، و گروه زیادی بجرم بردگی از همه حقوق انسانی محروم بودند وزیر چکمه‌های

استبداد اربابان بی‌مروت ، آخرین رمق را طای می‌کردند .

زنان بهیچوجه شخصیت حقوقی نداشتند و مانند اجناس و اموال دست بدست

میگردیدند و چه بسا بعد از مرگ شوهران از حق حیات محروم ، و می‌بایست زنده زنده

با آنان بسوزند و یاد فن شوند !

هیولای وحشتناک جنگ و خونریزی و چپاول، دزدان تیزش را در کالبد نیمه جان مردم تیره بخت فرو برده ، بجای امنیت و ثبات ، اضطراب و دلهره و هرج و مرج بر آنان حکفرما بود !

مشتی صاحبان زر و زور افکار و عقول اکثریت مردم را تحت اراده خود گرفته کسی حق نداشت از طبیعی ترین حقوق انسانی یعنی: مساوات و آزادی شخصی، فکری، سیاسی، مدنی، و مذهبی برخوردار گردد !

کار برای گروهی خوشگذران و تن پرور عار بود، و تفریحات سالم آنان در میخوارگی، عیاشی، قمار، لهو و لعب، خلاصه می شد !

سخن کوتاه اینکه: مردم از لحاظ فرهنگ، اقتصاد، اخلاق، عقائد، مذهب حکومت و نظام زندگی، در «گمراهی آشکار»^(۱) بسر میبردند و دنیا درست همان وضعی را داشت که «علی بن ابیطالب» عَلَيْهِ السَّلَام در «نهج البلاغه» بیان میکند: «هنگامی پیامبرش را فرستاد که از دوران پیامبران پیشین، بسی گذشته و مردم در خواب عمیق و طولانی فرو رفته بودند، فتنه ها سراسر گیتی را فرا گرفته، پیوندهای امور از هم گسیخته و آتش جنگ از هرسو زبانه میکشید، دنیا نور و روشنائی را از دست داده در ظلمت و تاریکی عجیبی فرو رفته غرور و نادرستی عالمگیر شده بود، برگهای درخت زندگی زرد و میوه های برشاخسار نداشت و نشاط و شادابی از حیات اجتماعی رخت

برپسته و آثار هدايت مند رس و علمهای بد بختی و زوالت از هرسود رحال اهتزاز بود. دنیا با قیافه ای خشمناک و چهره ای عبوس بروی اهل خود نگاه میکرد، میوه درختش فتنه و طعامش مردار بود، «دلها پر از ترس و دستها بر قبضه شمشیر بود!»^(۲)

(۱) .. و ان كانوا من قبل لفي ضلال مبين (سوره جمعه آیه ۲)

(۲) ارسله علی حين فتره من الرسل ، وطول هجمة من الامم ، واعتزام من الفتن ، و انتشار من الامور ، وتلظ من العروب ، والدنيا كاسفة النور ، ظاهرة الفرور علی حين اصفرار من ورقها و اياس من ثمرها ، و اغوارار من مائها ، قد درست منار الهدی ، و ظهرت —

فروغ تابناك

دنیا در يك چنین وضعی بود که نور اسلام ، در جهان پرتو انداخت ، و از فروغ تابناکش جهان تاریك را روشن نمود ، دانش و فرهنگ را بسط داد ، بساط بیدادگری و خود کلمگی را برچید ، عدالت و فضیلت را همگانی کرد ، ملکات فاضله و اخلاق نیکو را با آخرین درجه ممکن خود رسانید ، حکومتی بر اساس دموکراسی و مساوات و آزادی پدید آورد ، بزنان بالاترین شخصیت حقوقی را بخشید ، بردگان را از آن وضع فلاکت بار نجات داد ، قانون حق و عدالت را جایگزین اراده های شخصی و خود کلمگی ساخت ، باتبهکاری و تن پروری شدیداً مبارزه کرد ، کار و کوشش را جزء وظائف همگان قرار داد ، اصل همزیستی مسالمت آمیز را جانشین جنگهای قبیله ای و کشور ستانی و مذهبی نمود ، آزادی شخصی ، فکری ، مدنی ، سیاسی ، و مذهبی را از حقوق انسانها قرار داد ، و بطور کلی بر خرابه های وضع رقت بار گذشته ، جهانی نو و متکی بر عدالت و مساوات ساخت ، و اصلاحات همه جانبه ای را در جمیع شئون زندگی از عقائد و اخلاق گرفته تا حکومت و قوانین و نظام زندگی آغاز نمود .



تلاش در دو قطب مخالف !

آن زمانیکه شرق در پرتو تعلیمات حیاتبخش اسلام دارای عالیتزین تمدن اسلامی بوده و برنیمی بیشتر از جهان آباد حکومت میکرد ، اروپا و غرب ، در تاریکی و جهالت عمیقی فرو رفته از لحاظ تمدن و فرهنگ جزء عقب افتاده ترین مناطق کره زمین بشمار میآمده . منتظر آن بود که : « دستی از غیب برون آید و کاری بکند ! »

→ اعلام الردی ، فهی منجھمة لاهلها ، عابسة فی وجه طالبها . ثمرها الفتنة . و طعامها الحیفة و شمارها الخوف و دثارها السیف (نهج البلاغة ابن ابی الحدید ج ۶ ص ۳۸۷)

درست در همان وقتی که کشورهای اسلامی از لحاظ تمدن و فرهنگ، در اوج عظمت خود قرار داشتند و بمقتضای رسالت تاریخی خویش، تلاش می‌کردند که کشورهای عقب افتاده را نجات داده و «بگیرند غریق را»، مردم اروپا و غرب آنچنان در جهالت و نادانی غرق بودند که: بادیدن ساعت اهدائی «هارون الرشید» برای «شارلمانی» پادشاه فرانسه، هجوم کردند که آنرا شکسته و تارومار کنند، زیرا خیال میکردند که شیطان، در میان آن جا گرفته عقر بک را میچرخاند!

در آن روزگار که کتاب و کتابخانه برای مردم اروپا ارزش و مفهومی نداشت و پس از گذشت قرن‌ها کتابخانه دولتی پاریس تازه توانست با ۹۰۰ جلد کتاب تأسیس گردد، کشورهای اسلامی، بعد کافی از کتاب و کتابخانه بهره‌مند بوده تا جائیکه تنها در کتابخانه «بیت الحکمه» بغداد ۴/۰۰۰/۰۰۰ و در کتابخانه سلطنتی قاهره ۱/۰۰۰/۰۰۰ و در کتابخانه طرابلس ۳/۰۰۰/۰۰۰ کتاب موجود بوده و در اسپانیا سالیانه دیز حدود هفتاد تا هشتاد هزار جلد کتاب تهیه می‌شد، و در دانشگاه بغداد شش هزار دانشجوی پزشکی تحصیل مینمود. (۱)

در آن دوران که اندیشه‌نندان اروپا بجرم تفکر آزاد، مورد شتم، ضرب، جرح حبس و اعدام قرار میگرفتند و قدرت نداشتند درباره اسرار آفرینش و راز هستی اظهار نظر و ابراز عقیده نمایند، «پرینلی» بجرم این سخن که: ستارگان از جای خود نمیافتند. با ضربات شلاق مجروح و زخم‌دار میشود «گامپانلا» بخاطر این بیان که: غیر از این دنیا دنیاهای دیگری هم بتعداد بیشمار وجود دارد و بخاطر آنکه با کنایه و استعاره به راز آفرینش، اشاره‌هایی کرده بود ۴۷ بار بزندان و شکنجه گرفتار میگردد.

«هاروی» بجرم آنکه ثابت کرده بود: در رگهای بدن آدمی ماده سیال خون جریان دارد، و خون بی حرکت در عروق زنده وجود نخواهد داشت، مورد شکنجه و آزار سخت قرار میگردد.

(۱) تفصیل این مباحث در بخش «اسلام و فرهنگ»، این کتاب، خواهد آمد.

« گالیله ، بجرم اینکه برخلاف کتاب مقدس ، از گردش زمین خبر میدهد ، بزندان میافتد .

« کریستف کلمب » بخاطر کشف سرزمینی که « سنت پل » در تورات و انجیل پیش بینی نکرده بود ، زندانی میشود .

« دی رومنس » بجرم اینکه معتقد شده بود : « قوس و قزح » تیر و کمان جنگی خدا نیست ، بلکه از انعکاس نور خورشید در ابر و دانه های باران ، پدید می آید ، زندانی میگردد ، و وقتیکه در زندان میمیرد ، او و کتابش رامحاکمه کرده ، هردو را در آتش ، میسوزانند .

خلاصه : در آن روزگار که محاکم تفتیش و ارباب کلیسا ، عقائد و افکار مردم را سانسور میکردند ، و اجازه تفکر آزاد بکسی نمیدادند ، در همان زمانها در کشورهای اسلامی ، دانشمندان و متفکرینی مانند « جابر ابن حیان کوفی » ، محمد زکریای رازی ، بو علی سینا ، ابن رشد اندلسی ، ابو القیس اندلسی ، ابن زهر اندلسی ، ابن بیطار گیاه شناس معروف اسلامی با جمع آوری مشخصات ۱۴۰۰ نوع گیاه ، رشید الدین الصوری ادرسی با تألیفات سیصد و نود گانه اش ، ابن هیثم ریاضی دان معروف ، محمد بیرونی . . . در کمال آزادی به کشف راز طبیعت و حل مشکلات علمی مشغول بودند و بزرگترین میراثها و ارمغانهای فرهنگی را برای مردم اروپا و غرب ، نخیره و فراهم میکردند ، و باعتراف دانشمندان اروپائی ، بسیاری از ترکیبات شیمیائی که براساس آنها اکتشافات شیمی جدید ، استوار گردیده مانند :

- ۱- اسید سولفوریک ۲- اسید نیتریک ۳- پوتاس ۴- جوهر نشادر
 - ۵- نمک نشادر ۶- هیدروکلریک ۷- کلرید سولفوریک ۸- نیترات دارژان
 - ۹- تیزاب سلطانی ۱۰- زاج ۱۱- تیزاب فاروق ۱۲- قلیا ۱۳- زرنیخ
- و نظائر اینها از اکتشافات دانشمندان اسلامی است (۱) .

(۱) مراجعه شود بکتابهای : میراث اسلام - عظمت مسلمین در اسپانیا - تمدن اسلام و عربستان تاریخ تمدن اسلام .

کالیله
کریستف کلمب
دی رومنس

در آن روزگار که اختلاف طبقاتی و نظام سیاه سرمایه داری و رژیم ناپسند بردگی، وضع ناهنجاری در اروپا پدید آورده بود، عده انگشت شماری، مشغول غارت اموال عمومی و استثمار نیروهای انسانی بودند، و اکثریت بی دفاع را همانند حیوانات، در کشتزارها و کارگاهها بکارهای سخت گمارده و از دسترنج آنان، بساط عیاشی و خوشگذرانی خود را رونق بخشیده بودند، اما اکثریت زحمتکش و رنجبر کشور، از فقر و فاقه جانشان بلب آمده برای قوت لایموت، معطل بودند، کشورهای اسلامی با قانون اقتصادی کامل، و مساوات همه جانبه خود، آثار شوم بیدادگری، خودکامگی و اختلاف طبقاتی را تا آخرین حد ممکن کاهش داده اجتماعی بر اساس مساوات و برادری بوجود آورده بودند.

تا جائیکه نوشته‌اند: « عمر بن عبد العزیز » کسی را برای جمع آوری مالیات زکوة به نواحی اسلامی آفریقا فرستاد، عامل وی پس از جمع آوری زکوة، نیازمندی در آن سامان نیافت که زکوة را بآورد، ناگزیر آن پولها را صرف خرید هزاران نفر « برده » و آزاد ساختن آنان نمود (۱).

این حقیقت تاریخی بخوبی نشان میدهد که: اسلام، در کمتر از یک قرن چگونه فقر و فاقه را ریشه کن کرده و تا چه اندازه طرفدار آزادی بردگان بوده است؟ در آن زمانها که زنان در کشورهای اروپائی از بسیاری از حقوق انسانی مانند: حق مالکیت، حق آزادی عمل، حق آزادی ازدواج و... محروم بودند، در کشورهای اسلامی، زنان، عالترین حقوق انسانی را دارا بودند و میتوانستند در جمیع شئون حیاتی خود دخالت کرده مالک بر سر نوشت و اموال خود باشند.

در آن عصریکه تعصبات مذهبی و قبیله‌گی، آرامش و امنیت را از جوامع اروپائی سلب کرده و میلیونها انسان، طعمه جنگهای مذهبی و مقاصد شوم شیطانیه گروهی جاه طلب و خود خواه، میشدند، و تنها در یک جنگ مذهبی که در روز عید « سن بارتلمی » میان « کاتولیکها » و پروتستانها « در فرانسه واقع شد، بیش از ۲۵۰۰۰

نفر کشته شد و رودخانه « سن » از خون کشتگان ، سرخ قام گردید^(۱) ، و حربۀ تکفیر ارباب کلیسا ، حتی دزبارة حیوانات ، بکار برده میشده^(۲) درست در همان زمانها پیروان مذاهبد دیگر ، در کشورهای اسلامی ، زندگی آزاد و مرفهی داشتند و از امنیت و عدالت و مساوات ، برخوردار بودند ، تا جائیکه تنها در کشور « مصر » در حدود پانزده میلیون نفر غیر مسلمان ، زندگی میکردند و از هر گونه گذشت و ارفاق و اصول انسانی بهر مند بودند

و چنانکه گاهی مسلمین ، برای دفاع از جان و آئین خود و رهائی بخشیدن ملتها از چنگال اهریمن ستم و بیداد ، ناگزیر به جنگ میشدند ، در میدان جنگ نیز ، سعی داشتند : اصول انسانی را رعایت کرده هر چه زودتر ، کارها را بیک شکل عاقلانه و آبرومندی ، پایان دهند ، ولذا تاریخ نویسان بی غرض تصریح کرده اند که :

در تمام جنگهای پیامبر اسلام ، مجموع تلفات انسانی از طرفین یعنی مسلمان و کفار ، فقط در حدود ۱۴۰۰ نفر بوده است (۳) .

خلاصۀ کلام اینکه : اروپا و شرق اسلامی در دو قطب مخالف ، تلاش میکردند : یکی برای درجهالت نگاهداشتن مردم ، دیگری برای تعمیم فرهنگ و دانش ، یکی برای غارت سرمایه های ملی و استثمار نیروهای انسانی ، دیگری برای بوجود آوردن یک نظام صحیح اقتصادی و نجات دادن نیروهای فعال کشور ، از زیر یوغ استثمارگران ، یکی برای دامن زدن باصول غلط اختلاف طبقاتی ، دیگری برای تحقق بخشیدن باصل مساوات و آزادی مشروع ، یکی برای روشن کردن آتش جنگهای مذهبی و قومی ، دیگری برای بوجود آوردن صلح جهانی و رهائی بخشیدن ملتها از تعصبات بیجای دینی و قبیله ای ، یکی برای رونق بازار تن پروری و خودکامگی ، دیگری برای بسط عدالت و جلوگیری از فساد و تباهی

(۱) تاریخ عمومی آلبر مال

(۲) جنگهای صلیبی ج ۱۳ سرچواری کبابی

(۳) تفصیل این بحث ، در قسمت « آزادی مذهبی » این کتاب خواهد آمد .

با در نظر داشتن اصل بالا بخوبی معلوم میشود که چه عواملی باعث پیدایش سازمانها و پیمانتهائی بنام : جامعه ملل ، سازمان ملل ، سازمان جهانی بهداشت ، سازمان بین‌المللی کار ، سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) ، پیمان ورشو ، پیمان سیتو ، پیمان سنتو ، پیمان بالکان ، پیمان آنزوس ، و قوانین و عهدنامه‌هائی بنام : عهدنامه و ستفالی ، عهدنامه و رسای ، اعلان حقوق بشر ، منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر ، در اروپا گردیده است .

اوضاع آشفته و نابسامان اروپا و غرب ، ایجاب میکرد : چنان جنبشی و چنین منشورها و سازمانتهائی برای بسط عدالت و تحقق اصول انسانی و مساوات و آزادی در جهان پدید آمد .

ولی با توضیحاتیکه در بالا راجع به مقررات همه جانبه اسلام و کشورهای متمدن و رونق یافته اسلامی داده شد ، آیا میتوان گفت : کشورهای اسلامی نیز همانند کشورهای اروپائی و غربی نیازی به چنان منشورها و اعلامیه‌ها داشته است؟
فکر نمیکنم ، کسی کمترین اطلاعی از اوضاع آشفته کشورهای اروپا و اوضاع سامان یافته کشورهای اسلامی در گذشته و مقررات همه جانبه اسلام داشته باشد و میان آنها یکجور قضاوت نماید !



چه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد !

هنوز یکقرن از طلوع اسلام نگذشته بود که مسلمین بر اثر تعلیم و تربیت خاص اسلامی ، آنچنان لیاقت و شایستگی از خود نشان دادند و بقدری در علوم و فنون و تمدن پیشرفت کردند که مایه اعجاب دوست و دشمن گردید .

« گوستاولوبون ، مینویسد : « تا مدت پانصد سال ، مدارس اروپا روی کتب و مصنوعات مسلمین ، دایر بود و همانها بودند که اروپا را از لحاظ علم و عمل و اخلاق ، تربیت کرده و داخل در طریق تمدن نمودند ، ما وقتی که به

تحقیقات علمی و اکتشافات فنی آنان ، نظرمی افکنیم ، می بینیم : هیچ ملتی نیست که در این مدت کم ، بیشتر از آنها ترقی کرده باشد .

و نیز «دکتر ماکس میرهوف» در کتاب «میراث اسلام» مینویسد : . . .
 خلاصه باین وسیله (ترجمه کتب دانشمندان اسلام) علوم شرق ، مانند باران رحمت ، برخاک خشک اروپا باریده و آنرا حاصلخیز ساخت ، کم کم اروپائیان با علوم شرق ، آشنا شده کتابهایی در جراحی ، امراض زنانه و ناخوشیهای چشم ، نوشتند .

تمدن کشور پهنایر اسلام که بقول «گوستاولوبون» از اقیانوس اطلس تا اقیانوس هند ، و از سواحل بحر الروم (دریای مدیترانه) تا ریکستان آفریقا امتداد داشته ، مدتها چشم گیروشان توجه بود ، ولی در اثر غرور مسلمین ، و خود کلمگی زمامداران کشورهای اسلامی ، و زرنکی و حسادت دشمنان اسلام ، و صدها عوامل دیگر ، رو با فو ل نهاد ، کشور وسیع اسلامی ، تجزیه گردید و هر قطعه ای بدست زمامدار نالائق و بی شخصیتی افتاد ، آنها بر سر تصاحب مناصب ، بجان هم افتادند و گروهی هم برای حفظ موقعیت خویش ، متکی با جانب شدند ، اینها که سرگرم این کشمکشها و خواب رفتگی بودند . اروپا ، با چهره علمی و صنعتی جدید خود آشکار گردید و مردم شرق را متوجه و مرعوب خود ساخت ، کم کم فرهنگ و تمدن دیرینه خود را فراموش کرده چشم براه اروپا و غرب شدند ، هر چه که از آن سامان رسید مقبول ، و هر متاعی که مارک خارجی رویش خورده بود ، با ارزش ، تلقی گردید ، بالاخره همه چیز آنها اروپائی و غربی شد : غذا خوردن آنها ، راه رفتن آنها ، لباس پوشیدن آنها ، زست گرفتن آنها حرف زدن آنها ، فرهنگ آنها ، حکومت آنها ، قانون آنها . . . !

غافل از اینکه جلو بودن غربیها در تمدن مادی و صنعتی دلیلی بر تقدم آنها از لحاظ قانون و اخلاق و معنویات نخواهد بود و آن قسمت از ارمغانهای غربی هم که دارای ارزش است از لحاظ ریشه از فرآورده های تمدن اسلامی سرچشمه گرفته است مسلمین بجای آنکه آنها را در متن آئین اسلام ، و در تمدن خیره کننده اسلامی بچینند

دارمفانهای غربی جستجو نمودند و باسلاح « آنچه خود داشتند ، ز بیگانه تمنا میگردند » .

خواننده محترم، باخواندن این کتاب تصدیق خواهد کرد که این منشورها و اعلامیه‌ها تنها برای مردمی که سابقه تمدن درخشان وقوانین آسمانی درستی ندارند ارزنده و وحی منزل است ! اما برای ملتی که سابقه درخشان و کهنی دارد ، و آئین نورانی و حیاتبخشی چون « اسلام » و برنامه مقدسی همانند « قرآن » سرنوشت اعتقادی و اخلاقی و حقوقیش را تعیین میکند ، نه تنها ارزشی ندارد بلکه با مطالعه موارد تصادم « اعلامیه جهانی حقوق بشر » با « قوانین اسلام » اعتراف خواهد کرد که : « عرض خود میبرد و زحمت ما میدارد ! »



تذکر چند نکته :

۱- ما در این مقایسه (مقایسه اسلام با اعلامیه جهانی حقوق بشر) تنها به موادی پرداخته‌ایم که با متن قوانین اسلام ، توافق و یا تصادم داشته ، اما موادی که مشتمل بر « مسائل مستحدثه » است و ارتباطی با متن قوانین اسلام ، ندارد ، وظیفه حکومت اسلامی است که درباره آنها طبق مصالح و شرائط زمانی و مکانی خاص ، اظهار نظر و ابراز عقیده نماید .

۲- ما در این مقایسه ، رعایت ترتیب مواد اعلامیه را نکرده‌ایم ، هر چند ماده‌ای که ممکن بود ، در یکجا مورد بررسی قرار گیرد ، همه را در همانجا مورد بحث ، قرار داده و در پاورقی بآنها اشاره کرده‌ایم .

و برای آنکه خواننده محترم ، با مقایسه تفصیلی آن ، حقیقت را بهتر دریابد اصل « اعلامیه جهانی حقوق بشر » را نیز در آخر کتاب ، آورده و در پایان جلد دوم این کتاب ، یکایک آنها را نیز با اسلام ، مقایسه خواهیم نمود .

۳- ما ، ده سال روی این کتاب ، کار کرده‌ایم ، و از منابع فراوان و ارزنده‌ای که کمتر ، در دسترس همگان ، قرار دارد ، استفاده نموده‌ایم .

و برای آنکه از رهنمائی و انتقاد اهل نظر ، استفاده بیشتری کرده باشیم ، چندین

سال، سلسله مقالاتی از این کتاب را در مجلهٔ وزین و علمی «درسهائی از مکتب اسلام» و برخی از نشریه‌های دیگری که در حوزهٔ علمیهٔ قم، چاپ میشود، منتشر کرده‌ایم، بعلاوه اصل کتاب را در اختیار اهل نظر قرار داده و از فکر آنها استمداد نموده‌ایم، خوشبختانه تجربه‌ها و رهنمائیهای ارزنده‌ای از این راه نصیب ما گردیده و در تکمیل این کتاب، اثر بسزائی داشته است.

۴- گرچه کتابهای دیگری چه بزبان فارسی و چه بزبان عربی، در این زمینه نوشته شده و هر کدام از آن نویسندگان در حد خود، زحماتی در این باره کشیده‌اند، اما خوانندهٔ محترم، با خواندن این کتاب، تصدیق خواهد کرد که:

اولاً: طرز بررسی و تحقیق ما با آنها فرق روشنی دارد زیرا نه تنها متکی بمنابع اهل سنت است که چه بسا مغرضانه و آمیخته با تعصب، و عاری از حقیقت است، و نه تنها متکی به منابع پیش پا افتادهٔ شیعه است که چه بسا از واقعیات دور است، بلکه از منابع صحیح و دست اول شیعه و سنتی و تحقیقات دانشمندان واقع بین شرق و غرب، الهام گرفته است.

و ثانیاً: باعتراف خود آن نویسندگان که با خواندن سلسله مقالات مادر مکتب اسلام و نشریه‌های دیگر، بعضی وسیلهٔ نامه و بعضی در مقدمهٔ کتاب خود، اشراف کرده‌اند: بررسی و تحقیق ما همه جانبه‌تر و جامع‌الاطراف‌تر است.

۵- این کتاب دو جلد است: جلد اول آن، دارای چهار بحث کلی زیر است:

۱- سرچشمه‌های حقوق

۲- سیر اجمالی حقوق در طول تاریخ

۳- اسلام و مساوات همه جانبه

۴- اسلام و آزادی

و جلد دوم آن نیز آماده چاپ است فهرست کلی آن عبارتست از:

۱- اسلام و فرهنگ

۲ - شخصیت و حقوق زن در اسلام

۳ - سیستم حکومتی اسلام

۴ - اسلام و معاکم صالحه

۵ - نظام مالی اسلام

۶ - کار از نظر اسلام

۷ - اسلام و تفریحات سالم

۸ - اسلام و تابعدیت

۹ - اسلام و دادگری

امید است خواننده محترم، با خواندن این کتاب، با افکار بلند و جهانی اسلام
آشنائی بیشتری پیدا کند و با ما در بیدار ساختن « غرب زدگان » همکاری نماید.

قم : آبان ماه ۱۳۴۸ - زین العابدین قربانی



بخش اول

حقوق ، و منابع آن

سرپیدایش حقوق:

انسان، چون بخودش علاقمند است، میخواهد: هرچه بیشتر، از مواهب زندگی استفاده کند، و از هر عاملی که در بهتر زیستن او مؤثر است، بهره برداری نماید، اما می‌بیند: همانطور که بچه بدون مساعدت پدر و مادر، نمیتواند بزندگی ادامه دهد، او نیز قادر نیست به تنهایی بچنگ مشکلات حیات برود و بدون همکاری هموعان خود نیازمندیهای جسمی و روحیش را بر آورد و خود را به کمال مطلوب، برساند از اینجهت به زندگی اجتماعی تعاونی تن میدهد.

او بخوبی میداند: برای آنکه بهتر بتواند نیروهای سرکش طبیعت را مهار کند و موانع و مشکلاتی را که در سر راه او قرار دارد، بشکل صحیحتری از جلو بردارد، چاره‌ای جز این ندارد که از زندگی انفرادی دست‌کشیده بزندگی اجتماعی تن دردهد و محصول کار و کوشش خود را با نتایج فعالیت دیگران مبادله نماید، هرکسی طبق استعداد و امکاناتش مسئولیتی را قبول کند و مشکلی را حل نماید، یکی کشاورزی کند دیگری نساجی، دیگری خیاطی، دیگری کفاشی و همچنین... (۱)

(۱) حکماء اسلامی که از قدیم گفته‌اند: «الانسان مدنی بالطبع» اشاره بهمین معنی است آنها نیز انگیزه تمایل انسان را بزندگی اجتماعی از همین راه تفسیر میکنند (مراجعه شود به فصل دوم از مقاله دهم الهیات شفاء و گوهر مراد لاهیجی ص ۲۵۵)

وقتی که زندگی اجتماعی بر اساس تعاون و همزیستی پدید آمد مسأله حدود مسئولیتها و تعیین وظائف افراد جامعه نسبت بید دیگر ، پیش میآید . مخصوصاً با توجه باینکه آدمی دارای حس خود خواهی است و طغیان این حس ایجاب میکند که افراد خودکامه بحکم « الحق لمن غلب » بحقوق دیگران تجاوز کرده موجب هرج و مرج اجتماعی گردند. از همین جاست که پای « قانون » در اجتماع، گشوده میشود و یک سلسله نظامات و مقرراتی که بشکل « حصاری » منافع همه افراد اجتماع را در خود حفظ میکند و حدود وظائف هر فرد را در برابر دیگران ، روشن مینماید ، در جامعه پدید میآید .

با توضیحی که فوقاً داده شد ، میتوان « حقوق » را اینطور معنی کرد :
 « مجموع قواعد و قوانین لازم الاجرائی که بمنظور حفظ نظام جامعه و تنظیم روابط افراد و ملل ، و بهبود وضعیت جامعه ، وضع گردیده است » (۱)



سرچشمه حقوق :

در اینکه قوانین زندگی از کجا سرچشمه میگیرد ، و مقرراتی که حدود فعالیت افراد و جماعات را تعیین میکند ، از ناحیه چه اشخاص و مقاماتی باید وضع شود ، بحثی است فوق العاده جالب و دامنه دار ، و بایستی درباره آن ، بطور مبسوط و جداگانه در کتب کلام ، و حقوق ، به بررسی و تحقیق ، پرداخت .

ولی آنچه که فعلاً برای ما مقدور است و با بحث مقایسه‌ای ما ارتباط مستقیم دارد ، اینست که توضیح دهیم : بطور کلی ، دانشمندان علم حقوق ، و فلاسفه الهی ،

(۱) برای اطلاع بیشتر ، از معانی گوناگون حقوق ، که بالغ بر چهل معنی میشود و همچنین راجع بر از نیازمندی بشر به قانون ، مراجعه شود به کتابهای « تئوری و فلسفه کلی حقوق ، نوشته « کلود دو پاکیه ، و « حقوق مدنی ، دکتر امامی ج ۴ ص ۶۵ و « حقوق اساسی دکتر قاسم زاده ،

در مقام پاسخ به پرسش فوق، در دو تیب کاملاً ممتاز، و مقابل هم، قرار گرفته و دو گروه جدای از یکدیگر را تشکیل داده‌اند بشرح زیر:

الف - قانون از وجدان و عقل، سرچشمه میگیرد:

گروهی که اکثریت حقوقدانان را تشکیل میدهند، عقیده دارند: «در جامعه و ملتی و لو آنکه در مراحل ابتدائی و دورانهای بدوی زندگی باشند، يك نیروی تشخیص خوب از بد، زشت از زیبا، مفید از مضر، حق از ناحق، عدالت از ستم، وجود دارد، که افراد نکته سنج و باریک بین، میتوانند، برهنمائی آن، راه و رسم صحیح زندگی را تعیین، و قلمرو فعالیت افراد و جماعات را مشخص سازند»

طرفداران این نظریه، در توضیح مرام خود، اینطور اضافه میکنند: همانطویکه آدمی برهنمائی وجدان و عقل، خوب و بد کارهای شخصی خویش را از هم تمیز میدهد از زشتیها اجتناب، و بخوبیها گرایش میکند و بطور کلی همه‌تیا زمند یهای شخصی خود را برهنمائی این پیغمبر باطن رفع مینماید، همچنین قادر است بارهبری و ارشاد آن، قواعد و مقرراتی که حافظ نظام اجتماع، و مبین چگونگی روابط افراد و ملل و نشان دهنده راه و رسم صحیح زندگی انسانها باشد، بوجود آورد.

«روسو» در کتاب «امیل» این پیغمبر باطن و این سرچشمه تشخیص را چنین، می‌ستاید: «وجدان غریزه فنا ناپذیر خدائی، ندای آسمانی راهنمای مطمئن افراد، نادان و محدود، اما هوشیار و آزاد، داور درستکار و نیک اندیش و ممیز نیک و بد که آدمی را همانند خدا میسازد»^(۱).

طبق عقیده بسیاری از حقوقدانان از قبیل: گرتیوس، هیس، سن توماداکن، همین نیروی هوشیار است که هم در مرحله قانون گذاری و هم در مرحله نظارت بر اجراء راهنمای مطمئن افراد، میباشد.



(۱) نقل از کتاب «جنایت» از سری چه میدانم ص ۱۵

حقوق طبیعی و حقوق موضوعه

دانشمندان علم حقوق بطور کلی حقوق را بدو قسم تقسیم میکنند :

۱- حقوق طبیعی و فطری :

حقوق طبیعی مجموع قواعدی است که از خود طبیعت و آفرینش انسان و جامعه بوجود آمده و بموجب آن اختیارات و وظایف افراد، معین میگردد، مانند: آزادی فردی، مساوات در برابر قانون، حق تملک اموال منقول و غیر منقول، آزادی عقائد مذهبی و سیاسی و فلسفی، آزادی بیان و نظائر اینها.

بعقیده طرفداران حقوق طبیعی، ایندسته از حقوق، چون از طرف طبیعت مقرر گردیده و سنت آفرینش هم دائمی و خلل ناپذیر است، از اینجهت، در تمام زمانها و دربارۀ تمام اقوام و ملل، نافذ و لازم الاجراء است، و موافق با مصالح و منافع نوع بشر میباشد و نمیشود ایندسته از حقوق را از انسان، سلب کرد و یا نقصان و کاهش در آن، پدید آورد.

نظریۀ حقوق فطری و طبیعی، ابتداء از طرف فلاسفه یونان، مانند: سقراط، افلاطون، ارسطو ابراز گردید، سپس حقوقدانان روم، از قبیل: سیسرون، الپین، پل، پلین، فلوراتن، بشرح و بسط انتشار آن، پرداختند، و در قرن ۱۷ و ۱۸ نویسندگان و دانشمندانی مانند: هوگو گروسیوس، هوبس، جون لک، پوفندرف، ولف، لایبنیتس، کانت، میلتن، منتسکیو، ولتر و مخصوصاً ژان ژاک روسو، آنرا احیاء کردند^(۱)

۲- حقوق موضوعه:

حقوق موضوعه، مجموع قواعدی است که از طرف خود افراد بشر، وضع میشود مانند بسیاری از حقوق اداری، مدنی، آئین دادرسی مدنی و جزائی، حقوق بازرگانی و بین المللی....

(۱) اقتباس از حقوق اساسی دکتر قاسم زاده - تحولات حقوق فطری تألیف عبدالله

هادی - حقوق بشر و سیر تکامل آن در غرب نوشته دکتر مهدی ابوسعیدی .

حقوق موضوعه مطابق اوضاع و احوال زمانی و خصوصیات و شرایط مکانی، مقرر میگردد ، و چون شرائط و خصوصیات زمانی و مکانی ثابت و یکسان نیست ، بنا بر این حقوق موضوعه فقط با بقای شرائط و خصوصیات مزبور ، قابل دوام و اجرا میباشد .

و بدین ترتیب ، حقوق موضوعه ، بر خلاف حقوق طبیعی نه دائمی است و نه عمومی ، و قوانین آن ، فقط در مدت محدودی ، و در باره ملت معینی قابل اجرا است^(۱)

در هر صورت ، چه معتقد شویم : حقوق ، مخلوق عقل انسانی است و آدمی میتواند برهنمائی عقل سلیم ، قوانین ثابت و بی نقص ، و مطابق با مصالح و منافع افراد جامعه بوجود آورد^(۲) ، و چه عقیده داشته باشیم : قوانین ، از طبیعت اشیاء ناشی میشود و آدمی قوانینی را که در آفرینش و طبیعت انسان ، و اموری که با او ارتباط دارد ، کشف مینماید^(۳) و چه بگوئیم : حقوق محصول فکر انسانی است که تحت تأثیر عوامل مختلف ، از قبیل : عادات ، اخلاق ، مذهب ، وضعیت اقتصادی و اجتماعی ، محیط زندگی ، آب و هوا ... قرار گرفته و پرورش یافته است^(۴) در همه این تصویرها چون تنظیم قانون و کشف آن ، بحکم عقل و وسیله آن ، صورت میگیرد ، از اینجهت درست است که این نوع حقوق ، با همه اختلافی که در چگونگی وضع و کشف آن ، وجود دارد ، در قسمت حقوقی آورده شود که سرچشمه آن ، «عقل» و «وجدان» میباشد .

گر چه اساس حقوق الهی و مذهبی بطوریکه بعداً گفته خواهد شد ، همان

(۱) حقوق اساسی ص ۶

- (۲) گروهی از حقوقدانان ، معتقدند که : عقل ، بدون الهام از طبیعت ، قادر است بر اساس حق و عدالت ، تنظیم قانون ، نماید (حقوق مدنی ج ۴ ص ۶۸ - ۷۳) .
- (۳) گروهی دیگر ، از قبیل : منتسکیو و ولتر ... عقیده دارند : قوانین ، باید از طبیعت به عقل ، تلقین شود و گر نه عقل نمیتواند مستقلاً تشخیص دهد چه قانونی درست و چه قانونی نادرست است (روح القوانين کتاب اول فصل ۱ - ۲ - ۳) .
- (۴) حقوق مدنی دکتر امامی ج ۴ ص ۶۹ ، تحولات حقوق فطری ، حقوق اساسی ، حقوق بشر و سیر تکامل آن در غرب .

طبیعت و فطرت است اما کشف آن تنها وسیله عقل و خرد نیست و لذا انتقادهائی که بدسته اول وارد است باین دسته وارد نخواهد بود .

ب - قانون ، باید از ناحیه جهان آفرین تشریح گردد

در مقابل گروه یاد شده ، پیروان بسیاری از ادیان بزرگ عالم ، و همچنین عده زیادی از فلاسفه الهی ، عقیده دارند ، قوانین زندگی و حدود مسئولیتها و وظائف افراد جامعه ، بایستی از ناحیه خدا تعیین ، و وسیله انبیاء و مردانیکه ارتباط مستقیم ، با او دارند ، ب مردم ابلاغ گردد ، و گرنه عدالت اجتماعی بمعنی واقع کلمه ، برقرار نخواهد شد ، و استعدادهای نهفته انسانی ، بمنصه ظهور ، نخواهد رسید .

این گروه ، برای اثبات نظریه خود ، و رد نظریه گروه اول ، دلائلی آورده اند که چون دانستن آن ، در این بحث مهم حقوقی و اعتقادی که زیربنای عقائد بسیاری از دانشمندان علم حقوق ، و پیروان ادیان بزرگ عالم را تشکیل میدهد ، ضروری بنظر میرسد ، از اینجهت به نقل و توضیح آن ، میپردازیم ، تا ببینیم که در این نبرد علمی و اعتقادی ، پیروزی از آن کیست ، و بکدام يك از این ، دو گروه باید پیوست ؟ !



قلمرو حکومت عقل و وجدان ؟

درست است که در آدمی ، يك نیروی فطری باطنی وجود دارد که در پارهای موارد ، مستقلاً حق را از باطل ، زشت را از زیبا ، مفید را از مضر ، خیر را از شر ... باز میشناسد و پس از تشخیص ، او را ملزم میکند که برطبق آن ، عمل نماید یعنی کارهایی را که خوب تشخیص داده است انجام دهد و از کارهایی که بد شناخته است ، اجتناب ، کند ، ولی آیا همه کس ، در همه موارد ، میتواند برهنمائی عقل ، و وجدان خود ، حق را از باطل ، خوب را از بد ، باز شناسد ؟ آیا این پیامبر باطن ، در رسالت خود ، مرتکب

خطا و اشتباه نمیشود؟ آیا عادات و رسوم، تعلیم و تربیت غلط، حالات و دگرگونیهای زندگی، همانند عینکهای قرمز و سیاه و سبز، واقعیتها را دگرگونه و برعکس، نشان میدهند و عقل و وجدان را از قضاوت و تشخیص صحیح، بازنمیدارند؟!

آیا عقول بشری قادر است روابط و نظاماتی که در طبیعت موجود است و یا بر اساس حق و عدالت، وجود دارد، بدون کم و کاست، کشف نماید؟ آیا فکر انسانی که تحت تأثیر عوامل مختلف قرار گرفته، میتواند قواعدی که حافظ مصالح جامعه باشد، تنظیم و تدوین نماید؟

بر فرض که عقل آدمی در همد جا رئالیست و واقع بین باشد، آیا امیال و غرائز، منافع و لذات زودگذر، باو اجازه میدهد که بر طبق تشخیص خود، تنظیم قانون کند و یا در مقام عمل، بر طبق آن، رفتار نماید؟

پاسخ صحیح باین پرسشها وظیفه ما را در پیوستن بیکی از دو گروه یاد شده روشن خواهد کرد.

۱ - خاصیت رنگ پذیری عقل و وجدان!

با آنکه تشخیص عقل را درباره پاره‌ای از امور، نمیشود انکار کرد و پیامبریش را نمیتوان تکذیب نمود، در عین حال، جای تردید نیست که عادات و رسوم، طرز تعلیم و تربیت، شرائط و خصوصیات زندگی، اقتصاد و طرز تولید، و بالاخره معتقدات و آداب ملی در چگونگی تشخیص او تأثیر قطعی دارند.

چه بسا بر اثر عوامل یاد شده، عقل و وجدان، خاصیت رئالیستی و واقع بینی خود را از دست میدهد، و در تشخیص حق از باطل، راه خطا می‌پیماید و با اصطلاح، رنگهای مختلف، بخود می‌گیرد!

مثلاً آدم کشی و زنده بگور کردن پدران و مادران و فرزندان، پیش ما که دارای تعلیم و تربیت و آئین خاصی هستیم، یکی از زشت‌ترین کارها است، وجدان ما از شنیدن نام قتل و زنده بگور کردن افراد، متأثر میشود، تا چه رسد به کشتن و زنده بگور کردن عزیزترین افراد خانواده ما!

ولی همه میدانیم که گروهی در عربستان و دیگر نقاط گیتی بودند که فرزندان خود را در مقابل بت‌ها سر می‌بریدند، و یا دختران خود را زنده بگور میکردند، و یا کشتن جوانان قبیله‌ای را که میخواستند از آن، زن بگیرند، مایه شجاعت و مردانگی میدانستند!

و یا رسم طائفه‌ای از هندوها و بندها این بوده که زنهای آنان، می‌بایست، بعد از مرگ شوهرانشان، زنده زنده بسوزند و یا با آنان، دفن شوند! (۱)

«کامین فلاماریون» فرانسوی، در کتاب «مشاهدات علمی» خود، مینویسد:

«اهالی جزیره» فیجی، روی عواطف مهرانگیزی که نسبت بوالدین خود دارند، در سن چهل سالگی پدر و مادر خود را زنده زیر خاک میکنند!

در آفریقای غربی که می‌باید. پدر و مادر خود را زنده بگور کنند، تمام افراد خانواده با شاد و یووجد تمام، کنار مقبره‌ای که قبلاً تهیه شده، جمع میشوند، قربانی بیچاره، چون میخواهد بعالم ارواح، مسافرت کند، با یکایک بستگان و دوستان خود، تودیع کرده در داخل حفره دراز میکشد، پسران و بستگان، روی او خاک ریخته، سر مقبره را می‌پوشانند!

این عادت، در نظر آنان نه تنها جنبه بیرحمی و قساوت ندارد، بلکه عملی شایسته و صالح، تلقی میشود!

و علت اینکه سن چهل سالگی را برای این عمل انتخاب میکنند، اینست که سن چهل سالگی وسط تقریبی عمر و کاملترین سنین زندگی است، و بگمان ایشان، متوفی یا به تعبیر صحیحتر «زنده بگور شده» در روز بعثت اموات، و رستاخیز عمومی، با همان حالت قوت و کمال، برانگیخته می‌شود! (۲)

نمونه‌های دیگر:

ممکن است خوانندگان محترم، مواردیکه در بالا بعنوان شواهد انحراف عقل،

(۱) تاریخ مالکیت فیلسن شالسه ۳۱ - تاریخ عرب فیلیپ حتی - محمدالمثل الکامل

(۲) مشاهدات علمی چاپ چهارم ص ۹۸. بنقل از کتاب «حقوق زن در اسلام و اروپا»

و عدم واقع بینی وجدان آورده شده، تنها باین دلیل که مربوط به اقوام وحشی و غیر متمدن است، قبول نکرده آنها را دلیل رنگ پذیری عقل و وجدان، در عصر ما ندانند، از اینجهت لازم است بموارد زیر که مربوط به دنیای متمدن است، توجه نمایند:

۱- ذبح حیوانات، در میان بیشتر مردم دنیا نه تنها امری پسندیده و صحیح است، بلکه میتوان گفت که استعمال گوشت برای بسیاری از مردم، ضرورت دارد و يك مسأله حیاتی است.

ولی در مقابل اینعهده، هم اکنون، هندوها بر اثر معتقدات خاصی که درباره حیوانات دارند، ذبح حیوانات و خوردن گوشت آنها را شدیداً تقبیح کرده و ناپسند می‌شمارند!

با آنکه طبق نوشته مجله «لایف» سالانه چهار میلیون نفر، بر اثر گرسنگی در دنیا می‌میرند^(۱) و کشور پهناور هندوستان با داشتن ۱۵۰ میلیون گاو، ۴۰ میلیون گاو میش و ۵۰ میلیون اسب، روزانه صدها نفر از افراد خود را در اثر کمبود مواد غذایی، از دست میدهد، مردم آن سامان، حاضر نیستند این حیوانات مقدس را ذبح نمایند^(۲)!

تا جائیکه همه شنیدیم: هنگامیکه دولت هند، برای مبارزه با قحطی و گرسنگی شدیدی که جان مردم آن سرزمین را تهدید میکند، اجازه کشتار گاوها را صادر نمود، تشنج، سراسر آن کشور را فراگرفت، و بدنبال آن، زدو خورد های شدیدی روی داد، وزیر کشور هند، بر سر همین موضوع، از کار برکنار گردید، و وضع کابینه و دولت، نیز، متزلزل گردید^(۳)!

۲- روابط آزاد جنسی، در میان بیشتر اقوام و ملل جهان، زشت و ناپسند، شمرده میشود ولی هم اکنون، در کشور متمدنی مانند فرانسه، جمعیتی

(۱) اطلاعات هفتگی شماره ۱۸۱۱۸۱۸۴۷

(۲) تاریخ ادیان دکتر علی اکبر تراهی - اسلام و جاهلیت

(۳) مجله مکتب اسلام شماره دوم سال هشتم ص ۳ نقل از جرائد

وجود دارد که آزادی بی‌بندابار جنسی رانه تنها زشت نمیدانند، بلکه روی حساب اینکه دنیا دمی است و هر چه بیشتر، باید دم را غنیمت شمرد، از آن، طرفداری جدی مینمایند! (۱)

۳- امروز، نظام سرمایه‌داری و اقتصاد «کاپیتالیسم» در بیشتر ممالک اروپائی و آمریکائی رونق کاملی دارد و دولتهای بزرگی اساس حکومت خود را روی آن، استوار ساخته و از آن بشدت جانبداری میکنند.

ولی در مقابل آن، اقتصاد اشتراکی و نظام سوسیالیستی در کشورهای کمونیستی، حاکم است و اساس حکومت آنان روی پایه الفاء مالکیست فردی و تمرکز سرمایه‌ها در دست دولتها استوار است.

در حقیقت، امروز، دنیا بدو بلوک سرمایه‌داری و کمونیستی، تقسیم شده و هر کدام از آنها عقیده دارند که: تنها راه ضامن سعادت افراد بشر، پیروی کردن از سیستم اقتصادی آنها است! و لذا هر کدام از این دو بلوک، با داشتن ملیونها دانشمند و متخصص، تمام نیروهای علمی و نظامی و سیاسی خود را برای تثبیت مرام خویش، و نابود کردن رقیب خود، بکار انداخته، میکوشند که در این بیکار حیاتی، گوی سبقت را از یکدیگر برابند!

و شاید، همانطور که مقدمات کار نشان میدهد، بالاخره بر سر همین موضوع، شعله آتش جنگ جهانی سوم، بلند شود، و ملیونها افراد بیگنا مراطعمه خود سازد، و خاکسترشان را بیاد فنا دهد!

۴- سوزاندن مردگان، در بیشتر نقاط عالم، بسیار زشت و ناپسند است، کسیکه مرتکب چنین عملی شود، شدیداً توبیخ و مجازات میگردد، ولی هم‌اکنون، یکی از احتراماتیکه هندوها نسبت بمرده‌ها روا میدارند، اینست که آنها را با تشریفات خاصی، سوزانده خاکسترشان را برود «گنگ» میریزند! و حتی چندی پیش که «نهر» نخست‌وزیر هندوستان که از هندوان بود، فوت کرد، مراسم سوزاندن او

(۱) مراجعه شود به کتاب «طلاق و تجدد»

با تشریفات خاصی برگزار گردید ، مطبوعات و جراید ، مشروح جریان را با عکس و تفصیلات ، منتشر ساختند !

۵- احترام به پدر و مادر ، و ترحم به ضعفا و درماندگان ، یکی از مقدس‌ترین اصول اخلاقی بیشتر ملل شرقی و غربی است و لذا می‌بینیم که مؤسسه‌هایی از قبیل : شیروخورشید ، نوانخانه ، دارالمجانین ، دارالمعلولین ، دارالایتام ، بیمارستان ، جذامخانه و نظائر اینها در هر کشوری با نامهای مخصوصی ، برای نگهداری درماندگان پدید آمده و مشغول بکار است .

ولی بد نیست گزارش زیر را از قول « هربرت اسپنسر » حکیم نامی انگلیسی بشنوید ، او از قول بعضی از سیاحان ، نقل میکند : در « زوزولاند » که در جنوب آفریقا واقع است ، هرگاه مادری آهنگ کتک زدن پسر خود را بکند ، آن پسر ، هر چند جوان و نورس باشد ، قانوناً حق دارد ، مادر را بکشد !

« داماراس » ها افرادی را که وجودشان را برای جامعه ، بیفایده تشخیص دهند ، و یا کسانی را که بر اثر پیری ، دچار ضعف و سستی شده‌اند ، خواه پدر و مادر آنها باشند و خواه غیر آنها ، بقتل میرسانند ! و لذا بارها دیده شده که فرزندان ، پدران و مادران مریض خود را خفه کرده‌اند ! (۱)

نمونه‌های انحراف عقل ، و رنگ‌پذیری وجدان ، بیش از آنست که ما بخواهیم همه آنها را در این فصل ، نشان دهیم ، ما بخاطر احتراز از طولانی شدن بحث ، فکار خوانندگان محترم را به نتیجه این بررسی ، متوجه میسازیم :



راهنما و قاضی خطا کار!

نتیجه‌ای که از مطالب گذشته و نمونه‌های یاد شده، میتوان گرفت، اینست که: عقل، در تشخیص و راهنمائی، عاری از خطا و اشتباه نیست، و وجدان نیز برخلاف تصور «روسو» قاضی‌ای نیست که احکامش مصون از خطا و استیفاء ناپذیر باشد. با آنکه عقل و وجدان راهنمای خوب و قاضی عادل هستند، در عین حال، صد درصد نمیشود به راهنمائی و فرمان آنها اطمینان حاصل کرد، زیرا همانطوریکه در نمونه‌های یاد شده دیدیم، عقل و وجدان، در تشخیص خود، تحت تأثیر تعلیم و تربیت، عادات و رسوم، معتقدات و شرائط خاص زندگی قرار میگیرند و از درک واقعیات، محروم میمانند.

چنانکه مثلاً مواظبت از حال پدران و مادران و سالخوردگان و درماندگان را تا دم مرگ طبیعی آنان امری نیک، و لازم میدانیم، در صورتیکه اهالی جزیره فیجی و داماراسها خاتمه بخشیدن بزندگی آنان را امری نیک و ضروری میدانند؛ اما سر بریدن حیوانات و خوردن گوشت آنها را برای تأمین زندگی امری نیک و مطابق حکم عقل و وجدان، میدانیم، در صورتیکه هندوها آنرا مخالف حکم وجدان و منطق عقل میدانند!

ما سوزاندن مردگان را امری بسیار زشت و ناپسند میدانیم، ولی پیروان آئین بودا آنرا نه تنها مخالف حکم عقل و وجدان، نمیدانند، بلکه مطابق فرمان قطعی آنها میدانند!

دولتهای غربی روش اقتصاد سرمایه داری را صد در صد، ضامن سعادت جامعه و عالیترین برنامه اقتصادی میدانند، ولی دولتهای کمونیستی بکلی آنرا غلط و محکوم دانسته، تمام بدبختیهای جامعه را ناشی از آن میدانند و عالیترین برنامه اقتصادی را

عبارت از سیستم کمونسی و الغاء مالکیت فردی و تمرکز سرمایه‌ها در دست دولت ،
میشناسند .

آیا میتوان گفت که : داماراس‌ها و اهالی جزیره فیجی ، و مردم عربستان که
فرزندان خود را زنده بگور میکردند ، از نعمت وجدان و عقل ، بکلی بی بهره
بوده‌اند ؟ !

آیا میشود تمام هشتصد ملیون پیروان آئین بودا را که مردگان خود را میسوزانند
مردمی بی وجدان و بیخرد ، دانست ؟ !

آیا درست است تقریباً نصف جمعیت کره زمین را که طرفدار الغای مالکیت فردی
و رژیم کمونستی هستند ، همه را بی وجدان و بیخرد ، و عقیده آنان را ناشی از هوا
و هوس ، بدانیم ؟ !

ما عقیده داریم که : تمام افراد بشر ، علاقمند بانجام کارهای نیک ، و ترک اعمال
زشتند ، و تا حدودی هم ، حق را از باطل ، خیر را از شر ، باز میشناسند ، اما این
اختلاف آراء ، و این تضاد عقائد و نظرات گوناگون ، معلول خاصیت رنگ پذیری
« عقل و وجدان » آدمی است .

این وجدان و عقل است که بر اثر عادات و رسوم ، معتقدات و طرز تعلیم و
تربیت ، خاصیت رئالیستی و واقع بینی خود را از دست میدهد ، و درباره موضوع واحد
قضایات‌های گوناگون ، مینماید ^(۱) .

چه بسا ممکن است زشت‌ترین کارها بر اثر تکرار ، و همگانی شدن آن ، خاصیت
زشت بودن و نادرتی خود را از دست داده ، وجدان عمومی ، آنرا نیک بداند ، و همان‌طور
که در نمونه‌های گذشته دیدیم ، عقلهای مردم آنان را بانجام آن کارهای باصطلاح
مقدس ، وادار مینماید !

(۱) « دیدرو » در این باره میگوید : « اشتباه است که وجدان ، صدای خدا است
که در باطن هر کس ، سخن میگوید ، زیرا این وجدان بر حسب زمان و مکان تغییر میکند ،
(روح در قلمرو دین و فلسفه س ۳۴۹) .

بنا بر این، چگونگی میشود بار سنگین و پرمسئولیت «قانونگذاری» و تشخیص حق از باطل را بدوش «عقل و وجدان» رنگ پذیر، و خطا کار، گذاشت و او را در امر قانونگذاری، مرجع صلاحیتدار، دانست؟!



رفع يك اشتباه!

ممکن است گفته شود: این انتقاد، تنها بآن دسته از حقوق دانان که معتقدند: عقل سلیم، قادر است قوانینی بر اساس حق و عدالت، وضع کند، و یا بکسانی که بحقوق طبیعی قائلند و میگویند: در طبیعت، روابط و نظاماتی وجود دارد که شخص قانونگذار، بایستی آن قوانین را کشف کند، وارد است، اما به کسانی که معتقدند: قانون، از عقل انسانی که تحت تأثیر عوامل مختلف، قرارداد، سرچشمه میگیرد، ایراد «رنگ پذیری عقل» وارد نخواهد بود، زیرا فرض اینست که ایندسته رنگ پذیری عقل را قبول دارند.

پاسخ:

درست است که ایندسته از حقوق دانها، حقوق را محصول فکر انسانی که تحت تأثیر عوامل مختلف، قرارداد، میدانند، اما اینطور نیست که هر رنگی را قبول داشته و هر نوع قانونی را صحیح بدانند، آنها نیز، معتقد بیک اصل و حقیقتی هستند، درستی و نادرستی قانون را بآن، می سنجند، با آنکه افلاطون و ارسطو در یک زمان و یک محیط زندگی میکردند و در شرائط خاصی بسر میبردند، یکی طرفدار لغو بردگی و از بین رفتن استبداد بود، دیگری بردگی را فطری و استبداد را موافق با مصالح جامعه میدانست، اینطور نیست که طرفداران این نظریه، عقیده هر دو را صحیح بدانند و بگویند: هم نظریه لغو بردگی و هم فطری بودن آن درست است!

حقوق دانانیکه در کشورهای کمونیستی، رژیم سرمایه‌داری را صحیح میدانند و یا برعکس، افرادی مانند « برتراند راسل » در کشورهای سرمایه داری (انگلستان) از رژیم کمونیستی حمایت میکنند آیا میشود نظریه هردو طائفه را صحیح دانست؟! مسلم يك حق و واقعیتی وجود دارد که اینگونه افکار، با آن سنجیده میشود، برخی بر اثر موافقت با آن صحیح و برخی دیگر، ناصحیح دانسته میشود.

بنا بر این، صرف اینکه « رنگ پذیری عقل و وجدان » را پذیرفته‌اند، نمیشود گفت: هر چه را که عقل آنان، بعنوان قواعد لازم الاجراء تحت عوامل خاصی ارائه میدهد صحیح و متمتع است، و وجدان رنگ پذیر آنان نیز خطا کار است، چه بسا بر اثر شرایط خاصی فرمانی صادر کند، ولی فرمان او جائزانه و نادرست باشد، چگونه میشود زنده بگور کردن فرزندان، و پدران و مادران، و اعدام ضعا و ناتوانان را از آنان، پذیرفت؛ روی این حساب، همانطوریکه قبلاً گفته شد، چگونه ممکن است بارسنگین و پرمسئولیت، قانونگذاری را بدوش عقل خطا کار و وجدان غیر رئالیست، گذاشت؟! بنا بر این، چه عقل را به تنهایی مؤثر در وضع قانون، بدانند، و چه کاشف از قانون طبیعت و فطرت، بدانند، و چه معتقد شوند، عقلی که تحت تأثیر عوامل مختلف قرار گرفته، قداراست، برای تنظیم روابط افراد جامعه، قوانین لازم الاجراء بوجود آورد، در هر حال، این انتقاد به آنان وارد است که عقل خطا کار، نمیتواند مرجع صلاحیتدار، در مسأله قانونگذاری باشد.

۲- با این دانش محدود، چگونه میشود این منصب خطیر را اشغال کرد؟!!

ما هم قبول داریم که خوبی و بدی پاره‌ای از کارها و صفات اخلاقی را درک میکنیم مثلا میدانیم: دادگری و نیکوکاری، خوب، و بیدادگری و تجاوز بحقوق دیگران، کاری زشت و ناپسند است، اما دایره حقوق و قوانین زندگی، منحصر بان قسمت از کارها و صفات اخلاقی نیست.

آدمی برای آنکه جسم و جان خود را روی اصول صحیحی هدایت کند، و از

نظر اخلاقی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، سعادت‌مند گردد، نیازمند يك سلسله مقررات و قواعدی است که او را به تمام کارهای پسندیده و صفات نیک، وادار، و از هر گونه مفسد و زشتیها بدور دارد، ناگفته پیداست که بوجود آوردن يك چنین مقرراتی نیازمند يك علم وسیع و همه جانبه‌ای نسبت بحقایق جهان آفرینش، و روابط و پیوستگیهای موجودات و تأثیر و تأثریکه هر کدام از جهان خارج، و جسم و جان ما در یکدیگر، دارند می باشد یعنی: يك قانون‌گذار کامل، بایستی دارای اطلاعات زیر باشد:

۱- يك انسان شناس کامل باشد و از تمام اسرار و رموز، و ریزه کاریهای جسم و جان انسان، عواطف، غرائز، امیال، شهوات و هوسها، خلاصه از همه جزئیات درون و برون این موجود مرموز، بدون استثناء با خبر باشد.

۲- تمام کیفیاتی را که از روابط افراد، یکدیگر، در دل اجتماع، پیدا میشود، و تأثیری را که هنگام زندگی دسته جمعی روی یکدیگر، میگذارند، بداند.

۳- از تمام استعدادها و شایستگیهایی که در افراد و در اجتماع، بطور کلی نهفته و کمالاتی که بالامکان، برای آنها میسر است، مطلع باشد.

۴- تمام حوادثی را که ممکن است در آینده نزدیک یا دور، برای اجتماع، پیش آید، و تمام عکس‌العملهای آنها را بتواند، پیش بینی کند.

۵- از کلیه اصولی که میتواند انسان را بسوی تکامل، سوق دهد، و از موانع و شرائط آن، مطلع باشد، و آنچنان حسن انتخابی داشته باشد که بتواند نزدیکترین راهها را از میان راههای مختلف، انتخاب نماید^(۱).

اکنون. باید دید که آیا دانش و معلومات محدود بشر، با چنین اجازه‌ای را میدهد که بتواند نقشه يك مدینه فاضله را در خارج، پیاده کند و يك برنامه زندگی بتمام معنی کامل و سعادتبخش، برای جامعه، وضع نماید؟!

آیا انسانیکه بنا بگفته « ویلیام جمس » معلوماتش، در مقابل مجهولاتش، مانند قطره در برابر دریاست، میتواند، منافع و مضار پدیده‌ها و تأثیرها و تأثریکه

فاصل نام
کتابهای
مطهره

هر کدام از خارج و جسم و جان ما در یکدیگر، دارند، بخوبی درک کرده، مقررات لازم، برای بهتر زیستن افراد جامعه، مقرر دارد؟!

آیا بشریکه طبق اقرار «آینشتاین»: «هنوز نتوانسته افسانهٔ سر بزرگ (معمای خلقت) را حل کند و آنچه که تاکنون، از کتاب طبیعت خوانده، تازه با اصول زبان آن، آشنا شده و در مقابل مجلداتی که خوانده و فهمیده، هنوز از حل و کشف کامل این معما خیلی دور است، تازه آیا چنین حلی برای او وجود داشته باشد یا نه^(۱)، ممکن است تمام حوادث و پیش آمدهائی که ممکن است برای جامعه رخ دهد، و کلیهٔ اصولی که میتواند انسان را بسوی کمال، سوق دهد، و از جمیع موانع و شرایط آن، مطلع و باخبر بوده، دستورالعملهای لازم را برای یک زندگی انسانی صادر نماید؟!

آیا انسانیکه هنوز، از اسرار ساختمان وجودیش، بی اطلاع مانده و با همهٔ پیشرفتهائی که در زمینه های مختلف، نصیبش شده نتوانسته پرده از روی معمای وجودش بردارد، تا آنجا که شخصیت بزرگی، مانند «آلکس کارل» رسماً او را بعنوان «موجود ناشناخته» معرفی میکند^(۲) میتواند ادعا کند: «یک انسان شناس کامل است و از

(۱) خلاصهٔ فلسفی نظریهٔ آینشتاین ص ۱۹ - ۲۰

(۲) «انسان، موجود ناشناخته» نام کنایی است که بقلم ترانای فیزیولوژیست و زیست شناس معروف فرانسوی «آلکس کارل» نگاشته شده، در این کتاب، موارد فراوانی بعنوان سرحدات علم انسانی وجود دارد که عبارات زیر یکی از آنهاست: در واقع جهل ما از خود، زیاد، و نواحی وسیعی از دنیای درونی ما هنوز ناشناخته مانده است و بیشتر پرسش‌هایی که محققین و مطالعه کنندگان زندگی انسان، طرح میکنند، بدون پاسخ میماند:

چگونه مولکولهای اجسام شیمیائی در ساختمان پیچیده و گذران سلولها سهم میگیرند و زندگی را در خود نگاه میدارند؟!!

چگونه زنهای موجود در هستهٔ سلولهای جنسی، خواص ارثی را انتقال میدهند؟

... خصائص عضوی و روانی که هر کس از پدر و مادر خود باورث، میبرد، چگونه

تمام اسرار و رموز و ریزه کاریهای جسم و جان انسان ، عواطف ، غرائز ، امیال و هوسها خلاصه از همه جزئیات درون و برون این موجود مرموز ، بدون استثناء با خبر است و برای بشر رساندن استعداد های مادی و معنویش ، بهترین برنامه زندگی را ارائه خواهد داد ؟

بشریکه هر لحظه خود را در برابر انبوهی از مجهولات که از هر طرف او را احاطه کرده است می بیند ، و میخواهد از دریچه تحقیق و سؤال ، راه بسوی آنها پیدا کند و پرده از روی آنها بردارد ، ولی متأسفانه ، نه تنها خود او قادر به گشودن همه آن رمزها نیست ، بلکه بنا بگفته فلک شناس معروف فرانسوی « کامیل فلاماریون » ممکن است تا ده سال ، از آن نوع مشکلات ، پرسش کند ولی حتی بزرگترین متفکرین عالم ، نتوانند ، از همه آن پرسشها پاسخ گفته پرده از روی حقیقت همه آنها بردارند^(۱)

→ با شرایط خاص زندگی محیط و تحت تأثیر مواد شیمیایی اغذیه و آب و هوا و اصول فیزیولوژیکی و اخلاقی تغییر میکنند ؟

... اینها و چه بسیار ، پرسشهای دیگرند که میتوان ، بر روی مسائلیکه مورد علاقه انسانیت است ، مطرح کرد و برای آنها پاسخی نیافت .

(انسان موجود ناشناخته ص ۴)

(۱) « کامیل فلاماریون » در کتاب خود « قوای طبیعت مجهوله » در باب محدودیت دانش بشری اینطور مینویسد : ... ما فکر میکنیم ، لیکن حقیقت فکر چیست ؟ کسی قدرت جواب از این سؤال را ندارد .

ما راه میرویم ، اما حقیقت فعالیت و کارهای عضلات چگونه است ؟ کسی نمیداند . من میدانم ، اراده من نیروی غیر مادی است ، بلکه تمامی خواص روحی من نیز ، غیر مادی است ، با اینحال ، هر موقعی که اراده میکنم ، دستمرا بلند کنم ، می بینم ، اراده ام مادام را حرکت میدهد ، اما چگونه و با چه واسطه اراده ام ، دستم را حرکت میدهد ، و اراده مجرد . تعلق بماده میگیرد ؟ کسی پیدا نمیشود ، جواب این سؤال را نیز بدهد .

بمن بگوئید : چگونه اعصاب بصری ، صور خارجی را بفکر انتقال میدهد ؟ حقیقت ←

آیا چنین، انسانی، تمام کیفیاتی را که از روابط افراد، بیکدیگر، درد اجتماع، پیدا میشود، و تأثیری را که هنگام زندگی دسته‌جمعی روی بیکدیگر، میگذارند میدانند، و قادر است آئین زندگی سعادت بخش را که « هزاران نکات باریکتر از مو » در جزئیات آن، لازم است، رعایت شود، وضع نماید؟

روی همین حساب است که پیروان ادیان صحیح آسمانی، و بسیاری از فلاسفه و دانشمندان علم حقوق، معتقدند: که تنها قانونگذار صلاحیتدار، آفریدگار بشر است میتواند با علم وسیع و جهان بینانه‌اش، بهترین آئین زندگی را برای بشر، وضع کند و عالیترین راه و رسم زندگی را باو نشان دهد.

اوست که انسان را آفریده و از همه اسرار وجود او آگاه است، اوست که از جمیع نیازمندیهای مادی و معنوی انسان، و از تمام عواملی که در سعادت و شقاوت او مؤثر است، با خبر است.

تنها همین مبدأ و یا کسی که مستقیماً با او ارتباط دارد، و از سرچشمه دانش بیکران او از مجرای وحی، الهام میگیرد، میتواند برای افراد بشر، دستورالعمل زندگی وضع نماید.

وگرنه بشر معمولی که ارتباط مستقیم با مبدأ هستی و جهان آفرین ندارد، و دانش او چه نسبت بخود، و چه نسبت بجهان خارج از خود، محدود و ناچیز است، هیچگاه صلاحیت اشغال چنین مقامی را نخواهد داشت.

واینکه می‌بینیم: قوانین بشری، همواره دستخوش تغییر و تحول است، تبصره‌ها و آئین‌نامه‌ها و نسخ و لغو، بدنبال، دارد، نه فقط بر اثر تغییر شرائط محیط و مصالح

→ این فکر چگونه ادراک میشود؟ محالش کجا است؟ فعالیت مغزی چگونه صورت میگیرد؟ و حقیقتش چیست؟

... میتوانم از این قبیل، سؤالات، تا ده سال، برای شما مطرح کنم، در حالیکه بزرگترین دانشمندان و متفکرین شما نمیتوانند، کوچکترین سؤالاتم را پاسخ، بگویند،

(علی اطلال المذهب المادی ص ۱۳۸)

است ، بلکه قسمت عمده آن ، بر اثر جهل و نادانی قانونگذاران ، از مصالح و مفاسد واقعی ، و عدم درک آنها نسبت بواقعیات امور ، و بی اطلاعی آنان ، از عواقب کارها است .

۳ - خودخواهی و منافع شخصی ، مانع رعایت مصالح واقعی است !

بر فرض آنکه قبول کنیم : قانونگذاران بشری از دو مرحله خطرناک گذشته جان سلامت ، بدرمیبرند ، یعنی : نه وجدان و عقل آنان ، تحت تأثیر عوامل مختلف قرار میگیرند و خاصیت رئالیستی خود را از دست میدهند ، و نه علم و دانش آنان ، محدود و ناچیز است که از عهده درک مصالح و مفاسد واقعه بر نیاید ، بلکه تصدیق کنیم که : هم وجدان و عقل آنان ، میزان سنجش خوبی هستند ، و هم دانش آنان کاملاً محیط و جامع الاطراف است .

اما در عین حال ، مرحله خطرناک دیگری در پیش پای آنان وجود دارد که تا کسی ارتباط مستقیم با مبدأ هستی نداشته و از غیب بر او مدد نشود ، نخواهد توانست از این مرحله دشوار و خطرناک ، عبور نماید و آن مرحله اینست :

قانونگذاران بشری مانند دیگر افراد بشر ، دارای عواطف و امیال و خواستهها و افکار مخصوصی هستند که از طرز زندگی و شرائط محیط و غریزه جاه طلبی ، و حس منفعت جوئی و خودخواهی آنان ، ناشی میشود .

بودن این نوع خصائص روحی و طرز تفکر در آنها مانع از اینست که هنگام وضع قانون ، مصالح واقعی فرد و اجتماع را آنطوریکه لازم است ، رعایت نموده ، ندای فطرت و حقیقت را لیبک ، گویند .

همین انگیزه درونی است ، که همواره قانونگذاران بشری را بر آن میدارد که هنگام وضع قانون ، منافع شخصی و محلی و مملکتی خود و موکلین خود را بر منافع دیگران ، ترجیح دهند و از رعایت مصالح واقعی و حقوق دیگران سرباز ، زنند !

شما فرض کنید : دولتی ملی ، طبق مصالح عمومی مردم ، لایحه منع مشروبات الکلی و منع استعمال مواد مخدر را به مجلس ببرد و از اعضاء پارلمان بخواهد ، آنرا

تصویب نمایند، اگر تمام و یا اکثر اعضاء مقننه پارلمان، الکلی و یا معتاد به مواد مخدر باشند، و بدانند: با تصویب آن لایحه، دیگر بهیچوجه ولو بطریق «قاچاق» دسترسی به مشروبات الکلی و مواد مخدر، نخواهند داشت، آنا ممکن است اکثریت اعضاء پارلمان، لایحه مزبور را تصویب نمایند؟

آیا منافع شخصی آنان اجازه خواهد داد که مصالح و منافع دیگران را بر منافع و میلیهای شخصی ترجیح دهند؟ مسلم پاسخ منفی است. «منتسکیو» حقوق دان و متفکر معروف فرانسوی، در تأیید نظریه فوق، اینطور مینویسد:

هیچ قانونگذاری نیست که در قانون نظر خصوصی نداشته باشد.

علتش اینست که هر قانون گزاری، دارای عواطف و افکار مخصوصی است و درحین وضع قانون، میخواهد نظرات خود را در آن بگنجانند. «ارسطو» در وضع قوانین، گاهی میخواست: احساسات حقد و حسد خود را نسبت به «افلاطون» تسکین بدهد، وزمانی علاقه و محبت خود را نسبت به اسکندر، ظاهر سازد.

«افلاطون» از استبداد ملت «آتن» بیزار بود و این نفرت در قوانین او محسوس است.

«ماکیاول» «دوک والانتینوا» را دوست میداشت، و این محبت، از قوانین او فهمیده میشود.

«توماس مور» که خیلی تحت تأثیر کتب گذشتگان، قرار گرفته بود میخواست تمام کشورها را بسادگی یکی از شهرهای یونان، اداره نماید.

«هارینکتون» یگانه قانون درست را قانون جمهوری انگلستان میدانست، درحالیکه نویسندگان دیگر، عقیده داشتند: اگر کشوری سلطنتی نباشد، دارای قوانین درست نخواهد بود.

مقصود اینست که قانون، همواره با عواطف و احساسات قانونگذاران، برخورد، مینماید، و گاهی اوقات، عواطف و احساسات مزبور، اندکی درقانون،

تأثیر می‌کند و گاهی هم قانون مطلقاً و بطور کامل تحت تأثیر عواطف و نظرات خصوصی قانونگذار قرار می‌گیرد^(۱).

«ژان ژاک روسو» دانشمند و حقوق‌دان معروف دیگر فرانسوی، نیز در همین زمینه مینویسد: «برای کشف بهترین قوانینی که بדרך ملل بخورد، يك عقل کل لازم است که تمام شهوات انسانی را ببیند، ولی خود هیچ حس نکند، با طبیعت هیچ رابطه‌ای نداشته باشد ولی آنرا کاملاً بشناسد، سعادت او مربوط بما نباشد، ولی حاضر باشد، سعادت ما کمک کند، بالاخره بافتخاراتی اکتفا نماید که بمرور زمان، علنی گردد یعنی: در يك قرن، خدمت کند و در قرن دیگر نتیجه بگیرد.

بنابر آنچه که گفته شد، خدایان (و یا به تعبیر مترجم، انبیاء) میتوانند چنانکه شاید و باید، برای مردم، قانون، بیاورند^(۲)، روی این حساب، همانطوریکه در عبارات دو دانشمند نامبرده، تصریح گردیده، قانونگذار، بایستی يك عقل کلی باشد. که بهیچوجه تحت تأثیر امیال و نظرات شخصی که موجب عدم رعایت مصالح عمومی است، قرار نگیرد مانند: ارسطو و افلاطون و سائرقانونگذاران بشری نباشد که برای تسکین دادن به احساسات حقد و حسد، و یا بجهت احساسات و عواطف ضد استبدادی، و یا بخاطر علاقه به «دوک والاتینوا» و یا بعزت راضی نگهداشتن حس جاه‌طلبی و منفعت‌خواهی و لذت‌جوئی و نظائر اینها قانونی را تصویب، و یا لغو نماید.

بلکه بایستی بر سطح بلندی از دانش و تقوی و عواطف، و افکار صحیح و فضائل اخلاقی، قرار داشته و از آنجا تمام عوامل خوشبختی و بدبختی واقعی مردم را نگریسته فقط بخاطر سعادت و نیکبختی مردم، دست‌اندر کار تنظیم قانون و مقررات گردد. بعقیده پیروان بسیاری از آئینهای بزرگ، و گروهی از محققان علم حقوق چنین

(۱) روح القوانین چاپ چهارم ص ۸۷۱

(۲) کتاب قرار داد اجتماعی ص ۸۱

کسی ، در میان افراد معمولی بشر که ارتباط مستقیم با جهان آفرین ، داشته باشد ، وجود ندارد ، تنها آفریدگار جهان ، و فرستادگان معصوم و پاک اویند که صلاحیت چنین مقامی را داشته ، هیچگونه نظری جرّ سعادت و خوشبختی مردم در وضع قانون ندارند .

۴ - این زنگوله را کی باید بگردن گربه بیاندازد؟!

هرگاه از تمام مطالب گذشته که مربوط بعدم شایستگی و صلاحیت بشر معمولی برای منصب قانون‌گزاری بوده ، صرف‌نظر کنیم ، و تصدیق نمائیم که ممکن است میان افراد بشر نیز کسانی پیدا شوند که دارای وجدانی واقع بین ، و دانشی کافی و نظری پاک باشند ، و در نتیجه بتوانند برای برقراری عدالت اجتماعی و بهتر زیستن جوامع بشری ، قوانینی سعادت بخش ، وضع نمایند ، اما هنوز جای يك سؤال باقی است و آن اینکه: ضامن اجرای این قوانین چیست ؟ و کی باید ، زنگولهٔ قانون را بگردن بشر ، بیاندازد؟!

یعنی: هرگاه قوانینی از کمسیونها گذشت ، و در پارلمان نیز ، با قیام و قعود و جرّ و بحثهای ممتد به تصویب رسید ، بنا شد که مردم ، بر طبق آن عمل نمایند ، اما چنانچه افرادی متمکن و ذی نفوذ ، بخواهند : در پناه قدرت ، و یا با هزاران لطائف الحیل ، از زیر بار آن ، شانه خالی کرده و نسبت بآن بی‌اعتنا باشند ، آیا کدام مقام مسئول و مرجع صلاحیتدار است که مانع سوء استفاده آنها شده و ضامن اجراء آن قوانین باشد؟! خواهید گفت : این سؤال که بسیار ساده و پاسخش نیز کاملاً روشن است زیرا قوانین مملکتی ضامن اجرائش ، دولت و قوانین بین‌المللی ، ضامن اجرائش ، سازمان ملل و شعب تابعهٔ آنست !!

ولی چنانچه خوب دقیق شویم و هرگونه تعصب و غرض و مرض را از خود دور سازیم ، و اعمال مجریان قوانین مملکتی و بین‌المللی ، و بطور کلی مردم جهان را عمیقانه مورد بررسی قرار دهیم ، خواهیم دید که این جواب بسیار خام و نا پخته است زیرا:

اولا - دولتها بفرص که قادر باشند، از قانون شکنیها و سوء استفاده‌های علنی افراد، جلوگیری کنند و زنگوله قانون را در ملاء عام، و در برابر دیدگان مردم بگردن کردن کشان، بیاندازند، در خلوتگاه‌ها چه خواهند کرد ۱۹ آنجا که احدی شخص مجرم را نمی‌بیند، و هیچکس از جرم و تجاوزش با خبر نیست، آنجا که همه گونه شرائط سوء استفاده برای او آماده است، و هیچگونه راه اثبات جرم، برای او موجود نیست، آنجا که از دیدگان مردم و پلیس بدور است، جز او و خدایش از کرده او خبر ندارند: در اینگونه موارد که متأسفانه در زندگانی هرکس زیاد پیش می‌آید چه باید کرد و ضامن اجراء قوانین، چیست؟!

آیا در اینگونه موارد، ضامن اجرائی قطعی جزایمان بخدا و مذهب که بعداً شرح خواهیم داد وجود دارد؟

ثانیاً - در مواردیکه حقوق گروهی مورد تجاوز گروه دیگر قرار میگیرد و گروه ستم‌دیده شکایت، بدولت میریزد و از او درخواست حقوق از دست رفته خود، مینمایند، بر فرض که بگذارند: صدای آنان بگوش دولت برسد، و باز بر فرض که دولت هم دوست عادل و غمخوار باشد، و در مقام احقاق حق و اجرای عدالت بر آید، بازرسانی را مأمور بررسی شکایات آنان نماید، با همه این فرضهای دور از واقع اگر آن بازرسان که مأمور بررسی و اجراء عدالت و مقرراتند، بجهتی از جهات مایل نباشند: با ستم‌دیکان همکاری کرده، حق را بحقدار برسانند، آیا در چنین صورتی زحمات قانونگذاران، خنثی و بی‌ثمر نخواهد شد؟!

و اگر دولت، بخواهد: برای هر مأمور و بازرسی، مأمور و بازرسی دیگری بکمارد آیا این عمل سر‌بدور و تسلسل درنمی‌آورد؟

و بالاخره در اینگونه موارد از دست دولت که بقول شما مرجع صلاحیتدار و ضامن اجراء قوانین است، چه برمی‌آید و چگونه میتواند: عدالت اجتماعی را برقرار سازد؟

ثالثاً - همد اینحرفها مربوط به صورتی بود که دولتها و سازمان ملل نشین‌ها

را مردمی پاك سرشت و طرفدار عدالت بدانیم و دامن کبریائی آنان را از لوث تعدی و اجحاف ، پاك بشماریم ، اما اگر خدای ناکرده ، آنها بجای آنکه رهانده گرگ باشند، خودگرگ درنده باشند^(۱)، بجای آنکه دست اشرار و ستمگران را از سر ستمدیگان کوتاه کنند، خود ستمگر و جانی باشند ، بجای آنکه طرفدار قانون حامی زیردستان باشند قانون شکن و مظلوم کشر ، از آب در آیند ، بجای آنکه مانند ابراهیم ، موسی و محمد ، بت شکن ، مسازر و طرفدار عدالت باشند با اعمال خود روی نمرود فرعون ابو جهل ، لرون ، چنگیز ، و آتیلارا سفید مینمایند !!

و بالاخره بجای آنکه در آبادانی و رفاه حال مردم ، و بالا بردن سطح فرهنگ و اقتصاد کشورهای ضعیف و عقب افتاده بکوشند ، تمام هم خود را مصروف نگهداری حکومت لرزان ، و خاموش کردن سر و صدای مخالفان خود ، مینمایند ، مردم را در بدبختی ، فقر مالی ، بیسوادی و بیخبری از همه جا نکه میدارند ، با پدید آوردن اختلافات و کشمکشهای داخلی و نقشه های اهریمنانه دیگر افکار مردم را تخدیر میکنند . آنگاه بنام مقدس «استعمار» که بمعنی «طلب عمران و آبادی است» داروندار دول ضعیف و باصطلاح خودشان ، «ملل وحشی» را غارت مینمایند و برای آنها وزارتخانه های بنام «وزارت استعمار» بوجود میآورند؟!

آیا در اینگونه موارد چه باید کرد؟! آیا مردم ستم دیده و ملت های غارت شده در اینگونه حالات به کی پناه ببرند و بکدام مرجع صلاحیت دار شکایت نمایند؟! ممکن است ، بر اثر تبلیغات دامن داری که بوجود آورندگان سازمانهای بین المللی و اتحادیه های طرفدار بلوک شرق و غرب کرده و میکنند ، برای شما قبول

(۱) اشاره است به شعر معروف شاعر ایرانی که همین حقیقت را بشکل زبانهال

گوسفندیان داشته است:

رهانید از دهان و چنگه گرگی
روان گوسفند از وی بنالید
بدیدم عاقبت گرگم تو بودی

شنیدم گوسفندی را بزرگی
شبانگه کارد بر حلقش ، بمالید
که از چنگال گرگم در ربودی

مطالب بالا امری مشکل و دشوار باشد. اما يك نگاه اجمالی باوضع کنونی و گذشته جهان کافی است که تصدیق کنیم که نه تنها از این سازمانها کاری ساخته نیست بلکه تمام کشمکشهای بین المللی-زیر سر بوجود آورندگان همین سازمانها و اتحادیه ها است .

مگر همین انگلستان نبوده و نیست که سالیان دراز، کشورهای زرخیزی چون هندوستان، عراق، اردن، کویت، شیخ نشینهای خلیج فارس، حجاز، یمن، اوگاندا، زنگبار، سومالی، گینه، قبرس، سیلان، برمه، سودان و دهها سرزمین دیگر را میدان ترکتازی خود قرار داده و میلیاردها میلیارد ثروت و ذخائر ملی مردم بدبخت و بی دفاع همین کشورها را بغارت و چپاول برده و میرد؟!

و سالهای متمادی است که تمام وسائل حمل و نقل زمینی و دریائی و هوائی او از اینکشورها نفت، الماس، نقره، پلاتین، سرب، روی، نیکل، مس، آهن، ذغال سنگ، پنبه نسوز، مرمر، عقیق، فیروزه، عاج، جیوه، کهربا، گوگرد، کائوچو، پشم چوب، ابریشم، صمغ، ماهی، مویز، روغن، بادام، پسته، نارگیل، گندم، جو، پنبه برنج، نیشکر و بطرف اروپای باصطلاح متمدن ا حمل کرده و میکنند؟ .

مگر همین فرانسه همکار انگلستان نبوده که سالیان متمادی از شریان حیاتی کشورهای مانند: ماداگاسکار، آفریقای غربی، مالایا، سومالی فرانسه، گادلوپ مارتینیک، گینه فرانسه، مجمع الجزایر والیس، جزائر هولون، متصرفات قطب جنوب کامبوج، کامرون، تونس، حبشه، لیبی، مراکش، الجزایر، و دهها کشور اسلامی غیر اسلامی دیگر رامیکند، اموال و هستی شان را بتاراج و غارت میرد است؟! مگر مبارزات خونین مردم زجر کشیده «الجزایر» و اعمال وحشیانه ژنرالهای فرانسوی، با مردم بی پناه آنجا^(۱) و کشته شدن يك میلیون نفر از افراد شریف و ملت

(۱) یکی از فرماندهان ارتش فرانسه در الجزائر دستور داده بود: «مدخل و مخرج

غارهایی که جنگجویان الجزائری در آن، مخفی شده بودند، با هیزم و مواد محترقه دیگر، پر کنند، و آنها را با آتش بکشند و بقول خود، آن روباها را بسوزانند، ! ! ←

مسلمان آزادیخواه آن سرزمین، در راه بدست آوردن استقلال ملی، هرگز از خاطرہا محو نخواهد شد !؟

آیا همین آمریکای آزادیخواه ۱ نبوده و نیست که نیمی از کشورهای ضعیف و بی دفاع جهان را زیر نفوذ خود، گرفته کانهای طبیعی و میراثهای ملی و بطور کلی همه چیز آنها را بناوین مختلف، بغارت میبرد، و زیر ماسک فریبندہ « مبارزه با کمونیست » که درحقیقت، مولود بد رفتای خود آنهاست، میخواید : از راه انعقاد پیمانهای نظامی و عمرانی و سرمایہ گذاری و اعزام کارشناس و مستشار نیمی از مردم روی زمین را همچنان زیر نفوذ استعماری خود نکه بدارد !؟

آیا کسی هست که از پیدادگریهای این کشور مقتدر و ثروتمند، نسبت با آمریکای لاتین و کوبا و ویتنام، بی خبر باشد !؟ آیا سزای ملت سرسخت و آزادیخواه ویتنام که میگوید : ما باید استقلال داشته باشیم، و هیچ کشور بیگانه‌ای حق ندارد در سر نوشت مداخلت کند، اینست که باید مدت ۲۰ سال، در آتش جنگ بسوزد و ملیونها نفر از عزیزان خود را از دست بدهد، هزارها تن بمب، روی خزائن نفتی و دیگر مراکز مهم آن، ریخته شود، و تنها برای نابودی و یا تسلیم کردن مردم آنجا، آمریکا ۸۰ میلیارد دلار، خرج نماید !؟

مگر آنها چه میکنند ؟ جز آزادی و استقلال، چیز دیگری میخواهند !؟

آیا جرم « لومومبای » آزادیخواه چه بوده که بایستی آمریکای طرفدار آزادی و وسیلهٔ عمال نشاندار خود، یعنی « هامرشولد » دیرکل اسبق سازمان ملل، و موسی چومبه او را شهید نماید ؟ (۱)

گرچه از فشارها و جنایات پشت دیوارهای آهنین کشورهای کمونیستی خبر درستی نداریم، اما از حوادثی که گاهگاهی در کشورهایی مانند : مجارستان، چکسلواکی

→ (بکتاب الجزائر و مردان مجاهد نوشتهٔ حسن صدر مراجعه شود)

(۱) جریان قتل « لومومبا » را بدست یاری هامرشولد و موسی چومبه، در کتاب

« میراث خوار استعمار » ص ۱۱ - ۲۰ بخوانید . - البته این مطالب پیش از پایان جنگ ویتنام نگارش یافته است و گر نه آمار مخارج جنگ بیش از اینها بوده است .

رخ میدهد، میتوانیم: حدس بزنیم که در دیگر از اقطار اتحاد جماهیر شوروی یعنی: گرجستان، ازبکستان، تاجیکستان، قزاقستان، قرقیزستان، ارمنستان، لیتونی، لیتوانی، منداوی... چه میگذرد (۱) ۱۹

آیا همین کشورهای بزرگ، و دیگر از همدستانشان نیستند که در سراسر کشورهای کوچک و مراکز نو و یا نگاهداری آنها و ادامه وضع موجود، با هم در مسابقه هستند و برای عقب راندن رقیب خود، از مرکه، هر چه بیشتر به تسلیحات و نیروی دفاعی خود میپردازند، و برای یکدیگر دندان میسایند و عربده میکشند (۲) ۲۱

(۱) شرح جنایات کشورهای استعماری و مطالب بالا را از کتابهای «کارنامه سیاه استعمار» و «الجزائر و مردان مجاهد» و «مسائل کشورهای آسیائی و آفریقائی»، و «جنگ سرد»، دکتر ساداتمند، بدست آورید.

(۲) بموجب کنفرانسی که در ۲۵ اوت، در «اسلو»، پایتخت «نروژ»، نمایندگان ۱۷ کشور جهان، تشکیل دادند، سند جالبی بدست آمد، بموجب این سند هر سال، در سراسر جهان، در حدود ۱۲۶۰ میلیارد تومان، بیودجه نظامی اختصاص داده شده و نکته جالب، اینکه چهار پنجم این مبلغ، یعنی: ۱۰۰۸ میلیارد تومان، فقط بودجه نظامی دو کشور بزرگ شرق و غرب، یعنی آمریکا و شوروی است (اطلاعات ۱۳/۶/۴۴)

وزیر دفاع شوروی، در رژه میدان سرخ مسکو گفت: اگر تجاوز به شوروی و کشورهای سوسیالیستی، صورت گیرد، ارتش شوروی به کمک قدرت موشکی خود، آنچنان ضربه‌ای به تجاوز کار، وارد میسازد که دفاع برای او غیر ممکن باشد، نخست وزیر سابق شوروی يك ماه قبل از سقوط حکومتش گفته بود: شوروی، دارای موشکهای جهان پیمان است، در برابر این موشکها دفاع ممکن نیست، زیرا رادارهای نگاهبان، قادر نیستند، مراکز دفاعی دشمن را از حرکت آنها آگاه سازند.

بیانات نخست وزیر سابق، همان زمان، کارشناسان نظامی غرب را متوجه مسائل تازه‌ای کرد و در آنها نگرانی، بوجود آورد (اطلاعات شماره ۱۱۹۰۴)

آیا همین‌ها نبودند که جنگ جهانی اول و دوم را با همهٔ بدبختی‌هایی که بدنبال داشته ، بوجود آوردند و تنها در جنگ جهانی دوم ۵۵ میلیون نفر را بکشتن دادند ؟ و از ده سال باینطرف نیز ۳۵۰ جنگ کوچک و بزرگ دیگر ، در جهان راه انداختند ، و میلیونها نفر دیگر را در این جنگها تلف کرده و نابود ساختند ^(۱) و هم اکنون ، بر سر مسألهٔ ویتنام و نظائر آن ، بیم آن میرود که دو بلوک شرق و غرب ، رسماً بجان یکدیگر ، بیفتند و جنگ جهانی سوم را بوجود بیاورند ؟

آیا در آرزو چه خواهد شد ، خدا میداند !! ^(۲)

روی این حساب روشن ، آیا باز هم میشود باین کاخ نشینها و پدید آورندگان سازمانها و منشور مللها و اعلامیهٔ حقوق بشرها خوشبین بود و آنها را مرجع صلاحیتدار و ضامن اجرای قوانین ، دانست ؟

آیا همین دولتهای بزرگ نبودند که هر موقع ، موضوعی برخلاف منافع آنها در شورای امنیت ، مطرح میشد ، آنها فوراً از حق « وتو » استفاده کرده تصمیمات شورا را بی اثر ساخته مانع اجرای عدالت میشدند تا جائیکه شوروی تا آخر سال ۱۹۶۱ بالغ

(۱) اطلاعات شماره ۱۱۶۹۵ - اطلاعات هفتگی ۱۰-۱۰-۲۳۲۱

(۲) خطر بمبهای « مکاتنی » طوری است که با ده هزار بمب مکاتنی ، در ساعت اول جنگ ، یکصد و هفتاد و پنج میلیون ، از ساکنین کشورهای پر جمعیت ، از قبیل : روسیه و یا آمریکا از بین رفته ، هشت میلیون ، گرفتار درد بیدرمان جراحات اتمی خواهند گردید !!

باید تذکر داد که در حال حاضر ممالک متحدهٔ آمریکا ۲۴۰۰۰۰۰ اتحاد جماهیر شوروی ۸۰۰۰۰ و انگلستان ، قریب ۱۵۰۰۰ بمب مکاتنی دارند !

و هر گاه ملل دیگر از جمله چین کمونیست ، مجهز به سلاح اتمی بشوند ، خطر روزیکه جامعهٔ بشریت ، دستخوش فتنای قهری گردد و از فرهنگ و تمدن بشری اثری باقی نماند ، بعید بنظر نمیرسد ! (مجلهٔ مسائل ایران به نقل از مکتب اسلام شمارهٔ ششم سال هفتم ص ۵۸) .

بر یکصد بار از حق و تو استفاده نموده است^(۱)

همه ما در مسأله تقسیم فلسطین ، تجزیه کنکو ، بحران شدید قبرس ، کشتار مسلمانان کشمیر و هها مورد دیگر ، نمونه‌های روشن اینگونه سوء استفاده‌ها را بیچشم خود ، دیده‌ایم ؟ !

از همه اینها گذشته ، مگر سازمان ملل ، میتواند : دولتی را مجبور کند که عضویت او درآید و یا در برابر فرمانهاییکه صادر میکند ، گردن نهد ؟ مگر شورای امنیت با اسرائیل اعلام نکرده که اراضی اشغال شده اعراب را تخلیه کند ، آیا او پذیرفت و برای شورای امنیت احترام گذاشت ؟ !

تنها کاریکه از سازمان ملل ساخته است ، اینست که : هرگاه دولتی خواست از حد خود تجاوز کند ، اعضاء سازمان باید از طریق مذاکرات ، میانجیگری ، کدخدانمنشی و بطور کلی از راه‌های مسالمت آمیز ، از آن ، جلوگیری نمایند .

و اگر اصرار در تجاوز و تعدی کرد ، بایستی باهمدستی یکدیگر ، او را در صحنه جهان ، تنها بگذارند ، و در صورت مقتضی با او مخالفت کنند^(۲) .
 پر واضح است که یک چنین مقامی از نظر حقوقی ، هرگز نخواهد توانست ، ضامن اجرای قوانین ، و برقرار سازنده امنیت بین‌المللی باشد .

بنا بر این قوانین بشری ، بر فرض که از لحاظ حقوقی درست و مطابق با مصالح واقعی جامعه تنظیم شده باشد ، از لحاظ ضمانت اجرائی ، کمیتش لنگ است ، چه در داخله کشورها و چه در امور بین‌المللی ، عاملی که بتواند صد در صد قانون را بمرحله اجراء درآورد ، وجود ندارد^(۳) .

(۱) جنگ سرد در سالهای ۱۹۶۲ - ۱۹۴۵ ص ۲۸۷

(۲) منشور ملل متحد فصل هفتم

(۳) درباره ضمانت اجرای قانون در بحث آینده نیز ، توضیحاتی داده خواهد شد .

منابع حقوق اسلامی

و ضمانت اجرای آن

حقوق اسلامی، برخلاف قوانین موضوعه تنها از عقل و وجدان انسان، سرچشمه نمیگیرد، سرچشمه، قوانین اسلامی، خدای جهان آفرین است، اوست که از مصالح و مفاسد کارها، و روابط و پیوستگیهای امور، آکهی درستی دارد و در هنگام قانونگذاری تنها سعادت جامعه را در نظر میگیرد نه منافع شخصی و جانبداری بیجا از این و آن را، زیرا او از همه چیز بی نیاز است و ما فوق همه چیز است، و بهمین جهت، مقام قانونگذاری منحصر به اوست.

و برای دریافت «حکم الله» و قوانین الهی، از نظر شیعه^(۱)، چهار مرجع صلاحیتدار وجود دارد، و این چهار مرجع صلاحیتدار است که در زمان ما، منابع حقوق اسلامی را تشکیل میدهند:

۱- قرآن مجید

قرآن، نخستین منبع اساسی قانونگذاری اسلام، محسوب میشود.

این کتاب مشتمل بر ۶۳۴۲ آیه و ۱۱۴ سوره، ۷۷۹۳۴ کلمه و ۳۳۰۳۶۷۰ حرف است و در ظرف بیست و سه سال برانگیختگی محمد ﷺ بحسب مقتضیات و نیازمندیها وسیله فرشته «وحی» بر او نازل شد، و بدستور او بهمین ترتیب، تنظیم و تدوین، گردید.

(۱) برادران اهل «سنت» ما غیر از منابع چهارگانه فوق، مصادر دیگری از قبیل: قیاس، استحسان، مصالح مرسله، سد الذرایع، عرف، مذهب صحابی، شرایع قدیم، عدالت و انصاف... برای حقوق اسلامی شمرده اند که از نظر شیعه تمام نیست و لذا از ذکر آنها خودداری میشود (مراجعه شود به کتابهای: الاصول امامه للفقهاء المقارن- المبادی امامه للفقهاء الجعفری - فلسفه قانونگذاری در اسلام - الاسلام عقیده و شریعة)

آیاتیکه از آن ، مستقیماً مربوط باحکام وقوانین زندگی است ، در حدود ۵۰۰ آیه میباشد که از آنها تعبیر به « آیات الاحکام » میکنند^(۱) .

این کتاب از زمان پیامبر اسلام ، تاکنون ، بعنوان بزرگترین منبع قانونی شناخته شده و مسلمین ، رای بدست آوردن معارف حقّه ، و مکارم اخلاق ، و قوانین زندگی به آن ، مراجعه میکرده و از سر چشمه جوشان آن بهرمنند بوده و میباشند. علی علیه السلام میگوید : از پیامبر اکرم ، شنیدم که میفرمود : « بزودی فتنها پدید خواهد آمد ، عرضه داشتم: در آنروز عامل نجات چیست یا رسول الله ؟ فرمود : « کتاب خدا ، در آن ، تاریخ گذشتگان ، و اخبار آیندگان ، وقانون زندگی شماست ، کتابی که حق را از باطل جدا میکند ، و محتویات آن ، پوچ و بیمعنی نیست ، کتابیکه هواهای نفسانی نمیتواند بر آن چیره شده و از دائره حقیقت ، منحرف نماید ، دانشمندان از آن سیر نمیشوند ، و گذشت روزگار ، نمیتواند آنرا کهنه کند ، محتویات شکفت آورش ، تمام شدنی نیست ، هرگاه کسی بخاطرستمگری آنرا ترک کند ، خدا او را نابود خواهد کرد ، و هرکس از غیر آن ، هدایت بخواهد گمراه خواهد شد . قرآن ، ریسمان محکم خدا وراه راست است ، هرکس برطبق آن ، عمل کند ، مأجور ، و هرکس بر اساس آن ، قضاوت کند ، دادگری کرده است ، و هرکس مردم را بسوی آن بخواند ، براه راست خوانده است^(۲) .

۲ - سنت

قوانین زندگی بیشتر از آن است که ممکن باشد ، تمام جزئیات آن ، با پانصد آیه (آیات الاحکام) بیان شود ، هر کدام از نماز ، روزه ، حج ، جهاد ، بیع ، میراث ، نکاح ... مسائل جزئی فراوانی دارند^(۳) که نمیشود، همه آنها را در پانصد آیه گنجانید

(۱) المدخل الى علم اصول الفقه ص ۲۰

(۲) مراجعه شود به مقدمه تفسیر مجمع البیان ج ۱ ص ۳۳ طبع بیروت

(۳) تاجائیکه تنها نماز چهار هزار مسأله دارد (احتجاج طبرسی ج ۲ - فوائدالمکبه

معروف به نقلیه شهید ثانی ص ۲)

بیان آن جزئیات ، به‌عده سنت است .

قرآن ، بمنزله « قانون اساسی » است که بیشتر به مسائل کلی و اساسی میردازد و از بیان جزئیات احکام ، خود داری میکند ، این پیامبر و جانشینان معصوم او هستند که بایستی آن جزئیات را بحسب مقتضیات و شرائط زمان و مکان ، بیان کنند و جامعه را از لحاظ قوانین زندگی بی‌نیاز و غنی سازند .

البته آنها نیز در بیان این جزئیات ، از خود ، چیزی ندارند ، هر چه که می‌گویند از ناحیه خدا است و از او الهام می‌گیرند : **« و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی »** ^(۱) .

بنا بر این . طبق عقیده شیعه ^(۲) « سنت » عبارت خواهد بود از :

الف - گفتار معصوم : بیاناتیکه از پیغمبر و امام ، درباره مسائل مذهبی و قوانین زندگی صادر شده است ، در صورتیکه جامع شرائط حجیت باشد ، همانند قرآن از منابع مهم حقوق اسلامی بشمار میرود .

ب- رفتار معصوم : اعمالی که از پیغمبر و امام ، بعنوان تعلیم احکام خدا ، صادر میشود ، مانند گفتار آنان ، جزء منابع حقوق اسلامی بحساب می‌آید .

د - تقریر معصوم : چنانچه پیش پیغمبر و امام ، اعمالی انجام داده شود آنها با علم و توانائی از آن اعمال انتقاد نکرده و جلوگیری بعمل نیاورند ، از سکوت آنها مشروعیت آن کارها استنباط و استنتاج میشود .

(۱) سوره نجم آیه ۴

(۲) برادران اهل سنت ما «سنت» را فقط عبارت از قول و فعل و تقریر پیغمبر میدانند ، ولی « شیعه » چون معتقد است : ائمه دوازده گانه همانند پیغمبر ، معصوم از گناه و خطا و نسیان هستند ، علوم و دانش آنها از پیغمبر ، و از سرچشمه وحی ، میباشد ، از اینجهت ، سنت را عبارت از قول و فعل و تقریر معصوم ، خواه پیغمبر و خواه امام ، میدانند (مراجعه شود بکتاب الاصول العامه للفقهاء المقارن)

«سنت» باین معنی که توضیح دادیم . هم مطلقاً قرآن را تقیید میکند ، وهم عموماً آنرا تخصیص میزند ، و هم مجملات آن را توضیح میدهد و هم مسائلی که در قرآن ، نیامده است ، برای ما بیان میکند^(۱)

احادیث و روایاتی که از پیغمبر اسلام ، وجانشینان برحق اوصادرسده در کتب و مؤلفاتی جمع آوری گردیده و تا زمان ما همچنان باقی مانده و مرجع قوانین و احکام ، میباشد .

مهمترین مجموعه‌های حدیث ، میان اهل سنت ، عبارتند از :

صحیح بخاری ، تألیف ابو عبدالله محمد بن اسمعیل بخاری (۱۹۴-۲۵۶هـ) .

صحیح مسلم ، نگارش ابوالحسین مسلم نیشابوری (۲۰۶-۲۶۱هـ) .

این دو کتاب ، معتبرترین کتب حدیث ، میان اهل سنت ، بشمار میرود و هر کدام دارای بیش از هفت هزار حدیث ، میباشد^(۲)

پس از این رو صحیح ، چهار کتاب معروف به «سنن اربعه» قرار گرفته و بوسیله «ابن ماجه» متوفی بسال ۲۷۳ و «ابوداود سجستانی» متوفی بسال ۲۷۵ و «ترمذی» متوفی بسال ۲۷۵ یا ۲۷۹ و «نسائی» متوفی بسال ۳۰۲ یا ۳۰۳ گردآوری شده است^(۳) .

اما نزد شیعه ، از میان ۶۶۰۰ کتاب حدیثی که از شاگردان ائمه تألیف شده بوده ، چهارصد کتاب معروف به «اصول اربعه» بوجود آمد ، و از آنها چهار کتاب مورد اعتماد زیر ، تدوین گردید :

۱- الکافی : تألیف محمد بن یعقوب کلینی متوفی بسال ۳۲۹ این کتاب ، مشتمل بر ۱۶۱۹۹ حدیث است .

(۱) مانند محرومیت قاتل از میراث هنگامیکه مورثش را کشته باشد ، و یا حرمت پوشیدن لباس حریر و نظائر آن (مراجعه شود به کتاب : الاصول العامه للفقهاء المقارن ص ۲۴۲) .

(۲) فلسفه قانونگذاری در اسلام ص ۱۳۵

(۳) فلسفه قانونگذاری : تألیف دکتر صبحی محممانی ص ۱۳۵

۲- «من لایحضره الفقیه»: از محمد بن علی بن بابویه معروف به صدوق متوفی بسال ۳۸۱ این کتاب نیز مشتمل بر ۵۹۶۳ حدیث است.

۳- تهذیب الاحکام: از ابو جعفر محمد بن حسن طوسی متوفی بسال ۴۶۰ این کتاب، مشتمل بر ۱۳۵۹۰ حدیث است.

۴- الاستبصار: این کتاب نیز، تألیف مرحوم شیخ طوسی و مشتمل بر ۵۵۱۱ حدیث میباشد.

این چهار کتاب، مهمترین مجموعه‌های احادیث و اخبار، نزد شیعه شمرده میشوند و از آنها بنام «جوامع اولیه» و «کتب اربعه» یاد میشود^(۱). بعد از این چهار کتاب، کتب احادیث فراوانی نوشته شده که معروفترین و مهمترین آنها عبارتند از:

بحار الانوار: تألیف محمد باقر مجلسی متوفی بسال ۱۱۱۱.

این کتاب، در حقیقت دائرةالمعارف شیعه بشمار میرود و بسیاری از مسائل و روایاتی که در کتب اربعه فوق، وجود نداشته در آن جمع آوری شده است.

وسائل الشیعه: از محمد بن حسن حرعاملی متوفی بسال ۱۱۰۴.

این کتاب، با مراجعه به بیش از ۱۸۰ کتاب حدیث که قسمتی از آنها جزء کتب قدما و «اصول اربعه» بوده به سبک خاصی، تألیف شده است.

الوافی: تألیف ملا محسن فیض کاشانی متوفی بسال ۱۰۹۱

این کتاب، احادیث را عموماً از کتب اربعه گرفته نهایت، از لحاظ تبویب، تغییراتی در آنها پدید آورده و تعلیقاتی نیز، بآنها اضافه کرده است.

مستدرک الوسائل: تألیف حاج میرزا حسین نوری متوفی بسال ۱۳۲۰

این کتاب نیز، همانند «بحار» و «وسائل» از منابع و مأخذ دست اول (غیر از کتب اربعه) استفاده کرده و مشتمل بر بیش از ۲۳۰۰۰ حدیث است (۲).

(۱) وسائل الشیعه ج ۱ ص ۱۴ طبع جدید- المبادئ العامة للفقہ الجعفری ص ۷۹-۸۴

(۲) مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۱۱

بنابراین ، سنت و حدیث ، دومین مصدر قانونگذاری اسلامی است که متخصصین فن ، با مراجعه به آن ، قوانین صحیح زندگی را استخراج میکنند .
این منبع عظیم قانون ، در کلیه مذاهب اسلامی لازم الاتباع شمرده شده است و آیات زیادی از قرآن ، مانند :

« وما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا ^(۱) - يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم ^(۲) - انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا ، ^(۳) مردم را به پیروی از آن ، ترغیب مینماید .
اهمیت این منبع عظیم قانونگذاری ، بقدری است که پیغمبر اسلام ، در حدیث معروف « ثقلین » (۴) « قرآن » و « عترت » را که مبین عقائد اسلامی و قوانین زندگی است ، غیر قابل انفکاک دانسته و جدائی آن دو را از یکدیگر ، مایه گمراهی و انحراف از راه راست اعلام فرموده است : « انى تارك فيكم الثقلين ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا بعدى ، كتاب الله حبل ممدود من السماء الى الارض ، و عترتى اهل بيتى ، و لن يفترقا حتى يردا على الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما (۵) » .

(۱) آنچه را که پیامبر ، برای شما آورده است بگیرید ، و از آنچه که شما را نهی کرده . ترك نماييد (سورة حشر آية ۷)

(۲) ای کسانی که ایمان آورده اید ، از خدا و پیامبر و صاحبان فرمان ، اطاعت نمائید (سورة نساء آية ۵۸)

(۳) خدا خواسته پلیدی را از شما خاندان پیغمبر ، دور سازد و پاک و پاکیزه تان قرار دهد (سورة احزاب آية ۳۳)

(۴) این روایت ، از ناحیه اهل سنت ، از ۳۹ طریق ، و از ناحیه شیعه از ۸۲ طریق نقل شده است (اصول الاستنباط ص ۲۶)

(۵) میان شما دو گوهر گرانبه ، بیادگار گذاشتم ، چنانچه هر دو را حفظ کنید هرگز ، گمراه نخواهید شد ، یکی کتاب خدا است که بمنزله ریسمانی از آسمان ، بسوی ←

سنجش صحت و سقم حدیث

از همان ابتدای اسلام، گروهی مغرض و خرابکار، برای عملی ساختن مقاصد اهریمنانه خود مقدار زیادی از مطالب دروغ و بی‌اساس را داخل در متون احادیث و اخبار نمودند^(۱).

و در زمانهای بعد، این دواعی افزایش یافت، جمعی بمنظور استفاده‌های سیاسی

— زمین، امتداد پیدا کرده است و دیگری عترت من و اهل بینم میباشد، آنها هیچگاه از هم جدا نخواهند بود، مگر آنکه در حوض کوثر، بر من وارد شوند، حال به بینید که با آنها چگونه معامله خواهید کرد (در باره اسناد و اختلاف متن این روایت، مراجعه شود به کتاب نفیس «المراجعات» ص ۲۰)

(۱) افرادی مانند «کعب الاحبار» و «وهب ابن منبه» و «ابو هریره دوسی» و نظائر اینها که بظاهر اسلام، آورده بودند، از هر موقعیتی برای تخریب اسلام، و جعل احادیث بی‌اساس، و داخل کردن مسائل دروغ و «اسرائیلیات» در متن اسلام بهره‌برداری میکردند. مثلاً ابو هریره با آنکه یکسال و نه ماه بیشتر مصاحب پیغمبر نبوده تنها «بقی ابن مخلد» در مسند خود ۵۳۷۴ روایت از او نقل کرده است و روی همین جهت بوده که عمر بن خطاب، دو بار او را تا زیانه زده است (ابو هریره بازرگان حدیث تألیف محمود ابوریه ص ۸۶)

عقیلی از حماد بن زید نقل میکند که: زنادقه، چهارده هزار حدیث، فقط بنام رسول خدا جعل کردند (البدایة فی علم الدرایة)

هنگامیکه «ابن ابی العوجاه» را با تهاجم جعل حدیث، پیش مهدی پسر منصور برده بودند، او صریحاً گفت: من ۴۰۰۰ حدیث که محلل حرام و محرم حلال است، جعل کرده و انتشار داده‌ام (البدایة فی علم الدرایة - علوم الحدیث و مصطلحاته - المبادی العامه للفقہ الجعفری ص ۲۳۰).

و حزبی، گروهی بخاطر تقرّب به امراء، وزمامداران وقت، دستهای برای تخریب اسلام و قرآن، و پاره‌ای در اثر جهالت و نادانی و یا رونق دادن به بازار داستان‌سرایان و منظوره‌های دیگر، دست اندر کار جعل احادیث شدند و آنها را به پیغمبر و امام، نسبت دادند (۱)

گرچه برای کسی که با روح اسلام، آشنائی کامل داشته باشد، ساختگی بودن این احادیث و تزویر در این نوع روایات، بخوبی معلوم، خواهد بود، ولی برای اکثریت مردم که از روح اسلام، بیخبرند، موجب انحراف فکر و عقیده و چه بسا مایهٔ دوئیست و نفاق، گشته، سبب جنگها و خونریزها شده و میشود! پیامبر اسلام، و جانشینان بر حق او برای آنکه دست این «وضّاعین» و جعل‌کنندگان حدیث را کوتاه کنند، و جلو این گروه خرابکار را بگیرند، در مرحلهٔ اوّل، مسلمین را از جعل حدیث، بر حذر داشته «وضّاعین» را با آتش جهنم، بشارت داده‌اند «مَنْ يَقُلْ عَلَيَّ مَا لَمْ أَقُلْ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» (۲) هر کس از من چیزی را که نگفته‌ام روایت کند، جایگاه خود را در آتش فراهم سازد. و از اینراه روح جعل حدیث را در دلها خفه کرده‌اند.

و در مرحلهٔ دوّم، معیار صحت و سقم اخبار را موافقت و مخالفت با کتاب خدا

(۱) علامهٔ امینی در جلد پنجم الفدیر ص ۲۴۹ تنها از ۴۳ نفر از صحابه و غیره نقل میکند که ۴۰۸۳۲۳ روایت جعل کرده‌اند، آنگاه اضافه میکند: از اینکه «ابوداود» از میان پانصد هزار حدیث، چهار هزار و هشتصد حدیث، و «بخاری» از میان ششصد هزار حدیث ۲۷۶۱ حدیث، و «مسلم» از ۳۰۰۰۰۰ حدیث چهار هزار حدیث، و «احمد بن حنبل» از ۷۵۰۰۰۰ حدیث، سی هزار حدیث، و «احمد بن فرات» از یک ملیون و پانصد هزار حدیث، تنها سیمصد هزار حدیث را در کتب خود نقل کرده و صحیح دانسته‌اند، بخوبی معلوم میشود که بساط جعل حدیث، تا چه اندازه رونق داشته است.

(۲) شرح بخاری ج ۲ ص ۱۵۳ بنقل از فلسفهٔ قانونگذاری اسلام ص ۱۴۰

دانسته اند: «فما وافق کتاب الله فخذوه، وما خالف کتاب الله فدعوه»^(۱)، هر آنچه موافق قرآن است، بگیریید، و آنچه که مخالف کتاب خدا است، صحیح نبوده ترکش نمائید.

علمای علم حدیث و دانشمندان حقوق اسلامی، به پیروی از راهنمائیهای اهل بیت علیهم السلام، برای تشخیص احادیث معتبر از غیر معتبر، اخبار صحیح، از روایات ساختگی، علوم «رجال» و «درایة» را پدید آوردند و بدانوسیله جلو احادیث ساختگی را گرفته دست «جاعلین» حدیث را کوتاه نمودند.

دانشمندان اسلامی، از همان زمانهای مقارن با صدر اسلام، متوجه خرابکاریها و مفاسد اعمال نابکارانه حدیث سازان بوده اند از اینجهت، با الهام از بیانات پیامبر اکرم و جانشینان برحق او، کتبی در شرح حالات راویان نگاشته افراد خوب را در آن، از افراد «کذاب» و «وضاع» جدا ساخته اند و اخبار را نیز بحسب حالات راویان و یا چگونگی نقل حدیث به صحیح، موثق، حسن، مرسل، مرفوع، مجهول و ضعیف تقسیم نموده عناوینی مانند: متواتر، مستفیض، شیاع، واحد و غیره برای آنها تعیین کرده اند^(۲) آنها هیچگاه روایتی را تنها باین دلیل، که در کتب روایت آمده بوده و یا اصحاب پیغمبر و یاران ائمه آنرا نقل کرده بودند، نمی پذیرفتند، چنانچه مخالف با قرآن نبوده و از لحاظ سند و دلالت، اشکالی نداشته است و با روح اسلام نیز سازگاری داشته است، مورد قبول، قرار داده جزء منابع حقوق اسلامی قرارش میدادند.

با در نظر داشتن مطالب فوق، کسی حق ندارد تنها باین دلیل که احادیث موضوعه فراوانی در کتب احادیث وجود دارد و گروهی مغرض و سود جو روایات زیادی بنام پیغمبر و امامان علیهم السلام، ساخته اند، بطور کلی از «سنت» صرف نظر نماید، اگر

(۱) وسائل ج ۱۸ ص ۷۸ این نوع روایت که از آنها تعبیر به «روایات علاجیه»

میکنند، در باب نهم از همین کتاب فراوان، نقل شده است.

(۲) مراجعه شود به کتب «الاصول العمامه للفقہ المقارن - المبادئ العمامه للفقہ الجمفری

معالم الامول - مستدرک الوسائل ج ۳)

احادیثی بنام دین، جعل شده میزان تشخیص درست آن، از نادرست، نیز، نشان داده شده است حقوق دانان عالیقدر اسلامی با داشتن اطلاعات وسیع از علم رجال و درایه و اخبار عاجیه اخبار نادرست را از احادیث صحیح تمیز داده بر طبق سنت معتبر حکم الله را استخراج مینمایند.

۳- اجماع

از کتاب و سنت که بگذریم، سومین منبع قانونگذاری اسلام، «اجماع» است.

منظور از اجماع، اینست که: تمام دانشمندان اسلامی، درباره حکمی شرعی، اتفاق نظر و وحدت عقیده داشته باشند.

اهل سنت، این یگانگی نظر و اتفاق رأی را همانند «کتاب» و «سنت» اصل مستقل برای بدست آوردن قانون خدا میدانند، و معتقدند: همانطور که قرآن و سنت سرچشمه های حقوق اسلامی هستند، اجماع امت، و اتفاق اهل حل و عقد نیز، سرچشمه دیگری برای قانونگذاری اسلام، بشمار میرود.

ولی شیعه، اجماع را بعنوان يك اصل مستقل در برابر کتاب و سنت، نمی شناسد بلکه معتقد است: چون این اتفاق نظر، حکایت از «رأی معصوم» میکند، از این جهت، بعنوان سومین منبع قانونگذاری، شناخته شده است و گرنه صرف وحدت نظر دانشمندان نمیتواند تکلیفی را واجب، و نه موضوعی را حرام سازد^(۱).

و بعبارت روشن تر، شیعه معتقد است: هرگاه دانشمندان اسلامی، درباره موضوع واحدی، یکسان، اظهار نظر نمودند، و اتفاق رأی داشتند، از این یگانگی نظر آنها میتوان، بدست آورد که دلیلی از کتاب و سنت و اصل معتبر، در اختیار آنها بوده که باستناد آن دلائل، چنان فتوایی را داده اند، زیرا شدت پرهیزگاری و دینداری آنان

(۱) مراجعه شود به کتابهای: الاصول المامه للفقهاء المقارن - اصول الاستنباط - فلسفه

قانونگذاری در اسلام - الاسلام عقیده و شریعة .

هیچگاه بآنان ، اجازه نمیده که بدون دردست داشتن دلیل معتبری ، چنان فتوایی را داده و چنان اتفاق نظری را داشته باشند ، نهایت آنکه بر اثر گذشت زمان ، و تطاول روزگار ، آن دلائل ، از نظرها پنهان ، مانده است^(۱) .

روی این حساب ، چنانچه در موردی ، دلیل روشنی از کتاب و سنت در دست نباشد ، ولی دانشمندان اسلامی ، همواره در باره آن ، متفق القول و متحد الرأی باشند ، در اینصورت ، فقیه ، بر طبق آنها فتوی خواهد داد و از این « اجماع » اتخاذ سند خواهد نمود .

۴ - عقل

در اینکه « عقل » چگونه منبمی برای قوانین اسلامی است و میزان دخالت آن در وضع قوانین ، تا چه اندازه است ، میان دانشمندان شیعه و سنی اختلاف شدیدی است . اهل سنت ، معتقدند : همانطور که قرآن و سنت و اجماع ، منابع حقوق اسلامی بشمار میروند ، رأی و اجتهاد و قیاس ، که باصطلاح آنها عبارت از همان تشخیص عقل است ، سرچشمه دیگری برای قوانین اسلامی است .

اینده میگویند : با توسعه جوامع اسلامی و پدید آمدن مسائل تازه و نیازمندیهای جدید ، چاره جز این نیست که از عقل ، در بوجود آوردن يك نظام صحیح حقوقی ، استفاده گردد و در صورت فقدان منابع سهگانه یاد شده ، عقل ، بعنوان چهارمین مصدر قانونگذاری شناخته شود .

در مقابل این دسته ، گروهی از اهل حدیث و « اخباریین » قرار دارند

(۱) در اینکه چگونه اجماع کاشف از رأی معصوم است ، میان دانشمندان علم اصول اختلاف است ، برخی از راه دخول امام و حس ، و برخی از راه لطف ، و بعضی از راه حدس ، رأی معصوم را کشف میکنند ، و چون راه حدس ، همانطور که در بالا توضیح داده شده درست تر از سایر راه ها بنظر میرسد ، از اینجهت ، در بالا از همین طریق ، حجیت اجماع ، توضیح داده شد (مراجعه شود به کتاب : فرآنگد اصول شیخ انصاری - کفایة الاصول آخوند خراسانی) .

که معتقدند: چون عقل بشر ناقص و خطاکار است، بهیچوجه حق ندارد، سرنوشت حقوقی مردم را بعهده گرفته برای آنان، حلال و حرام، بسازد، آنچه که از عقل ساخته است انست که در مقام عمل و انجام وظیفه می‌تواند به آدمی مدد کند و در اجرای دستورات صحیح زندگی و انتخاب راههای درست از نادرست، راهنمای واقعی او باشد بعقیده اینها منابع حقوق اسلامی منحصر به کتاب و سنت است، اجماع و عقل جزء منابع حقوق اسلامی بشمار نمی‌روند،

در برابر این دو دسته که یکی دست عقل را در مسأله قانونگذاری بی اندازه بازگذاشته تا جائیکه از هر نوع ادراک ظنی بنام حکم عقل، در تنظیم مقررات زندگی استفاده میکند، و دیگری که بطور کلی دست عقل را بسته و از راهنمایی قطعی و بیچون و چرای آن، سرباز زده ارشاد و پیامبری آن را منحصر بمرحله اجراء و انجام وظیفه مینماید، دسته سومی قرار دارند که معتقدند: در مسائلی که عقل حکم قطعی دارد و در درک مصالح و مفاسد آن، قاطع و بدون تردید است، و در اینگونه مسائل، عقل بعنوان منبع قانونگذاری، شناخته شده است.

و اینکه فقهاء اسلام، میان عقل و شرع، رابطه ناگستنی قائل شده و میگویند:

«كل ما حکم به العقل، حکم به الشرع، و كل ما حکم به الشرع، حکم به العقل (۱)» مربوط باین مرحله از قضاوت قطعی عقل است نه هر نوع ادراکات ظنی و فلسفه بافی !!!

این مرحله از قضاوت قطعی عقل، در فقه اسلامی، هم می‌تواند خود، اکتشاف کنندۀ يك قانون باشد، و هم می‌تواند قانونی را تقیید و تحدید کند و یا آنرا تعمیم دهد، و هم می‌تواند در استنباط از سایر منابع و مدارک، مددکار خوبی باشد (۲)

(۱) هرچه را که عقل دریابد، شرع نیز برطبق آن، حکم میکند، و هرچه را که

شرع، حکم کند، عقل نیز، بر طبق آن، حکم خواهد کرد.

(۲) محمد خاتم پیامبران ص ۵۵۳

و روایاتی از قبیل : « ان لله على الناس حجتين ، حجة ظاهرة و حجة باطنة فأما الظاهرة فالرسل والانبياء والائمة و أما الباطنة فالعقول (۱) » نیز محمول بر همین مرحله از قضاوت قطعی عقل است (۲) .

گرچه در فقه اسلامی ، کمتر موردی پیدا میشود که از کتاب و سنت (ولو بنحو عام و مطلق و یا دلالت التزام) مدرکی درباره آن در دست نباشد و تنها حاکم در آن ، عقل و تشخیصات قطعی آن ، باشد حتی در باره اصول عملیه (برائة ، تخییر ، احتیاط و استصحاب) در باره این اصول نیز ، همانطور که عقل قضاوت میکند از کتاب و سنت نیز مدارکی در دست است ، اما در عین حال ، چه در تطبیق قواعد و مفاهیم کلی بر مصادیق و جزئیات ، و چه در مواردی که قانونگذار اسلام ، نمیتواند اوامری در آن موارد صادر کند مانند دعوت به فرمانبرداری از اوامر اطاعت ، و اخذ حالات مکلف از لحاظ علم و جهل ، در تکلیف (۳) و چه در مواردی نظیر اینها که گفته شد ، عقل بزرگترین مرجع صلاحیتدار خواهد بود .

این عقل است که با در دست داشتن قواعد کلی و عمومات و مطلقات ، از کتاب و سنت ، میتواند احکام مسائلی را که بر حسب مقتضیات زمان و ضرورات زندگی و پیشرفت و تکامل جوامع بشری ، پیش میآید ، صادر کند و کاروان بشریت را از رکود و عدم تحرک ، باز دارد .

این عقل است که با در دست داشتن قوانین اولیه زندگی که با سرشت و فطرت

(۱) خداوند ، برای مردم ، دو نوع حجت و راهنما قرار داده : دلیل آشکار و ظاهر و دلیل پنهان و باطن ، راهنمای ظاهر ، پیامبران و امامان هستند ، و حجت باطن عقل و خرد میباشد (وسائل الشیمة ج ۱۱ ص ۱۶۲)

(۲) مراجعه شود بکتاب مستدرک الوسائل ج ۳ فائده یازدهم ص ۸۷۳

(۳) برای درک اینکه چگونه نمیشود قانونگذار اسلام ، امور یاد شده را مورد امر

قرار دهد ، مراجعه شود به کتاب الاصول العامة للفقهاء المقارن ص ۳۰ .

آدمی پیوند ناگسستنی دارد ، قادر است راه و رسم نیازمندیهای متغیر زندگی را نشان داده جامعه را از این لحاظ ، بی نیاز سازد .

روی این حساب ، عقل سلیم ، در عین آنکه در مقام انجام وظیفه و بکار بستن قوانین زندگی راهنمای خوبی است ، در مقام قانونگذاری و شان دادن احکام مسائل تازه زندگی نیز ، پیامبر عالیقدری است^(۱) .



يك ایراد قابل توجه

ممکن است ، از مطالبی که در گذشته ، راجع بعدم شایستگی عقل و وجدان ، برای تصدی منصب قانونگذاری ، نوشته‌ایم ، و آنچه که در اینجا دربارهٔ اینکه عقل چهارمین منبع قانونگذاری اسلام است ، آورده‌ایم ، این سؤال ، برای خوانندهٔ محترم پیش آید : اگر عقل و وجدان ، خاصیت رنگ پذیری دارند ، و نمیتوانند ، رئالیست و واقع بین ، باشند ، پس چگونه عقل ، چهارمین منبع قانونگذاری اسلام ، قرار داده شده ؟

و اگر رنگ پذیری عقل ، مانع تصدی مقام قانونگذاری نیست ، پس چرا این منصب ، از بشر سلب شده و به خدا و پیامبران ، اختصاص داده شده است ؟

پاسخ :

درست است که عقل ، خطاکار و رنگ پذیر است و نمیتواند ، کاملاً رئالیست و واقع بین باشد ، اما فرق است میان اینکه درست ، اختیار قانونگذاری بدست عقل

(۱) برای بدست آوردن اطلاعات بیشتر مراجعه شود به کتابهای نظام الحكم و الادارة فی الاسلام ص ۱۹۰ - الاصول الامة للفقہ المقارن ص ۲۷۹ - مستدرک ج ۳ ص ۸۷۰ - ۸۷۵ - المبادئ الامة للفقہ الجعفری ص ۳۵۳ - ۳۵۷ - فلسفه قانونگذاری در اسلام ص ۱۴۶ - الاسلام عقیده و شریعة ص ۵۶۳

سپرده شود ، يا آنکه قانونگذاري منحصر بخدا باشد ، او از راه کتاب و سنت ، قوانين اصیل زندگي را ارائه دهد ، ولي اختيار قوانين ثانوي را که بحسب مقتضيات زمان و مکان ، و نيازمنديهای متغير زندگي ، در تغير است ، بدست عقل ، بسپرد . آنچه که در سابق گفته شده روی اين اساس بوده که چون نيازمنديهای حقوقی جوامع بشری چه از لحاظ مادی و چه از لحاظ معنوی ، فوق العاده زياد و پيچيده است و عقل و وجدان بشر ييز خطاكار و رنگ پذير و محدود ميباشد از اينجهت ، نميشود بار سنگين و پر مسئوليت قانونگذاري را بطورکلي و در بست ، بعهده عقل ناقص و قابل انعطاف بشری گذاشت .

اما آنچه در بحث « منابع حقوق اسلامي » آمده ، مبنی بر اينکه : عقل ، چهارمين مصدر قانون گزاري اسلامي است ، روی اين پايه استوار است که اسلام ، برای جوامع بشری ، دو جور نيازمندي قائل است :

۱ - نيازمنديهای اولی : که از عمق ساختمان جسمی و روحی آدمی ، و از طبيعت زندگي اجتماعي او سرچشمه ميگيرد و تا انسان ، انسان است ، با او خواهد بود ، مانند نيازمندي بخوراك ، پوشاك ، مسكن ، همسر ، دادوستد ، تعارن ، عدالت مساوات ، آزادي ، عبادت ، فرهنگ ، تعليم و تربيت

۲ - نيازمنديهای ثانوي : که مربوط بساختمان جسمی و روحی انسان نيست بلکه مربوط به آب و رنگ ، و مظاهر متغير زندگي است مانند : وسائل تدوين و نگارش ، که يکروز با قلم ني بوده و امروز با ماشين است و برق ، و يا مثل وسايل نقلیه و جنگ ، که يکروز ، اسب بود و الاغ ، تير و کمان بود و بيزه و شمشير ، امروز ماشين است و طياره ، بمب است و موشک

اسلام ، در روش قانونگذاري خود ، سعی کرده تمام احتياجات اوليه زندگي را که کمتر ، عقل و دانش بشری ، قادر است به عمق و ريزه کاریهای آن ، راه يابد ، بطور دقيق و همه جانبه از راه « کتاب » و « سنت » رفع کرده ، استعداد ذاتی انسان را در آن مرحله پرورش دهد .

این منابع اصیل است که نه تنها جزئیات قوانین مربوط به نیازمندیهای اولیه زندگی بشر را بیان میکند، بلکه با اشمال یک سلسله عمومات و مطلقات و قواعد کلی میتواند، برای همیشه الهام بخش فقهاء، و حکومتهای اسلامی، در مسائل مستحدث و جدید، باشد.

کاری که از عقل، در روش قانونگذاری اسلام، ساخته است، اینست که اولاً بیشتر موظف است نیازمندیهای ثانوی افراد و جوامع بشری را که آن پیچیدگی نیازمندیهای اولیه را ندارد، رفع کرده بار مسئولیت تنظیم قوانین صحیح این مرحله را به عهده داشته باشد، و ثانیاً با در دست داشتن قواعد کلی کشدار، عمومات و مطلقات کتاب و سنت، قدرت خواهد داشت، مسائلی را که در حاشیه زندگی پیدا میشود و بطور صریح، در متن آئین، مورد توجه قرار نگرفته است، مورد تجزیه و تحلیل قرار داده حکم صحیح آنرا استخراج و بیان نماید.

بنا بر این، مسئولیت عقل، در روش قانونگذاری بشری، با مسئولیت آن، در روش قانونگذاری اسلام، با هم، فرق زیاد و روشنی دارند، در قانونگذاری بشری، مسئولیت وضع تمام قوانین زندگی که هزاران نکات باریکتر از مورد رأی آنها مستتر است، به عهده عقل است و طبق تحقیقات گذشته، عقل، ظرفیت کشش چنین بار سنگین و مسئولیت بزرگ را ندارد، ولی در قانونگذاری اسلام، تنها مسئولیت وضع قوانینی که در حاشیه زندگی، قرار دارد، و یا در متن آن، ولی مربوط به نیازمندیهای ثانوی است، از قبیل: مقررات رانندگی، حمل و نقل، کشتی رانی، هواپیمائی، روابط بین المللی کنونی، نظامات اداری و نظائر اینها که بحسب مقتضیات زمان و مکان، در تغییر و تحول است، به عهده عقل گذاشته شده است.

بدیهی است، تحمل اینمقدار مسئولیت، برای عقل، ممکن و قابل پذیرش است^(۱) (دقت شود).

(۱) برای توضیح بیشتر این بحث، مراجعه شود بکتابهای: الاصول العامة للفقه المتأثرن - تنبیه الامه مرحوم آية الله نائینی - مرجعیت و روحانیت - فلسفه قانونگذاری -

قوانین اسلامی هم سعادت بخش است و هم دارای ضمانت اجراء

قوانین اسلامی، برخلاف قوانین موضوعه بشری، چون از منابع اصیل و مطمئنی سرچشمه میگیرد، سعادت بخش است، و چون متکی بایمان است، دارای ضمانت اجراء است.

اسلام، تعلیم میدهد: قوانین اسلامی، از خدائی منشأ گرفته که همه چیز پیش او آشکار است، و دانش او غیر محدود، او چون آفریدگار جهان است، به تمام رموز و ریزه کاریهای جهان، و به امور کلی و جزئی و گذشته و آینده عالم، آگاه است آنچه که در صلاح و فساد، سعادت و شقاوت، خوشبختی و بدبختی آدمی مؤثر بوده و هست، همه را بخوبی میداند^(۱).

او با کسی دوستی و دشمنی خاصی ندارد، هر کس نیکوکار و شریف است، خدا بیجهت کارهای نیکش، او را دوست میدارد، و هر کس نافرمان و شریر است، خدا او را بغاظر بدکاریش دشمن میدارد^(۲).

او در وضع قوانین، بهیچوجه نظر خصوصی ندارد، او مانند ارسطو و افلاطون نیست که از کسی حقد و حسد، و یا محبت بیجائی در دل داشته باشد و در حین وضع قانون آن روحیه را اعمال نماید.

او همانطور که «ژان ژاک روسو» میگوید: عقل کلی است که تمام شهوات و امیال انسانی را می بیند ولی خود، هیچ حس نمیکند. آفریدگار طبیعت است ولی محکوم به قوانین آن نیست نیازمند به نیکی ما نیست ولی سعادت ما کمک میکند...

→ در اسلام - مقاله ختم نبوت دانشمندمعلم، جناب آقای طهری در کتاب «محمد خاتم پیامبران»

(۱) لا یمزب عنه مثقال ذرة فی السموات ولا فی الارض (سوره سبا آیه ۳)

(۲) والله یحب المحسنین (آل عمران آیه ۱۳۴) - والله لا یحب الظالمین (آل

عمران آیه ۱۴۰)

بنا بر این، بطور قطع، قوانینی که از چنین مبدای سرچشمه میگیرد، از قوانین موضوعه بشری سعادت بخش تر، و دستورات چنین آفریدگاری، جهان بینانه تر، و از هرگونه اشتباه و اغراض سوء، برکنارتر خواهد بود،

اسلام، در آنجا که همه گونه عوامل ضمانت اجراء قوانین موضوعه باشکست روبرو میشود، ضمانت اجراء را از داخل جان و روان مردم، شروع میکند، اسلام پیش از همه چیز، مردم را بخدای نادیده‌ای که از هرگونه صفات نقص و زشت دور است و دارای جمیع صفات نیک و سرچشمه همه گونه کمالات است، مؤمن میسازد^(۱).

و در مرحله دوم ب مردم حالی میکند که قانون گزار اسلام، نظری جز ارشاد و هدایت افراد جامعه ندارد، غرض او تنها اینست که مردم از هر لحاظ خوشبخت و سعادت مند گردند^(۲).

وضع قوانین و کنترل کردار و اخلاق مردم، نیز، صرفاً برای منافعی است که از راه عمل بآن، عائد مردم میشود و گرنه خدا و پیامبر و امام از آن، سهمی ندارند^(۳).
 و در مرحله سوم ب مردم میفهماند که زندگی منحصر بهمین چند روزه دنیا نیست، اینطور نیست که هرکس از هر راهی تحصیل مایحتاج زندگی کند ولو آنکه هزاران حق را ناحق، و ناحق را بصورت حق در آورد، قانون را ب نفع خود تفسیر کند، از هیچگونه اجحاف و تعدی که دستش رسیده خودداری ننماید و در طول زندگی ب نتیجه عدالت و قانون هم تریبانش را نکیرد، چنین آدمی بطور کلی از بند رسته و دیگر با او کاری ندارند، خیر.

اسلام، تعلیم میدهد که: از پس امروز، فردائی است، کتاب عمر انسان با مرگ بسته نمیشود، هرکس برخلاف دستورات و قوانین الهی عمل کند بعد از مرگ،

(۱) و ما امروا الا لیمیدوا الله مخلصین له الدین حنفاً (سوره بینه آیه ۵)

(۲) ان اذید الا الاصلاح ما استطعت (سوره هود آیه ۸۸)

(۳) من عمل صالحاً فلنفسه و من اساء فعلیها - لن ینال الله لعمومها ولا دماها - ولا

یحزنك الذین یسارعون فی الکفرانهم لن یضروا الله شیئاً (آل عمران آیه ۱۷۶)

همچنان بعد از دردناك معذب خواهد بود، و هر كس فرمانبردار و نيكو كار باشد، سعادت جاودانی نائل و از ثمرات شیرین كردارش، بهره مند خواهد شد^(۱).

طبق این حساب روشن، كسیكه مؤمن بچنان خدا و پای بند بچنین معتقدات و قوانینی است، همیشه در باطن خود، پلیسی دارد كه مراقب كارهای زشت و زیبای اوست، این انگیزه و نیرو همواره از داخل وجودش او را به نیکی سوق و از زشتی باز میدارد.

او باور دارد كه تجاوز از مرز قانون و مقررات الهی، زیان مادی و روانی دنیوی، و ثمرات تلخ و اثرات زشت اخروی بدنبال دارد، همین ایمان قوی كافی است كه او را در خلوت و جلوت، پنهان و آشكارا از قانون شكنی و ارتكاب گناه بازدارد او با این ایمان نیرومند و محكم، دیگر، نیازی به پلیس و نگهبان دیگر، نخواهد داشت.

بنابراین، اسلام، در عین آنكه از قوانین كیفی و جزائی برای اجراء قوانین و پای بند ساختن مردم بمقررات، استفاده ميكند، از اعتقاد و ایمان صحیح آنان نسبت بخدا و زندگی پس از مرگ و قداست قانون، بعنوان عالیترین و مؤثرترین ضامن اجراء بهره برداری مینماید، و هر اندازه این نیرو در مردم قوی تر باشد، آنها وظیفه شناس تر و پای بندتر خواهند بود^(۲).

(۱) فمن يعمل مثقال ذرة خیراً یره فمن يعمل مثقال ذرة شراً یره (سوره زلزله آیه ۸)

(۲) خواننده محترم باید توجه داشته باشد كه اسلام نیز مانند دیگر از مكاتب حقوقی

برای اجراء قوانین، تشكیلات قضائی و قوانین كیفی خاصی دارد اینطور نیست كه ضمانت اجراء قوانین در آئین اسلام، منحصر به نیروی ایمان و اعتقاد بخدا و قیامت باشد، بلكه اسلام ميكوشد پشتوانه تشكیلات قضائی و قوانین عمومی را رشد فكري، تعلیم و تربیت صحیح اسلامی، پرورش افكار عالی انسانی، ایمان و اعتقاد بخدا و قیامت و قداست قانون، قرار دهد، تا این عوامل، در داخل فكر و روح افراد جامعه اثر گذاشته آنان را از ارتكاب ←

و ما در تاریخ بشریت و زندگی روزمره خود نمونه‌های زیادی از مردان و زنان با ایمان را سراغ داریم ، با آنکه همه گونه وسائل سوء استفاده برای آنان ، آماده بود ، و هیچ مانعی در سر راه ارتکاب گناه و تجاوز آنان ، وجود نداشته تنها همین نیروی باطنی ایمان ، آنها را از قانون شکنی و نافرمانی باز داشته است که هرگاه بخواهیم عنان قلم را متوجه نقل آن نمونه ها کنیم ، بقول معروف « مثنوی هفتاد من کاغذ شود »

روی این حساب ، چقدر بجا است که سیاستمداران جهان و سردمداران سیاست بین المللی ، بجای آنهمه بودجه های هنگفت که صرف نیروی دفاعی و تشکیلات قضائی و سازمانهای پلیسی میکنند ، اقلأ بمقدار یکصدم آن ، صرف ایجاد نیروی معنوی و تقویت مبانی اعتقادی و پرورش ایمان بخدا و روز قیامت میکردند ، تا درعین آنکه بشریت را تا حدود زیادی از این گرداب مغوف ، و از این جهنم سوزان ، نجات می بخشیدند ، و وظیفه انسانیت خود را نیز انجام میدادند ! ! ^(۱)



آیا تعلیم و تربیت ، میتواند جای مذهب را بگیرد ؟ !

بعضی افراد سطحی و زود باور ، میگویند : هرگاه فرهنگ و دانش مردم ، بالا رود ، و مردم از لحاظ تعلیم و تربیت ، در يك سطح عالی و بلندی قرار گیرند ، مشکلات علمی ، حقوقی ، اجتماعی ، و اخلاقی را یکی پس از دیگری با سرینجه دانش ، حل کرده

→ زشتیها و قانون شکنیها باز دارند و چنانچه در کسی این عوامل مؤثر نیافتاد ، آنگاه از سازمانهای پلیسی و قضائی و قوانین کیفری استفاده خواهد نمود .

(۱) برای تفصیل این قسمت ، مراجعه شود بمقدمه کتاب « بسوی جهان ابدی » نوشته

نگارنده ، و کتاب نفیس گفتار فلسفی .

دارای رشد اخلاقی کردند، در آنصورت، دیگر، نیازی به مذهب، چه در مرحله قانونگذاری و چه در مرحله اجراء قوانین، نخواهند داشت!! همان رشد فرهنگی و اخلاقی، کافی است که آنان را وظیفه‌شناس و پای‌بند بمقررات صحیح زندگی سازد!!

همچنانکه هم اکنون، مردم کشور کوچک و زیبای «سویس» در چنین شرائطی بسر می‌برند، تا جائیکه بعضی از جرائد، مینویسند: «پلیس و دادگاه، در این کشور، مفهومی ندارد، و میزهای دادگستری آن، غالباً خاک می‌خورند!» بشرای آنکه میزان درستی و یا نادرستی این تئوری و نظریه، روشن گردد، افکار شما را بنکات زیر، جلب مینمائیم:

۱- هرچند افکار بشر، از لحاظ تعلیم و تربیت، بالا رود، و هراندازه جوامع بشری رشد فرهنگی و اخلاقی پیدا کند، طبق مباحث مشروح گذشته، نمیتوان باور کرد که افکار و آراء مردم آن، صد در صد درست و از هرگونه خطاء و اشتباه، مصون است زیرا همانطوریکه در سابق تذکر دادیم، وجدان و دانش بشر، همیشه رقابلیست و واقع بین نیست.

بنابراین، چگونه خواهد توانست، یک قانونگذار و یک معلم و مربی بتمام معنی شایسته که بهیچوجه خطا و اشتباه در کار او راه ندارد، بوده باشد؟

۲- طبق تحقیقات گذشته، اینمطلب روشن شده است که بر فرض، مردم، از راه رشد فرهنگی و اخلاقی، بتوانند یک قانون خوب و عاری از هرگونه عیب و نقص را تشخیص دهند، ولی از کجا که امیال و منافع شخصی بآنان مجال بدهد که آنرا طبق منافع خود، به تصویب نرسانند؟

۳- از همه اینها گذشته آیا میشود تصدیق کرد که تنها بالا رفتن سطح فرهنگ و عمومی شدن تعلیم و تربیت (منهای ایمان و پای‌بند بودن به مذهب) میتواند ضامن اجراء قوانین باشد، و مردم را از ارتکاب هرگونه تجاوز و گناه باز دارد؟ و یا آنکه واقعیت برخلاف این است؟ در کشورهاییکه مذهب از زندگی مردم حذف شده گسترش

دانش و فرهنگ نه تنها مایهٔ وظیفه‌شناسی و محترم شمردن حقوق دیگران نشده بلکه به توسعهٔ جرائم و جنایات، کمک کرده، و جملهٔ معروف «**چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا**» در حق آنان مصداق پیدا کرده است؟!

۴ - همیشه در مسائل اجتماعی و قانونگذاری بایستی مجموع ویلافاکثریت مردم را در نظر گرفت، نه اقلیت محدود را.

و این نکته بسیار روشن است که غالب مردم از یک تعلیم و تربیت صحیح، که بتواند کار مذهب را انجام بدهد، برخوردار نیستند. و اگر عقائد مذهبی با همهٔ عمق و ریشه‌ای که دارد، نتواند آنها را وادار بانجام وظیفه‌کند، بطریق اولی رشد فرهنگی و اخلاقی، نخواهد توانست.

بعلاوه اصلاً بحث دربارهٔ اجتماعی که مردمش از هر نظر رشید و تربیت یافته باشند، بطوریکه بر اثر برخوردار بودن از یک تعلیم و تربیت صحیح، مردمی وظیفه‌شناس و پای بند بمقررات باشند، یک بحث خیالی بیش نیست.

توسعهٔ روز افزون جرائم و جنایات، مخصوصاً در آن ممالکی که از تمدن کنونی سهم بیشتری دارند؛ شاهد گویای گفتهٔ ما است. مگر ارقام یک میلیون سرقت در سال، توقیف شدن چهار میلیون و نیم نفر از طرف دولت و محکوم شدن ۲۱۷ هزار نفر بزندان در عرض یکسال، و بطور خلاصه در هر دقیقه چهار جنایت قابل اهمیت، در کشور متهمدن آمریکا! رقم کوچکی است و حکایت از این بدبختی بزرگ که کشورهای متهمدن گرفتار آن هستند، نمیکند^(۱)؟!

آیا صرف ۳۲۰۰۰۰۰۰ تومان در سال، برای اجرای قانون، و جلوگیری از جرم، تنها در یک کشور ۲۰۰ میلیون نفری آمریکا (۲) که شاید از لحاظ تمدن و فرهنگ، در دنیا بی نظیر است، گفتهٔ ما را تأیید نمیکند؟!

(۱) کیهان ۱۶/۲۵/۴۴

(۲) روح بشر ص ۳۲

۵ - مطالبی که در باره کشور کوچک و زیبای « سوئیس » نقل شده احتیاج به توضیحاتی دارد که ذیلاً تذکر داده میشود :

الف- اینکه میگویند : پلیس و دادگاه در این کشور مفهومی تدارک و میزهای دادگستری آن ، غالباً خاک میخورد ! بسیار اغراق آمیز و از حدود واقعیت بیرون است . از کسانی که بآن کشور رفت و آمد ، و با مردم آنجا داد و ستد دارند ، نقل شده که این موضوع نیز مانند دیگر موضوعاتی که از کشورهای اروپا و غرب ، نقل میکنند از باب « آواز دهل از دور شنیدن » است .

از جمله مدارکی که بتواند ، مبالغه آمیز بودن این اظهارات را ثابت کند ، آماری است که در سال ۱۳۳۵ از طرف « سازمان پزشکی جهان » در خصوص خودکشی و انتحار مردم آنجا در جراید ، انتشار یافت .

مطابق این آمار : مجموع خودکشیهایی که در ظرف یکسال ، در سراسر جهان روی داده بالغ بر ۷۲۰۰۰ بار است .

در این گزارش ، تصریح شده بود که در ممالک : ژاپن ، دانمارک ، استرالیا ، و سوئیس ، به نسبت جمعیت ، خودکشی بیش از سایر کشورها بوده است (۱) .

بر واضح است که کثرت انتحار و خودکشی ، حاکی از اینست که وضع اجتماعی و اخلاقی مردم آنجا خیلی آرام و رضایت بخش نیست ، و گرنه معنی ندارد ، آدمیکه هیچگونه نگرانی و تشویش خاطر ندارد ، دست بخودکشی و انتحار زده ، خود را نابود سازد .

ب - کشور « سوئیس » از لحاظ جغرافیائی ، سیاسی ، اقتصادی ، تاریخی و فرهنگی ، در یک موقعیت خاص و دارای شرایط استثنائی است و هرگاه در چنین موقعیت خاص ، قرار نداشت ، مسلماً وضع اخلاقی و اجتماعی مردمش غیر از این بود ، بدیهی است مجموع این شرایط ، در سلامت روح و پاکی نسبی مردم این مملکت ، موثر است . آیا جمیع این شرایط ، در کشورهای دیگر نیز ، دست بدست هم میدهند ؟ !

روی این حساب ، همه کشورها را نمیشود ، بکشور «سویس» که در شرایط خاصی قرار دارد ، قیاس کرد .

ج - ۹۸/۵ درصد از مردم این کشور ، پیرو مذهب حضرت مسیح عليه السلام هستند و تبلیغات مذهبی در میان آنها آنچنان عمیق و ریشه‌دار است که حتی قانون تعلیمات ابتدائی مورخ ۱۲ دسامبر مقرر میدارد : « تربیت ابتدائی باید ، ایمان بخداوند را در روح طفل ، رسوخ دهد و باو ایمان بیاموزد که نسبت بهمنوعان خود بر طبق دستورات مذهبی ، رفتار نماید » (۱)

هیچکس نمیتواند ادعا کند که اگر مردم «سویس» دارای مسلک مادی‌گری بودند و بهیچ آئین و مذهبی پای بند نبودند ، وضع اخلاقی و اجتماعی آنها مثل امروز بود .

د - از همه اینها که بگذریم ، نکته‌ای که سابقاً تذکر دادیم ، نباید فراموش کرد و آن اینکه : در مسائل اجتماعی همیشه ملاک ، عموم و یا اکثریت است نه موارد استثنائی مردم سویس نسبت به مجموع جمعیت روی زمین ، بسیار ناچیز است ، یعنی مجموع جمعیت «سویس» که در حدود ۷۰۰۰ ۵۱ نفر است ، نسبت به مجموع جمعیت روی زمین تقریباً $\frac{۱}{۶۶}$ است .

بنا بر این ، چگونه میتوان ادعا کرد که تعلیم و تربیت ، میتواند جای مذهب را بگیرد ، همچنانکه در کشور «سویس» گرفته است ؟!

این استدلال ، درست مانند اینست که کسی بگوید : از میان ۶۰۰ نفر از افراد اجتماع يك نفر را میتوان پیدا کرد که قول و تعهد او باندازه سند رسمی او ارزش داشته باشد ، بنا بر این ، باید ادارات و دفاتر مربوط باسناد رسمی را برچید و قول و تعهدات را بجای آن ، نشانید (۲) !

(۱) نقل از نشریه اداره آموزش و پرورش شماره ۹ تیر ماه ۱۳۳۸

(۲) تفصیل این بحث را در کتاب «دهربان بزرگ» ، بخوانید .

آیا این استدلال ، مسخره و خنده آور نیست ؟



آیا مذاهب توانستند مدینه فاضله بوجود بیاورند ؟

بعضی ایراد میکنند : همانطوریکه قوانین بشری و تعلیم و تربیت منهای مذهب نتوانسته مفاسد اخلاقی و اجتماعی را صد درصد ریشه کن سازند ، مردم را یک زندگی بتمام معنی صحیح و خالی از هرگونه تعدی و تجاوز و خلافکاری سوق دهند ، مذاهب و قوانین آسمانی هم تاکنون نتوانسته چنین کاری را انجام ، و باصطلاح ، یک مدینه فاضله انسانی بوجود آورند ! بنا براین ، ازاین لحاظ ، چه فرقی مذهب با غیر مذهب ، دارد ؟

پاسخ :

اولاً از نظر تاریخی ، جوامعی را سراغ داریم : با آنکه از لحاظ تمدن و اخلاق ، در پست ترین درجه از مدنیت ، قرار داشتند ، وقتیکه تحت تعلیم و تربیت مذهبی قرار گرفتند ، در فاصله کوتاهی باوج عظمت و کمال انسانی خود رسیده ، اجتماع آنها نمونه ای از مدینه فاضله گردید ، مانند محیط عربستان ، در اواخر زندگانی پیامبر اسلام .

بنا بر این ، اینکه گفته شده : مذهب ، هیچگاه نتوانسته مدینه فاضله بوجود آورد ، کلیت این گفته مورد قبول نیست .

و ثانیاً منظور از مباحث گذشته این نبوده که بگوئیم : مذاهب ، عملاً در هر اجتماعی قدم گذارند ، مفاسد را بکلی ریشه کن ساخته و مردم را بعالیترین مراحل کمال انسانی رسانیده اند ، خیر ، بلکه منظور ، مقایسه ای بین قوانین الهی و قوانین بشر بوده است .

ما میخواستیم : اثبات کنیم : تعلیمات پیامبران ، اثربخه در بالابردن افکار و عقائد مردم ، و همچنین کنترل اعمال و گفتار انسان ، دارند ، بمراتب ، بیش از تأثیر قوانین بشری و تعلیم و تربیت غیر مذهبی است .

همین امروز اگر عقائد مذهبی ، با همهٔ تخریفاتیکه در آن صورت گرفته ، از جوامع بشری حذف شود ، معلوم خواهد شد که چگونه مفسد و جرائم و جنایات ، بطور سرسام آوری ، رو بافزایش ، خواهد نهاد .

این اندازه وظیفه شناسی و انسانیت ، نیز ، از بقایای تعلیمات انبیاء است که در اعماق دلهای مردم ، هنوز باقی مانده و مردم را از بسیاری از معاصی و گناه باز میدارد .

وگرنه بتجربه ثابت شده : در هر اجتماعی که عقائد مذهبی رو بنقصان گذارده و لو آنکه از لحاظ تمدن مادی پیشرفته باشد ، بموازات آن ، جرائم و جنایات رو بافزایش نهاده است ، و این خود ، بهترین دلیل است که هیچ چیز ، نمیتواند جای مذاهب را بگیرد .



بخش دوم

سیر اجمالی حقوق، در طول تاریخ

درست است که هیچگاه بشر متمدن، بدون آئین زندگی و مقررات اجتماعی، بسر نمیرده بلکه زندگی دسته‌جمعی او همواره ملازم با يك سلسله قواعد لازم الاجرائی که منافع همه افراد را در خود حفظ می‌کرده، بوده است.

ولی آیا از کی؟ کجا؟ چگونه؟ و بوسیله چه افرادی، این قوانین، جامع‌تر و کامل‌تر تنظیم و تدوین شده، خود بحث مفصل و جداگانه‌ای است که «تاریخ و سیر روابط علم حقوق» را تشکیل می‌دهد (۱).

و ما فعلاً در صدد نوشتن تاریخ مفصل سیر حقوق، که فرصت جداگانه و وقت بیشتری می‌خواهد، نیستیم، منظور فقط اشاره اجمالی به فرازهای مهم حقوق انسانی تا پیدایش سازمان ملل و اعلامیه حقوق بشر است.



(۱) البته باید توجه داشت که منظور ما از سیر اجمالی حقوق در طول تاریخ، حقوق موضوعه بشری است، نه برنامه‌های آسمانی و گرنه هیچگاه نمی‌شود آفرینش انسان را از برنامه‌های آسمانی تفکیک و جدا نمود. بعلاوه بررسی تاریخ قوانین الهی خود نیازمند به بحث جداگانه‌ای است که تاریخ ادیان و مذاهب، متکفل بیان آن قسمت است نه بحث حقوقی ما.

قوانین حمورایی

تا آنجا که تحقیقات و بررسیهای تاریخی نشان میدهد: قدیمترین و جامعترین و جهانیترین قوانین، در کشور آباد و سرسبز «بابل»^(۱) بدست «حمورایی» که از ۲۱۲۳ تا ۲۰۸۰ قبل از میلاد، در این کشور سلطنت میکرده تدوین و تنظیم شده است. «حمورایی» پادشاه جنگجو و عادل کشور بابل، پس از فتوحات و جنگهای فراوان برای از بین بردن تبعیضات و بیعدالتیها دستور داد: منشوری جهانی تنظیم، و بمورد اجراء درآید.

این منشور که روی سنگهایی حک شده و در معابر عمومی قرارداد شده بود^(۲)، طبق تحقیقات پرفسور «شیل»^(۳) دارای ۲۸۲ ماده و در اکثر امور فردی، اجتماعی،

(۱) بابل، قسمتی از سرزمینی است که میان دجله و فرات واقع است و طول آن، در حدود چهار صد میل و عرضی، در حدود صد میل، میباشد.

کشور بابل، از پنجهزار سال قبل، دارای مجد و عظمت بوده، منتهی دست تجاوز زمانه آثار گرانمایه آن را در زیر خاکها پنهان ساخته بود که در سال ۱۹۰۲ میلادی پرفسور شیل، توانست از راه حفاری، خرابههای شهر بابل، کمی از آن آثار گرانمایه را بدست بیاورد.

(۲) قانون نامه حمورایی که بر روی ستونی از سنگ «دیوریت» زیبایی نوشته شده در سال ۱۹۰۲ از میان کاوشهای باستان شناسی شوش بدست آمد و چنانکه معلوم است آن را بمنوان غنیمت جنگی در زمانهای گذشته از بابل به عیلام، انتقال داده بودند، و این ستون، هم اکنون در موزه «لوور» فرانسه نگهداری میشود (تاریخ تمدن ویلدورانت ۱ ج ص ۳۳۰)

(۳) شیل باستان شناس فرانسوی، نخستین کسی است که در سال ۱۹۰۲ میلادی، رموز سنگهاییکه قوانین حمورایی بر روی آن نگاشته شده بود، قرائت نمود (شریبه حمورایی، تألیف عبدالرحمن الکیالی)

سیاسی ، مدنی قوانین نسبتاً کاملی بشمار میآمده است .

محتویات این منشور ، بیشتر مربوط بامور زیر است : افتراء ، قسم دروغ ، دادن رشوه بقاضی ، خریدن شهود ، یعدالتی قضاات ، جنایات بر ضد مالکیت ، روابط ارباب و رعیت ، حقوق تجارتی ، حقوق خانواده ، تعدی بر شخص ، حق الزحمه طیب حق الزحمه معمار ، کشتی سازی ، اجاره کشتیها ، کرایه حیوانات و خساراتی که از این بابت وارد میآید ، حقوق و تکالیف ارباب نسبت بغلام و کنیز و بعکس

در قوانین همورایی تمام آزادها در مقابل قانون ، مساویند و مزایای ملی وجود ندارد ، یعنی فرقی بین بابلی و غیر بابلی نیست . مردم از سه زمره اند : آزاد ، آزاد شده و برده .

طبقات مردم چهاراست : روحانیون ، مستخدمین دولت ، سربازها ، تجار و کسبه . چون مواد این منشور بهترین معرف تمدن بابلیها و جامعیت آن است ، از اینجهت خلاصه ای از آن ، ذیلاً آورده میشود :

غلام و کنیز ، میتواند : مالک باشند و در تحت حمایت قوانین اند ، کشتن بنده بدون محاکمه ممنوع است ولی میشود آنها را فروخت .

ارباب خودش زمین را شخم میزند ، یا غلام و کنیز را باین کار مأمور میکند ، تجارت و حمل و نقل ، آزاد است ، داد و ستد بمعاضه است و بیول ، حلقه های نقره که وزن معین دارد ، مقیاس نرخهاست .

قوانین همورایی اصلاحاتی در قوانین سابق ، کرده و وضع اولاد وزن را بهتر ساخته است ، زن یکی است ولی اگر نازا باشد ، میتوان زن غیر عقدی داشت ، ازدواج بی قرار داد ، قانونی نیست .

اگر آزاد ، کنیزی را ازدواج کند ، آن کنیز ، مقام آزاد را می یابد ، جهیز مال زن یا خانواده پدر او است ، ولی شوهر میتواند از آن ، بهره بردارد زن و شوهر مسئول قروض یکدیگر که قبل از ازدواج حاصل شده نمیشاند .

اگر شوهر زنش را طلاق دهد ، باید جهیز او را رد کند و یک سهم پسری از مال

خود باو ببخشد، ولی اگر زن نازا است، فقط جهیزش باو برمیگردد. در مورد خیانت زن، شوهرش او را اخراج یا برده میکند. اگر مرد اسیر شد زن می‌تواند شوهر کند، ولی اگر شوهر اولی برگشت، باید بخانه او برگردد. در موارد بیوفائی زن یا شوهر نسبت بیکدیگر مجازات زن بر مراتب شدیدتر است. در مورد تهمت زدن به زن، محاکمه خدائی میشود یعنی: زن خود را برود می‌اندازد و اگر آب او را فرو نگیرد، بی‌تقصیری خود را ثابت کرده.

مرد از زنش ارث نمیرد، زیرا مال زن متعلق باولاد او است، ولی زن بعلاوه جهیز خود، سهمی از مال شوهر متوفی بعنوان هدیه دریافت میکند. زن میتواند اموالش را خودش اداره کند، اجاره بدهد، جهیز خود را پس بگیرد، مال خود را ببخشد، تجارت کند، کسبی پیش‌گیرد، در زمره روحانیین درآید.

زنان بیوه و دختران، مستقلاً محاکمه میکنند، زنهای شوهردار بتوسط شوهرانشان، زن پس از مرگ شوهر خود میتواند بدیگری شوهر کند، و اگر اولاد او مانع شوند، محکمه دخالت کرده اجازه میدهد. هرگاه اولاد زن از شوهر اولی صغیر باشند، محکمه قیم معین کرده و صورتی از ترکه ترتیب داده بشوهر دوم می‌سپارد، بی آنکه او حق فروش داشته باشد.

اولاد از هر مادری که باشند، در بردن ارث، مساویند، ولی پدر میتواند وصیت کند که مال غیر منقول را به پسر محبوب او بدهند. اولاد، جهیز مادرشان را بالسویه تقسیم میکنند، ولی مادر میتواند هدیه‌ای را که از شوهر خود دریافت کرده یکی از اولاد خود بدهد.

دخترانی که جهیز گرفته‌اند، از ارث محرومند، ولی آنهائیکه جهیز ندارند در بردن ارث با پسران، مساویند.

برادران، وراثت خواهرانند، ولی پدر میتواند در حیات خود قسمتی از مال خود را بدختران بدهد، با این شرط که آنها بهر کس که بخواهند، بموجب وصیت واگذارند

در این مورد ، برادران بمال خواهران حقی ندارند ، پسرانیکه از زنان غیر عقدی متولد شده‌اند ، و بعد پدرشان آنها را باولادی شناخته ، باولادیکه از زنان عقدی تولد یافته‌اند مساوی ارث میبرند . ولی اینها مزایائی دارند .
پسرانیکه باولادی شناخته نشده‌اند ، فقط آزاد میشوند ، دختری که از زن غیر عقدی است ، از برادران خود جهیز میگیرد .

طلبکار میتواند حبس بدهکار را در صورت عدم تأدیه قرض بخواهد ، ولی اگر بدهکار از بد رفتاری طلبکار بگریزد ، دائن مسئول است . تأدیه ممکن است با پول یا گندم و جو بعمل آید .

در قانون رومورایی لفظ سرمایه‌دار استعمال شده چنانکه دیده میشود : تجارتخانه و بانکهای بزرگ بوده که نمایندگان با طرف میفرستادند و سرمایه‌هائی در این نوع بانکها گذارده میشد ، دادن تمسک ، حواله ، برات و نیز گرفتن ربح ، معمول بوده میزان ربح صدی بیست است و در مواردی صدی ۳۳ تا ۴۰ .

از استقراض چند نفر مشترکاً و همچنین از نسبه فروشی و از معاملات بیع شرطی ذکر شده است .

محاکمات ، چنانکه مشاهده میشود ، سابقاً در دست کاهنان معابد بوده ، ولی در قانون رومورایی قضات پادشاهی رسیدگی میکنند ، محکمه بابل دیوان عالی است و محاکمه نهائی از حقوق پادشاه است !

کار کاهنان همین است که در مقابل هیکل خدایان ، شهادتی بقید قسم قبول کنند . کلانتران شهرها نیز حق محاکمه دارند ، ولی با حضور معروفین و ریش سفیدان شهر . در قوانین رومورایی این نکته فوق العاده جلب توجه محققین را کرده که این قوانین با مذهب و قواعد اخلاقی مربوط نیست مقصرین را از این جهت ، مجازات میکنند که باعث خسارت افراد و ضرر جامعه میباشند ، پایه مجازات اساساً بر قصاص است « چشم در ازای چشم ، دندان در ازای دندان » این قاعده چنان مسلسل اجراء میشود که مثلاً بنده نا فرمان را گوش میبرند ، اولاد جسور را زبان ، دایه مقصر را پستان و

جرّاح غیر ماهر را دست ، ولی مجازات دزد اعدام است .
از خصائص قوانین حمورابی این است که انتقام کشیدن ممنوع است ، مجنی
علیه با کسان او باید دادخواهی کنند .

بطور کلی ۲۸۵ ماده قانون که در این منشور آمده بدون شك از پاره‌ای جهات ،
باندازه قانون يك کشور جدید اروپائی خوب است ، بلکه در مواردی از قوانین اروپائی
نیز مرفی تر است ، مثل اینکه زن شوهر دار در قانون فرانسه بدون اجازه شوهر حق
ندارد معاملاتی در اموال خود ، انجام دهد ، ولی بطوریکه دیدیم ، در قانون حمورابی
زن چنین محدودیتی ندارد .

اهمیت این قانون ، آنوقت ، آشکار میشود که بدانیم ، این قانون ، در حدود
چهار هزار و اندی سال پیش ، تنظیم و تدوین شده است (۱)



منشور کورش کبیر :

بعد از « حمورابی » کورش کبیر ، نیز ، در قرن پنجم قبل از میلاد ، پس از فتح
« بابل » منشوری صادر کرد که بسیار قابل توجه است .
او در این منشور ، برخی از حقوق و آزادیها منجمله آزادی عقیده و ایمان
را ب مردم آن سامان ، اعطا کرد .

در عصر وزمانی که قشونهای فاتح ، هیچگونه احساس رحم و شفقتی نسبت بملل
مغلوب ، نداشتند و غالباً آنان را قتل عام میکردند ، کورش فرمان داد که « ب مردم
شهر بابل آزاری نرسد ، همه مردم در پرستش خدای خود ، آزاد باشند ،

(۱) مراجعه شود بکتابهای : تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۱ ص ۳۲۸-۳۳۴ - تاریخ

ایران باستان ج ۱ ص ۱۱۹-۱۲۴ - شریعة حمورابی تألیف عبدالرحمن الکیالی

وی دینان ، تحت فشار قرار نگیرند ، خانه‌های آنان را که خراب شده بود از نو ساخت ، و معابد آنان را باز کرد ، خدایان معابد را بجای خود ، بازگردانید . »

این منشور ، در زمان حیات او به سه زبان « پارسی » و « ایلامی » و « بابلی » بر روی استوانه‌ای از گل پخته ، نقش گردید ، و لوحه‌ای که بزبان بابلی است ، پس از جنگ بین‌الملل اول ، وسیله باستان شناسان انگلیسی ، در محل شهر قدیمی بابل ، کشف شد ، و اکنون ، در موزه بریتانیا موجود است ^(۱) .



الواح دوازده‌گانه :

تا قرن پنجم قبل از میلاد ، مرده « رم » قانون بدون درستی نداشتند . در سنه ۴۴۹ پیش از میلاد ، مجلس سنا تصمیم گرفت : هیئتی مرکب از سه نفر ، برای تحقیق در باره قوانین ، بسوی یونان ، اعزام دارد . این سه نفر ، دو سال ، در آنجا مشغول مطالعه بودند ، و پس از مراجعت ، ده نفر از حقوق دانان مأمور شدند روی فراورده‌های آنان ، به تحقیق و بررسی بپردازند این ده نفر ، در سال ۴۵۱ مقرراتی را بنام قانون ، تنظیم و تدوین ، نمودند ، این قانون در دوازده میز مفرغی کنده شد و بعداً بنام « **الواح دوازده‌گانه** » معروف گردید . گرچه بسیاری از محتویات این قانون ، بدوی و وحشیانه است و از عرف و عادت قدیمی رومیان حکایت میکند ، اما در عین حال ، مشتمل بر پاره‌ای از قوانین مدنی ، سیاسی و قضائی . . . قابل توجهی است که منافع عموم مردم را حفظ میکرد و همین امر باعث گردید که تا مدتی مورد احترام مردم رم بوده و در زمان ما نیز با آنهمه پیشرفتی

(۱) تاریخ ایران باستان ج ۲ ص ۳۸۴ - حقوق بشر ص ۱۵ - اطلاعات ۱۳/۱۲/۱۳۲۹

که در علم حقوق شده هنوز برخی از مواد آن ، باستحکام خود باقی باشد .
مباحث این قانون ، قسمتی راجع به اموال و معاملات ، و قسمتی راجع به ترمیم
زیان و اجرای کیفر ، و قسمتی راجع بامور دینی است .

الواح دوازده گانه تساوی عموم را در مقابل قانون ، اعلام کرده مگر ازدواج
خواص با عوام را جائز نمی شمرد .

بعضی از دستورات الواح مزبور عیناً نقل میشود ، « اگر مقروض نتواند دین خود
را ادا نماید ، داین حق دارد او را بقتل برساند ، یا در ممالک ماوراء « تیسر » بفروشد .
هر گاه تعداد طلبکاران از یک نفر تجاوز کند ، میتواند بعد از شصت روز ، بدن مقروض
را قطعه قطعه نمایند کسبیکه عمداً و از روی شرارت ، عمارت یا خرمن مجاور خانه‌ای
را آتش زند ، باید بازوانش را بسته چوبش زده او را بسوزانند .

کسی که با سحر و افسون ، محصول دیگری را فاسد ضایع کند ، قربانی سرس
خواهد گشت . آنکه اعضای دیگری را بشکند محکوم بقصاص خواهد شد ، مگر اینکه
جبران خسارت کند و دیه بدهد و دیه جراحی که بصورت مرد آزاد وارد شود ، سیصد
آس (تقریباً پانزده تومان) و برای غلامان ، نصف آن معین شده .

دزد ، هر گاه در حین ارتکاب ، گرفتار شود ، در اختیار صاحب مال ، قرار میگیرد ،
ولی هر گاه بعد از ارتکاب ، گرفتار گردد ، فقط باید در مقابل مال را بپردازد .

سلطنت حق ملت است و بهر کس بخواهد تفویض میکند ؛ و اگر موضوعی باو
مراجعه شود ، آنچه امر دهد ، حتمی الاجراء است (۱) .

حقوق ، در یونان باستان

گرچه کشور باستانی یونان ، از لحاظ فلسفه و حقوق ، از بسیاری از کشورهای

(۱) تاریخ عمومی آلبرماله طبع جدید ج ۱ تاریخ رم ص ۴۵- مبانی حقوق دکتر

معاصر دیگر، پیشرفته‌تر و مترقی‌تر بوده، و همواره شخصیت‌های بزرگ علمی و فلسفی از قبیل: سولون، پروتاگوراس، اناکسیماندر، هراکلیتوس، گورگیاس... داشته است، لیکن تلاشی‌ترین دوران فلسفه و حقوق یونان، قرن چهارم و پنجم قبل از میلاد یعنی مقارن حیات سه فیلسوف نامی: سقراط، افلاطون و ارسطو است.

نظریه سقراط (۴۶۴ - ۳۹۹ قبل از میلاد)

سقراط بشر را در اعمال و رفتار، قوانین و قواعد طبیعی میدانست و معتقد بود که: قوانین موضوعه بشری، باید از قوانین طبیعی که برای بشر حقوق مسلمی از قبیل آزادی قائل است، پیروی کند، وی معتقد بقره و زور، نبود و رفق و مدارا و احترام بافکار عمومی را در امر سیاست، لازم میدانست.

او سیاست را تابع اخلاق، میدانست و معتقد بود که شهردولت، باید جائی باشد که افکار و استعداد های افراد، بتواند جولان یابد و حیثیت و مقام فرد محفوظ و محترم باشد و رشد و نمو کند، بطوریکه هر فرد، در حدود لیاقت و استعداد خود، قادر به ترقی و پیشرفت باشد^(۱).

گرچه نوشته و کتابی از سقراط، باقی نمانده تا نظرات فلسفی و حقوقیش بطور آشکار در دست باشد ولی آنچه از نوشته‌های شاگردش افلاطون، در باره عقائد استاد بدست می‌آید، عقائد و فلسفه سیاسی او بشرح زیر است:

۱- رابطه فرد با جامعه و دولت: افراد در هر جامعه که متولد شده و تربیت و بزرگ شده باشند، خود و اعقابشان بدان جامعه مدیون هستند. افراد برای جامعه خلق شده‌اند و لذا باید مطیع امر قانون و دستور جامعه و دولت باشند، گرچه دولت بر خطا باشد و راه خطا طی کند!

۲- آزادی مسکن و مهاجرت: معینا افراد آزاد هستند که در هر موقع که قانون جامعه را منافی سلیقه و عقیده خود یافتند، آن جامعه را ترک گویند و از آن

(۱) حقوق بشر؛ سیر تکامل آن در غرب ص ۷۸

کشور خارج شوند و اموال خود را نیز از آنجا ببرند و در جای دیگر زندگی کنند .
۳ - اطاعت سیاسی : اگر خارج نشدند مفهوم ضمنی آن اینست که قوانین آن جامعه و دولت و حکومت آنرا پذیرفته‌اند و معنی این قبول آن است که با جامعه و دولت ، **قراردادی** منعقد کرده‌اند که در آنجا متوطن باشند و از تعلیمات آن جامعه برخوردار شوند و بازاء آن مطیع امر و دستور دولت باشند .

۴ - ماهیت دولت ، دولت عبارتست از يك جامعه آزاد که افراد آن ، بمیل خود میتوانند آنرا ترك گویند و بر پایه رضایت آزاد اتباع جامعه بنا شده است (قرارداد اجتماعی) .

۵ - قانون و قرارداد اجتماعی : قوانین موضوعه دولت ، تنها بر پایه زور و خون و عادت نژادی گذاشته نشده بلکه بر پایه « قرارداد اجتماعی ضمنی » است که اتباع ، با رضایت خود وضع کرده‌اند .

۶ - آزادی فردی : آزادی فردی صحیح است ، اما مشروط است به الزام کشوری یعنی : تعهد اطاعت از قوانین دولت ^(۱)

مدینه فاضله افلاطون (۴۲۷ - ۳۴۷ قبل از میلاد)

محاكمه و اعدام سقراط ، در روح افلاطون شاگرد وفادار او انقلابی پدید آورد و عقیده او را نسبت بوضع سیاسی و شهر دولتهای آن روز یونان ، متزلزل ساخت .
 باینکه افلاطون مانند سایر یونانیان ، بقانون احترام میگذاشت و آنرا واجد جنبه‌های ملکوتی و برای تهذیب اخلاق و تعلیم و تربیت افراد و تأمین سعادت آنان لازم میدانست ولی از رفتاری که بنام قانون با سقراط یعنی کسی که افلاطون او را خردمندترین و عادلترین و شایسته‌ترین فرد میدانست ، بعمل آمد ، سخت آزرده خاطر و معتقد شد که در نظم موجود و طرز حکومت ، بایستی تغییرانی داده شود و لذا نظراتش را در باره يك « مدینه فاضله خیالی » در کتاب « جمهوریت » برشته تحریر در آورد .

اصول جمهوری افلاطون

افلاطون ، در این کتاب ، اصولی را که برای يك جامعه ایدآل ، ضرورت داشته ترسیم میکند :

۱- کسانی شایستگی برای زمامداری دارند که علاوه بر استعداد فطری و طبیعی تحت تعلیم و تربیت خاصی قرار گرفته و در امر سیاست خبیر باشند ، و راه رستگاری بشر را در این می دانست که : یا فلاسفه زمامدار شوند ، و یا زمامداران فیلسوف گردند .

۲- زمامداران و نگهبانان ، که برای حکومت و حفظ مملکت تربیت شده اند باید قدرت و اختیار بی حد و حصری داشته باشند .

باین ترتیب مشاهده میشود که عقائد سیاسی افلاطون ، از « دموکراسی » بدور میباشد ، چه او معتقد است : دولت آنچه را که مصلحت افراد بداند ، باید بآنان ، تحمیل کند ، زیرا بعقیده او ملت ، قادر به تشخیص منافع و مصالح خود نیست .
در حقیقت افلاطون ، معتقد يك نوع حکومت « الیگارشى » است ، حکومتی که قدرت در دست عده ای محدود و برگزیده یعنی فلاسفه باشد .

این عده حق دارند برای برقراری عدالت ، و حفظ هم آهنگی بین طبقات مختلف آزادی بیان را محدود کرده عقاید مردم را بوسیله گروهی از افراد بصیر. مورد سانسور قرار دهند ، تنها نویسندگان ، از این قاعده مستثنی هستند ، بشرط آنکه پروانه مخصوص را داشته باشند .

۳- در کشور خیالی افلاطون ، مردم سه طبقه تقسیم میشوند : طبقه كوچك زمامدار ، طبقه بزرگ بازرگانان و ارباب حرفه ها ، و طبقه بردگان که بارسنگین زندگانی بردوش دارند .

در مدینه فاضله خیالی افلاطون ، مردم چه از لحاظ آفرینش وجه از لحاظ حقوق

سیاسی و اجتماعی و مدنی با یکدیگر فرق دارند و نمیشود آنها را متساوی الحقوق دانست!

۴ - اموال شخصی و خانواده بایستی ملغی شود و کشور بایستی مانند کشورهای کمونیستی اداره گردد.

۵ - ازدواج و زناشویی باید بر اساس اصلاح نژاد انسان از راه جفت گیری مصنوعی و انتخاب نژادهای خوب و سالم صورت گیرد نه بر اساس عشق و تصادف و تمایل آزاد!

۶ - دستگاه تعلیم و تربیت باید هر کس را در داخل طبقه و «کاست» خود، طبق لیاقتش تربیت کند، و وارد اجتماع نماید.

۷ - ملیت هر کس، متعلق بجامعه کوچکی است که در آن زندگی میکند، نه جامعه بالاتر و جامعه جهانی، و لذا محکوم به اطاعت از قانون دولت خواهد بود.

۸ - جنگ سبب وجود حکومت است و حکومت بر اساس دولت، بدون جنگ قریحه عالی انسانی نمو نمیکند، اگر جنگ خوب نیست ولی ممکن است لازم باشد جنگ ناشی از مطامع و حاجات است!

۹ - کشورهای جهان، بایستی از یکدیگر جدا و دارای استقلال اقتصادی باشند.

کتاب «جمهوریت» که در دوران جوانی افلاطون نوشته شده و از لحاظ فصاحت و استدلال و مطالب، از شاهکارهای ادبی و فلسفی جهان بشمار میرود، با محتویات کتاب «زمامدار» که در دوران نیم پختگی و کتاب «قوانین» که در دوران پیری و پختگی او نوشته شده فرق فراوان دارد.

بسیاری از عقائدی که حکیم در کتاب «جمهوریت» ابراز داشته در دو کتاب دیگر، از آنها برگشته، خلاف آنها را ابراز داشته است و ما بخاطر اجتناب از طولانی بودن بحث، از ذکر آنها خود داری مینمائیم^(۱).

(۱) تاریخ فلسفه سیاسی ج ۱ ص ۸۹ - حقوق بشر و سیر تکامل آن در غرب ص ۲۹

عقائد ارسطو (۳۸۴ - ۳۲۲ قبل از میلاد)

عقائد ارسطو با نظرات استادش افلاطون ، در بعضی قسمتها موافق ، و در پاره‌ای قسمتها مخالف است . حاصل عقائد سیاسی او اینست که بشر حیوانی است اجتماعی ، جامعه و فرد بهم پیوسته‌اند ، سعادت و خیر فرد و جامعه یا فرد و دولت ، از هم جدا نیست و سعادت یکی بدون دیگری ، میسر نمی‌شود ، وی در کتاب معروف « سیاست » چگونگی این سعادت بهم پیوسته و راه وصول بدانرا ، اینطور شرح میدهد :

۱ - انسان حیوان اجتماعی است و از زنبور اجتماعی تر است و حقیقت خود را در اجتماع و در میان نوع خویش میتواند دریابد . چون کل مقدم بر جزء است ، پس جامعه و دولت مقدم بر فرد میباشد . بعلاوه هر فرد در جامعه‌ای بوجود می‌آید که آن جامعه قبلاً وجود داشته لذا فرد مستقل نبوده ، و برکنار از اجتماع ، وی نیاز از جامعه نیست .

۲ - دولت بایستی تأمین‌کننده نیازمندیهای عمومی و پرورش دهنده استعدادهای مردم باشد و گرنه مردود و خبیث است .

۳ - کشور ایدآل ارسطو نباید خیلی کوچک و نه خیلی بزرگ باشد ، کشور ایدآل باید بقدری باشد که دولت بتواند آنرا بسوی ترقی و تکامل ، سوق داده بامور آن رسیدگی کامل نماید .

۴ - افراد بشر مساوی خلق نشده و یکسان نیستند . عدم مساوات ، امری طبیعی است و چون هر قانون اساسی باید با طبیعت و احتیاجات اعضاء جامعه وفق داده شود لذا قانون اساسی خوب ، باید عدم تساویهای طبیعی آدمی را در نظر گیرد . در قسمتهائی که افراد مساوی هستند قانون اساسی باید حقوق مردم را مساوی شناسد و در قسمت‌هائیکه نامساوی‌اند ، عدم تساوی قائل شود . و عدم تساویها عبارتند از : لیاقت شخصی ، تمول ، نژاد ، یا ولادت !

۵ - غلامان آزاد خلق نشده و در طبیعت غلام خلق شده‌اند ، پس غلامی بر حق است و موافق طبیعت ، خارجیان در سلك غلامان‌اند و پست‌تر از یونانیان میباشند .

بنا بر این ، مردم هر کشور شامل سه طبقه اند : اول اتباع دوّم غلامان سوّم خارجیان .

۶- بهترین شکل حکومت ، حکومت سلطنتی مشروطه است نه حکومت دموکراسی و استبدادی^(۱) .



مکتب فلاسفه رواقی :

بعد از سه فیلسوف یادشده بموازات تحولات سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی که در دنیا پدید آمد ، نظرات تازه‌ای نیز در باره حقوق و مبادی و اشکال آن ، ابراز گردید .

مکتب رواقیون که در سال ۳۰۱ قبل از میلاد وسیله «زنون» در آتن تأسیس شد برخلاف فلاسفه گذشته از آزادی ، برابری ، و جامعه جهانی طرفداری جدی نمود . فهرست اصول عقائد و نظرات سیاسی و حقوقی فلاسفه رواقی عبارت است از :

۱- حقوق از طبیعت اشیاء سرچشمه میگیرند نه از عقل قانونگذار . کاری که از عقل ساخته است اینست که قوانین طبیعت را کشف مینماید .

۲- منافع فردی بایستی فدای جامعه جهانی گردد نه دولت ملی (کولکتیویسم) .

۳- مردم طبعاً عضو جامعه جهانی هستند ، قوانین این جامعه طبیعی است و لازم الاطاعه و حیات اجتماعی ضروری است (انترناسیونالیسم) .

۴- همه مردم جهان برادر یکدیگر و در حقوق مساوی و عموماً اتباع کشور جهان هستند ، بدون توجه بمال و مقام و نژاد ، یا فرهنگ ایشان .

۵- قانون کشور باید مطابق قانون جامعه بشری و بروفق قانون طبیعت باشد .

۶- جامعه جهانی تنها جامعه ایدآل است و بس .

(۱) تاربخ فلسفه سیاسی ج ۱ ص ۱۳۴

- ۷ - نژاد پرستی عقیده‌ای است نا روا ، نژاد ، نژاد انسان است نه نژاد خاص.
- ۸ - شأن آدمی و حقوق افراد انسانی مورد اهمیت و احترام است بدون توجه بمال و مقام و نژاد و کولتور (فرهنگ)
- ۹ - تقوی عبارت است از عالیترین خیر و صلاح . تقوی خاص يك طبقه نیست بلکه هر قوم و هر طبقه میتواند صاحب تقوی باشد .
- نظرات فلسفی و حقوقی رواقیان نه تنها قبل از میلاد و در دائره محدود رم و یونان ، اثر عمیقی از خود بجا گذاشت بلکه تا قرن‌ها افکار دانشمندان و فلاسفه و زمامداران را تحت نفوذ عمیق گرفته بر آنها حکومت میکرد .



نظرات حقوقی سیسرون (۱۰۶ - ۴۳ ق . م)

بعد از « رواقیون » خطیب دانشمندی بنام « سیسرون » در رم پیدا شد ، با الهام از مکتب فلاسفه رواقی و افلاطون و ارسطو حیات نوی بحقوق بشری بخشید . او در در کتاب « جمهوری » و « قوانین » مسائلی را مورد بحث قرار داد که کاملاً جالب و قابل توجه است و ما ذیلاً بخلاصه نظرات او میپردازیم :

۱ - محصول فکر انسان ، یا مقررات موضوعه را نتوان قانون یا حقوق خواند بلکه قانون چیزی است جاودانی ، آسمانی ، در طبیعت قرار داده شده بوسیله عقل و خرد کشف میگردد (حقوق طبیعی) .

۲ - حقوق ، از راه قرارداد اجتماعی پدید آمده است .

۳ - اگر قوانین دولت و کشور با حقوق طبیعت ، مطابقت ننماید ، و لو آنکه با زور ما فوق اجراء شود ، انسان ، الزام اخلاقی برای اطاعت از آن ، ندارد ، بلکه در حقیقت نباید آنرا قانون خواند ولی اگر با قانون طبیعت مطابقت کرد ، تبعه دولت

ملزم باطاعت از آن است ، نه برای خاطر آنکه قانون دولت است بلکه برای آنکه با حقوق طبیعت وفق میدهد .

۴- تمام جهان ، يك جامعه مشترك المنافع را تشکیل میدهد که همه افراد آن ، از عدالت و خیر عمومی بهره‌مند باشند .

۵- انسان ، در آن واحد ، تبعه دو جامعه و عضو دو جمعیت است : اول جامعه جهانی دوم دولت ، و نیز مطیع دو دسته از قوانین است اول قوانین جاودانی دوم قانون مطلق ، قوانین اولی کامل است و قوانین دومی ناقص .

در صورت تضاد بین دو قانون فوق و تضاد بین دو نوع حقوق مزبور ، انسان باید تبعیت از قانون کامل یعنی قانون جهانی نماید .

۶- تمام افراد ، باید در مقابل قانون ، با هم برابر باشند ، اگر نمیتوانیم آنان را از لحاظ ثروت در يك ردیف قرار دهیم ، چه تساوی استعدادهای فطری محال است لا اقل باید آنان را در مقابل قانون ، برابر سازیم ، زیرا مهمترین هدف دولت همان تأمین تساوی افراد است (۱) .



اقدام بزرگ ژوستینیان :

از دوران عظمت فرهنگی و علمی رم و یونان که بگذریم برای مدتها اقدام قابل توجهی از آباء کلیسا و دیگران ، درباره حقوق ، صورت نگرفت ، مگر در قرن ششم بعد از میلاد ، در این قرن بود که امپراطور بزرگ رم « ژوستینیان » برای حفظ موارد گذشته قدم بسیار بزرگی برداشت :

« دیپلر » در کتاب تاریخ قرون وسطی در باره « ژوستینیان » مینویسد : این دهقان زاده مقدونی که بر تخت قیصرها تکیه زد ، جانشین و وارث امپراطوری های رم بود .

(۱) تاریخ فلسفه سیاسی ج ۱ ص ۲۳۹ - حقوق بشر ص ۱۰۰

هیچ يك از شاهزادگان اصیل ، باندازه او به عظمت و جلال امپراطوری پی نبرده و در حفظ سنن باستانی سعی نکرده بودند . کار بزرگی که « ژوستین » در تجدید سازمان سیاسی رم . بر عهده گرفت ، شامل اقدام مفیدی بود که در ترقی و پیشرفت اروپا تأثیر بسزائی داشت و آن ، تجدید نظر و تدوین و گردآوری الواح و نوشته‌های پراکنده حقوق رم بود .

ژوستین ، در سال ۵۲۸ میلادی کمیسیونى از علمای حقوق را تحت نظر وزیر خود « تری بونیان » باین کار مهم مأمور ساخت . علمای مزبور ، پس از یکسال کوشش و مطالعه ، مجموعه قوانین رم را در سه کتاب کوچک ، تهیه کردند . و این سه کتاب از دو هزار طومار که مشتمل بر قریب سه میلیون سطر بود ، خلاصه گردید . این سه کتاب مختصر و سهل الحصول ، قسمتهای مفید حقوق رم را شامل است و اساس و پایه پیشرفت‌های بعدی در زمینه حقوق و قوانین ، بشمار میرود (۱)



دوران رکود و تحول ؟ !

علم حقوق مانند سایر لوازم زندگی به تناسب پیشرفت و عقب افتادن ملتها و مدنیتهای ، نوسانات گوناگون ، و صورتهای مختلفی پیدا میکند .
چون در قرون وسطی (قرن پنجم تا پانزدهم میلادی) مردم اروپا بر اثر فشار ارباب کلیسا و برقراری حکومت فئودالها قدرت فکر کردن و اظهار عقیده را نداشتند از اینجهت ، اروپا و غرب ، و قسمت مهمی از آسیا و افریقا دوران تاریک و ظلمانی عجیبی را میگذرانید ، و از لحاظ تمدن و فرهنگ و حقوق ، در يك سطح بسیار بد و زنده‌ای قرار داشت .

هرگاه تعلیمات انبیاء و مقررات همه جانبه اسلام ، و قوانین امثال زرتشت ، و

(۱) حقوق بشر و سیر تکامل آن در غرب ص ۱۰۳

کنفوسیوس و بودا را از این دوره جدا کنیم ، خواهیم دید که فرهنگ و حقوق مانند سایر چیزهای ارزندهٔ دیگر ، در این دورهٔ هزار ساله ، در تمام نواحی یاد شده در حال وقفه و رکود بوده ، مردم در تاریکی و عقب افتادگی شکفت آوری بسر میبردند . تنها نقطهٔ جنبش و تحولی که در این دورهٔ تاریک ، بچشم میخورد تنظیم و تدوین « منشور کبیر » انگلستان است .

این منشور ، که تحت فشار اشراف طبقهٔ دوم و روحانیون انگلیس ، در سال ۱۲۱۵ بصورت فرمانی بوسیلهٔ « جان » پادشاه آن کشور ، صادر شده ، شامل یک سلسله حقوق انسانی و آزادیهای عمومی است از قبیل : احالهٔ رسیدگی دعاوی بدادگاهها و مراجع صالحه ، منع توقیف غیر قانونی ، تناسب میان جرم و کیفر ، محفوظ بودن حق مالکیت افراد ، لغو کار اجباری و بیگاری ، اجراء عدالت دربارهٔ همه بطور مساوی ، جواز رفت و آمد بکشور انگلستان . . .

گرچه بعضی معتقدند : غرض اصلی از تنظیم « منشور کبیر » فقط حفظ و تأمین منافع اشراف بوده ، سایر مواد آن ، جنبهٔ عوام فریبی داشته و از این جهت در متن منشور گنجانیده شده است که منشور از حمایت و پشتیبانی گروه بیشتری برخوردار شود

ولی در عین حال ، مطالعهٔ تاریخ دوران سلطنت « جان » و وقایعی که منجر بصدر این منشور گردید ، این حقیقت را آشکار می سازد که تهیه کنندگان آن ، نه فقط در فکر تأمین منافع اشراف بودند ، بلکه اصلاح سازمانهای عمومی و امور اداری و دولتی نیز ، در مد نظر آنان بوده است .

بطور کلی میتوان گفت که تصریح برخی حقوق و آزادیهای عمومی در متن منشور ، از لحاظ حقوق فردی چه در آن زمان ، چه در قرون بعد ، نتایج مفیدی بیار آورده است (۱) .

نهضت قانونگذاری در اروپا و غرب

قرون وسطی که دوران خواب رفتگی عقول مردم اروپا بشمار میرفته با همه بدبختیهاییکه بدنبال داشته است، سپری گردید.

رجال آزاده و فلاسفه روشن ضمیری در گوشه و کنارا رویا پیدا شدند و علیه خودکامگی و استبداد ارباب کلیسا و فئودالها قیام نمودند و افکار عمومی را برای خاتمه بخشیدن بوضع موجود، و پدید آوردن اجتماعی براساس مساوات و آزادی و برخورداری از حقوق انسانی، آماده ساختند.

گرچه این جنبش فکری برای آزادیخواهان گران تمام شد و موانع زیادی سرراه پیشبردهد فهای عالیه آنان، پدید آمد، اما دیگر نمیشد «چرخ زمانه را بعقب برگرداند» و با جبر زمان، مبارزه کرد، بالاخره تلاشهای فلاسفه و دانشمندان و رجال با فضیلتی مانند: مارسیل دوپادو، ویکلیف، هس، لوتر، کالون، جان لاک، توماس هابس، ولتر، منتسکیو، ژان ژاک روسو... موجی در اروپا پدید آورد و منجر به نهضت قانونگذاری در آن سامان گردید.

در اکتبر ۱۶۴۸ «عهدنامه وستفالی» بعنوان صلح میان دو مذهب کاتولیک و پروتستان، و دولتهای طرفدار آنها تنظیم و تصویب گردید و مبدأ روابط حقوق بین الملل و عامل مؤثری برای تأمین آزادی و مساوات، بشمار آمد^(۱).

پس از کشمکشهای دامنه داری که در زمان «چارلز» اول دوم، و «جیمز» دوم، پادشاهان انگلستان، میان پارلمان و شاه پدید آمد، سرانجام در زمان «ماری» و شوهرش «ویلیام»، اعلامیه حقوق انگلستان، بوجود آمد.

بنا به تقاضای «ویلیام» کنوانسیونی در ۲۲ ژانویه ۱۶۸۸ در لندن، تشکیل شد و اعلامیه حقوق را تنظیم کرد و در ۱۶ دسامبر ۱۶۸۸ پس از مدتی غور و بررسی متن اعلامیه حقوق را بصورت قانون لازم الاجرائی تصویب، رسانید.

(۱) تاریخ مختصر حقوق بین الملل تألیف پرفسور آرتور نوس بام ص ۱۶۰

این اعلامیه مشتمل بر مقدمه و موادی است که بسیاری از حقوق انسانی در آن گنجانیده شده است .



استقلال ایالات متحده آمریکا و حقوق بشر

وقایعی که در قرن هفدهم ، در جهت تحقق آرزوهای مردم انگلستان ، در آن سامان ، روی داد و پیشرفتهائی که در امر حقوق و آزادیهای فردی حاصل شد ، در مردم مستعمرات انگلیس در آمریکا اثری عمیق برجای گذاشت .

آنان ، برای رهائی از استعمار بریتانیا و تحصیل آزادی و حاکمیت ملی دست اندرکار شدند ، نخستین بار در سال ۱۶۳۶ در ایالات « پلیموت » قانونی بتصویب رسید که برخی از حقوق و آزادیهای فردی را مورد تأیید قرار داد و رعایت آن حقوق را فرض و لازم شمرد ، پس از آن ، در دسامبر ۱۶۴۱ دادگاه عمومی « ماساچوست » قانونی را بتصویب رسانید که بنام « منشور آزادیها » نامیده شد .

منشور آزادیهای ماساچوست ، پس از ذکر آزادیها و حقوق مذکور ، آزادیها و حقوق افراد را در امور مربوط بآئین دادرسی تحت ۱۱ ماده مقرر داشته و مقررات جامع و کاملی وضع کرده است .

سپس در فصل آزادیهای که بیشتر به افراد آزاد تعلق دارد ، این نوع آزادیها را در شش ماده مقرر میدارد و نیز در فصول جداگانه دیگر ، دارای مقررات صریحی راجع بازادیهای زنان ، آزادیهای اطفال ، آزادیهای مستخدمین خانه ، آزادیهای خارجیان و منع ظلم به حیوانات میباشد .

بدنبال این جنبشها و تحولات ، نمایندگان سیزده مستعمره اصلی آمریکا در ۴ ژوئیه ۱۷۷۶ اعلامیه استقلال آمریکا را بتصویب رسانیدند .

اعلامیه استقلال آمریکا پایه و اساس قوانین اساسی ای است که ابتدا در ۱۲ ایالت

متحدۀ اولیه آمریکا و بعدها در ایالات دیگر تصویب رسید .

نخستین قانون اساسی در سال ۱۷۷۶ برای ایالت « ویرجینیا » که اولین ایالت مستقل ممالک متحدۀ بوده تنظیم شد ؛ آن قانون اساسی بقلم « جرج میسین » برشته تحریر درآمده و « لایحهٔ حقوق » نامیده میشود .

مقدمۀ اعلامیۀ حقوق، یا قانون اساسی ویرجینیا که دربارهٔ حقوق بشر و برابری آزادی است ، کم و بیش ، در کلیۀ قوانین اساسی ایالت متحدۀ ذکر شده و بخصوص این اصل ، تأیید شده که حکومت صالح ، ناشی از ملت است .

نکات عمدۀ حقوق و آزادیهای فردی مندرج در نخستین قوانین اساسی ایالات متحدۀ آمریکا با این شرح است :

- ۱ - آزادی بیان و مطبوعات و آزادی مذهب و عقیده .
- ۲ - برخورداری از حقوق و مزایای مساوی .
- ۳ - حق مالکیت و حق استفاده از نعمتهای حیات .
- ۴ - حق اجتماع برای اموری که بنفع عموم است .
- ۵ - هر متهمی حق دارد که از موضوع اتهام علیه خود با خبر و با متهم کنندگان و شهود آنان مواجهه داده شود .
- ۶ - هیچ فرد آزادی نباید محکومیت یابد مگر باستناد حکمی که بوسیلهٔ اعضاء هیئت منصفه که از اشخاص صالح و نیک نفس ، تشکیل شده با توافق آراء صدور یافته باشد .
- ۷ - از متهمین نباید وجه الضمان سنگین مطالبه شود .
- ۸ - هیچ فرد آزادی نباید زندانی شود یا از استفاده از اموال خود محروم یا تبعید یا از نعمت حیات محروم ، یا آزادی از او سلب شود مگر بحکم قانون و بموجب حکم محکمۀ صالحه .
- ۹ - عطف بما سبق کردن قوانین جزائی در مواردی که مجازات شدیدتری تعیین شده باشد ، ممنوع است ^(۱) .

انقلاب کبیر فرانسه و حقوق بشر

فرانسه در زمان انقلاب ، تقریباً ۲۵ میلیون نفر جمعیت داشت که در میان آنان دو طبقه ممتاز یعنی اعیان و روحانیون درجه اول ، از مزایا و نعمت‌های فراوانی بهره‌مند میشدند ، و حال آنکه عده آنها از يك میلیون نفر تجاوز نمی‌کرد ! نصف خاک فرانسه و تمام قصرها و بناهای مجلل و املاک ، متعلق به آنان بود . با وجود ثروت بیکران ، سه چهارم از کلیه حاصل دست رنج زارعین یارعا یا را بزور از آنها می‌گرفتند .

زارعین ناچار بودند که برای ارباب خود بیگاری کنند و هرگاه با کیسه‌ای گندم از زمینی عبور می‌کردند ، بمالک زمین ، باید باج ، می‌پرداختند . طبقات ممتاز تمام مشاغل مهم دولتی را در انحصار خود داشتند و از خزانه دولت استفاده می‌کردند و خود عملاً از پرداخت مالیات ، معاف بودند ، چهل هزار کیش فقیر نیز در بین دهقانان ، بکار اشتغال داشتند و با مشقت بسر می‌بردند ، زندگی آنان در نهایت عسرت می‌گذشت و جزء طبقه سوم محسوب میشدند ولی مقامهای عالیتر کلیساها با اندک استثنائی در انحصار افراد طبقه خاصی بود که با نجبا نسبت و بستگی داشتند . آنان وظائف اصلی خود را بر عهده معاونین خویش می‌گذاشتند و خود درآمدهای کلیسا را برای حفظ موقعیت اجتماعی و زندگی تجمل آمیز خویش ، خرج می‌کردند . زندگی دهقانان ، در نهایت عسرت و تنگدستی می‌گذشت و بدشواری قادر بسد جوع میشدند ، مزارع آنان ، لگدکوب سم ستوران و شکارگاه اربابان بود ، محصول مزارع ناچیز بود و غالباً قحطی‌های شدیدی روی میداد ، زندگی کارگران شهرها نیز ، بهتر از دهقانان نبود ، در دخمه‌های تاریک و نمناک از گرسنگی جان میدادند و از کلیه حقوق انسانی محروم بودند .

در حقیقت ۲۴ میلیون نفر مردم فقیر و بدبخت و مأیوس با جان‌کندن وسیله تنعم و تجمل و خوشگذرانی يك میلیون نفر را فراهم می‌آوردند .

در بین این دو اجتماع متضاد که یکی در تجمل و عیش و نوش، و دیگری در منجلاب بدبختی غوطه میخورد، گروهی از بازرگانان و وکلاء دادگستری، اطباء، بانکداران و نویسندگان، جای داشتند. رهبران انقلاب، بیشتر از میان این دسته برخاستند این عده تحت تأثیر عقائد فلاسفه‌ای مانند «ولتر»، «دیدرو» «منتسکیو» و «ژان ژاک روسو» و با مشاهده وضع رقت بار اکثریت مردم که از حقوق و آزادی محروم بودند، برای برچیدن بساط ظلم و بی‌عدالتی و احقاق حق مردم و تثبیت حقوق بشر، قیام کردند و شعار آنان، در این قیام ملی برقراری آزادی، برابری و برادری بود.

سرانجام، تلاشهای پیگیر آنان منجر به انقلاب کبیر فرانسه گردید، اختیارات پادشاه محدود و قوای سدگانه تفکیک شد، امتیازات طبقاتی لغو و اصل مساوات و برابری اعلام گشت.

بدنبال این انقلاب که در سال ۱۷۸۹ صورت گرفت، مجلس مؤسسان فرانسه موادی از اصول حقوق بشر را تنظیم و بنام «اعلامیه حقوق بشر» اعلام کرد. این اعلامیه در یک مقدمه و ۱۷ ماده تنظیم شده که اغلب مواد آن، با اعلامیه جهانی حقوق بشر، توافق دارد و نخستین ماده آن اینست «افراد بشر آزاد متولد شده و مادام العمر آزاد مانده و در حقوق، با یکدیگر مساویند، امتیازات اجتماعی فقط مبتنی بر منافی است که از هر کسی بهیئت جامعه میرسد.»

مجلس مؤسسان فرانسه بنا بتقاضای «کنت دومون مورانسی» و «کنت دوکلاستان» و علی‌رغم جمعی از نمایندگان طبقه سوم که اظهار بی‌میلی میکردند، مقرر داشت که در آغاز قانون اساسی که در سال ۱۷۹۱ تدوین شده بود، اعلامیه حقوق بشر بعنوان اصول کلیه و مأخذ قانون، درج گردد و همچنین قوانین اساسی که در سال ۱۷۹۳ از طریق مراجعه بآراء عمومی بتصویب رسید و قوانین اساسی که در اوت ۱۷۹۵ مشتمل بر ۲۷۷ ماده مربوط به حقوق و تکالیف بشر، تنظیم و تصویب گردید، اعلامیه مزبور

در سرلوحه آن ، قرار داده شد (۱) .

در سال ۱۸۰۴ نیز بدستور « ناپلئون » انجمنی مأمور تنظیم قوانین مورد نیاز فرانسه گردید ، این انجمن قانون مشهور ناپلئون را که تا هم اکنون در فرانسه اجراء میشود و بیشتر کشورهای اروپائی و آسیائی از آن پیروی کرده اند ، تدوین نمود . این قانون ، شامل ۲۲۸۱ ماده و مشتمل بر يك مقدمه در تطبیق قوانین و نشر آنها و سه کتاب است : کتاب اول مربوط باشخاص ، و کتاب دوم راجع باموال و حقوق عینی ، و در کتاب سوم از اسباب تملك و ارث و هبه و وصیت و عقود و موجبات بطور اجمال ، و عقود خاصه و امتیازها و انواع رهن و تأمین و مرور زمان ، بحث میکنند (۲) .



از کنفره وین تا کنفره برلن

بعناز سقوط « ناپلئون » برای سروصورت دادن باوضاع نابسامان اروپا تشکیل يك کنفرانس و تدوین يك عهد نامه ضروری مینمود ، از اینجهت در تاریخ ۱۸ نوامبر ۱۸۱۴ سلاطین روسیه ، اطریش و پروس با اتفاق نمایندگان تقریباً کلیه دول اروپا در وین پایتخت اطریش ، کنفره ای تشکیل دادند و تا نهم ژوئن ۱۸۱۵ کار این کنفره ادامه داشت .

در این کنفره يك سلسله قراردادها و قوانینی بتصویب رسیده که از لحاظ حقوق بشری و بین المللی فوق العاده و حائز اهمیت بوده است .

از ژوئن تا ژوئیه ۱۸۷۸ نیز کشورهای انگلیس ، اطریش ، فرانسه ، عثمانی

(۱) تاریخ عمومی آلبرماله - قرن هیجدهم ص ۳۹۴ - حقوق بشر ص ۱۹۳ - روابط

حقوق بین المللی ص ۲۰۹

(۲) فلسفه قانونگذاری در اسلام ص ۱۱۲

و روسیه کنگرهائی در برلن ، تشکیل دادند و يك قرارداد شش ماده‌ای تصویب کردند که بعداً موسوم به کنگرهٔ برلن گردید .
اهمیت این کنگره و مصوباتش از لحاظ سیاسی و بین‌المللی بی‌اندازه زیاد بوده است^(۱).



کنفرانس صلح لاهه

در تاریخ ۱۸ ماه مه ۱۸۹۹ به ابتکار نیکلای دوم ، امپراطور روسیه نخستین کنفرانس صلح لاهه که بیست و شش کشور از جمله ایران در آن نماینده داشتند تشکیل شد .

گرچه منظور از تشکیل این کنفرانس در ابتدا این نبود که حقوق بین‌المللی را مدوّن کنند و یا آنکه دعاوی بین دول را بحکمیّت ارجاع نمایند .

هدف کنفرانس ، بیشتر جنبهٔ سیاسی داشت و آن‌اینکه تسلیحات را محدود کنند و یا بنوسیله صلح عمومی برقرار شود ولی بعداً روش کنفرانس ، عوض شد و جنبهٔ حقوقی آن ، غلبه کرد و سه موضوع اساسی زیر مورد توجه قرار گرفت :

۱ - تنظیم قواعد جنگ .

۲ - جلوگیری از جنگ بوسیلهٔ اقدامات اصلاحی میانجیگری و داوری .

۳ - تقلیل مخارجی که « صلح مسلح » بمثل تحمیل می‌کرد ، از راه جلوگیری

از افزایش بودجه‌های نظامی و سعی در تقلیل تسلیحات .

و چون کار کنفرانس صلح لاهه نا تمام و موکول به تشکیل کنفرانس دیگری شده بود ، مجدداً بنا به پیشنهاد روسیه در ۱۵ ژوئن ۱۹۰۷ کنفرانس دوم صلح لاهه با شرکت ۴۵ دولت ، تشکیل ، و مسائل بین‌المللی دیگری مطرح و تصویب شد .

(۱) سیر روابط و حقوق بین‌الملل ص ۱۴۷ - تاریخ مختصر حقوق بین‌الملل

کنفرانس دوم لاهه علاوه بر تکمیل کارهای کنفرانس اول، سیزده عهدنامه جدید راجع به قواعد بیطرفی و جنگ دریائی بامضاء رساند، و کارهایی در این کنفرانس، صورت گرفت که بی سابقه بود.

بالاخره کارهای این کنفرانس در تاریخ ۱۸ اکتبر ۱۹۰۷ پایان پذیرفت ولی این کنفرانسها نتوانستند روح سرکش افراد آشوب طلب و متجاوز را قانع کنند، تا آنکه جنگ اول پدید آمد^(۱).



جنگ جهانی اول

آتش جنگ زبانه میکشید مردم بدبخت، قربانی مطامع و امیال پست سردمداران سیاست میشدند، اروپا در میان شعله های سوزان آتش، می سوخت!

این جنگ که در سال ۱۹۱۴ شروع و در سال ۱۹۱۸ ختم شد (۱۵۶۵ روز) خسارت های جانی و مالی فراوانی بدنبال داشت که ذیلاً به بعضی از آنها، اشاره میشود.

در طی این جنگ در حدود ۶۵ میلیون نفر افراد بشر، بسیج شده بودند و از این عده در حدود ۹ میلیون نفر (به نسبت يك هفتم) در میدان جنگ، بر اثر زخمی شدن، تلف شدند، در حدود ۲۲ میلیون نفر (به نسبت يك سوم) عاجز و از کار افتاده شدند، ۷ میلیون نفر برای همیشه عاجز و ناقص گشتند، و طبق گزارشها بیش از ۵ میلیون نفر مفقودین جنگ، بشمار آمدند و هم چنین تلفات فوق العاده در شهرها بیش از تلفات و زخمهای میدان جنگ، تخمین زده شد.

مجموع هزینه واقعی اقتصادی جنگ، تقریباً ۴۰۰ میلیارد دلار، برآورد گردید.

(۱) روابط بین المللی از قدیم الایام تا سازمان ملل متحد.

بر طبق حساب مؤسسه «وقف کارنگی برای صلح بین‌المللی» این مبلغ برای انجام کارهای ذیل ، کافی خواهد بود :

۱ - تهیه خانه‌ای به ارزش ۶۵۰۰ دلار ، در زمینی بمساحت پنج جریب فرنگی به ارزش ۵۰۰ دلار ، با اثاثیه‌ای معادل ۱۰۰۰ دلار، برای هریک از خانواده‌های ساکن انگلستان ، ایرلند ، اسکاتلند ، بلژیک ، روسیه ، ایالات متحده ، آلمان ، کانادا و استرالیا .

۲ - تهیه کتابخانه‌ای به ارزش ۵ میلیون دلار ، ودانشگاهی با هزینه ۱۰ میلیون دلار ، در هر ناحیه‌ای از این کشورها که دارای ۲۰ هزار یا بیشتر نفوس باشد .

۳ - بوجود آوردن سرمایه‌ای که سود آن ، با نرخ ۰.۵٪ برای استخدام ۱۲۵ هزار معلم و ۱۲۵ هزار پرستار که سالانه هزار دلار حقوق بگیرند .

۴ - ذخیره‌ای که برای خریدن همه املاک و اراضی و تمام ثروت دو کشور فرانسه و انگلستان ، کافی باشد .

در این ارقام ، گسیختگی وضع اقتصادی اروپا ، مجموع سربازها و شهریان ناقص و از کار افتاده ، یا مبالغ هنگفتی که می‌بایست بعنوان حقوق بازنشستگی به بازماندگان ، اختصاص داده شده ، بحساب نیامده است .

علاوه بر این ، دشمنیها و تنفرهای علاج ناپذیری بوسیله جنگ بوجود آمد (۱)



جامعه‌مآل و عهدنامه ورسای

پس از پایان جنگ جهانی اول ، در ۱۸ ژانویه سال ۱۹۱۹ نمایندگان و کارشناسان سی و دو ملت پیروز ، در « ورسای » فراهم آمدند ، تا با طرح نقشه‌ای جدید و از میان بردن آشفتگیهای مرزی ، جهان ویران شده را دیگر بار مرمت کنند .

در این کنفرانس، عهدنامه‌ای که مشتمل بر ۴۰۰ ماده و ضمایمی بود، به تصویب
اعضاء کنفرانس رسید و در آن، پیشنهاد شد: برای محترم شمردن و نگهداری تمامیت
ارضی و استقلال سیاسی همه ملل عضو، در مقابل تجاوز خارجی، پناهگاهی بنام
«جامعه ملل» بوجود آید که تا در مواقع ضرورت، مشکلات بین‌المللی را از راه
مذاکره و تبادل نظر، بطور مسالمت، حل نماید.

این پیشنهاد، با توافق آراء تصویب شد و تشکیل جامعه ملل را میتوان نخستین
کوشش واقعی برای ایجاد حس همکاری و توفیق بین‌المللی میان دولتها دانست.

جامعه ملل، در سال ۱۹۲۰ یعنی پس از جنگ جهانی اول، شروع بکار کرد
و در مدت بیست سال، فعالیت بین‌المللی خود، منشأ بسیاری از اقدامات سودمند و
باعث جلوگیری چندین فقره دعوی و اختلاف بین‌المللی گردید.

از جمله اقدامات مفید جامعه ملل، بوجود آوردن سازمان بهداشت جهانی،
سازمان بین‌المللی کار و دیوان دادگستری لاهه است که اکنون بنام‌های «سازمان جهانی
بهداشت، سازمان بین‌المللی کار، و دیوان بین‌المللی دادگستری» جزء تشکیلات سازمان
ملل متحد، بشمار میروند.

جامعه ملل که در «ژنو» تمرکز یافته بود، و کارهای روزانه آنرا هفتصد و هفت
تن، انجام میدادند، با همه تشکیلات عریض و طویلی که داشت، بالاخره در مقابل
شعله‌های سوزان جنگ جهانی دوم که در حال زبانه کشیدن بود، نتوانست مقاومت
کرده، بفعالیت خود ادامه دهد، آخر الامر از پا درآمد و جنگ جهانی دوم، همچنان،
بکارهای تخریبی خود، ادامه میداد (۱).



جنگ جهانی دوم

خودکامگی، غرور، شهرت طلبی، و منفعت جوئی سیاستمداران و رؤسای دول

(۱) جهان در قرن بیستم ص ۴۱

بزرگ ، باعث گردید که پس از ۲۰ سال متارکه جنگ ، بار دیگر دنیا در میان آتشیهای سوزنده تر و نابودکننده تری بسوزد ، وحشت و اضطراب و کشتار دسته جمعی ، بجای آرامش و امید ، بر دنیا حکومت کند !

این جنگ که از سال ۱۹۳۹ شروع گردید و در سال ۱۹۴۵ خاتمه پیدا کرد ، آنقدر زیان مالی و جانی و اخلاقی بیار آورد که شاید تا صدها سال دیگر ، آثار شوم آن ، بین نرود .

در این جنگ ۵۵ میلیون کشته و ۲۰ میلیون نفر از داشتن دست و پا و چشم ، محروم گردیدند و ۱۷ میلیون لیتر خون خالص بشر بزمن ریخت و ۱۲ میلیون نفر از ضایعه سقط جنین ، بخاتواده بشر آسیب وارد گشت !

در این جنگ ۱۳۰ هزار دیرستان و دبستان و ۶ هزار دانشگاه و ۸ هزار لابراتوار ، منهدم و ویران گردید ، و سیصد و نود هزار میلیارد گلوله در هوا منفجر شد ! !

تعداد کسانی که در پایان این جنگ ، فقط در انگلستان ، از چشمهای مصنوعی شیشه‌ای استفاده کرده‌اند ، بالغ بر يك میلیون نفر میباشد ! !
تنها دولت شوروی پس از پایان این جنگ ، از کارخانه‌های آمریکا خواسته است که چهار میلیون پای مصنوعی برای سربازانیکه پاهای خود را در جنگ ، از دست داده‌اند ، بسازد ! (۱)



تشکیل سازمان ملل متحد

در آن زمانکه دنیا در آتش جنگ جهانی دوم ، میسوخت ، هزاران تن بمب روی مردم بی دفاع شهرهای کوچک و بزرگ ، فرو میریخت و کاملاً محسوس بود که

هستی کفورها می‌رود که در آتش این جنگ ، بطور کلی ذوب شود ، در همان اثناء «روزولت» رئیس جمهوری آمریکا و «چرچیل» نخست وزیر انگلستان ، در اقیانوس اطلس ، در يك کشتی انگلیسی با هم ملاقات کردند و منشوری مشتمل بر هشت ماده برای نجات مردم دنیا از هیولای وحشت ناک جنگ و بهبود آتیه جهان ، تنظیم کرده و با امضاء رسانیدند ، این منشور ، بعداً بنام «منشور آتلانتیک» نامیده شد .

پس از تنظیم منشور آتلانتیک که در ماه اوت ۱۹۴۱ صورت گرفت ، ملاقات دیگری میان سران دول بزرگ ، یعنی آمریکا ، انگلیس ، شوروی ، فرانسه و چین در مسکو واقع شد (۱۹۴۳) و متعاقب آن ، ملاقاتهای دیگری در «دومبارتن اوکس» (۱۹۴۴) و «یالتا» (۱۹۴۵) انجام گرفت ، در این ملاقاتها توافق شد که باید ، يك سازمان بین المللی بوجود آید ، و بالاخره در ماه آوریل ۱۹۴۵ يك میلیارد و هفتصد میلیون نفر از مردم جهان ، نمایندگان خود را بشهر «سائفرانسيسكو» که در مغرب آمریکا واقع است ، فرستادند ، تا گرد یکدیگر جمع شده اساس و پایه سازمانی را که به قول خود ، ضامن صلح عمومی و امنیت جهانی باشد ، بریزند .

این کنفرانس که بشرکت نمایندگان پنجاه کشور ، تشکیل شده بود ، تا ماه ژوئن ۱۹۴۵

ادامه داشت .

در اینمدت ، دو ماه نمایندگان پنجاه کشور با هم تبادل نظر کردند و بالاخره «منشور ملل متحد» را تهیه و با امضاء رسانیدند .

بنا براین ، سازمانیکه بمنظور عملی ساختن محتویات «منشور ملل متحد» تشکیل گردید ، بنام «سازمان ملل متحد» نامیده شد ، و در تاریخ ۲۴ اکتبر ۱۹۴۵ رسماً شروع بکار کرد و لذا ۲۴ اکتبر (۲۴ آبان ماه) همه جا برای سازمان ملل ، جشن میگیرند و آنروز را روز «ملل متحد» می نامند .

مقر این سازمان ، در ساحل شرقی شهر نیویورک است و کاخ ۳۹ طبقه سازمان

ملل ، در آنجا قرار دارد و امروز بیش از ۱۰۴۵ دولت جهان ، عضواً این سازمان هستند^{۱۱}

(۱) جهان در قرن بیستم - روابط بین المللی - سیر روابط و حقوق بین الملل -

نشریه های مختلف مربوط به سازمان ملل .

منشور ملل متحد

همانطوریکه تذکر داده شد : در مدت دو ماه و یکروز ، نمایندگان دول و معاونینشان ، برای تنظیم طرحی که برای کلیه ملل قابل قبول باشد و با آن ، موافقت نمایند ، زحمت کشیده و جزئیات آنرا مورد بررسی دقیق قرار دادند .

برای بررسی هر قسمت از منشور ، کمیته مخصوصی تشکیل گردید و پیشنهادهای و نظرات هر کمیته‌ای در مجمع عمومی نمایندگان ، مورد مطالعه قرار گرفت ، و معنی هر جمله و کلمه‌ای بدقت بررسی شد و بالاخره نتیجه افکار و زحمات آنها بشکل مجموعه‌ای از مقررات و پیشنهادهای درآمد که در ۹ فصل و ۱۱ ماده خلاصه میشود .

در مقدمه آن ، چنین نوشته شده : « ما مردم ملل متحد ، با تصمیم به محفوظ داشتن سلهای آینده از بلای جنگ که دو بار در مدت يك عمر افراد بشر را دچار مصائب غیر قابل بیان نموده و با اعلام مجدد ایمان خود بحقوق اساسی بشروبه حیثیت و ارزش شخصیت انسانی و به تساوی حقوق بین مرد و زن و همچنین بین ملت‌ها اعم از کوچک و بزرگ و به ایجاد موجبات لازم ، برای حفظ عدالت و احترام تعهدات ناشی از عهود و سائر منابع حقوق بین‌الملل و پیشرفت و ترقی اجتماعی ، و بر قرار ساختن اوضاع زندگانی بهتری با آزادی بیشتر .

و برای نیل باین مقاصد : باعمال گذشت و زندگانی در حال صلح با یکدیگر با يك روش حسن جوار .

و به متحد ساختن قوای خود ، برای نگاهداری صلح و امنیت بین المللی و بقبول اصول برقرار ساختن طرقی که بکار نبردن نیروی سلاح را جز در راه منافع عمومی ، تضمین نماید .

و به توسل به سازمان‌های بین المللی برای پیشرفت ترقی اقتصادی و اجتماعی تمام ملل .

عزم نمودیم که برای تحقق این مقاصد، تشریک مساعی نمایم و نتیجتاً دولت‌های متبوع ما بوسیله نمایندگان خود که در شهر سانفرانسیسکو گردآمده و دارای اختیارات تامی بودند، که صحت آنها تشخیص داده شد، این منشور ملل متحد را برگزیدند و بموجب این مقررات، يك سازمان بین‌المللی را که موسوم به « ملل متحد » خواهد بود، برقرار، می‌سازند»



مرام و تشکیلات سازمان ملل متحد؟

مرام ملل متحد، عبارتست از نگاهداری صلح و امنیت بین‌المللی، و برای این منظور:

- ۱- اتخاذ اقدامات جمعی مؤثر، برای جلوگیری از تهدیدات، علیه صلح، و از بین بردن هر نوع اقدام تهاجمی و کوشش برای تصفیه و حل اختلافات بین‌المللی از راه‌های مسالمت‌آمیز، و بر طبق اصول عدالت و حقوق انسانی.
- ۲- توسعه روابط دوستانه میان ملت‌ها براباس احترام « اصل تساوی حقوق ملل و آزادی آنان، در تعیین سرنوشت خود ».
- ۳- هر نوع اقدام و کوشش، برای تحقق بخشیدن به حقوق انسانی همه مردم جهان، بدون تمایز بین نژاد و جنس و زبان یا مذهب، و عملی ساختن هر نوع همکاری بین‌المللی ممکن در رشته‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی . . .
- ۴- بودن يك مرکز که در آنجا کوشش و مجاهدتهای ملل، برای حل این منظوره‌های مشترك، یکنواخت گردد یعنی: تأسیس مرکزی برای سازمان ملل.



تشکیلات سازمان ملل متحد؟

سازمان ملل ، از نظر تشکیلات ، دارای شش قسمت بزرگ و عمده است که آنها را «ارکان ششگانه» و یا «ارکانهای ششگانه سازمان ملل» می نامند و آنها عبارتند از:

الف - مجمع عمومی - تمام کشورهای عضو سازمان ، در آن ، نماینده دارند و سالی یکمرتبه بطور رسمی ، تشکیل جلسه میدهند .

ولی اجلاسهای مخصوص مجمع ، ممکن است به تقاضای شورای امنیت ، یا اکثریت اعضای ملل متحد ، و یا یکی از اعضاء و توافق اکثریت اعضاء ، تشکیل شود .
ب - شورای امنیت - این شورا مرکب است از یازده عضو که پنج عضو آن ، دائمی هستند و آنها عبارتند از : اتحاد جماهیر شوروی ، آمریکا ، انگلیس ، چین ملی ، و فرانسه ، و شش عضو آن ، غیر دائمی که از طرف مجمع عمومی بمدت دو سال ، انتخاب میشوند .

مسئولیت اصلی صلح و امنیت بین المللی بمهده این شورا است .
 اعضاء دائمی شورا نسبت بغير دائمی آن ، امتیاز خاصی دارند ، و آن اینکه : هرگاه درباره هر موضوعی ، اعضاء دائمی باتفاق دو عضو غیردائمی ، رأی دادند ، ولو آنکه چهار عضو دیگر رأی مخالف بدهند ، موضوع مورد نظر ، تصویب خواهد شد ولی اگر مثلاً ده عضو ، نسبت بموضوعی رأی بدهند ، فقط یکی از اعضاء دائمی ، با آن ، مخالفت کند ، آن موضوع ، تصویب ، نخواهد شد و این قاعده را بنام «حق وتو - Veto» اصطلاح کرده اند (۱).

ج - شورای اقتصادی واجتماعی : این شورا مرکب از کمیسیونهای متعدد

(۱) همین حق وتو یکی از دلایل عدم حسن نیت بوجود آوردندگان سازمان ملل و گرداننده آن تشکیلات هریض و طویل ، بشمار میرود .

است و مجموعاً دارای ۱۸ عضو است که شش نفر آن، هر ساله از طرف مجمع عمومی برای مدت سه سال، انتخاب میشوند.

ولیفه اصلی این شورا اینست که در سراسر دنیا کشورهای مختلف را در اصلاح و ترقی شرائط کار و زندگی، کمک کند و با وسائل ممکن، در پیشرفت اقتصاد و فرهنگ و امور اجتماعی جهان، کوشش نماید.

د- شورای قیمومت: این شورا موظف است، با علاقمندی تمام، برای سعادت و بهبود وضع مردمی که در سرزمینهای غیر مستقل، زندگی میکنند، کوشش نماید.

ه- دیوان دادگستری بین‌المللی: این دیوان، دارای ۱۵ نفر قاضی است که از میان حقوق دانان عالیمقام کشورهای مختلف، انتخاب، میشوند و بدعاوی و اختلافات بین‌المللی و مهم رسیدگی مینمایند.

این دیوان، در «لاسه» قرار دارد و قضات آن هر ۹ سال، یکبار، انتخاب، میشوند.

و- دبیرخانه سازمان ملل: دبیرخانه مرکب است از دبیر کل که مجمع عمومی او را به توصیه شورای امنیت، انتخاب، میکند، و کارمندانی که برای سازمان ملل ضروری هستند.

دبیر کل، عالیمقام ترین کارمند سازمان ملل میباشد، ریاست کل امور اداری ملل متحد، و توجه دادن شورای امنیت، بهر امری که بنظر او ممکن است، صلح و امنیت بین‌المللی را تهدید کند، و تقدیم گزارش سالانه و گزارشهای لازم، به مجمع عمومی در خصوص کار ملل متحد، از وظائف اوست.

سازمان ملل، غیر از ارکان ششگانه یاد شده، سازمانها و اتحادیه‌های دیگری از قبیل: سازمان بین‌المللی کار، سازمان خواربار و کشاورزی، سازمان فرهنگی، علمی و تربیتی ملل متحد (یونسکو) سازمان جهانی بهداشت، بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه، مؤسسه همکاری مالی بین‌المللی، صندوق

بین‌المللی پول، سازمان هواپیمائی کشوری بین‌المللی، اتحادیه پستی جهانی اتحادیه بین‌المللی مخابرات، سازمان جهانی هواشناسی، سازمان مشورتی دریائی بین‌المللی، سازمان بازرگانی بین‌المللی . . . دارد که هم‌اکنون، بصورت وابسته سازمان ملل، مشغول‌کارند، و روز بروز، بر تعداد آنها افزوده میشود و منظور همه آنها بظاهر، بوجود آوردن یکنوع وحدت میان ملل جهان، و رفع هرگونه عوامل نفاق و جنک، و برخوردار ساختن تمام افراد بشر، از يك زندگانی است.



چگونه اعلامیه حقوق بشر، بوجود آمد؟

طبق ماده ۶۸ منشور ملل متحد، شورای اقتصادی و اجتماعی که جزء ارکان اصلی سازمان ملل، میباشد، موظف بود، کمیسیونی برای اشاعه حقوق بشر، تشکیل دهد، از اینرو در اوائل ۱۹۴۶ کمیسیونی بنام «کمیسیون حقوق بشر» تشکیل شد، و وظیفه بزرگ و تاریخی خود را که عبارت از جمع آوری اسناد و تدوین خواستها و آمال مردم جهان، در زمینه حقوق بشر و تقدیم آن، به مجمع عمومی سازمان، برای تصویب بود، آغاز کرد.

کمیسیون، برای تهیه حقوق بشر نه فقط از نظریات دولتها و متخصصین و علماء حقوق بین‌الملل، استفاده کرد، بلکه باجمعیت‌های مختلف، و افرادی که در کنفرانس «سائفرانسکو» در باره حقوق بشر، اظهار نظر کرده بودند، به مشاوره پرداخت، عقائد و پیشنهادات آنان را در تدوین اعلامیه حقوق بشر، مورد استفاده و توجه قرار داد.

سرانجام، پیش‌نویس اعلامیه در پائیز سال ۱۹۴۸ تهیه و به سومین دوره اجلاس مجمع عمومی که در پاریس، تشکیل شده بود، تقدیم گردید.

پیش‌نویس مزبور، در ۸۵ جلسه مورد شور و بررسی کمیسیون سیاسی مجمع عمومی

قرارگرفت و ماده بماده و حتی کلمه بکلمه درباره آن ، بحث و مذاکره بعمل آمد ، و سابقه نداشت که هیچیک از کمیسیونهای مجمع عمومی در هیچ موضوعی این اندازه تشکیل جلسه و صرف وقت کرده باشد .

پس از آنکه پیش نویس اعلامیه به تصویب نهائی کمیسیون سیاسی رسید ، بار دیگر در مجمع عمومی مورد شور قرار گرفت ، و بالاخره در تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر که شامل یک مقدمه و ۳۰ ماده است ، در یک جلسه شبانه تصویب شد .

برای تصویب آن ، از میان ۵۸ دولت عضو ، ۴۸ دولت رأی موافق و ۸ دولت رأی ممتنع ، دادند و ۲ دولت هم غایب بودند .

و از آن روز که مصادف با ۱۹ آذر ۱۳۲۷ بود ، اعلامیه جهانی حقوق بشر ، بعنوان عالترین حقوق انسانی ، در جهان ، جلوه کرد و از آن تاریخ ببعد ، مجمع عمومی رسماً این روز را بعنوان « روز حقوق بشر » اعلام کرده است و همه ساله بیشتر کشورهای جهان ، این روز را جشن میگیرند (۱) .



(۱) در نوشتن مباحث این بخش ، بیشتر ، از کتابهای زیر ، استفاده شده است :
روابط بین المللی از قدیم الایام ، تا سازمان ملل متحد تألیف دکتر متین دفتری -
سیر روابط و حقوق بین الملل - جهان در قرن بیستم تألیف لوئیس ل . اشتاینر ترجمه دکتر
محمد ابراهیم آیتی - حقوق بشر و سیر تکامل آن در غرب - تاریخ عمومی آلبرماله -
جریانهای بزرگ تاریخ - تاریخ مختصر حقوق بین الملل تألیف پرفسور آرتور ناس بام -
نشریات مربوط به سازمان ملل و حقوق بشر .

بخش سوم

اسلام و اعلامیه جهانی حقوق بشر

منظور از این مقایسه ؟

شکی نیست که این اعلامیه ، برای روشن کردن افکار ، و جلوگیری از تعدیات ، و آماده کردن مردم ، برای محترم شمردن حقوق دیگران ، و تفاهم بیشتر ، اثر بسزائی داشته و در حد خود ، قدم بزرگی بود که در تاریخ بشریت ، برداشته شده است .

ولی منظور ما اینست که میخواهیم بدانیم : اینهمه سرو صدائی که این اعلامیه در جهان ، برافراخته ، افکار عمومی ملتها را بخود جلب کرده در هر مجلس و محفل و کنفرانسی ، با آب و تاب خاصی از آن یاد میشود ، و برای سالگردش ، جشنها میگیرند ، مطبوعات و دستگاههای تبلیغاتی درباره اش مدیحه سرائی میکنند ، مقاله ها و کتابچه های ویژه ای در باره اهمیت و عظمت آن ، نشر میدهند ، و بعنوان آخرین و کوبنده ترین حربه حقوقی ، از مواد آن ، استفاده مینمایند ، آیا از نظر حقوقی میتواند بپایه قوانین اسلامی برسد یا خیر ؟

آیا چه تناسبی بین این اعلامیه که وسیله متخصصین و شخصیتهای بزرگ حقوقی دنیای روز ، تنظیم شده و از زیر نظر ۴۸ شخصیت ممتاز کشورهای مختلف ، گذشته ، با اعلامیه دیگری بنام اسلام ، که وسیله يك مرد درس خوانده و مکتب نرفته ای^(۱) بنام محمد بن

(۱) و ما كنت تتلوا من قبله من كتاب ولا تحطه بيمينك اذا لارتاب المبطلون (سوره

عبدالله ص، در شبه جزیره عربستان^(۱)، آنهم در چهارده قرن پیش، تنظیم و آورده شده وجود دارد ۱۴

آیا این دو اعلامیه جهانی (اسلام - اعلامیه جهانی حقوق بشر) در چه قسمتهائی با هم تصادم، و در چه مواردی با هم، توافق دارند؟
 آیا در مواردی که با هم، تصادم دارند، حق با کدام است؟ اسلام یا اعلامیه جهانی حقوق بشر؟

وبالاخره، آیا این اعلامیه، مشتمل بر مسائل حقوقی جدید و ارزنده‌ای است که در آئین‌نامه جانبیه اسلام، نباشد؟ و یا آنکه محتویات آن، تنها برای دنیای اروپا و غرب، که تازه چند صباحی است، دوران توحش و جهالت را پشت سر، گذارده (اگر اینطور باشد!) و قدم بدائثره تمدن و تکامل نهاده است، تازگی دارد، و اما برای سرزمینهاییکه بوسیله شاع تعلیمات حیاتبخش اسلام، از دورانهای بسیار پیش، روشن شده و دارای تمدن درخشان و چشم‌گیری بوده است، بیبجوجه تازگی نداشته بلکه از مسائل پیش پا افتاده بشمار میرود ۱۴

آیا هرچه را که اعلامیه حقوق بشر، مقرر میدارد، بایستی همانند «وحی» چشم و گوش بسته تنها باین دلیل که: محصول جهان غرب، و افکار گروهی روشنفکر است، پذیرفت، ولی محتویات آئین اسلام را بجرم اینکه مربوط به چهارده قرن پیش است، بایستی کنار گذاشت و نادیده گرفت ۱۴

اینها و صدها مسائل دیگر، مطالبی هستند که تدریجاً در این کتاب، مورد تجزیه و تحلیل، قرار خواهد گرفت و پاسخ‌های صحیح و روشن بآنها داده خواهد شد.

(۱) هو الذی بعث فی الامیین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته و ینزله علیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین - (سوره جمعه آیه ۲)

مساوات همه جانبه^(۱)

(۱) مقایسه با ماده ۱-۲-۳-۴-۵-۶-۷-۱۰ اعلامیه حقوق بشر

ریشه‌های نظام طبقاتی و تبعیضات نژادی

بدیهی است که عوامل مختلف طبیعی مانند آب و هوا، نحوه تغذیه، وراثت، شرایط زندگی و نظائر اینها جهانی هستند که افراد بشر را از لحاظ رنگ، نژاد، زبان، ثروت، شغل و حتی عقاید سیاسی و مذهبی، متفاوت میسازند.

همین جهات و پاره‌ای از جهات دیگر، باعث گردید که از همان دورانهای اولیه افراد بشر، رنگهای گوناگون پیداکنند، بزبانهای مختلف سخن بگویند، به نژادهای گوناگون، تقسیم شوند، بگروه‌های ثروتمند و فقیر، منقسم گردند، بکارها و شغلهای مناسب ذوق و سلیقه خود، اشتغال ورزند، و بالاخره افکار و عقائد سیاسی و مذهبی خاصی داشته باشند.

اینها مطالبی است که از نظر اصول جامعه‌شناسی و روانشناسی جای تردید و گفتگو نیست، موضوعی که قابل بحث و دقت است و از دیرزمانی افکار فلاسفه و دانشمندان علم حقوق را بخود، متوجه ساخته و درباره آن، اظهار نظرهای مختلف کرده اند، اینست که: آیا این تفاوت‌های ظاهری میتواند ملاک يك تفاوت عمیق و ریشه دار شده تا جائیکه افراد بشر را از لحاظ حقوق انسانی با هم متفاوت سازد؟ و عبارت دیگر، آیا این نوع اختلافها میتواند مجوز «نظام طبقاتی» و تئوری «تبعیضات نژادی» باشد، یا نه؟

تا آنجا که تاریخ، نشان میدهد: همواره بشریت در باره تئوری «نظام طبقاتی» و «تبعیضات نژادی» در دو قطب مثبت و منفی قرار داشته گروهی با قاطعیت از آن، طرفداری کرده و گروهی دیگر، دلیرانه با آن، میجنگیدند.

ما برای آنکه دورنمایی از این واقعیت تلخ را که باعث انواع بیعدالتیها، ستمگریها، کشتارها، جنگها و کشمکشها شده و میشود، نشان دهیم، کمی اوراق

سیاه تاریخ اقوام و ملت‌های بزرگ و کوچک یونان و روم و ایران و هند و مصر و عربستان ... را ورق می‌زنیم و نظری هم بوضع فعلی سیاهان امریکا و آفریقا و مردم کشورهای ضعیف و فقیر، و نحوه قضاوت طرفداران افسانه‌نژادی و تر منفور نظام پوسیده طبقاتی می‌افکنیم آنگاه منطق گویا و نظر قاطع اسلام را در این باره بیان می‌داریم .



در میان یونانیها

در «سپته»^(۱) های یونان ، مردم هر «سپته» و شهری بر اثر اعتقاد باینکه انتساب آنها به بانی «سپته» و یا خدائیکه آنها را آفریده است يك انتساب بی نظیری است و مردم شهرهای دیگر چنین پدر بزرگی که بانی «سپته» است و یا چنین خدائیکه آنها را آفریده است ندارند ، از اینجهت آنها را نژاد نایك ، كافر ، پست و حقیر میدانستند !

اهالی هر شهری اهتمام خاصی بحفظ نژاد و قبیلۀ خود داشتند و بهیچوجه اجازه نمیدادند که مردم شهر دیگر با آنها اختلاط و امتزاج نزدیک داشته باشند و لذا اتباع خارجی را هیچوقت بعنوان «تابعیت» نمیپذیرفتند .

از اینها که بگذریم ، نظام حیات ملی مردم یونان را «نظام طبقاتی» تشکیل میداد یعنی : مردم هر شهری بسه طبقه تقسیم میشدند که هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ حقوقی و قانونی ، از یکدیگر متمایز بودند بشرح زیر :

۱ - طبقه غلامان - این طبقه که ده برابر مردم اصلی شهر بشمار می‌آمدند ، جز کار کردن و فرمان بردن حق دیگری در امور سیاسی و قضائی نداشتند .

۲ - طبقه خارجیان - این طبقه مردمی بودند که پدر و مادرشان از مردم

(۱) Cite در زبان فرانسه بمعنی شهر است و مقصود از آن شهر و ولایتی است که

دارای تشکیلات و نظامات خاصی است .

آتن نبودند ولی برای تجارت و زندگی در آنجا زیست میکردند .
 این طبقه نیز مانند غلامان حق دخالت در امور سیاسی و قضائی را نداشتند .
 ۳ - طبقه اتباع - این طبقه عبارت بودند از اتباع و اعضاء اصلی جامعه و حق داشتند که در تمام شئون حیاتی جامعه شریک و دخیل باشند .
 افراد این طبقه می بایست والدینشان یونانی الاصل و متولد شده در آنجا باشند تا بتوانند اعضاء حکومت شهر یا دولت « سیتِه » محسوب شوند (۱)



در میان رمیها

کشور « رم » نیز از لحاظ نظام طبقاتی و تبعیضات نژادی دست کمی از کشور همسایه خود « یونان » نداشت ، بمقتضای حکومت اشرافی که در آنجا مرسوم بود ، لیاقت و شخصیت ذاتی افراد مورد نظر نبود ، چه بسا افراد فهمیده و لائقی در میان طبقه فقراء و متوسطین پیدا میشدند که از هر حیث شایستگی مقام سناتوری ، قضاوت ، فرمانروائی را داشتند اما طبقه نجبا و اعیان بهیچوجه با آنها مجال تصدی چنین مقاماتی را نمیدادند .

اعیان و نجبا چون از نژاد برتر و دارای قدرت و ثروت بیشتری بودند حق داشتند بیش از رسیدن بسن قانونی و حتی بدون داشتن هرگونه شایستگی در زمره سناتورها ، حکام و قضات در آیند و نسبت به فقراء و عموم ملت تفاخر نمایند چنانکه « سالوست » مورخ مشهور میگوید : « نجبا و اعیان ، منصب کنسولی را دست بدست یکدیگر منتقل مینمودند ، یک نفر آدم تازه کار هر قدر صاحب کفایت و درایت میبود و خدمات شایان داشت باز پست و حقیر بود زیرا پستی نسب وی را

(۱) تاریخ بشر - تاریخ فلسفه های سیاسی ج ۱ ص ۴۹ - ۵۱ - تاریخ ملل شرق و

یونان ج ۲ ص ۲۴۵ - ۲۴۹ .

ننکین میدانستند! در مرکز و در ایالات، تمام کارها مطابق هوی و هوس اشخاص معدود انجام میگرفت که بیت المال و حکومت ایالات و مناصب کشوری و لشکری و اجازه جشن‌های نصرت در دست آنها بوده.

تنها نجبا بودند که حق داشتند انگشتی طلا در انگشت کرده و نیم مجسمه‌های اجداد خویش را که مأمور دولت بوده‌اند، در منزل نگاه دارند و در موقع تشییع جنازه تمثالهای مزبور را همراه ببرند (۱).

و بطور کلی ملت رم، به چهار دسته تقسیم میشدند:

۱- دسته اشراف - ایندسته دارای آب و خاک فراوان بودند و با اداره امور دولت و تصدی مناصب سناتوری، حکومت و قضاوت اشتغال داشتند.

۲- شوالیه‌ها - ایندسته ممولشان منحصر بیول نقد بود و به تجارت و بازرگانی و صرافیه مشغول بودند.

۳- بردگان: از آنجا که اعیان و اشراف، نمیتوانستند بکارهای مزارع و باغات خود برسند، لذا افراد زیادی را بعنوان غلام و برده زیر فرمان داشتند و از وجود آنها برای آبادانی مزارع و تحصیل زندگی مرفه، بهره برداری مینمودند.

۴- طبقه متوسط: ایندسته مردم معمولی بودند که بکارهای آزاد از قبیل حمالی، عملکی، برزگری و نظائر آنها اشتغال داشتند ولی چون راههای درآمد درستی نداشتند و کسب و کار مفید، مخصوص طبقه اشراف و شوالیه‌ها بود، از اینجهت زندگی برای طبقه متوسط، بسیار سخت بود، و رفته رفته رو بانقرض و زوال نهادند و گروهی هم دور اعیان و اشراف جمع شده از غذای بخور و نمیر آنها روزگار راسپری می‌ساختند!

این بود وضع رقت بار «نظام طبقاتی» و «تبعیضات نژادی» در میان ملت

روم (۲).

(۱) تاریخ رم ۱۳ ص ۱۴۱ - ۱۵۲

(۲) تاریخ رم ۱۳

در هندوستان

در کشور افسانه‌ای هندوستان، در حدود قرن نهم قبل از میلاد، آئینی بنام آئین «هندو - برهمنی» بوجود آمد. این آئین، که کم کم، آئین رسمی مردم هندوستان گردید، از جمله اصول و ارکان خود را موضوع اختلاف طبقاتی و تبعیضات نژادی قرار داد.

این آئین، مردم را به چهار طبقه و «کاست» تقسیم میکند، بشرح زیر:

۱ - برهمنان: که از قسمت علیای سربرهمنی خالق آفریده شده‌اند و بالاترین طبقات اجتماعی هند را تشکیل میدهند. این‌گونه امور مذهبی و راهنمایی هندوها را بمعده دارند، و همه گونه قدرتها حتی «عزل و نصب برخی از خدایان» بدست آنها است!

۲ - «کشایرا» یا حکام و جنگجویان و امراء لشکر

۳ - «ویسیا» یعنی: کشاورزان و بازرگانان

۴ - «سودرا» یعنی صنعتگران، کارگران و سیاهان

هندوها غیر از طبقات چهارگانه فوق را «پاریا» یعنی نجسها میدانند که از قیود اجتماعی هندو آزاد، و انجام کارهای پست و کثیف، بمعده آنها است، و از همه گونه حقوق انسانی محرومند.

هندوها، تنها سه طبقه اول را از نژاد «آریائی» و ما بقی را از نژاد غیر

آریائی میدانند!

طبق معتقدات مذهبی هندوها، هر یک از این طبقات، در کلیه امور زندگی فردی و اجتماعی خود، از قبیل زنا شوئی، معابد، غذا، مشاغل و غیره از طبقات دیگر بکلی ممتاز و جدا هستند و حق ندارند، جز با افراد «کاست» و طبقه خود آمیزش داشته باشند و یا بمشاغل و کارهای طبقه دیگر، اشتغال، ورزند اعجاب

اینست که در آئین هندوی امروز، نیز، همان «کاست» ها و طبقات، بهمان شکل اولیه خود، باقی هستند، و با همه فعالیتها و مجاهداتیکه شخصیتهای بزرگی چون «مهاتما گاندی» برای از بین بردن این نظام پوسیده طبقاتی کرده‌اند، هنوز در هندوستان، این نظام پوسیده از بین نرفته مخصوصاً تنها طبقه ای که هنوز با همان موقعیت ممتاز سابق خود باقی است، طبقه برهمنان است که هرگز شخصی از طبقه غیر برهمن، نمیتواند بمقام برهمنی برسد. (۱)



در ایران باستان

حکومت اشرافی ایران باستان، مانند دیگر از ممالک آسیائی و اروپائی بر اساس نظام طبقاتی و تبعیضات نژادی پایه ریزی شده بود و مردم بچند طبقه متمایز از هم تقسیم میشدند و افراد هر طبقه دارای امتیازات مخصوص بخود بوده و بهیچوجه حق نداشتند، از حدود امتیازات خود، پا فراتر نهاده وارد قلمرو امتیازات دیگران شده، مشاغل آنان را بعهده بگیرند !!

مثلاً در زمان «هخامنشیان» جامعه ایرانی سه دسته و گروه تقسیم میشدند: روحانیان، جنگجویان و کشاورزان، ولی بعداً طبقه دیگری بنام صنعتگران بآن افزوده شد، اما نژاد آریائی یعنی: ایرانی اصلی، جز سه شغل اولی اشتغال، نمیورزیدند و صنعت و تجارت و هنر را، جزء حرفه‌های پست، بشمار می‌آوردند، و شایسته مردم ایرانی الاصل، نمیدانستند!

در زمان «ساسانیان» نیز جامعه ایرانی به چهار دسته تقسیم میشد، با این امتیاز که: صنعتگران و کشاورزان را جزء طبقه چهارم بحساب آورده و بجای طبقه کشاورزان دیران و کارمندان را قرار دادند.

(۱) تاریخ ادیان دکتر ترابی ص ۹۹ - ملل و نحل شهرستانی

بنابر این ، طبقات ، در ایندوره ، باین ترتیب بود : روحانیان ، جنگجویان
دیران یا کارمندان ادارات ، و توده ملت یعنی : فلاحان ، صنعتگران ،
سوداگران ، صاحبان هنر و حرفه های گوناگون ! !

طبقه چهارم ، پست ترین طبقات اجتماع و ملمون و مطرود بودند زیرا اینان با
عناصر اربعه یعنی : آب و آتش و خاک و باد ، که بعقیده زرتشتیان ، مقدس
بودند سر و کار داشته و آنها را بمصرف میرسانیدند !

عوائد عمده دولت ، در زمان ساسانیان ، عبارت بود از ، مالیات اراضی و مالیات
سرانه . تنها طبقه چهارم بودند که این مالیات کمرشکن را میپرداختند ، طبقات دیگر
که معمولاً از توده ملت ثروتمندتر بودند ، از پرداخت مالیات معاف بودند ! !

نکته قابل توجه اینکه : هر گاه طبقات نجبا ، مغان و امراء لشکر ، اراضی
خود را میفروختند ، کارکنان مزارع نیز با اراضی خریدو فروش میشدند ، اینان آزاد
نبودند تا از ملکی بملک دیگر رفته و آزادانه کارگر و مالک ملک دیگری شوند^(۱)
بهر حال ، همانطوریکه تذکر داده شد ، در حکومت اشرافی ایران باستان ،
هیچکس حق نداشت از «زی» خود خارج شده بیرون از دایره امتیازات و طبقات
مخصوص بخود ، بفعالیت ، بپردازد .

حکیم فردوسی ، در شاهنامه ، داستانی در این زمینه بشرح زیر آورده است :
هنگامیکه انوشیروان ، برای مبارزه با رومیان ، تجهیز لشکر میکرد ، نیازمند به
سیصد هزار دینار شد ، مأموری فرستاد ، تا این مبلغ را از یکی از بازرگانان ، یا
دهقانان متمول رام گیرد .

مأمور ، کفش فردوسی را پیدا کرد که او حاضر شد چهار صد هزار درهم وام دهد
باین شرط که شاه اجازه دهد ، پسر لایق و با استعداد او را فرهنگیان ، تحت تعلیم و
تربیت ، لازم قرار دهند تا شاید در آینده جزء طبقه دیران و کارمندان دولت در آید .

(۱) تاریخ ایران باستان - جاهلیت و اسلام - تاریخ ادیان دکتر تریبی

مأموز ، درم‌ها را گرفت و در خواست او را وسیلهٔ بوزرجمهر ، بشاه عرضه داشت :

چرا دیو چشم ترا خیره کرد؟	بدو گفت شاه : ای خردمند مرد
مبادا کز و سیم خواهیم و در	برو همچنان باز گردان شتر
هنرمند و با دانش و یاد گیر	چو بازارگان بچه ، گردد دیر
دیبری بیایدش پیروز بخت	چو فرزند ما بر نشیند به تخت
سپارد برو چشم بینا و گوش	هنر باید از مرد موزه فروش
نماند بجز حسرت و سرد باد	بدست خردمند ، مرد نژاد
چو آئین این روزگار این بود	بما بر پس مرگ نفرین بود



در عربستان

سر زمین وسیع شبه جزیرهٔ عربستان که دارای سه میلیون کیلومتر مربع مساحت است چه در بخش مرکزی و چه در بخش شمالی و جنوبی آن مردم بر اساس نظام قبیله‌ای و قومی زندگی می‌کردند .

هر قبیله‌ای تحت ریاست و زعامت رئیس قبیله که از هر حیث واجب الاطاعة و مطاع بود ، بزندگی یابانگردی و یا نیمه متمدن خود ، سرگرم بودند .

هر کدام از قبائل خود را از دیگری برتر میدانست و روی این اصل بازارتفاخر و امتیاز طلبی شدت میان آنها رواج داشت تا جائیکه بعضی از قبائل حاضر نبودند ، خدای قبیلهٔ دیگر را پرستش کنند ، ناگزیر خدای دیگری از فلز و غیره برای خود ، انتخاب می‌کردند !!

روی همین اصل تفاخر قبیلگی و روحیهٔ امتیاز طلبی ، اغلب به جنگ و جدال و غارتگری و چپاول مشغول بودند و امنیت و آرامش در میان آنها وجود نداشت ولی در

عوض بازار شعر و شاعری که بیشتر مربوط به هجو و خوار کردن دیگران، و تعریف و برخ کشیدن مناقب و فضائل افراد قبیله خود بود، رواج فراوان داشت!!

اعراب آنچنان برای « نژاد عرب » و قبیله‌ای که جزء آن بشمار میرفتند، اهمیت، قائل بودند که بهیچوجه حاضر نبودند قبول کنند افراد نژاد و قبیله دیگری هم مانند آنها انسان و دارای کرامت انسانی هستند و هم اکنون با آنکه اسلام تا حدود زیادی خوی و عادات جاهلیت اعراب را از بین برده، و پیشرفت تمدن بسیاری از عادات زشت آنها را تغییر داده است در عین حال از رادیوهای آنان شنیده میشود که میگویند: «العزة لله وللعرب» یعنی عزت مال خدا و عربها است!! و این خود بزرگترین نشانه این حقیقت است که: مردم عربستان همواره بشدت پای بند اصول غلط امتیازات طبقاتی و تبعیضات نژادی بوده‌اند و لذا بعضی از دانشمندان، سرزمین عربستان را « سرزمین نژاد » نامیده‌اند^(۱) البته بایستی توجه داشت که مردم کشورها و مناطق دیگر آنروز یعنی حبشه، چین، مصر... نیز از نظر پای بند بودن با اصول غلط نظام طبقاتی و تبعیضات نژادی از کشورها و مناطق یاد شده عقب تر نبوده، همین نظام پوسیده و رسم غلط در آنجاها نیز شدیداً حکمفرما بوده است تا جائیکه «منتسکیو» در کتاب « روح القوانین » درباره مردم مصر، اینطور مینویسد: «از رنگ پوست میتوان، در رنگ موهم قضاوت کرد، مصریها که بهترین فلاسفه دنیا بوده‌اند باین مسأله بقدری اهمیت میدادند که مردان سرخ پوست را بمحض اینکه گیر میآوردند، بقتل میرساندند!» (۲)

روی این حساب، ما بیش از این تاریخ اقوام و ملت‌های گذشته را در موضوع نژاد پرستی و نظام پوسیده طبقاتی، ورق نمیزنیم زیرا میدانیم طبق قول معروف « بهر کجا که رویم آسمان همین رنگ است » اما لازم است پیش از بیان نظریه اسلام، نظری هم بوضع رقت بار نژاد پرستی و نظام طبقاتی قرنهای اخیر و دنیای متمدن فعلی بیاندازیم

(۱) تمدن اسلام و عرب

(۲) روح القوانین چاپ چهارم ص ۴۱۱

نظام طبقاتی و تبعیضات نژادی در قرون اخیر

گرچه رسیدگی به جزئیات این موضوع و اینکه با همه پیشرفت‌هایی که نصیب بشریت در جنبه‌های مختلف شده، هنوز سایه شوم هیولای نظام پوسیده طبقاتی و تبعیضات نژادی روی سر مردم، بچشم میخورد، از وظیفه وعده ما خارج است و در باره آنها بایستی کتابهای مستقلی نوشته شود^(۱) ولی بقول معروف:

«آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید»

ماهم بطور سر بسته و اجمال، اشاره‌ای بوضع رقت بار نژاد پرستی و امتیازات طبقاتی در قرون اخیر، نموده، تفصیل بحث را بکتابهای مربوطه حواله میدهیم^(۲)



ظهور فاشیسم و نازیسم

در ربع دوم قرن بیستم یعنی: در فاصله جنگ اول و جنگ دوم جهانی، بوسیله دویستمدار خودکامه و دیکتاتور، «موسولینی» و «هیتلر» که آرزوی فرمانروائی جهان را در سر می‌پروراندند، مسلک «فاشیسم» در ایتالیا و آلمان، پایه گذاری شد. طرفداران این مکتب سیاس عمیده داشتند: چون ملت و نژاد آنان، بر سائر ملل و نژادها تفوق و برتری دارند، از اینجهت از طرف تقدیر و

(۱) خوشبختانه در میان دهها کتابیکه در این زمینه نوشته شده کتاب وزین و محقانه «اسلام و تبعیضات نژادی»، نوشته دوست همفکر و دانشمند همکار ما جناب آقای علی حجتی کرمانی بطرز بسیار جالبی این مسأله را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است برای اطلاعات بیشتر از فجایع فنگین نژاد پرستها در طول تاریخ و چگونگی مبارزه اسلام با این عقیده نادرست بکتاب نامبرده مراجعه شود.

(۲) بکتابهای: سرنوشت درد آلود سیاهان - سیاه - سفید لمنی از سیاهان چه میخواهی؟ از پردگی تا آزادی مراجعه شود.

سر نوشت ، مأموریتی دارند که بر تمام جامعه بشری و لاقلاً بر همسایگان خود ، حکومت کنند و تا این «مأموریت تاریخی» را بانجام نرسانند ، از جنگ و تلاش دست برندارند !

همین عقیده نادرست سبب گردید که المانها تحت عنوان «ناسیونالیسم - سوسیالیسم» آتش جنگ جهانی را تاسرحد جنون و دیوانگی مشتعل سازند و دنیا را بخاک و خون کشیده و بالاخره بادست خود ، قبر خودشان را بکنند !!

آلمانها با اعتقاد اینکه نژاد آریین (نوردیک) یعنی همان مردمیکه سابقاً از یک نقطه مرکزی در شمال ، شروع به تفرقه گذاشته به هندوستان و ایران و یونان و روم ، مهاجرت کرده و خالق کلیه عناصر گرانبهای فرهنگ هریک از ملل قدیم گردیده اند ، از تمام نژادها شریف تر و برتر است^(۱) حزب نازیست را که طرفدار افسانه نژادی «اید آل ژرمنیک» بوده پدید آورده و با قدرت فوق العاده ای میکوشیدند که بر تمام جهان تسلط پیدا کرده فرهنگ و آراء خود را بنوع بشر تحمیل کنند !

«تئوری افسانه نژادی» تا آنجا در مردم آلمان اثر گذاشته بود که «هیتلر» صدر اعظم و پیشوای آلمان ، مشغول تهیه نقشه مبسوطی برای اصلاح و رفورم روابط جنسی و کنترل ازدواج و روابط زن و مرد ، و اصلاح نژاد گردید و اجرای قسمتی از مرام خود را هم در این رشته آغاز نمود ولی موفق به تکمیل آن نشد و جنگ جهانی مانع از اجرای کامل آن گردید .

هدف وی در اجرای این نقشه ، اصلاح و خالص نمودن نژاد «ژرمن» بود ، او میخواست بوسیله دخالت دولت در جفت گیری و انتخاب ازدواج و مداخله در روابط زن و مرد ، نژادی سالم و قوی (مانند اسپارت قدیم) بوجود آورد و نسل نژادهای ضعیف و بیمار را بوسائل علمی یعنی خنثی کردن نطفه ها بوسیله تلقیح ، براندازد ، چنانکه نطفه عدّه کثیری از زنان و مردان مبتلا به بیماریهای آمیزشی یا کسانیا را که نژاد و

(۱) برای روشن شدن این حقیقت که اصلاً نژادی بنام نژاد آریین در عالم نبوده و

اساس تاریخی و علمی ندارد ، مراجعه شود به جلد سوم تاریخ فلسفه سیاسی ص ۱۱۸۱ .

نسب «ژرمنیک» آنها مشکوک بوده و یا ضعیف بودند بوسیله پزشکان مخصوص عقیم گردید، بطوریکه دو جنس قادر بجمع آمدن بایکدیگر باشند ولی نسلی از ایشان بوجود نیاید... (۱)

این مرام سیاسی و خطرناک (فاشیسم) از ایتالیا و آلمان، تجاوز کرد و بکشورهای مانند انگلستان و آمریکا راه یافت در انگلستان، «سراوسوالدموسلی» در سال ۱۹۳۱ حزبی بنام «اتحادیه فاشیست‌های انگلیس» تأسیس نمود که به پیراهن سیاهان انگلیس، معروف شدند ولی خوشبختانه با توقیف مؤسس حزب، اتحادیه زبور از میان رفت.

در کشورهای متحده آمریکا گروه‌های فاشیستی به نامهای مختلف از قبیل: پیراهن نقره‌ای‌ها و کلمبیاها بوجود آمدند که شدیداً برضد سیاه پوستان مبارزه میکردند و اکنون بطوری که در بحث آینده خواهیم دید، جمعیت «کو کلو کس کلان» در ایالات متحده آمریکا به خرابکاری علیه سیاهان مشغولند.



نژاد پرستی در عصر حاضر!

با آنکه انتظار میرفت، پیشرفت تمدن و فرهنگ، مشکل تبعیضات نژادی را مانند دیگر مشکلات اجتماعی رفع کرده این لکه ننگ را از دامن بشریت پاک نماید، متأسفانه نه تنها این آرمان انسانی تحقق پیدا نکرد، بلکه میتوان بطور قطع ادعا نمود که تبعیضات نژادی یکی از بزرگترین مشکل اجتماعی دنیای امروز بشمار میرود. نخست وزیر و رهبر حزب اتحاد ملی «تانگانیکا» در ضمن مقاله‌ای که تلگرافی برای روزنامه معروف انگلیسی «بزرور» فرستاد باین حقیقت تصریح میکند: «تبعیضا

(۱) مکتب‌های سیاسی ص ۱۳۴ - تاریخ فلسفه سیاسی ج ۳ فصل ۲۷

نژادی و اسارت سیاهپوستان در آفریقای جنوبی يك مسأله بین‌المللی است نه يك مسأله داخلی .

هرگاه می‌شنویم که در آفریقای جنوبی که در حدود بیست و چند میلیون جمعیت دارد و نسبت سیاهپوستان این منطقه به سفیدپوستان ، نسبت سه بر یک است ، در عین حال ، سیاهپوستان از ابتدائی‌ترین حقوق انسانی یعنی : حق رأی دادن ، با تحادیه‌ای پیوستن ، اعتصاب کردن ، با سفیدپوستان ازدواج نمودن ، در مناطق سفیدپوست نشین ، کار هنری و یا خانه داشتن ، استفاده کردن از اتوبوس ، تئاتر ، نیمکت ، پارک ، رستورانهای سفیدپوستان ، تساوی در شغل و مزد کارگری و نظائر اینها که هر انسان با فضیلتی از شنیدن آن ، رنج میبرد ، محرومند ، از نظر انسانی بسیار متأثر می‌شویم ولی اینگونه اعمال غیر انسانی را از آفریقای نیمه وحشی که تازه می‌خواهد قدمی بسوی تمدن و فرهنگ بر دارد ، خیلی بعید ، نمیدانیم ، اما شگفت آور ، تبعیضات نژادی آمریکا است که خود را سمبل تمدن و فرهنگ میداند و داعیه رهبری جهان را در سر می‌پروراند !



مشکل تبعیضات نژادی در ایالات متحده آمریکا !

مطالعه در تاریخ چند صد ساله ایالات متحده آمریکا بیش از همه چیز ، بیعدالتیها و بیدادگریهای سفیدپوستان آن منطقه را نسبت به سیاهپوستان و نظام غلط برده داری و تبعیضات نژادی مردم آن سامان را جلو چشم خواننده مجسم میکند !

وقتی که در تاریخ میخوانیم : « ابراهام لینکلن » شانزدهمین رئیس جمهور آمریکا در ۱۴ آوریل ۱۸۶۵ هنگامیکه با همسرش در تئاتر « فوردز » مشغول تماشا بود ، بدست یکی از بازیگران تئاتر بنام « جان ویلکز لوبس » بضر بگلوله کشته شد !

و در جستجوی انگیزه این عمل غیر انسانی بر می‌آئیم ، می‌بینیم : قتل اینمرد آزادیخواه که حق حیات ، بگردن سیاهان آمریکا دارد و آنان را از بردگی خلاصی

بخشیده در زمره انسانها در آورده است، عاملی جز نژاد پرستی و تبعیضات نژادی نداشته است^(۱) تاریخ آمریکا هیچگاه فراموش نخواهد کرد که سیاهپوستان ایالات متحده با چه خون جگر و تلاشی در سال ۱۹۶۳ در مقام داد خواهی و گرفتن حقوق انسانی خود برآمده خواسته‌های خود را ضمن مواد زیر، از حکومت فدرال آمریکا درخواست نمودند:

- ۱ - برابری در کار و مزد!
 - ۲ - قطع کمکهای دوستی به برنام‌هائی که بر اساس تبعیضات نژادی استوار شده است!
 - ۳ - از بین بردن تبعیضات نژادی در مدارس.
 - ۴ - قطع تبعیضات نژادی در کارهای ساختمانی دولتی.
 - ۵ - تفویض قدرت کامل بوزیر دادگستری که بتواند در هنگام مشاهده تبعیضات نژادی اعلام جرم فوری نماید.
 - ۶ - ایجاد کار کافی و کامل برای همه آمریکائیان.
 - ۷ - تجدید نظر در حل اقل مزد که برای تمام افراد يك زندگانی کافی را تأمین نماید.
 - ۸ - تکمیل قانون کار و توسعه آن.
 - ۹ - تصویب قانون برای جلوگیری از تبعیض در استخدام سیاهپوستان.
- و بدنبال این درخواست، در ۲۹ اوت ۱۹۶۳ (۶ شهریور ۱۳۴۲) سیل عظیمی از نیروی انسانی بسوی واشنگتن، سرازیر شد، هزاران سیاه پوست از يك ماه قبل پیاده بسوی واشنگتن حرکت کردند تا در روز ۲۹ اوت با شعار «آزادی و کار» در تظاهرات شرکت جویند.
- و بالاخره در روز موعود، جان کندي در برابر ۲۵۰ هزار تن سیاه پوست در پای آسمان خراش «اوپلیک» (بنای یاد بود واشنگتن در پایتخت ایالات

متحده) جمع شده بودند، طی اعلامیه‌ای چنین خاطر نشان ساخت: «اجتماع بزرگ امروز سیاه پوستان درواشنکنن بعنوان اعتراض به تبعیضات نژادی، به هدف و آزادیهای ۲۰ میلیون سیاه پوست آمریکائی و تمام بشریت، کمک شایسته‌ای کرد. من امروز، درواشنکنن شاهد بودم که ده‌ها هزار تن آمریکائی، سفید و سیاه از حق خود استفاده کرده و بطرز شایسته برای مقابله با يك مسأله ملی بسیار با اهمیت که عبارت از رفع تبعیضات نژادی است، گرد هم جمع شدند، تظاهرات امروز نشان داد که ملت آمریکا خواهان آنست که دیگر نباید کسی را بعنوان رنگ پوست از حقوق انسانی برابری محروم کرد ولی برای استقرار حقوق مساوی سیاهان با سفید پوستان، ما هنوز راه طولانی را باید طی کنیم: کندی به رهبران تظاهر کنندگان در آنروز تاریخی اطمینان داد که تمام کوشش خود را در راه رفع تبعیضات نژادی بکار خواهد برد.

ولی متأسفانه در روز جمعه ۲۲ نوامبر ۱۹۶۳ (ساعت ۱۰/۵ شب اول آذر ماه ۱۳۴۲) هنگامیکه کندی باتفاق «ژاکلین» و «کانالی» فرماندار ایالت تکزاس در ماشین بی‌سقفی نشسته و بسوی شهر «دالاس» می‌رفتند و از برابرصف مستقبلین می‌گذشتند و کانالی باو میگفت: دیگر نمیتوانید بگوئید که مردم دالاس از شما پذیرائی خوبی نکردند... ناگهان سرو سینه و گردن او هدف گلوله قرار گرفت همان گلوله‌ها که توسط مردی بنام «لی هاروی اسوالد» از طبقه پنجم عمارتی بسوی او شلیک شده، او را بقتل رسانید و نتوانست تصویب قانون مدنی و اعطاء حقوق مدنی سیاه پوستان را که شالوده آزادی و پایه رفع تبعیضات نژادی در ممالک متحده آمریکا است بچشم خود ببیند! طبق اظهار نظر روزنامه معروف «دیلی میل» چاپ لندن، میتوان حقایقی بدست آورد که يك توطئه نژاد پرستی در پشت سر قتل کندی قرار دارد.

بهر نحوی که بود در تاریخ ۲ ژوئن ۱۹۶۴ مجلس سنای آمریکا پس از يك سال بحث و تبادل نظر، قانون مدنی جدید را تصویب کرد. از یکصد نفر سناتورهای حاضر در جلسه ۲۳ نفر بلا یحیه رأی موافق و ۲۳ نفر رأی مخالف دادند و در تاریخ ۲ ژوئیه ۱۹۶۴ مجلس

نمایندگان آمریکا نیز با ۲۸۹ رأی موافق در برابر ۱۲۶ رأی مخالف لایحه قانونی را به تصویب نهائی رسانید و «لیندن جانسون» رئیس جمهوری فعلی آمریکا در کاخ سفید و اشنگتن آن لایحه را امضاء کرد.

بموجب این قانون سیاهان، میتوانند: در تمام رستورانها و سینماها، مدارس که مخصوص سفید پوستان است وارد شوند، و یک زن سیاه پوست میتواند آزادانه با مردی سفید پوست ازدواج کند و بالعکس. در هنگام استخدام، سفیدها حق تقدم نخواهند داشت، و در اماکن عمومی دست شوئی‌های مختلف، برای سیاه و سفید، وجود نخواهد داشت. دیگر سیاهان مجبور نخواهند بود، در راهروهای قطارها بایستند و جای خود را در کوبه‌ها بسفید پوستان بدهند، و مجبور نیستند در ردیف آخر اتوبوس‌ها بنشینند و بطور کلی حقوق کاملاً مساوی با سفید پوستان خواهند داشت.

بر اثر تصویب قانون مدنی جدید و شکست طرفداران تبعیض نژادی، شورشهایی در «آلاباما» روی داد و «والاس» زمامدار آن ایالت مایل نبود که موجبات اجراء کامل قانون را فراهم سازد و بهمین علت در ضمن تظاهرات شدید سیاه پوستان «جمیز ریپ» در «بیرمنگام»، «آلاباما» کشته شد و سیاه پوستان در کاخ سفید، متحصن شدند و از رئیس جمهور خواستند که نیروهای فدرال را برای جلوگیری از اقدامات خلاف قانون مأمورین محلی به آلاباما اعزام دارد.

در کامبریج، ماریلند، ساوانا، و جیورجیا اغتشاشاتی روی داد و سفید پوستان با اتومبیل به قسمت سیاه نشین شهر حمله کردند و بر اثر تیراندازی چندین خانه را آتش زدند تا جائیکه رئیس پلیس شهر، اظهار نگرانی کرد و گفت: هنوز یک جنگ نژادی ما را تهدید، میکند!

جمعیت نژاد پرست کو - کلاکس - کلان

بعد از آنکه قانون الغاء بردگی و محو آثار بارز تبعیضات نژادی، در سال ۱۸۶۳ بدست توانای « ابراهام لینکلن » شانزدهمین رئیس جمهوری آمریکا تصویب شد و سیاهان از زیر یوغ استثمار سفید پوستان، کمی خلاصی یافتند، سفید پوستان ایالات جنوبی که به تنبلی و اربابی عادت کرده و تمام کارهای شاق و طاقت فرسایشان، بدست بردگان و سیاهان، انجام میگرفته است، با آزادی آنان در یک وضع اقتصادی نامطلوبی قرار گرفتند.

همین امر باعث گردید که میان ایالات جنوبی و شمالی آمریکا جنگ داخلی سختی پدید آید، ایالات جنوبی پس از کشمکشهای متوالی که از نیروهای نظامی ایالات شمالی خورده بود، بفکر انتقام افتاد و لذا عده‌ای از افسران ارتش کنگفدراسیون ایالات جنوبی آمریکا که تحت تأثیر القائات و افکار فاشیستی طرفداران تبعیضات نژادی بودند، دورهم جمع شدند و به تحریک سرمایه داران و برده فروشان، در شهر «ناشویل» که در ایالت «تنسی» قرار داشت در پانزدهم دسامبر ۱۸۶۵ بنیان جمعیت فاشیستی ضد سیاهان را بنام «کو - کلاکس - کلان» ریختند!

این جمعیت متشکل است از: وکلای دادگستری، نمایندگان پارلمان، مأمورین دولت، تجار، کشیشان، صنعتگران، پیشه‌وران، نظامیان و ...!

هدف این فرقه تروریستی مبارزه با برابری و مساوات و آزادی سیاه پوستان و طرفداری از تبعیضات نژادی است!

کو - کلاکس - کلانها از هر نوع اعمال وحشیانه و ضد بشری نسبت به سیاه - پوستان و طرفداری از تبعیضات نژادی، خودداری نمیکنند، ارباب، تهدید، تحقیر، زدن، شکنجه دادن، لینیچ کردن (قطعه قطعه کردن اعضاء بدن را لینیچ میگویند) بدار آویختن، با آتش سوزاندن، از شهر بیرون کردن، ترور نمودن ...!

فعالیت این فرقه تروریستی معمولاً سری و در کمال اختفاء، صورت میگرفت

ولی گاهی بحسب پشت گرمی از دستگاه حاکمه ، در کمال آزادی دست با اقدامات اعمال ضد بشری میزدند !

فرقه کو - کلاکس - کلان ، در سال ۱۹۲۵ باوج قدرت خود رسید و در آن موقع ، این فرقه قریب به ۴ میلیون نفر عضو داشت ^(۱) و بیش از همه وقت ، آن زمان سیاهپوستان بینوا را آزار میدادند و از تبعیضات نژادی دفاع میکردند که کشیشی بنام « ویلیام جی سیمونز » رهبری این جمعیت را بعهده داشت که بقول نویسنده کتاب « سیاهان » افکار فاشیستی و آدم کشی همچون دام عنکبوتی مغزش را در خود گرفته بود ! ^(۲)

افراد این حزب لعنتی ، در ظرف چند سال ، چندین هزار سیاه پوست راشلاق زدند ، دهها هزار سیاه پوست را ناقص الاعضاء کردند و بصورت هزاران نفر اسید پاشیدند و چندین هزار سیاه پوست را در بدر کرده و خانههایشان را آتش زدند تنها در ایالت « جنورجیا » در ظرف دو سال ، ۲۰۰ نفر سیاه پوست را لینیچ کردند ! ^(۳) این فرقه در بیشتر شهرهای ایالات متحده مخصوصاً ایالات جنوبی عضودارند .

نخچال کنید که این عملیات تروریستی پایان پذیرفته وتلاش در راه برقراری تبعیضات نژادی خاتمه یافته است ، خیرمجله فردوسی تحت عنوان « توطئه ها ، عملیات تروریستی بر علیه سیاهان ، فرقه کوکلاکس را چه کسانی حمایت میکنند ؟ » مینویسد : « تبعیض نژادی علیه سرخ پوستان و سیاهپوستان ، در آمریکا حیوانی ترین شکلها را بخود گرفته است . . . درخشان ترین نمودار نژاد پرستی را میتوان در فعالیتهای سازمان « کو-کلاکس - کلان » یافت . این سازمان بدست زمین داران جنوبی در سال ۱۸۶۵ برای مبارزه علیه حقوق مدنی سیاه پوستان ایجاد شد . و انحصار گران ، از کوکلاکس کلان ، نه تنها برای قتل عامها و زورگوئیهای نسبت به سیاهان استفاده میکنند بلکه

(۱) از بردگی تا آزادی ص ۲۲۳

(۲) سیاهان ص ۴۸

(۳) از بردگی تا آزادی ص ۲۲۴

از آن برای شکنجه و آزار سائرین نیز ، استفاده مینمایند . بودجهٔ این سازمان ، از بزرگترین انحصارات ، تأمین میشود و پیشرفت کارشان هم باعتبار سهل انگاری و غمض عین قدرتهای ایالتی است ...^(۱) کار اعضاء این سازمان بجائی رسیده است که « مات مورفی » وکیل دادگستری در دادگاه بدوی هنگامیکه گواهی « موتون » جوان سیاه پوستی را که بطور معجزه آسایی از دست « کو - کلاکس - کلان » نجات یافته بود ، رد میکرد ، گفت : « من هرگز تصور نمیکردم ، روزی ناظر همنشینی و صحبت کمونیستها ، سیاهان و غلامان سفید پوست و یهودیان ، در مجمعی بنام « سازمان ملل متحد » باشم !

من به سفید پوست بودن خویش افتخار میکنم و حاضرم در راه تثبیت حقوق سفید پوستان و برتری آنها بر سیاهان مبارزه کنم ، من سفید پوستانی را که حامی سیاهان میباشند ، محکوم میکنم و آنها را غلامان سفید - پوست ، صدا میکنم ، آیا شما میدانید يك سیاه پوست کیست ؟

او جانوری است که خوب و بد را از یکدیگر تشخیص نمیدهد ، و از انسانیت فقط حرف زدن را یاد گرفته است !

اختلاط نژاد ، با قوانین خدای مسیح ، مغایرت دارد ، و من برای اظهارات لیندن جانسون رئیس جمهوری آمریکا و همفکران او پشیزی ارزش قائل نیستم « (۲) .

بیانات فوق را شخص تحصیل کرده ای که خود را وکیل دادگستری ایالات متحده آمریکا میدانند ، دو سال قبل در يك دادگاه رسمی ایراد کرد و در آن ، رسماً نژاد پرستی خود را اعلام ، و آن را مطابق آئین مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ قلمداد نمود و بطور صریح اظهار کرد که برای اظهارات رئیس جمهوری آمریکا پشیزی ارزش قائل نیست . البته بایستی توجه داشت که سازمانهای فاشیستی و جمعیتهای طرفدار تبعیضات

(۱) مجلهٔ فردوسی شماره ۸۳۰ سه شنبه ۱۸ مهرماه ۱۳۴۶

(۲) از بردگی تا آزادی ص ۶۲۷

نژادی در آمریکا منحصر به‌مین جمعیت و سازمان نیست بلکه بقول نویسندهٔ مجلهٔ فردوسی «يك دو جین دیگر از این گونه سازمانها كه فقط برای سرکوبی و نابودی سیاهان و اقلیت‌های دیگر مجهز شده‌اند، در آمریکا یافت میشود»^(۱).



لکهٔ ننگ نژاد پرستی برداشتن غریب!

درست است که از صد سال باینطرف که سیاه پوستان از بردگی نجات یافته‌اند تا حدود زیادی شخصیت واقعی انسانی خود را درك کرده، به مقام انسانی خود نائل شده‌اند مثلاً در هر سال بیش از ۵۰/۰۰۰ سیاه پوست از دپارتمانها و دانشگاه‌های آمریکا فارغ التحصیل میشوند.

بموجب آمارهای رسمی از ۱۹۲/۰۷۲/۰۰۰ نفر جمعیت کشورهای متحدهٔ آمریکا ۲۰۶۱۰۰۰۰ نفر یعنی ۱۰/۷ درصد جمعیت را سیاه پوستان تشکیل میدهند، از این عدد در ارتش ۱۹۴۰۰۰ نفر سیاه پوست خدمت میکند که ۳۱۵۰ نفر آنها افسر کادر ثابتند و ۶۰۰۰ پزشک، ۱۶۰۰ دندان پزشک و ۴۰۰۰ وکیل و کارآگاه و ۳۲۰۰ کارشناس و دانشمند علوم طبیعی ۱۷۰۰ نفر استاد علوم اجتماعی و ۲۲۰۰ استاد دانشگاه سیاهپوست هستند.

در آمریکا ۲۵ سیاهپوست بیش از يك میلیون دلار ثروت دارند، صد نفر سیاه پوست هر يك بیش از ۲۵۰/۰۰۰ دلار صاحب ثروتند، دو‌یست شرکت بیمه متعلق بسياه پوستان در آمریکا فعالیت دارند، سرمایهٔ این شرکتهای بیش از يك میلیارد و یکصد میلیون دلار میباشد، سیزده بانک با سرمایهٔ هفتاد و هفت میلیون دلار، تعلق بسياهان دارد، دو میلیون و صد و پنجاه و سه هزار سیاهپوست هر يك دارای يك اتومبیل، ۳۲۴/۰۰۰ سیاهپوست هر يك دارای ۲ اتومبیل و ۵۳/۰۰۰ سیاهپوست هر يك دارای

۳ اتومبیل هستند. حد متوسط عمر سیاهپوستان که در سال ۱۹۰۰ بالغ بر ۳۳ سال بود در سال ۱۹۶۰ یعنی در مدت ۶۰ سال به ۶۴ سال افزایش یافته است و تعداد با سوادان غیر سفید پوست در سال ۱۹۶۰ به ۹۳ در صد و سفید پوستان به ۹۸/۵ درصد افزایش پیدا کرده است (۱).

و بطور مسلم قسمت مهمی از این پیشرفتها مرهون فداکاریهای پیگیر مردان آزاده و آزادیخواهانی است که تاریخ هیچگاه زحمات آنان را فراموش نخواهد کرد، نمیشود تأثیر اعلامیه حقوق بشر و حقوق مدنی پیشنهادی کندی که در زمان ریاست جانسون به تصویب رسیده و نظائر اینها را در کم کردن آثار سوء، تبعیضات نژادی، نادیده گرفت.

ولی هنوز که هنوز است آثار شوم نژاد پرستی بطور بارزی در ایالات متحده و دیگر از ممالک، بچشم میخورد، مطلعین مینویسند: درست است که از نظر قانونی تبعیضات نژادی در دنیا محکوم شده است ولی در مقام عمل دنیا گرفتار این اصل موهوم و غلط است.

« کندی » در کتاب « استراتژی صلح » مینویسد: « هنوز هم شخصی را بدون انجام مقررات اولیه میتوان تبعید کرد، باو گذرنامه نداد، یا از کار دولتی اخراجش کرد.

هنوز هم در کلیساها و مدارس آمریکا بمب میگذارند و آنها را منفجر میکنند من قویاً خواستارم تا باین روشها پایان داده شود و ایده آل داشتن امکانات مساوی و تحصیلات مساوی محترم شمرده شود.

این مسأله تنها در مناطقی نیست که نقض قوانین دادگاه و نقض تساوی حقوق در آن چشمگیر است، این مسأله در شهرهای ما، در زندگی خود ما، در همسایگی خانه ما، در کلیساهای ما، در مطبوعات ما و کلوبها و بالاخره در روش ما که تحت فشار زیر کانهای قرار دارد مستلزم توجه بیشتری است.

(۱) از بردگی تا آزادی ص ۲۴۸ البته این آمار مربوط به سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۶۸ است

بعلاوه اگر بخواهیم به موقعیت خود در راه تأمین امکانات مساوی و تحصیل مساوی تحقق به بخشیم ، باید زندگانی اقتصادی خود را تجدید سازمان دهیم ، زیرا با اینکه مقررات استخدامی ما خوب است ، سیاه پوستان ، در موقع اخراج شدن اول و در موقع استخدام در درجه آخر قرار دارند بهبود شرائط تحصیل برای سیاه پوستانی که بآنها حد اقل دستمزد را نمیدهند ارزش ندارد ، این سیاه پوستان دستمزدی کمتر از يك دلار در ساعت دریافت میکنند ، اقدام باید در تمام جبهه ها بعمل آید .»



تقاضای کندی از کنگره

« کندی » در تاریخ ۱۱ ژوئن ۱۹۶۳ پیرو تقاضایش از کنگره آمریکا برای خاتمه دادن بعدم تساوی های نژادی چنین گفت : « ما امروز در يك مبارزه جهانی بمنظور حفظ حقوق آنهائیکه مایلند آزاد باشند شرکت کرده ایم تا وقتی که افراد آمریکائی به ویتنام و یا برلن غربی فرستاده میشوند انتخاب آنها تنها از میان سفید پوستان انجام نگیرد .

بنابراین محصلین آمریکائی دارای هر رنگ پوست که باشند ، باید بتوانند در هر مؤسسه فرهنگی دولتی که مایلند تحصیل نمایند ، بدون اینکه به پشتیبانی نیروهای نظامی احتیاج داشته باشند . يك فرد آمریکائی از هر نژاد که باشد ، باید بطور مساوی از مزایای اماکن عمومی از قبیل : هتلها و رستورانها و فروشگاه ها بهره مند گردد بدون آنکه متوسل به تظاهرات خیابانی شود و همچنین افراد آمریکائی از هر نژاد که باشند باید بتوانند بدون مداخله سائرنین یا ترس از تهدید و انتقال ، در انتخابات آزاد شرکت نمایند ، بطور خلاصه هر آمریکائی از هر نژاد که باشد باید بتواند از کلیه مزایای آمریکائی بودن ، برخوردار گردد و نسبت باو همانگونه رفتار شود که انسان مایل است با خود یا فرزندانش بشود .

اما متأسفانه وضع از این قرار نیست و مشکل مربوط به تبعیض نژادی فقط يك مسأله منطقه‌ای یا حزبی در يك بحران داخلی نیست آنچه ما در آمریکا با آن روبرو هستیم در وهله اول يك مسأله اخلاقی است. يكصد سال از موقعی که پرزیدنت لینکن برده‌ها را آزاد کرد میگذرد ولی هنوز هم نوادگان بردگان مزبور کاملاً آزاد نشده‌اند» (۱).

کندی در کتاب «استراتژی صلح» در باره مردم آفریقا مینویسد: «سالها میگذرد، غالب ملل استثمار کشیده زندگی‌ای را میگذرانند که جز تلاش بی‌پایان برای بدست آوردن غذای خود و فرزندانشان مفهوم بزرگتری برای آنها ندارد. در حالی که ملل اروپائی از منابع طبیعی آفریقا بهره‌برداری کرده و پروار شده‌اند! عشائر آفریقائی، مستمند و مفلوک باقی مانده‌اند، درآمد نسبی سالانه يك آفریقائی با وجود هکتارها معادن الماس، مرغزارهای سرسبز و معادن سرشار اورانیوم کمتر از پنجاه دلار است.

در مناطق استوائی آفریقا از هر ده طفل هفت تن آن به اولین سالروز تولد خود نمیرسند. عمر نسبی که امروزه مورد انتظار آمریکائیا است، هفتاد سال است و حال آنکه در برخی از نواحی آفریقا از بیست و هشت سال تجاوز نمیکنند. علی‌رغم کوششهاییکه میشود در اثر کمبود تأثیر انگیز امکانات پزشکی و داروئی، از مرگ و میر بیشمار بومیان بر اثر ابتلاء به مالاریا، تراخم، امراض عفونی و جذام جلوگیری نشده است.

بر اثر فقدان ابتدائی‌ترین تسهیلات آموزش و پرورش، کثرت بیسوادی سبب شده است ادبیات قاره مزبور در سینه تاریخ ضبط نگردد» (۲).

با آنکه طبق قانون کنونی «رودزیا» سیاه و سفید برابرند ولی از آنجا که رأی دهندگان را از نظر میزان درآمد بدو دسته تقسیم کرده‌اند و کسانی میتوانند در

(۱) از بردگی تا آزادی ص ۲۲۹ - ۲۳۱

(۲) استراتژی صلح ص ۲۲۵

انتخابات شرکت کنند که سطح دستمزد و درآمدشان تا حدود معینی باشد، سیاه‌پوستان که درآمد کمتری دارند از دادن رأی محرومند و بهمین جهت چهار ملیون سیاه پوست پانزده نماینده و دویست هزار سفید پوست پنجاه نماینده در پارلمان رود زیادارند (۲۰۱).



وضع رقت بار سیاهان :

نویسنده کتاب « سیاهان » که خود وضع سیاهان آمریکا را از نزدیک دیده است در باره وضع رقت بار سیاهپوستان آنجا بالاخص محله « هارلم » که مرکز تجمع سیاهان است اینطور مینویسد : « از ۳۱۹ میل مربع مساحت نیویورک ، $\frac{1}{4}$ ۳ میل آ را محله هارلم اشغال نموده است .

در همین یکذره جای تنگ ۴۰۰۰۰۰ سیاهپوست زندگی میکنند ! تقریباً از ۹۰۰۰۰ ساختمان موجود در محله هارلم بحسب صحیح فقط ۱۰ در صدشان پس از سال ۱۹۲۹ (یعنی ۳۵ سال قبل) بنا شده اند بقیه کهنه و مخروبه و در

(۱) از بردگی تا آزادی ص ۲۶۴

(۲) هر گاه بخواهیم اوضاع نابسامان و رقت بار پنجاه کشور کوچک و بزرگ ، مستقل و غیر مستقل آفریقا را بررسی کنیم و روشن کنیم که چگونه آثار شوم تبعیضات نژادی و اختلافات غلط طبقاتی در آنجا بطور بارزی حکمفرما است و چگونه يك نلت جمعیت سفید پوست مهاجر بر دو نلت جمعیت بومی آنجا ستم روا میدارند و توضیح دهیم که در کشورهای مانند : کنگو ، رودزیا ، آنگولا ، غنا ، اوگاندا ، موریتانی ، تانگانیکا ، زامبیا ، موزامبیک ، گینه پرتقال ... بر سیاهان چه میگذرد ، بقول معروف « مثنوی هفتاد من کاغذ شود ، از اینجهت خوانندگان محترم را بکتابهای زیر : آفریقای جوان ، قاره سیاه ، میراث خوار استعمار ، از بردگی تا آزادی ، سرنوشت درد آلود سیاهان ، بردگی ، سیاه ... رهنمائی میکنیم .

حال خراب شدن هستند (در و پنجره آنها را با کاغذ و کهنه گرفته‌اند) و لذا در آن خانه‌های قدیمی آنقدر موش زیاد است که در هر ماه قریب ۳۰۰ آدم بزرگ چنان موش گزیده میشوند که مجبور میگردند به پزشک مراجعه کنند و بهمین تعداد هم بچه‌های کوچک بر اثر موش گزیدگی میمیرند! ^(۱)

البته بایستی توجه داشت که این بدبختی و اختلاف طبقاتی در شهری مانند: «نیویورک» که از پر جمعیت ترین و آبادترین شهرهای دنیا بشمار میرود و در شمال آمریکا قرار دارد، وجود دارد. از اینجا میتوان فهمید که در شهرهای جنوب آمریکا که تبعیضات نژادی و اختلاف طبقاتی در آنجاها بیشتر رونق دارد، وضع سیاهان، تا چه اندازه رقت بار است!!؟

جرائد و مطبوعات گاهگاهی نمونه‌هایی از جنایات و اعمال شرم آوریکه در قلب جهان متمدن یعنی ایالات متحده آمریکا واقع میشود، برای ما نقل میکنند که واقعاً هر خواننده‌ای را نسبت باعمال مردم آن سامان و تشکیلات عریض و طویل آنان مانند سازمان ملل، کنگره جهانی صلح و جمعیت حمایت حیوانات ... بدبین میسازد. مثلاً امروز، در بیمارستانهای مجهز و بی نظیر بسیاری از ایالات متحده آمریکا بخش معالجه و جراحی سفید پوستان و سیاه پوستان از هم جدا و با هم متفاوت است. وسائل جراحی که در بخش سفید پوستان است، هرگز در بخش سیاهان دیده نمیشود، پزشکان جوان خارجی که هنوز ارزش علمی و تجربی ندارند و بیش از پزشکیار نوآموزی در نظر اولیای بیمارستان نیستند، طبعاً حق معالجه سفید پوستان را ندارند ولی بخش سیاهان برای هرگونه آزمایش از مداوا تا جراحی، بروی آنها باز است! ^(۲)

هتلها، ماشینها، مدرسه‌ها، کلیساها، پارکها، گورستانها، محل سکونت‌ها کافه‌ها، حمامها و صدها مراکز دیگر سفید پوستان از سیاهان عملاً جدا است!

(۱) سیاهان ص ۱۳۲ - ۱۳۴

(۲) مرد نامتناهی ص ۳۶

در « ریجموند » آمریکا در حدود ۴۰ دانشجوی سیاه پوست که تظاهراتی برای بدست آوردن حقوق مساوی با دانشجویان سفید پوست کرده بودند ، دستگیر شدند ! مگر آنها چه تقاضای سنگینی داشتند ؟ آنها درخواست کرده بودند : درناهار خوری‌ها با آنها حقوق مساوی سفیدپوستان داده شود ، آنها میخواستند مانند دانشجویان سفید پوست ، حق نشستن هنگام غذا خوردن داشته و مجبور نباشند سر پا غذا بخورند ! در یازدهم اردی بهشت ماه سال گذشته نیز ، خبر حیرت انگیزتری در جراند منتشر شد و آن اینکه : ازدواج سفید پوستان و سیاه پوستان در ۲۶ ایالت آمریکا (یعنی اکثر ایالات متحده) از جمله نیویورک (قلب دنیای متمدن !) ممنوع است و این عمل جرم شناخته میشود ! ^(۱)

اخیراً یا برای سیاست و یا بخاطر عشق مقدس ! « پگی راسک » دختر راسک وزیر امور خارجه آمریکا ، با « گای اسمیت » جوان سیاه پوستی ازدواج کرد ، ولی این ازدواج خیلی ساده تلقی نشد زیرا اولاً نژاد پرستان ، گای اسمیت را تهدید به قتل کردند و ثانیاً جراند نوشتند که : عروسی پگی راسک ، در ۱۱ ایالت آمریکا موقعیت رئیس جمهوری و حزب دموکرات را بخطر انداخت و مشکل بزرگی برای جانسون گردید ! ^(۲)



دادگاههای عدالت کش !

گرچه همانطوریکه قبلاً تذکر دادیم ، تبعیضات نژادی قانوناً از بین رفته است ولی آیا مجریان این قانون چه کسانی هستند ؟ همه معتقدند که بزرگترین عامل دوام نژاد پرستی ، ضعف قوه قضائی و اجرائی

(۱) مکتب اسلام سال دوم شماره چهارم

(۲) تهران مصور ۱۴۰۷۲۶۶

ایالات متحده است جرائد و مطبوعات نمونه‌های فراوانی از حق کشیها و داوریهای ظالمانه دادگاه‌های آنجا نقل میکنند که از آن جمله است. نمونه زیر :

دادگاه جیمی سیاه پوست آمریکائی را با اتهام ۱۹۰ « سنت » یعنی ۱۵۰ ریال ، بمرگ محکوم کرد ، زیرا او متهم بود که این مبلغ را از خانم سفید پوستی ربوده است! و چون اینمقدار گناه برای مرگ او کافی نبود ، اضافه کرد که او قصد داشته به پیر زن ۸۲ ساله تجاوز کند !! لیکن چون این تهمت نیز ثابت نشده بود ، اضافه کرد : گرچه خود « جیمی » به خداوند و حضرت مسیح سوگند یاد کرده که من پولی نربوده و قصد سوئی نسبت بکسی نداشته‌ام ، ولی چون طبیعت ، رنگ پوست او را سیاه ساخته ، و بعکس پیر زن صاحب دلار ، مورد عنایت و مهر طبیعت قرار دارد و رنگ پوستش سفید است ، « جیمی » باید اعدام گردد ! (۱)

بارها اتفاق افتاده که دادگاه‌های ایالات متحده جنایتکارانی مانند « کولی لرد » قاتل خانم « ویولا » ، « رایین » کلانتر و « پریسا » معاون کلانتری شهر « نشوبا » قاتل جوان سیاه پوست « جیمز شالی » و دو نفر از رفقاییش ، و قاتل « ادگار ادر » رهبر معروف سیاه پوستان ، و نظائر اینها را مورد محاکمه صوری قرار داد ولی از عدالت و حق جانبداری که نکرد هیچ بلکه صریحاً عدالت را زیر پا نهاد و حقوق سیاهان را لگدکوب کرد و لذا « تچ علی کلی » قهرمان سیاه پوست که او هم بجرم رنگ پوستش ، یا بجرم داشتن مذهب اسلام ، یا هر دو ، مورد آنهمه بی‌مهری واقع گردید و به پنج سال زندان محکوم شد ، گفت : « از دادگاههای که قضات آن ، همه سفید پوست هستند ، انتظار عدالت داشتن غلط است ! » (۲)



(۱) مرد نامتناهی ص ۱۲۶

(۲) از بردگی تا آزادی - مکتب اسلام شماره ۱۰ سال هشتم

تظاهرات هیجان انگیز اخیر سیاهان علیه نژاد پرستی

تا کنون ، چندین بار ، سیاهان دست به تظاهرات شدید دسته جمعی ، و دموکراسیو نهادهای متعدد علیه نژاد پرستان زده و بدینوسیله توجه مقامات مسئول را نسبت به اجحافات و ستمهاییکه سفید پوستان بر آنها روا میداشتند ، جلب کردند ولی در مقام عمل کمتر نتیجه گرفتند .

تظاهراتیکه طی يك دو ماه اخیر در بیشتر شهرهای ایالات متحده آمریکا صورت گرفته ، بطور قطع ، هیجان انگیزترین تظاهرات سیاهان بوده که خسارات جانی و مالی فراوانی بدنبال داشته است .

تظاهر کنندگان ، میگویند : چند قرن برای مردم این کشور دشوارترین کارها را انجام دادیم ، با فقر و گرسنگی و بدبختی و فلاکت و تحقیر و خشونت ساختیم ، ولی هنوز هم سفید پوستان حاضر نیستند ، حقوق قانونی و انسانی ما را عملاً برسمیت بشناسند !

این دستها و بازوهای ما بود که آمریکا را بوجود آورد ، تمام آجرها و سنگها و آهنهای ساختمانهای آمریکا را حمل و عملیه سیاه پوست ، با دستهای خود روی هم چیده است ، تمام پلها و آسمان خراشهای آمریکا را عملیه سیاه پوست ، ساخته است ، ولی با آنکه ما فقط ده درصد اجتماع آمریکا را تشکیل میدهیم ولی ۲۰ درصد از سر بازان آمریکائی که در ویتنام میجنگند ، سیاه پوست هستند و سی درصد از سر بازانی که هر هفته در جبهه ویتنام کشته میشوند ، سیاه پوست میباشدند . دو سوم بیکاران آمریکا را سیاه پوستان تشکیل میدهند ، درآمد يك کارگر سیاه پوست ۶۱ درصد درآمد يك کارگر سفید پوست است ، تنها در ایالت « آلاباما » هر سال پانصد طفل سیاه از کم غذایی و بی غذایی تلف میشود ، شرایط زندگی و تغذیه در آمریکا برای سیاهان مانند ۳۰۰ سال پیش است وقتی اختلافی بین يك سیاه و سفید پوست ، بوجود میآید ، همه

مطمئن هستند که قاضی سفیدپوست، سیاه پوست را مقصداً صلی معرفی کرده باشد بدترین وضعی او را محکوم میکند

ما سیاه پوستان در آمریکا حتی يك نماینده نداریم، يك نماینده در کنگره داشتیم بنام «کلایتون پاول» او را هم با اتهام دزدی از مجلس طرد کردند!
ما سیاهان هرگز در تصمیمات کشوری و لشکری آمریکا دخالت نداشته و نداریم، با ما فقط مانند حیوانات رفتار شده است و اگر اعتراضی میکردیم جواب می‌شنیدیم که اگر از آمریکا خوشتان نیاید، بروید آفریقا!

هرگاه برای گرفتن حق خود، تظاهرات وسیعتری شروع میکردیم، فوراً از طرف مقامات مربوطه «برای خاموش کردن مردم، يك نفر کشیش را با صلیب میان ما میفرستادند تا احساسات تحریک شده ما را خاموش کنند، عالم غرب از این مذهب (مسیحیت) تا کنون استفاده سیاسی کرده است»
مقامات مسئول يك عمر بما وعده دادند ولی بوعده خود عمل نکردند.

بنابراین، چاره جز این نیست که ما حقوق پامال شده خود را از راه انقلاب خونین بگیریم تا دولت آمریکا مجبور شود يك قسمت آمریکا را بما اختصاص دهد و ما در آنجا حکومت مستقلی تشکیل داده و برای همیشه از زیر یوغ و استثمار سفید پوستان، رهائی یافته و خلاص شویم.

نمونه این انقلاب چند هفته قبل در شهر «دیترویت»، آمریکا پدید آمد و از آنجا بدیگر شهرها سرایت کرد که سیاهان در این تظاهرات هیجان انگیز، خانه‌ها، مغازه‌ها، پلها، ... را خراب میکردند و درعین حال به تماشاگران میگفتند:
صبر کنید، هنوز هیچ ندیده‌اید!

اطاق تجارت و بازرگانی «دیترویت» زبانهای حاصل را به ۷/۵ میلیارد تومان تخمین زدند! (۱)

(۱) رجوع شود به مجله بامشاد شماره ۴۵ - ۲۷ - ۳۲ - ۳۲ سال ۱۳۲۶ و

این بود ، کارنامه سیاه نژاد پرستان سفید پوست در عصر فضا : حال ببینیم
که اسلام در ۱۴ قرن پیش چگونه با این منطق پوسیده و روش غلط ، مبارزه کرده
و تا چه اندازه در این راه پیروزی بدست آورده است ؟ !



اسلام، چگونه با اختلاف طبقاتی

و تبعیضات نژادی مبارزه میکند؟

در مباحث گذشته، دیدیم که چگونه بشریت، در طول تاریخ، گرفتار سنت غلط اختلاف طبقاتی و برتری نژادی بوده و تاجه اندازه این عقیده نادرست، در سر نوشت او اثرات سوء و خانمانسوز، داشته است؟! اینک لازم است بدانیم: با آنکه هنگام ظهور اسلام، دنیا بشدیدترین وجهی گرفتار این نوع بیماری جانکاه اجتماعی بوده، و در تمام کشورهای متمدن و غیر متمدن، از قبیل: ایران و روم و یونان که در اوج تمدن و فرهنگ، قرار داشتند، و عربستان و حجاز که بطور کلی از مظاهر تمدن می بهره بودند، اساس زندگی مردم، روی نظام ظالمانه طبقاتی و افسانه نژادی، استوار بوده است، اسلام، در مقابل این رسم غلط و غیر انسانی، چه راهی را پیش گرفته و چگونه با آن، مبارزه کرده است؟!



اسلام آئین مساوات است

اسلام برخلاف سنتهای قبیلگی و افتخارات قومی، و رسوم و آداب منطقه‌ای که در زمان ظهورش، در دنیای رواج داشت که گروهی خود کلامه از راه داشتن ثروت شخصیت قبیلگی، زبان، نژاد، رنگ بر گروه دیگر، تفاخر کرده امور یاد شده را مایه امتیاز انسانی بر انسان دیگر میدانستند و از این راه، همواره غول اختلاف و جنگ و تجاوز و استعمار، دندان خود را به کیان وهستی آنان، فرو میرد و دیو کینه و نزاع، سایه شوم خود را بر سر آنان گسترده داشت، قلم بطلان و نادرستی

کشید و رسماً علیه اینگونه عقائد زشت و فاساد ، قیام بپیکر و مجدانه کرد . اسلام در عین آنکه میداند ، افراد بشر از لحاظ سازمان خلقت ، چه از نظر مظاهر مادی و چه از نظر لیاقت و استعداد و مظاهر روحی ، یکسان نیستند ولی اینها را برای و عدم مساوات را ملاک برتری و امتیاز بعضی بر بعضی دیگر ندانسته ، همه افراد بشر را از لحاظ حقوق و تکالیف ، برابر میداند « بعضکم من بعض »^(۱) .

مساواتی که اسلام میان افراد بشر قائل است ، شامل سه قسمت زیر است :

۱ - مساوات در اصل انسانیت .

۲ - مساوات در حقوق و تکالیف .

۳ - مساوات در داوری و اجراء قوانین .

اینک ، قسمت‌های سه‌گانه فوق را مورد بررسی قرار میدهیم تا معلوم شود که چگونه اسلام نظام طبقاتی و تبعیضات نژادی را غلط و نادرست میداند :



۱ - تساوی در اصل انسانیت

اسلام برخلاف آنهاییکه می‌پنداشتند : آفریدگار قبیله و خدای شهر و مملکت آنها با خدای قبائل و کشورهای دیگر ، فرق دارد و روی همین جهت ، خود را از دیگران برتر و بالاتر میدانستند و در نتیجه نظام طبقاتی در میان آنان ، يك اصل مسلم بشمار میرفت^(۲) ، معتقد است : آفریدگار تمام موجودات و تمام افراد بشر یکی است ، و غیر از او آفریدگار دیگری وجود ندارد : « و خدای شما ، خدای یکتا است ، نیست خدائی مگر او که بخشاینده و مهربان است »^(۳)

(۱) سوره نساء آیه ۲۵

(۲) اشاره است به اختلاف طبقاتی در میان یونانیها که در سابق ذکر شد .

(۳) و الهمک اله واحد ، لا اله الا هو الرحمن الرحیم (سوره بقره آیه ۱۶۳)

اسلام هیچگاه نظر آنرا که می‌پنداشتند: گروهی از «قسمت علیای خدا!» و گروهی دیگر مانند «فجسها» از قسمت سفلی او آفریده شده‌اند و در نتیجه «برهمنان» همواره بالاترین طبقات اجتماع، و دیگران در مرتبهٔ بعدی قرار دارند. صحیح نماند بلکه عقیده دارد: تمام افراد بشر از هر نژاد و رنگ، از یک پدر و مادر آفریده شده و با هم برادر و برابری و لذا همواره آنها را با کلمهٔ «یا ایها الناس» و «یا بنی آدم» - ای فرزندان آدم - خطاب میکند: «ای مردم، از خدائیکه شما را از یک پدر و مادر آفرید و از آنها نسلهای بعدی را پدید آورد، به پرهیزید» (۱)

درست است که عوامل گوناگون طبیعی و جغرافیائی از قبیل: آب و هوا، نحوهٔ تغذیه، وراثت، شرائط خاص زندگی و نظائر اینها جهاتی هستند که افراد بشر را از لحاظ نژاد، رنگ، زبان، ثروت، شغل و حتی عقائد سیاسی و مذهبی متفاوت میسازند، ولی به عقیدهٔ اسلام، اینگونه اختلافات ظاهری هیچگاه باعث آن نمیگردد که «در حقیقت و ذات انسانی» تفاوت و امتیازی پدید آید، بطوریکه بعضی بر بعضی دیگر، از نظر «انسانیت» امتیاز و برتری داشته باشند و دیواری به عظمت دیوار چین، بنام «نظام طبقاتی» و «تبعیضات نژادی» در میان آنان کشیده شود که مانع آنان از برابری و یک نواختی در برابر قانون گردد، خیر، اسلام معتقد است: اینگونه اختلافها که لازمهٔ طبیعی و آفرینشی افراد بشر است، برای دو منظور است: ۱ - مردم از این راه آفریدگار جهان را بشناسند و بدانند: طبیعت بی‌شعور، هیچگاه

(۱) یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجها و بث منهما رجالا کثیرا و نساء (سورهٔ نساء آیهٔ ۱) .

یا بنی آدم، اما یا تینکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی فمن اتقى واصلح فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون . یعنی: ای پسران آدم، اگر پیغمبرانی از خودتان، سوی شما آیند که آیهای مرا بر شما بخوانند، هر که پرهیزکاری کند و صالح شود، نه بیمی دارد و نه غمگین شود (سورهٔ اعراف آیهٔ ۳۵) .

نخواهد توانست اینهمه نقش و نگر سحرانگیز که بر در و دیوار وجود، نقش بسته است و اینهمه جلوه‌های گوناگون، که همچون چشم و خط و خال و ابرو، هر کدام بجای خویش نیکو گذارده شده‌اند، پدیدآورد، بی‌شک این تفاوت‌ها و مظاهر گوناگون از ارادهٔ حکیمی دانا و توانا سرچشمه گرفته است: «از نشانه‌های شناسائی خدا، آفرینش آسمانها و زمین، و اختلاف زبانها و رنگهای شما است که در این برای جهانیان، عبرتی است» (۱).

۲ - همانطوریکه گلپای گلستان، بالوان و اشکال و بوهای مخصوصی زینت یافته و خود نمائی میکنند و آنچه که بیش از همه چیز، شخص ناظر و تماشاکننده را تحت تأثیر قرار میدهد و بر نشاط او میافزاید، همین تنوع و اختلاف رنگهاست. همین اختلاف رنگها و شکلها و بوهای آنها است که آنها را از هم ممتاز و در عین حال خواستی‌تر میکند، اختلاف افراد بشر از لحاظ رنگ و زبان و نژاد و نظائر اینها نیز باین منظور است که آنها بدینوسیله از یکدیگر شناخته شوند تا نظام زندگی اجتماعی از هم پاشیده نشود نه آنکه اینگونه اختلافات، دلیل بر تفاوت شخصیت انسانی افراد و ملاک حقانیت نظام طبقاتی و افسانهٔ نژادی باشد: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم یعنی: اعمردم ما شما را از یک پدر و مادر آفریدیم و شما را ملتها و قبائل مختلف قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید، گرامی‌ترین شما نزد خدا، پرهیزگارترین شما است» (۲).

(۱) و من آیاته خلق السموات و الارض و اختلاف السنتم و الوانکم ان فی ذلک

لایات للعالمین (سوره روم آیه ۲۲).

(۲) سوره حجرات آیه ۱۳

مفسرین قرآن، در سبب نزول این آیه و جوهری نقل کرده‌اند:

۱ - «ثابت بن فیس» هنگامیکه خواست کنار پیغمبر بنشیند، کسی که در جوار

آنحضرت نشسته بود، برای او جا باز نکرد، «ثابت» از این عمل، عصبانی شده و به

آنمرد گفت: «یا بنی فلانة» ای فرزند فلان زن!

مطالعه و دقت در جملات این آیه بخوبی نشان میدهد که اسلام چگونه و با چه منطقی با نژاد پرستی و اختلاف طبقاتی مبارزه میکند :

قرآن تمام مردم را مخاطب میسازد و با کلمه ، « یا ایها الناس » با آنها خطاب

→ پیغمبر اسلام ، فرمود : چه کسی این جمله « یا این فلانة » را گفت ؟
 « ثابت » سر پا ایستاد و عرضه داشت : من یا رسول الله .

پیغمبر باو فرمود : « به چهره‌های مردمیکه در اینجا حاضرند ، نگاه کن ! »
 او هم اطاعت کرد و نگرست ، آنگاه رسول خدا باو فرمود : « چه دیدی ؟ !
 عرض کرد : « سفید ، سیاه ، سرخ پوست ! » پیغمبر باو فرمود ، « بدان ، تو هیچگونه امتیاز و فضیلتی بر سائرین نداری ، مگر با دین و پرهیزگاری » ،
 در این هنگام بود که آیه فوق نازل شد .

۲ - در روز فتح مکه ، هنگامیکه شهر به تصرف سربازان اسلام در آمد ، پیغمبر اسلام ، به « بلال » غلام سیاه آزاد شده که از دست کفار مکه رنجها دیده و شکنجهها تحمل کرده بود ، امر فرمود که بر بالای بام کعبه رود ، شمار مسلمانان یعنی اذان را با صدای رسا اعلام نماید . او هم اطاعت نمود و بر بام کعبه ایستاد و اذان گفت
 در این هنگام ، یکی از کفار مکه بنام « عتاب بن اسید » گفت ، سپاس خدای را که پدرم را کشت و نماند تا چنین روزی را ببیند که يك نفر غلام سیاه بر بالای کعبه رود و اذان بگوید !

« حرب بن هشام » که یکی دیگر از مشرکین بود ، گفت : « آیا محمد غیر از این کلاغ سیاه مؤذن دیگری نداشت ؟ » در این هنگام بود که آیه فوق نازل شد .
 ۳ - رسول خدا به قبیله « بنی بیاضه » امر کرد که « اباهند » (حجرام رسول خدا) را زن بدهند ، آنها عرضه داشتند : آیا دختران خود را به بردگان و بندگان خود تزویج نمائیم ؟ !

آیه مزبور ، در پاسخ این سؤال نازل شد یعنی: اینگونه تفاخرها که از سنت غلط اختلاف طبقاتی و تبعیضات نژادی سرچشمه میگردد در آئین اسلام مطرود است (نقل از شماره اول سال دوم رساله الاسلام مصر ص ۴۱) .

میکند نه آنکه قبیله خاص ، و یا ملت و نژاد مخصوصی را مورد توجه و خطاب ، قرار دهد .

قرآن ، مردم را توجه باصل اولی آنها که همان آدم و حوا ، باشد میدهد تا بدینوسیله بآنها یاد آور شود شما ئیکه از نسل یک پدر و یک مادر هستید و از لحاظ نسب با هم برادر و خواهرید اگر چه بعضی زیبا و بعضی دیگر زشت ، برخی غنی و برخی دیگر فقیر . جمعی عرب و جمعی دیگر عجم باشند ، این گونه اختلافهای جزئی که لازمه طبیعی و جغرافیائی افراد است ، نباید عامل جدائی و مایه کسستن پیوند ، « اخوت و یاری » شما گردد ! بلکه فلسفه این نوع اختلاف ، تنها برای شناسائی و برقراری نظم اجتماع است نه دشمنی و استعمار « و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا » .

از همه اینها که بگذریم ، نکته ای که بسیار جالب توجه است اینست که : زیبایی ثروت ، حسب و نسب ، منطقه زندگی و نظائر اینها هیچگاه نمیتواند معیار شخصیت افراد باشد زیرا بقول سعدی « ای بسا ابلیس آدم رو که هست » چه بسا افرادی هستند با آنکه دارای جمال و مالند و از لحاظ حسب و نسب ، دارای خانواده ای اصیل و ریشه دارند ولی از شخصیت معنوی و شایستگی بکلی بی بهره اند ولی در مقابل چه بسا افرادی که نه زیبایی و مال دارند ، و نه دارائی حسب و نسب اصیل و ریشه داری هستند ، و نه از لحاظ نژاد و زبان و غیره سرآمد دیگرانند ، ولی از جهت شخصیت معنوی و شایستگی در یک مرتبه بسیار بلندی قرار دارند .

آیا از عدالت و انصاف است که آن « ابلیس آدم رو » بر این فرشته آدم صورت تنها باین دلیل که چهره ای زیبا و یا مالی فراوان و یا حسب و نسبی چنین دارد ، ادعای برتری نموده ، در حقوق و انسانیت ، خود را از او برتر بداند ؟ !

آیا چنین امتیاز و تبعیضی ظلم محض ، نسبت به آن فرد لائق و شایسته ای که همه گونه کمالات انسانی و شخصیت معنوی را دارا است ولی بقول طرفداران تبعیضات نژادی تنها « طبیعت ، رنگ پوستش را سپاه کرده است » نخواهد بود ؟ !

آیا اسلامیکه آئین عدالت و انصاف است ^(۱) میتواند طرفدار تر غلط اختلاف طبقاتی و ثوری تبعیضات نژادی باشد؟! روی این حساب است که قرآن مجید، نظر قاطع خود را در باره نادرستی نژاد پرستی و امتیاز طبقاتی در ذیل آیه اینطور بیان داشته است « ان اکرمکم عند الله اتقیکم: گرامی ترین شما در پیشگاه خدا شایسته ترین و پرهیز کارترین شما است ».



خطابه پیغمبر اسلام

پیغمبر اسلام، در آخرین سال زندگانش، هنگامیکه از عمل « حج » فراغت پیدا کرد، در برابر انبوه جمعیت، در باب الغاء تبعیضات نژادی و ترغیب باصول اخوت و برادری، چنین فرمود: « ای مردم خدای شما یکی است، پدر شما یکی همه شما از نسل آدمید، آدم هم از خاک آفریده شده است، گرامی ترین شما نزد خدا پرهیز کارترین شما است، هیچگونه فضیلت و برتری، عرب بر عجم، و نه عجم بر عرب، و نه سرخ پوست بر سفید پوست، و نه سفید پوست بر سرخ پوست، ندارد. فضیلت و افتخار، تنها از راه شایستگی و پرهیز گاری است ^(۲) .

ای مردم، گفتارم را بشنوید و در باره اش، اندیشه و تعقل کنید، هر مسلمانی برادر مسلمان دیگر است و مسلمین همه با هم برادرند، بنا بر این تصرف در مال او بردیگران حرام است جز آنچه که از روی رضایت او باشد ^(۳) .

(۱) ان هذا القرآن یهدی للئی هی أقوم (سوره اسراء آیه ۹)

(۲) ایها الناس، ان ربکم واحد و ان اباکم واحد، کلکم لادم و آدم من تراب اکرمکم عند الله اتقیکم و لیس لمری علی عجمی ولا لاحمر علی ابیض ولا لابیض علی احمر فضل الا بالتقوی (روح الدین الاسلامی ص ۲۷۵) .

(۳) ایها الناس، اسمعوا قولی و اعقلوه تعلمن، ان کل مسلم اخ للمسلم، و ان المسلمین اخوة، فلا یحل لامرء من اخیه الا ما اعطاه عن طیب نفسه منه فلا تظلمن انفسکم... (سیره ابن هشام ج ۳ ص ۶۰۴) .

عوامل امتیاز و ملاک مساوات؟

طرفداران سنت غلط اختلاف طبقاتی و افسانه نژادی، عواملی را ملاک برتری و تفوق گروهی بر گروه دیگر، میدانند که نه عقل و دانش، و نه وجدان و انصاف نمیتواند تصدیق کند که آن عوامل، شایستگی برای تفوق و ترجیح داشته، مرزی بنام «طبقات و نژاد» میان افراد جامعه پدید آورد، جهاتیکه نژاد پرستان و طرفداران سنت منفور طبقاتی، با تکیه آنها در جامعه مرزی پدید میآورند و از آن راه گروهی را از بسیاری حقوق محروم، و جمعی دیگر را از جمیع مواهب زندگی بهر مند میدانند، بحسب عرف و عادات آنها فرق میکند و قطعاً زیاد است ولی مهمترین آن عوامل، مواد زیر است:

۱ - حسب و نسب

۲ - رنگ و نژاد

۳ - منطقه زندگی

۴ - ثروت و رفاه زندگی مادی

ولی اسلام هیچکدام از امور فوق را مایه برتری و ملاک فضیلت فردی بر فرد دیگر، و یا ملتی بر ملت دیگر، نمی‌شناسد و شدیداً با این نوع عقائد خرافانی و نادرست مبارزه میکند.



افتخار با استخوان پوسیده‌ها؟!!

برخی از ملتها و بعضی از افراد با آنکه از لحاظ فضائل انسانی و پیشرفتهای مادی و معنوی در يك سطح بسیار پستی قرار دارند، ولی در عین حال، حاضر نیستند در مقابل حق و حقیقت، سر تسلیم فرود آورده از تفاخر بآباء و اجداد و استخوان‌های

پوسیده گذشتگان خود، دست بردارند!

افتخار به «حسب و نسب» در میان تمام ملل و اقوام، کم و بیش، وجود داشته و دارد. یکی از عوامل مهم نژاد پرستی و اختلاف طبقاتی بشمار میرود، لیکن عربها در این قسمت، از همگان متعصب تر و جلوتر بوده اند.

آنها سعی میکردند، وسیله افرادی که در «علم انساب» مهارت کامل داشتند شجره نامه‌ای برای خود درست کنند تا نژاد خود را منتهی به «اسمعیل بن ابراهیم» و یا «عرب بن قحطان» نمایند زیرا به عقیده آنها این دو نفر، نخستین فرمانروایان قوم و نژاد عرب بوده اند!

هریک از این دو دسته بزرگ (بنی اسمعیل و بنی قحطان) نیز به عشائر و قبائل گوناگونی تقسیم شده بودند. افراد هر قبیله سعی میکردند، قوم و قبیله خود را از دیگران، ترجیح داده و از قبائل دیگر، عیبجوئی کنند و همین امر کافی بود که آتش جنگ و جدال را همواره در میان آنان، روشن نگهدارد! و معمولا شعراء و حماسه سرایان، میدان داران این معرکه بوده اند!

ولی اسلام با اینگونه افکار کودکانه و سطحی شدیداً مخالف است، اسلام میگوید: «ارزش هر انسانی وابسته به کار نیکی است که انجام میدهد (۱)»
علی رضی الله عنه، در نکوهش این عده میفرماید: «آیا به قبرهای پدرانشان افتخار میکنند؟»

آیا به زیادی گذشتگان نشان که هلاک شده و از بین رفته اند، می‌بالند؟
آیا خود را به بدنهای خاک شده و استخوانهای پوسیده آنان، دلخوش میکنند؟
هرگاه از مرگ و نابودی آنها عبرت میگرفتند، بهتر بود تا وسیله آنها بر دیگران افتخار نمایند، و اگر از اینجهت، احساس ذلت و سرافکنندگی کنند، بهتر و عاقلانه‌تر از احساس عزت است، (۲).

(۱) قیمة كل امرء ما یحسنه .

(۲) سفینة البحار ج ۲ ص ۳۴۸ .

و در جای دیگر میفرماید: «من فاته حسب نفسه لم ينفعه حسب آبائه، یعنی: آنکس که خود، شخصیت نداشته باشد، شخصیت و مقام پدرانش، برای او سودی نخواهد داشت» (۱).

و نیز از آنحضرت است که میفرماید: «من أبطأ به عمله لم يسرع به حسبه یعنی: آنکس که بخاطر کار و کوشش خود، عقب بماند، حسب و نسب، او را بجلو نخواهد برد» (۲).

پیغمبر اسلام، در سال هشتم از هجرت، بعد از فتح مکه، در مقابل انبوه جمعیت، ایستاد و خطابه‌ی زیر را که افتخار به حسب و نسب، در آن، شدیداً مورد انتقاد قرار گرفته، شرف و فضیلت در شایستگی و عمل صالح، منحصر شده است، ایراد فرمود: «ای مردم، آنچه که میگوییم، حاضران، به غائبان، برسانند خداوند متعال، وسیله‌ی اسلام، نخوت و تکبر و غرور دوران جاهلیت، و افتخار به پدران و قبائل را از بین برده است، ای مردم، همه‌ی شما از نسل آدمید، و آدم نیز از گل آفریده شده است، بهترین و گرامی‌ترین شما پیش خدا، پرهیزگارترین و فرمان‌برترین شما نسبت بدستورات او است» (۳).

امام باقر علیه السلام میفرماید: «اصل المرء دینه و حسبه خلقه و کرمه تقواه و ان الناس من آدم شرع سواء یعنی: حقیقت آدمی را آئین او، شخصیتش را اخلاق نیکوی او، بزرگواریش را، پرهیزکاری او تشکیل میدهد و تمام مردم از

(۱-۲) الامام علی صوت العدالة الانسانية جلد دوم ص ۴۴۷ .

(۳) ایها الناس، لیبلغ الشاهد الغائب، ان الله تبارک و تعالی قد اذهب عنکم بالاسلام نخوة الجاهلیة و التفاخر بأبائهم و عشايرهم ایها الناس انکم من آدم و آدم من طین الالوان خیرکم عندالله و اکرمکم علیه الیوم اتقیکم و اطوعکم له (سفینة البحار ج ۲ ص ۳۴۸) .

زمان آدم تا کنون ، همه از نظر انسانیت با هم برابرند ، (۱) .
 امام ششم میفرماید : «چند طائفه هستند که از انسانیت بدورند :
 آنهائیکه باستخوان پوسیده نیاکان خود ، می‌بالند ولی از کردار شایسته
 آنان بی‌بهره‌اند ، اینان مانند پوسته آن درختی هستند که دور ریخته
 میشوند ولی از مغزه‌اش تیر و خدنگ درست میکنند » (۲) .

سلمان فارسی به خلیفه دوم چه گفت ؟

گرچه پیغمبر اسلام ، تا آنجا که مقدور بود ، و هر جا که مناسبتی پیش می‌آمد
 افتخار باستخوان پوسیده گذشتگان را مورد انتقاد شدید قرار میداد و جداً اینگونه
 ستمهای غلط را میکوبید ولی ناگفته پیدا است ، ملتی که قرن‌ها با این قبیل عقائد نادرست
 خو گرفته است ، یکباره او را از بند اینگونه پندارهای واهی نجات دادن کار آسانی
 نیست و لذا گاهی از بعضی از افراد مسلمین ، کارهایی سر می‌زده که حکایت از این
 میکرد که هنوز ، این نوع عقائد نادرست ، در ضمیر آنان ، بشکل رسوب ، باقی است .
 مثلاً در تاریخ آمده است : روزی ، سلمان فارسی به جمعی از قریش ، در مسجد
 پیغمبر نشسته بودند ، همنشین‌های سلمان ، شروع کردند : نسب و دودمان و تبار خود
 را یکی پس از دیگری شمردن ، تا نوبت به سلمان ، رسید ، خلیفه دوم ، باو گفت :
 بگو ببینم : تو کیستی و ایل و تبارت چه کسانی بودند ؟

سلمان ، در جواب گفت : من سلمان ، پسر بنده خدا ، گمراه بودم ولی
 خداوند مرا وسیله محمد (ص) هدایت کرد ، بی‌نوا بودم ، مرا وسیله او
 بی‌نیاز ساخت ، برده بودم ، وسیله او آزادم کرد ، اینست : « حسب و نسب
 من » (۳) .

(۱) سفینه البحار ج ۲ ص ۳۴۸ .

(۲) ... المفخر الذي يفخر بأبائه و هو خلو من صالح اعمالهم فهو بمنزلة الخلق
 يقشر لها من لها حتى يوصل الى جوهريته (سفینه البحار ج ۱ ص ۴۲۴)

(۳) سفینه البحار ج ۲ ص ۴۴۸

امتیاز از راه رنگ و نژاد؟!!

همانطوریکه در مباحث گذشته دیدیم: مسأله سیاه و سپید، یکی از مشکلات تمدن غربی بشمار میرود، هنوز که هنوز است سیاهان بجرم اینکه طبیعت، رنگ بدنشان را سیاه کرده است از بسیاری از حقوق انسانی محرومند، حق رأی ندارند، نمیتوانند: در پارلمان شرکت کنند، حق ازدواج با سفید پوستان را ندارند، نمیتوانند در رستورانها، مدارس، وسائل نقلیه... سفید پوستان شرکت کنند!!

ولی اسلام، این روش ظالمانه و غیر انسانی را شدیداً مورد انتقاد و نکوهش قرار میدهد و این نظریه غلط و خام را بکلی رد میکند.

روزی «ابوذ غفاری» صحابی بزرگوار پیغمبر اسلام، با برده سیاهی در محضر پیغمبر، مخاصمه و منازعه نمود، هنگام منازعه ابوذر عصبانی شد و با تندی و خشونت باو گفت: «ای پسر زن سیاه!».

پیغمبر اسلام، غضبناک شد و فرمود: آیا او را بواسطه مادرش، سرزنش میکنی؟ هنوز آثار جاهلیت در تو موجود است.

آنگاه باو فرمود: «کار از حد گذشت، کار از حد گذشت (یعنی آن سب و بشکست و آن پیمانان ریخت) فرزند سفید پوست، بر سیاه پوست، فضیلتی مگر از راه پرهیزگاری و عمل صالح، ندارد».

چون ابوذر، خود را هم پیش وجدان و هم پیش خدا و رسول، مقصر تشخیص داد، صورتش را روی خاک نهاد و از آن برده سیاه اینطور خواهش کرد: «برخیز، صورتم را پایمال کن، تا کفاره گفتار توهین آمیزم شود» (۱).



جوویر با ذلفا ازدواج میکند

امام باقر علیه السلام نقل میکند: در زمان پیغمبر اکرم، شخصی از اهل « یمامه » که آدمی کوتاه قد و بیچاره و آبله گون و از سیاهان بد منظر بود، برای پذیرش اسلام، خدمت آنحضرت، شرفیاب شد و اسلام آورد.

روزی پیغمبر اکرم، با نظر ترحم و شفقت باو نگرست و فرمود: «ای جوویر چه خوب بود که همسری اختیار میکردی تا بدانوسیله عفت خود را حفظ کرده، یار و یاور دنیوی و اخروی را بدست میآوردی.»

جوویر، عرض کرد: پدر و مادرم فدای شما باد ای رسولخدا، آن کدام زن است که میل ازدواج با من بیچاره را داشته باشد، در حالیکه نه دارای «حسب و نسب، و نه مال و جمال هستیم» چه زنی میل زناشوئی با من خواهد نمود؟!

پیغمبر باو فرمود: «خداوند بوسیله اسلام، آقائی کسانی را که در زمان جاهلیت بی جهت بر مردم آقائی مینمودند، ملغی ساخت، و بآنهایکه در دوران پیش از اسلام، بیچاره و پست بودند، شرف و آقائی بخشید، آنانکه در عصر تاریک جهالت، ذلیل و خوار بودند، از راه اسلام عزیز گشتند، بوسیله اسلام کاخهای موهوم خود پسندی و تفاخر قبیلگی و نژادی دوران سیاه جهالت، واژگون گردید.

امروز، دیگر همه مردم، سفید و سیاه، قرشی و عرب و عجم، همه با هم برابرند، همه از فرزندان آدم و آدم هم انسانی بود که خداوند او را از خاک آفریده است، محبوب ترین مردم، در پیشگاه خداوند، مطیع ترین و پرهیزگارترین آنها است.

ای جوویر، امروز کسی را برتر از تو نمیدانم، مگر آنکه پرهیزگاری و اطاعتش از خداوند، از تو بیشتر باشد.

آنگاه باو فرمود: برو نزد «زیادبن لبید» که از شریف ترین مردم قبیله

« بنی بیاضه » است و باو بگو من فرستاده رسول خدا هستم که بشما برسانم ، پیغمبر فرموده است : دخترت ذلفاء را بازدواج من (جویر) درآوری !

زیاد بعد از شنیدن پیام پیغمبر ، خدمت آنحضرت شرفیاب شد ، پیغمبر باو فرمود : ای زیاد ، جویر آدم مؤمن و مسلمانی است و هر مرد مؤمن و مسلمان ، کفو و هم شأن زن مؤمن و مسلمان میباشد .

ای زیاد ، دخترت را بازدواج او در آور و سر از خویشاوندی او بر متاب .
زیاد هم فرمان حضرت را اطاعت کرد ، دخترش ذلفا را که با این ازدواج کمال موافقت را داشت برای جویر تزویج کرد^(۱) .



پیغمبر اسلام برای آنکه به روش ظالمانه اختلاف طبقاتی و تبعیضات نژادی برای همیشه خاتمه دهد از هر فرصتی استفاده نمود ، مثلاً دختر عمه اش « زینب » را بازدواج « زید » غلام آزاد شده خود در آورد ، زید و پسرش « اسامه » را بعنوان رئیس ارتش اسلام به جنگ رومیان فرستاد ، بلال سیاه را که يك غلام آزاده شده ای بیش نبود ، بعنوان « مؤذن » انتخاب کرد و موقعی هم که برای جنگ با دشمنان ، از مدینه بیرون میرفت ، او را والی و فرمانروای پایتخت اسلام قرار داد .

تعلیمات پیغمبر اسلام ، در موضوع لغو نژاد پرستی و امتیاز طبقاتی ، آنچنان تأثیر عمیق و سریع کرد که در مدت کوتاهی از تمام نژادها و قبائل ، باسلام گرائیدند و هم چون افراد يك خانواده بلکه اعضاء يك پیکر ، مشغول انجام وظائف فردی و اجتماعی شدند .

در تاریخ اسلام آمده است که : عمرو عاص ، گروهی را به رهبری « عبادة بن صامت » که مردی سیاه و بد اندام بوده برای مذاکره با « مقوقس » والی مصر ، فرستاد .

(۱) این داستان بسیار مفصل است ، گوشه ای از آنرا در اینجا آورده ایم برای تفهیل

هنگامیکه «مقوقس» با آنها روبرو شد، برایش گران آمد که با مرد سیاه بد اندامی مانند «عباده بن صامت» گفتگو کند، از آنها درخواست کرد، شخص دیگری با او مذاکره نماید، آنها گفتند: چون، عباده از همه ما از نظر دانش و فضائل نفسانی برتری دارد و به همین جهت عمروعاص او را بر ما امیر ساخت، از اینجهت، با فرمان امیر مخالفت نخواهیم کرد و جز او نباید کسی باشما مذاکره نماید؛ «مقوقس» از این طرزتعلیم و تربیت اسلامی در شکفت آمد و گفت: چگونه ممکن است يك فرد سیاه از همه شما بهتر و برتر باشد؟!

آنان در جواب گفتند: هیچگاه عاقلانه نیست که مقیاس شخصیت افراد، رنگ و یا نژاد آنان باشد، اسلام شخصیت افراد را تنها در ایمان و عمل صالح، میداند،^(۱)



امتیاز از راه منطقه زندگی و محل اقامت!

گروهی بمناسبت اینکه در منطقه خاصی زندگی میکنند، و با آب و هوای آن محیط، عادت کرده اند، سعی میکنند که باین مناسبت، خود را از مردم سایر منطقه‌ها برتر دانسته، همین جهت را مایه امتیاز خود، بحساب آورند!

اینمغنی، نه تنها در باره مردم پنج قاره جهان یعنی. اروپا، آمریکا، آسیا، آفریقا، استرالیا صادق است بلکه در باره افراد دوکشورکه يك مرز قرار دادی آنها را از هم جدا میکند. و چه بسا در باره افراد دو شهر و دو محله که در يك کشور و يك شهر، قرار دارند، صدق میکند!

ولی اسلام، این طرز تفکر را نیز، ناصحیح و غلط میداند، زیرا او معتقد است که «مرز مملکت اسلام عقیده است، نه محیط طبیعی و جغرافیائی» یعنی: هرگاه تمام افراد بشر پیروی از آئین اسلام کردند، و در برابر حق و عدالت (بمعنی

واقع کلمه) تسلیم بودند، در آنصورت، همه جا وطن آنان خواهد بود و هیچکس حق تفاخر و امتیاز از راه وطن و محل سکونت، بر آنها نخواهد داشت، همچنانکه پیغمبر اسلام، فرمود: «زمین، زمین خدا، بنده هم بنده خدا است» (۱) و لذا پیغمبر اسلام، سلمان فارسی را که از مردم ایران بود، جزء خانواده خود، بحساب آورد و آن جمله معروف «سلمان منا اهل البیت» را در باره اش فرمود، و بلال حبشی را که اصلاً از مردم حبشه بود، مؤذن خود قرار داد، و صهیب رومی را از نزدیکان خود بشمار آورد و بدینوسیله امتیاز از راه منطقه زندگی را نیز از بین برد.



امتیاز از راه ثروت و مال؟!!

بسیاری از مردم، مقیاس برتری و تفوق افراد را نسبت بیکدیگر، تنها در ثروت و مال میدانند اینها چون می بینند: افراد و کشورهای فقیر، همواره دست نیازمندی شان، بسوی افراد و کشورهای غنی و بی نیاز، دراز است، آنها هستند که بر نوشت حال و آینده شان را در دست دارند، هرطور که بخواهند، آنها را میرقصانند و هر بلائی که بخواهند بر سرشان می آورند، از اینجهت این فکر برای گروهی پیدا شده که لابد ملاک فضیلت و معیار برتری فرد و یا ملتی نسبت به فرد و یا ملت دیگر، همان مال و ثروت است.

هرکس که دارای مال فراوان تر و ثروت بیشتری است در يك مرحله عالیتری قرار دارد و از همه نوع حقوق و امتیازات، بر خوردار است ولی افرادی که فقیر و بینوا هستند همانطور که دست شان از مال و منال دنیا خالی است، از بسیاری از حقوق و مزایای اجتماعی نیز باید محروم باشند.

(۱) ما در باره اینمطلب، در بحث تابعیت به تفصیل، گفتگو خواهیم کرد.

ولی اسلام با این نظر سطحی و نادرست نیز بکلی مخالف است .
 اسلام در عین آنکه مال و ثروت را مایهٔ زینت زندگی و امتحان مردم میداند^(۱)
 مسلمین را از زیان و ضرر طغیانیکه از آن ممکن است حاصل شود بر حذر میدارد :
 « کلابان الانسان لیطغی ، أن رآه استغنی ، ان الی ربك الرجعی » یعنی : آدمی
 هنگامیکه خود را بی نیاز ببیند ، طغیان میورزد ، اما باید بداند که بالاخره باز
 گشتش ، بسوی خدای تو است ،^(۲) گرچه اسلام ، با اصل ثروت و مال در صورتیکه
 از مجرای حلال تحصیل ، و در مصارف صحیح ، مصرف گردد ، نه تنها مخالف نیست
 بلکه مردم را به طلب آن امر میکند « و ابتغ فیما آتاک الله الدار الاخرة و لا
 تنس نصیبك من الدنيا »^(۳)

ولی چنانچه مایهٔ تفاخر و یا تزییع ، حقوق دیگران ، و یا موجب ارتکاب
 فساد و تباهی گردد فقری را که بایر هیزگاری و عمل صالح توأم باشد از آن ، بهتر میداند
 « فخرج علی قومه فی زینته ، قال الذین یریدون الحیوة الدنیا یا لیت
 لنا مثل ما اوتی قارون ، انه لذو حظ عظیم ، و قال الذین اوتوا العلم
 ویلکم ثواب الله خیر لمن آمن و عمل صالحا و لا یلقیها الا الصابرون یعنی :
 قارون با تجمل خویش میان قومش آمد ، کسانی که زندگی دنیا میخواستند ، گفتند :
 کاش ما نیز ، نظیر آنچه که به قارون داده شده میداشتیم ، که او نصیبی بزرگ دارد ،
 ولی کسانی که صاحب دانش بودند ، گفتند : وای بر شما ، پاداش خدا برای کسیکه
 ایمان آورده و عمل شایسته کرده بهتر است و جز صابران ، آن را دریافت
 نکنند »^(۴)

(۱) المال والبنون زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر عند ربك ثوابا و خیر
 املا (سورهٔ كهف آیهٔ ۴۶) - و اعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنه و ان الله عنده اجر
 عظیم (سورهٔ انفال آیهٔ ۲۸)

(۲) سورهٔ علق آیهٔ ۶-۸

(۳) سورهٔ قصص آیهٔ ۷۷

(۴) قصص آیهٔ ۷۸-۸۰

اسلام، کسانی که زیادی مال و مظاهر زندگی را ملاک برتری و تفوق بر فقراء میدانند، شدیداً توبیخ و نکوهش میکند: « و قالوا نحن اكثر اموالا و اولاداً و ما نحن بمعذبین، قل ان ربي يبسط الرزق لمن يشاء و يقدر و لكن اكثر الناس لا يعلمون و ما اموالكم و لا اولادكم بالتي تقر بكم عندنا زلفى الا من آمن و عمل صالحا فاولئك لهم جزاء الضعف بما عملوا و هم فى الغرفات آمنون یعنی: خوش گذرانهای پولدار، می گفتند: ما اموال و اولاد بیشتر داریم و لذا معذب نخواهیم بود، بگو پروردگاریم روزی هر کس را که بخواهد کم و یا زیاد میکند، ولی بیشتر مردم نمیدانند، اموال و اولاد شما چیزی نیست که شما را بخدا نزدیک کند جز آنکسی که ایمان داشته و عمل صالح انجام دهد، اینان، در مقابل اعمالی که کرده اند، دوبرابر پاداش دارند و در غرفه های بهشت ایمنند.

(سوره سباء آیه ۳۷)



ثروتمند برتری جو، ادب میشود

روزی شخص ثروتمند خوش لباسی، خدمت پیغمبر اسلام شرفیاب شد، و کنار آنحضرت نشست، طولی نکشید که شخص فقیر ژنده پوشی آمد و کنار مرد ثروتمند نشست، شخص ثروتمند لباسهای خود را جمع کرد، پیغمبر اسلام باو فرمود: آیا ترسیدی از فقر او بشما چیزی برسد؟! گفت: خیر.

فرمود: ترسیدی لباست را کثیف کند؟! گفت: خیر.

فرمود: پس چه عاملی ترا وادار به چنین عملی نمود؟

عرضه داشت: من همراهی دارم که هر کار بدی را برایم خوب، و هر عمل خوبی را برایم بد جلوه میدهد (منظور از همراه همان نفس سرکش است).

شخص ثروتمند، برای جبران عمل ناپسندی که از او سرزده بود، حاضر شد

نصف مالش را به مرد فقیر بدهد ولی او حاضر نشد و گفت: میترسم منم مانند او برتری جو و متکبر شوم^(۱).



اشراف بی کفایت بهترند یا فقراء با دیانت؟! !

گرچه اکثریت مردم جهان، هنوز هم معیار برتری افراد را نسبت به یکدیگر همان کثرت مال و رونق داشتن زندگی مادی میدانند حتی در کشور متمدنی مانند «انگلستان» هنوز هم مجلس «اعیان» آن، در مقابل مجلس «عوام» قرار دارد! و در شهرها قسمت اعیان نشین، از قسمت دیگری که فقرا، و طبقه سه و چهار می‌نشینند، از هم جدا است ولی اسلام با این نوع عقیده و این طرز اعمال که میان ملت دوئیت و نفاق ایجاد میکند و روح کینه توزی و انتقام را در مردم، تشدید میکند سرسخانه مخالف است.

روزی پیغمبر اسلام، با کسی در جایی نشسته بود و با هم گفتگو داشتند، در اینوقت مردی آمد و از کنار آنها گذشت، پیغمبر اسلام، از همنشین خود پرسید: نظر شما در باره این مرد چیست؟ او در جواب گفت: این مرد از اشراف است، سوگند بخدا اینمرد سزاوار است که هرگاه از کسی زن بخواهد باو زن بدهند، در حق کسی شفاعت کند، پذیرفته شود هرگاه سخنی بگوید، گوش بگفتارش داده شود! پیغمبر اسلام، سکوت کرد و حرفی نزد.

ساعتی نگذشت که مرد دیگری آمد و از کنار آنها گذشت.

پیغمبر اسلام به همنشین خود فرمود: نظرت درباره این مرد چیست؟ او گفت: این مرد از فقراء مسلمین است، در خور این مرد است که هرگاه

از کسی درخواست ازدواج کند باو زن ندهند ، شفاعتش را نپذیرند ، گوش بچرفش داده نشود ؟ !

پیغمبر اسلام فرمود : این مرد فقیر بهتر است از اینکه تمام زمین از مانند او پر میشد (۱) .



درخواست ابلهانه قریش !

پیغمبر اسلام که معوث برسالت شد ، از هر گوشه و کنار فقرا ، و طبقات متوسط مانند دیگران برای درك حقیقت اسلام ، محضر آن حضرت شرفیاب میشدند و پیغمبر اکرم نیز با گرمی از آنها پذیرائی میکرد و آنها را با آنجا مجالست و معاشرت میفرمود که نوشته اند : هرگاه کسی وارد مجلس آن حضرت میشد نمیتوانست صدر و ذیل مجلس را تشخیص دهد زیرا آنها حلقه وار و برادرانه دور هم می نشستند .

این عمل بر بزرگان قریش و صاحبان زر و زور ، گران آمد ، نتوانستند ، از اعتراض بروش نا مانوس او خود داری کنند :

باو گفتند : « چگونه در مجلس تو حاضر شویم ، در حالیکه اهل مجلس ترا افراد فرومایه و بردگانی مانند سلمان فارسی ، بلال حبشی ، صهیب رومی ، عمار یاسر تشکیل میدهند ؟ !

تا اینگونه افراد را از خود دور نکنی ، بهیچوجه حاضر نیستیم در مجلس تو شرکت کرده و به سخنان تو گوش دهیم .»

پیغمبر اسلام از برآوردن خواسته های اشراف قریش ، امتناع ورزید . لیکن آنان ، درخواست دیگری کردند و آن اینکه : پیغمبر اسلام ، اوقات مصاحبه و مجالست خود را تقسیم کند ، یکروز را به بردگان و بینوایان ، و روز دیگر را به اشراف و

رجال و ثروتمندان مکه و قریش ، اختصاص دهد !
 در اینجا بود که آیه ۵۱ تا ۵۳ از سوره انعام نازل شد : « کسانی که بامدادان
 و شامگاهان ، خدای خود را میخوانند و در اینکار ، جز رضای خدا را
 در نظر ندارند ، آنان را از پیش خود ، مران ، نه حساب آنان بر شما است
 و نه حساب شما بر آنان ، تا آنان را برانی و از ستمکاران گردی ، ما این
 چنین امتحان مینمائیم ، بعضی از ایشان را به بعضی دیگر ، تا بگویند :
 آیا خدا بر اینان که در میان ما زیست میکنند ، منت نهاده است ؟ ! (۱) »



اسلام صرفنظر از تلاشهای همه جانبه ای که برای برقراری مساوات میان افراد
 جامعه نموده که ما قسمتی از آنها را در مباحث گذشته نشان دادیم ، راههای عملی
 دیگری نیز برای از بین بردن آثار نظام پوسیده طبقاتی و نژاد پرستی قرار داده که
 مهمترین آنها دو طریق زیر است :

۱ - نماز :

هر فرد مسلمانی ، در هر شبانه روزی ، پنج بار ، در برابر خدا می ایستد ،
 وظیفه عبادی نماز را انجام میدهد . معمولاً این مراسم مذهبی در مساجد که محل
 اجتماع جمیع مسلمانان ، بدون هیچ نوع تبعیض است (توجه داشته باشید که هم اکنون
 در آمریکا کلیسای سفید پوستان از سیاهان جداست) بشکل دسته جمعی برگزار میشود
 باین ترتیب : مرد شایسته و پرهیزگاری که از لحاظ عقیده و اخلاق و عمل ، نمونه
 است بعنوان « امام » جلو می ایستد و سائر مردم بدون هیچگونه امتیازی پشت سر او
 صف می بندند و با او مراسم نماز را بجا می آورند .

نکته بسیار قابل توجه اینست که تشکیل نماز جماعت ، اینطور نیست که اعیان
 و اشراف و صاحبان زر و زور و سفید پوستها در صفوف جلو ، بینوایان ، سیاهان ،

(۱) مجمع البیان ج ۴ ص ۳۰۴ - روح الدین الاسلامی ص ۲۷۶ - حقوق الاسلام ص ۲۲

مردم معمولی در صفوف آخر قرار داشته باشند ، بلکه هر کسی در هر جا که دلش خواست طبق قاعده « من سبق الی مکان فهو احق الیه » (۱) میتواند بایستد ، در اینصورت ، فقیر و غنی ، وضع و شریف ، سیاه و سپید بدون هیچ امتیازی در کنار هم خواهند بود ، شکی نیست که تکرار این عمل در هر شبانه روز پنج بار ، مهمترین عاملی است که میتواند آثار سوء اختلاف طبقاتی و نژاد پرستی را از بین ببرد .

۲ - کنگره حج :

هر فرد مسلمانی که در هر نقطه جهان زندگی میکند ، هرگاه از لحاظ بدنی و مالی توانائی داشته باشد ، ضروری است یکبار برای انجام مراسم حج ، به مکه رود (۲) و در آنجا مانند همه مسلمانها از منافع (۳) مراسم حج . برخوردار گردد . نکته قابل توجه در انجام این مراسم ، اینست که حاجیان بایستی در نقطه معینی «میقات» لباسها و آثار تجمل را از خود دور کنند ، همه و همه با لباس «احرام» که عبارت از دو تکه پارچه ساده و ندوخته است که یکی را بجای لنگ به کمر می‌بندند و یکی را روی دوش می‌اندازند ، و با سرو پای برهنه «لبیک» گویند بسوی خانه خدا بشتابند .

در تمام مراحل ، از طواف و سعی بین صفا و مروه گرفته تا وقوف در عرفات و منی و مشعر ، همه مسلمانها بدون هیچگونه امتیاز و تبعیضی ، مراسم مذهبی را انجام خواهند داد که قرآن شریف در آیه ۲۵ از سوره حج نیز باین حقیقت تصریح دارد : « و المسجد الحرام الذی جعلناه للناس سواء العاکف فیه و الباد یعنی : مسجد الحرامی که برای مردم قرار دادیم ، که شهری و دهاتی ، اهلی و مسافر ، در او یکسانند » .

(۱) یعنی هر کسی زودتر مکانی را اشغال کرد ، از دیگران ، سزاوارتر است .

(۲) والله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا (سوره آل عمران آیه ۹۷) .

(۳) لبشهدوا منافع لهم (سوره حج آیه ۲۸) .

بدیهی است مردمیکه به مال و جمال و قدرت و شخصیت و دیگر از مظاهر مادی
 برندگان خدا تفاخر میکنند هنگامیکه در این کنگره جهانی شرکت کردند و همه
 مردم را از نظر مظاهر تجمل یکسان دیدند ، و در جمیع مراحل انجام این مراسم ،
 هیچگونه امتیاز و ترجیحی برای خود مشاهده نکردند ، سیاه و سپید ، وضع و شریف
 فقیر و غنی ... را در کنار هم برادروار و مساوی مشغول انجام وظیفه دیدند ، خواه و
 ناخواه روح سرکش و برتری جوی آنان تسلیم شده ، احساس برادری و مساوات در
 آنان تقویت خواهد شد .



روح اخوت و برادری در اسلام

عواملی که ممکن است که در میان افراد جامعه و ه‌لتها ایجاد روح وحدت و یگانگی کند در نظر ابتدائی یکی از جهات زیر است :

۱ - نژاد و خون

۲ - وطن و محل سکونت

۳ - زبان

۴ - آئین و مذهب

درمباحث گذشته توضیح دادیم که اسلام ، مسألهٔ همخونی ، هم‌وطنی و هم‌زبانی را موضوعات اصیل و قابل ارزش نمی‌شناسد . اسلام معتقد است که جهات یاد شده نمیتواند در میان افراد و ملت‌ها يك پیوند مقدس و ناگسستنی ایجاد نموده ، رفتار مردم را نسبت بیکدیگر ، رفتار برادرانه و مخلصانه سازد .

اسلام میگوید : عوامل نامبرده گرچه ممکن است تا حدودی ، حلقهٔ اتصال در مردم پدید آورد ، و آنها را درغم و شادی همدیگر شریك نماید ولی هرگاه جهات نیرومندی مانند ، مظاهر دلفریب مادی با عوامل فوق ، اصطکاک و تصادم ، پیداکنند ، در آنصورت ، حلقهٔ اتصال میان آنها از هم گسسته روح عناد و دشمنی جایگزین وحدت و یگانگی خواهد شد .

ولی چنانچه افراد و ملت‌ها دارای يك آئین و مذهب باشند یعنی : بدانند آفریدگار حکیم و دانائی آنها را برای رسیدن به کمال انسانی آفریده و برای بهتر زیستن آنان ، آئین و مقررات سعادت بخش و جامع الاطرافی بنام « دین » مقرر داشته است و نیز بدانند : با مرگ و پشت سر انداختن این دنیا کتاب عمر آنان بسته

نمیشود و بالاخره از پس امروز فزادگی است که هرکس ثمرات تلخ و شیرین کردارش را در آرزو خواهد چشید ، و باز معتقد باشند : افرادی خوشبخت و سعادت‌مندند که فرمان خدا و دستور العمل زندگی را که او مقرر فرموده است ، اطاعت کنند و بندگان مخلص او را که برادران ایمانی و مذهبی آنها هستند ، محترم و گرامی بدانند

شکی نیست که در اینصورت ، آنچنان ، بیوند و یگانگی در میان آنان ، محکم خواهد بود و آنقدر ، رفتار مردم ، نسبت بیکدیگر ، برادرانه خواهد بود که کمترین عاملی نخواهد توانست ، این حلقه اتصال را گسسته و رفتار آنان را نسبت بیکدیگر ، خصمانه سازد .

آن زمانیکه پیغمبر اسلام ، مبعوث برسات گردید ، دنیا ، مخصوصاً شبه جزیره عربستان (با آنکه مردمش ، وحدت نژادی و قومی و وطنی وزبانی ، داشتند) در آتش جنگ و ستیز و دشمنی و تجاوز ، می‌سوخ ، امنیت و آرامش ، از میان مردم ، رخت بر بسته بود ، همه در انتظار آمدن شخصی بودند که بشریت را از آن وضع نگران کننده و وحشت بار ، نجات بخشد .

خوشبختانه ، دست قدرت خدا از آستین محمد ﷺ بدر آمد و مردم را بشاهراه سعادت و بر نامه حیاتبخشی که او از جانب خدا آورده بود ، فرا خواند .

طولی نکشید ، همان مردمیکه قرنها باهم پدر کشتگی و دشمنی آشتی ناپذیر ، داشتند ، بر اثر تعلیمات حیات بخش اسلام ، آنچنان باهم ، برادر شدند و بقدری رفتارشان ، نسبت بیکدیگر ، برادرانه شد که حتی نوشته‌اند : در میدان جنگ ، هنگامیکه سرباز مجروحی روی زمین ، افتاده و از تشنگی می‌نالید ، وقتی که جام آبرو دادند ، و او فهمید : سرباز دیگری از تشنگی می‌نالد ، آبرو داد و خود ، از تشنگی ، جان سپرد .

خداوند متعال ؛ در مقام امتنان ، همین حقیقت را در قرآن مجید ، یاد آور میشود ، آنجا که میفرماید : **واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا و اذکروا نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء فاف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا و**

کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها « (۱)

این وحدت دینی ، بقدری عمیق و ریشه‌دار است که هر فرد مسلمان ، در هر نقطه‌ای از جهان که باشد ، خود را جدای از برادران دینی خود نمی‌داند ، درخوشی و شادمانی آنان ، شاد ، و از غم و ناراحتی آنان ، مجزون و دلتنگ ، خواهد بود . پیغمبر اسلام ، همین حقیقت را در ضمن این حدیث « مثل المؤمنین فی توادهم و تراحمهم و تعاطفهم مثل الجسد الواحد ، اذا اشتكى منه عضو واحد ، تداعى له سائر الجسد بالسهر و الحمى » (۲) بیان فرموده و سمدی - علیه الرحمه - نیز ، آنرا اینطور ، ترجمه کرده است :

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ، ز یک گوهرند
چو عضوی ، بدرد آورد ، روزگار دگر اعضا را نماید قرار
تو که محنت دیگران ، بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی

و برای تحکیم همین حقیقت بوده ، و قتیکه آیه « انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم » (۳) نازل گردید ، پیامبر اسلام ، میان مهاجر و انصار « عقد اخوت » برقرار کرد و تا آنجا که می‌توانست ، مردم را با اصول اخوت و برادری ترغیب و تشویق ، فرمود .

امام ششم علیه السلام ، می‌فرماید : « مسلمان ، برادر مسلمان است ، حق مسلمان بر برادر دینیش ، این نیست که اوسیر و برادرش گرسنه ، اوسیراب و برادرش ، تشنه ، او دارای لباس و برادرش برهنه باشد ، بلکه بایستی ، برای او همان را بخواهد که

(۱) همگی بر بسمان خدا چنگ زنی و پراکنده نشوید ، و نعمت خدا را که بر شما ارزانی داشته ، بیاد آرید ، آندم که با هم دشمن بودید ، ولی او میان دلهایتان ، پیوند داد ، و بلطف او با هم ، برادر گشتید ، در حالیکه براب پرتگاه آتش ، بودید ، اما او شما را از آن ، برهانید (سوره آل عمران آیه ۱۰۲) .

(۲) التاج ج ۵ ص ۱۸ سفینة البحار ج ۱ ص ۱۳ .

(۳) سوره حجرات آیه ۱۰ .

برای خودش ، میخواهد ، هر گاه به او کلمه «اف» بگوید ولایت ، بین آنها قطع میشود ، و چنانچه بگوید ، تو دشمن من هستی ، از دین بیرون ، خواهد رفت ، و اگر باو تهمت بزند ، همانطور که نمک ، در میان آب ، حل میشود ، ایمان نیز از دل او محو خواهد شد ،^(۱)

و نیز ، برای تحکیم همین روح اخوت و برادری ، علی علیه السلام فرموده است :
احبب لغيرك ما تحب لنفسك و اكره له ما تكره لها آنچه را که برای خودت می پسندی ، برای دیگران ، بپسندد ، و آنچه را که برای خودت ، نمی پسندی ، برای دیگران ، نیز بپسند ،^(۲)

اسلام ، برای آنکه مردم ، با روح اخوت و برادری زندگی کنند ، عواملی را که در تقویت این روح ، مؤثر بوده از قبیل : دید و بازدید ، دستگیری از درماندگان عیادت بیماران ، قضاء حوائج مؤمنان . . . تأکید ، فرموده و از جهاتی که باعث گسستن این پیوند مقدس ، میشود ، مانند : استهزاء ، نسبتهای ناروا ، عیبجوئی ، غیبت ، سخن چینی ، ترك رفت و آمد ، عدم تعاون و همکاری ، اذیت و تحقیر بدیگران ، ارهاب و ترساندن مردم ، تجسس در کار آنان ، سرزنش و نکوهش بیجا ، خودپرستی ، افتخار کردن بحسب و نسب ، تکبر . . . شدیداً نهی کرده است^(۳)



گرچه میان يك فرد مسلمان و يك فرد غير مسلمان ، وحدت مذهبی وجود ندارد ، تارفتار مسلمان ، با او رفتار ناشی از روح اخوت اسلامی باشد ، ولی بالاخره غیر مسلمان هم انسان است و از نسل آدم ، و در آفرینش با ما شریک است و از يك پدر و مادر بوجود آمده است ، و

(۱) سفینه البحار ج ۱ ص ۱۳ .

(۲) الامام علی صوت العدالة الانسانية ص ۱۰۵

(۳) روایات مربوط بامور فوق را بایستی از کتب احادیث مخصوصاً از کتابهای اصول

کافی - جامع السعادات و مصادقة الاخوان - صدوق علیه الرحمه - بدست آورد و ما در مباحث آینده این کتاب ، دوباره در باره قسمتی از این عوامل ، بحث خواهیم کرد .

بایستی با او رفتار انسانی داشت ، و از سماحت و بزرگواری اسلام ، او را بر خوردار نمود
(البته این کار ، در صورتی است که شخص کافر ، در صدد ریشه کن کردن اسلام و
مسلمین نبوده و باصطلاح « محارب » نباشد)

قرآن شریف ، درباره رفتار با غیر مسلمین ، اینطور دستور میدهد : « لاینهاکم
الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین ولم یخرجوکم من ديارکم ، ان تبروهم
وتقسطوا الیهم ، ان الله یحب المقسطین یعنی : خدا شما را از دوستی آنانکه با شما
دردین ، قتال و دشمنی نکرده و از دیارتان ، بیرون ننمودند ، نهی نمیکند ، تاییزیاری
از آنها جوئید ، بلکه با آنها بعدالت و انصاف ، رفتار کنید که خداوند مردم عادل و
دادگر را دوست میدارد » (۱)

علی رضی اللہ عنہ ، در فرمان تاریخی خود ، بمالك اشتر ، در این باره چنین دستور
میدهد : « مهربانی و خوش رفتاری و نیکوئی با رعیت را در دل خود ، جای ده ، و
مبادا با ایشان ، چون جانور درنده بوده ، خوردنشان را غنیمت دانی ، آنان دودسته اند :
« اما اخ لك فی الدین و اما نظیر لك فی الخلق » (۲) - یا با تو برادر دینی اند
و یادر آفرینش ، مانند توهستند (یعنی ، یا حق برادری بگردن تو دارند ، و یا حق
انسانی) .

جابر ، میگوید : « با پیغمبر اکرم ، درجائی نشسته بودیم ، که جنازه ای را
آوردند و از کنار ما عبور دادند ، پیغمبر اسلام ، با دیدن جنازه ، بعنوان احترام ،
برخواست ، ما نیز برخاستیم ، سپس از او پرسیدیم :

مگر این جنازه یکنفر یهودی نبوده است ؟ فرمود : چرا .

گفتم . پس چرا احترامش کردید ، با آنکه از آئین ما بیرون ، و جزء پیروان

اسلام نبوده است ؟

(۱) سوره ممتحنه آیه ۸

(۲) نهج البلاغه فیض ص ۹۸۴

پیغمبر اسلام، فرمود: درست است که مسلمان و برادر دینی ما نبوده است، اما انسان که بوده و ما بخاطر انسانیت، باو احترام، میکنیم» (۱) (۲)

۲ - مساوات در حقوق و تکالیف

از آنجا که افراد بشر، از لحاظ انسانیت با هم برابر، و از جهت آفرینش، باهم برادرند، از اینجهت اسلام آنان را در حقوق و تکالیف انسانی نیز برابر و یکسان میداند.

اسلام مانند «شوالیه» های رم و یونان، و برهمنها و مؤبدان هند و ایران و اشراف و اعیان مصر و عربستان، و کولاکس کلان های آمریکا نیست که برای افراد جامعه حد و مرز خاصی بنام «طبقات» و «نژاد» قرار دهد و برای هر طبقه و نژادی حقوق و تکالیف مخصوصی وضع نماید.

گرچه افراد بشر، از جهت حالات و استعداد و لیاقت، با هم تفاوت دارند و همین امر باعث میشود که بعضی از آنها از مزایای زندگی بیشتر بهر مند باشند ولی باید دانست که اینگونه تفاوتها هیچگاه باعث آن، نخواهد شد که آنان در حقوق انسانی و تکالیف بشری از دیگران، امتیاز داشته باشند.

درست است يك دكتر، یا مهندس، از لحاظ بهر مندی از مزایای زندگی مادی از يك كارگر معمولی، بهر مندتر است اما همانطور که مثلاً زنا، لواط، قمار آدم کشی، انتحار، دزدی.... بريك فرد معمولی حرام است، بر آنها نیز حرام است. و همچنین، همانطوریکه احترام به حقوق دیگران، دستگیری از هم نوعان، اطاعت و بندگی از حضرت سبحان، بر آن فرد معمولی لازم است، بر آنها نیز لازم خواهد بود.

این حقیقت در آئین اسلام بنحو آشکاری بچشم میخورد.

پیغمبر اسلام در باره این اصل (همه مردم در برابر قانون مساوی هستند) آن جمله عالی و نورانی را در چهارده قرن پیش فرمود: «الخلق أمام الحق سواء»

(۱) حقوق الانسان ص ۳۸ - اسلام و صلح جهانی

(۲) تفصیل این بحث، در مباحث مربوط به «آزادی مذهبی» خواهد آمد.

یعنی : مردم ، در برابر قانون ، مساوی هستند » (۱)

و نیز فرمود : « **الناس كلهم سواء كاسنان المشط** » یعنی : مردم مانند دندان‌ها
های شانه باهم برابرند » (۲)

علی عليه السلام نیز در موضوع مساوات مردم ، در برابر قانون ، چنین میفرماید :
« **الحق لا يجرى لاحد الاجرى عليه ولا يجرى عليه الاجرى له** یعنی : بِنفع
کسی علیه دیگری قانونی قرارداد نشده مگر آنکه علیه او و بِنفع دیگری نظیر همان
قانون ، قرار داده شده است » (۳)

و در جای دیگر ، درباره رعایت این اصل ، اینطور فرمان میدهد : « **وليكن
امر الناس عندك في الحق سواء** یعنی : باید وضع مردم ، در مورد حق ، در نزد
تو برابر و یکسان باشد » (۴)

و نیز از آنحضرت است که فرموده : « **و اعلموا ان الناس عندنا اسوة**
یعنی : بدانید که مردم در نزد ما یکسان و برابر هستند » (۵)

درنامه‌ایکه برای مالک اشتر مینویسد ، در آنجا در باب برابری مردم در حقوق
و تکالیف ، چنین میفرماید : « **و اجعل لهم قسما من بيت مالك و قسما من غلات**
صوافي الاسلام في كل بلد ، فان للاقصى منهم مثل الذي للادنى یعنی : قسمتی

از بیت المال و قسمتی هم از محصول زمینهای اسلامی را به نیازمندان و بینوایان و
افراد محروم ، اختصاص بده زیرا برای دور همان حقی است که برای نزدیک است » (۶)
و برای همین جهت است که حضرت درباره غیر مسلمانان نیز میفرماید : « اموال

(۱) جنگ و صلح در اسلام ص ۴۴۸

(۲) من لا يحضره الفقيه ص ۵۷۹ - الامام علی صوت المدالة الانسانية ج ۱ ص ۱۴۵

(۳) نهج البلاغه عبده ج ۲ ص ۲۲۳

(۴) الامام علی ج ۲ ص ۴۶۴

(۵) نهج البلاغه عبده ج ۳ ص ۱۱۱

و خون آنان مانند اموال و خون ما محترم است» (۱)
 او در نامه‌ای که بفرمان لشکریانش مینویسد باین اصل تصریح میکند: «آگاه باشید، حق شما بر من آنست که رازی را از شما پوشیده ندارم مگر در جنگ، و کاری را بدون مشورت با شما انجام ندهم مگر در حکم شرعی و در رساندن حقی که بجا است، برای شما کوتاهی نکنم، و از آن، بی‌استوار نمودن و تمام کردنش، دست برندارم، و اینکه شما در حق نزد من برابر باشید» (۲)



اختیار بخشیدن باشماست

نخستین پیشوای اسلام و دیگر از جانشینان آنحضرت، از هر فرصتی برای تفهیم منشور «مردم در برابر قانون، مساوی هستند» استفاده کرده و در مقام عادت دادن مردم، در موضوع بکار بستن این اصل، برمیآمدند.

این نخستین پیشوای اسلام است، و قتیکه دامادش «ابی العاص ابن ربیع» در جنگ «بدر» بدست مسلمانان اسیر شد، و بنا گردید: هر کدام از آنها مبلغی بعنوان «فدیه» بپردازند و خود را آزاد نمایند، قریش، برای آزادی اسیران اموالی فرستادند که در میان آن، گردن بندی بود که «زینب» دختر پیغمبر، برای آزادی شوهرش ابی العاص فرستاده بود.

این گردن بند از «خدیجه» زن با وفای پیغمبر بود که بعنوان جهاز بدخترش زینب داده بود.

پیغمبر اسلام، و قتیکه چشمش به گردن بند افتاد، سخت متأثر شد، اصحاب علت تأثر را از آنحضرت، پرسیدند، فرمود: از دیدن این گردن بند که از یادگاری

(۱) الامام علی ج ۲ ص ۲۵۹

(۲) نهج البلاغة فیض ص ۹۷۳

های همسر باوفایم خدیجه است ، بیاد وفا و زحمات بیدریغ او که در راه اسلام تحمل کرده است، افتادم، از اینجهت خاطر من سخت آزرده شد .
اصحاب ، عرضه داشتند : یا رسول الله ، آیا میل دارید ، گردن بند دخترت ، پس فرستاده شود و همچنان بعنوان یادگار خدیجه پیش او بماند و ابی العاص نیز آزاد گردد؟!

پیغمبر ، فرمود: این حق شما است ، اگر خواستید از حق خود درگذرید و فدیة را برگردانید و اسیر خود را آزاد نمائید ، وگرنه نه ، من هیچگاه شمارا مجبور نخواهم کرد ، اصحاب نیز فدیة را برگردانده و اسیر را آزاد نمودند (۱) .



درخواست بیجا !

مردی عجم و زنی عرب ، برای اخذ غنیمت ، خدمت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ شرفیاب شده خواهان حق خود شدند ، حضرت دستور داد : بآنها مبلغ معینی بدهند ، زن عرب ، از اینکه در غنیمت با عجم برابر شده بود اعتراض کرد امام فرمود : « انی لاری - فی هذا الفیء فضیلة لبنی اسمعیل علی غیرهم یعنی ، در این مال ، من برتری برای عرب ، بر عجم ، نمی بینم » (۲)



نامه تهدید آمیز؟!

شخصی بنام « مصقلة بن هبيرة » از ناحیه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در فارس حکومت میکرد،

(۱) تنبيه الامة و تنزيه الملة ص ۲۹

(۲) نهج البلاغة ابن ابی الحديد

حضرت خبر دادند که اواز غنائم بعر بهای فامیل و اطرافیش بیشتر از دیگران داده است، علی رضی الله عنه ، نامه تهدید آمیزی برای او نوشت ، در آخر آن ، اینطور مرقوم فرمود :

« الاوان حق من قبلك وقبلنا من المسلمين في قسمة هذا الفیء سواء » یعنی:

آگاه باش ، حق کسیکه نزد تو و نزد ما است از مسلمانها ، در قسمت نمودن این مالها یکسان است ،^(۱)



آیا به ملت خیانت میکنی ؟

«ابن ابی رافع» میگوید : من خازن بیت المال و کاتب علی بودم ، در بیت المال او کردن بند مروارید گرانبهایی که از « بصره » بچنگ ما افتاده بود ، وجود داشت . یکی از دختران علی پیش من فرستاد که شنیده‌ام ، در خزینه چنین کردن بندی وجود دارد ، من مایلم آنرا برسم امانت چند روزی بمن دهی تا عید قربان ، بدانوسیله خود را آرایش کنم .

ابن ابی رافع میگوید : بشرط ضمانت ، کردن بند را سه روزه باو دادم ، ناگهان چشم علی بان کردن بند افتاد و آنرا شناخت ، بدخترش فرمود : این کردن بند از کجا و چگونه بدست رسید ؟

دختر ، ماجرا را برای حضرت نقل کرد امام مرا احضار کرد و گفت : آیا به ملت و مسلمانها خیانت میکنی ؟ گفتم : بخدا پناه میبرم از اینکه در باره آنها خیانتی کنم !

گفت : پس چرا بدختر من فلان کردن بند را بی دستور من و رضایت مسلمانها عاریت دادی ؟ !

عرض کردم : یا امیر المؤمنین ، او دختر شما است ، از من بطور عاریت

(۱) نهج البلاغه عده ۳ ج ۳ ص

کردن بند را برای آرایش ایام عید، بقید ضمانت درخواست کرد، چگونه ندهم؟!
 امام فرمود: هم اکنون آنرا بازستان و سرچایش بگذار، مبادا دیگر چنین
 کاری کنی که ترا کیفر خواهم داد!

این بیان، بدختر حضرت رسید، به پدر عرض کرد: پدرجان، منکه دختر و پاره
 تن تو هستم، کیست که در استفاده از آن، از من سزاوارتر باشد؟

علی فرمود: لا تذهبی بنفسک عن الحق، اکل نساء المهاجرین والانصار
 یتزین فی مثل هذا العید بمثل هذا یعنی: پا از حق فراتر منم، آیا همه زندهای
 مهاجر و انصار، در چنین روزی، این گونه خود را آرایش و زینت میکنند؟! (۱)
 در زمینه برابری مردم، در مقابل قانون، روایات و تواریخ زندهای از پیشوایان
 دین، موجود است که ما برای احتراز از طولانی شدن بحث، از آنها صرف نظر کرده
 به « مساوات در داوری، و اجراء » می پردازیم.

۳ - مساوات در داوری و اجراء قوانین

روش اسلام در مسأله قانون گذاری و داری و مرحله اجراء قوانین، بر اساس
 واقع بینی، صراحت و قاطعیت است.

روش اسلام، در مرحله قانون گذاری و تنفیذ آن، مانند روش قانونگذاران
 بشری و حکومت های تحمیلی کنونی نیست که نه در مقام وضع قوانین، مساوات را
 رعایت میکنند و نه در مقام داوری و اجرای قوانین، عدالت و مساوات را در حق همه
 یکسان، بکار می بندند!

در مباحث گذشته دیدیم، در کشورهایی مانند آمریکا حقوق سیاهان با سفید
 پوستان، در بسیاری از امور، با هم برابر، نیست و چنانچه لایحه « حقوق مدنی » که
 در آن، حقوق سفید و سیاه بطور مساوی در نظر گرفته شده، وسیله « کندی »، به
 کنگره آمریکا تسلیم شود، طرفداران اختلاف طبقاتی و تبعیضات نژادی، با ترور

ریاست جمهوری سعی میکنند از تصویب آن ، جلوگیری بعمل آورند !!
 و هرگاه روی مصالحی ، آن لایحه به تصویب نهائی کنگره برسد ، قضات دادگاه
 و مأمورین دولت عملاً در اجراء آن کوتاهی کرده ، عدالت و قاطعیت را در تنفیذ قانون ،
 رعایت نخواهند کرد ، ولذا در مطبوعات خواندیم که « رایین » و « پریسا » که متهم
 به قتل سه جوان سیاه پوست بودند ، در دادگاه روی دومبل ، راحت لم داده و پا
 روی پا میانداختند و مرتب میخندیدند و دادگاه را دست میانداختند و ذرت بوداده
 میخوردند ! و نیز « محمد علی کلی » میگفت : از دادگاهی که قضات آن همه سفید پوست
 هستند انتظار عدالت داشتن غلط است !

خلاصه مطلب ، آنکه وضع دادگاه ها و مجریان حقوق بشری ، آنچنان از
 عدالت بدور است که ناله تمام مردم از اعمال نفوذا ، حق کشی ها ، تعللها ، جانبداری
 از ستمگرها ، تبعیضا بلند است !

همان پدید آوردندگان سازمان ملل ، تصویب کنندگان اعلامیه حقوق بشر ،
 که قانون « همه در برابر قانون مساوی هستند . . . » و نظائر آن را تصویب کرده اند ،
 در مقام عمل ، منافع شخصی خود را بر دیگران ، مقدم داشته بعنوان « حق و تو » از
 اجراء عدالت و مساوات ، مانع میشوند !

رؤساء کشورها و سردمداران سیاست بین المللی ، هرکجا که ببینند : قانون
 به ضرر آنهاست ، یا آنرا بنفع خود تأویل و توجیه میکنند و یا باکمال پروائی آنرا
 نادیده گرفته ، برخلافش رفتار میکنند !

سخن کوتاه اینک : اگر چه قانوناً تبعیضات و سیستم اختلاف طبقاتی ، محکوم
 شده است ولی در مقام عمل ، مردم از آن ، برخوردار نبوده و در برابر قانون ، مساوی
 نیستند ! .

اما اسلام ، برخلاف روش مجریان قوانین بشری که در مقام عمل ، رعایت حال
 صاحبان زر و زور را میکنند و از برابری مردم ، در مقابل قانون ، جلوگیری بعمل
 میآورند ، قوانینش را بدون هیچگونه امتیاز و تبعیضی ، اجراء میکند .

اسلام شاه ورعیت ، فقیروغنی ، شریف و وضع ، سیاه و سپید ، زن و مرد ، همه و همه را در برابر قانون ، یکسان می بیند و در اجراء قانون ، هر نوع تبعیض و جانبداری بیجا را غلط و ظالمانه میدانند .

قرآن مجید به مردم دستور میدهد : «هرگاه میان مردم ، حکم کردید ، باید بعدالت حکم کنید»^(۱) و نیز میگوید : گفتار شما هم در باره خویش و بیگانه نباید از حدود عدالت ، بیرون باشد « و اذا قلتم فاعدلوا و لو کان ذاقربی » (۲) عدالتیکه اسلام میخواهد شامل حال دوست و بیگانه است « کونوا قوامین بالقسط شهداء لله . لو علی انفسکم او الوالدین و الاقربین . . . » (۳) و « لا یجرمنکم شنئان قوم علی الا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی » (۴)

علی علیه السلام ، در چند سال حکومت و پیشوائیش ، نمونه کاملی برای اجراء اصل « همه در برابر قانون ، مساوی هستند » بوده است ، گفتار و رفتار آن را در مرد آزاده بهترین ، مبین این واقعیت بزرگ است .

در بسیاری از عبارات « نهج البلاغه » موضوع ترغیب بعدالت و اجراء اصل مساوات ، در مقام داوری و اجراء قوانین ، بچشم میخورد که ما تنها به جملات زیر اکتفاء کرده ، تفصیل آنرا به مباحث « اسلام و محاکم صالحه » و « اسلام و دادگری » موکول میکنیم :

علی علیه السلام ، در عهد نامه تاریخی ای که برای « مالک اشتر » نوشته است ، در این باره چنین دستور میدهد : « کاریکه باید بیش از هر کار ، دوست داشته باشی ، میانه روی در حق است ، و همگانی کردن آن در برابری و دادگری که بیشتر

(۱) نساء آیه ۵۸

(۲) انعام آیه ۱۵۲

(۳) نساء آیه ۱۳۵

(۴) مائده آیه ۸

سبب خوشنودی رعیت میگردد .

در هر کاری ، صلاح حال همگان را رعایت کن ، نه خواص وحاشیه نشینان را ، زیرا خشم عمومی رضا و خشنودی چند تن اطرافى خاص را پایمال میسازد و خشم چند تن ، در برابر خشنودی عمومی ، اهمیت ندارد

حکمرانان را نزدیکان و خویشاوندانی است که بخود سرى و گردن کشى و دست درازى بمال مردم و كمى انصاف خو گرفته اند ، ریشه و اساس شر ایشان را با جدا کردن و دور ساختن موجبات آن صفات ، از بین ببر

و حق را برای آنکه شایسته است در باره نزدیک و دور ، خویش و بیگانه ، اجراء کن ، و در آن کار شکبیا و از خدا پاداش خواه باش ، گرچه از بکار بردن حق ، به خویشان و نزدیکانت برسد ، هر چه برسد ، و پایان حق را با آنچه بر تو گران و دشوار است بنکر که پسندیده و فرخنده است . . . وایاک و الاستئثار بما الناس فيه اسوة : از اختصاص دادن چیزهاییکه مردم در آنها باهم مساوی هستند ، بخود ، بپرهیز ، ^(۱)

و در جای دیگر از همان عهدنامه ، بعد از آنکه بمالك دستور تشکیل يك جلسه عمومی برای رسیدگی بکارهای مردم را میدهد ، از پیغمبر اسلام این جمله را نقل میکند :
 لن تقدس امة لا يؤخذ للضعيف فيها حقه من القوي غير متمتع : هرگز ملتی که حق ناتوانهایش ، از توانگرايش بدون لکنت و ترس و نگرانی گرفته نشود ، چنان ملتی رنگ سعادت و خوشبختی را نخواهد دید ، ^(۲)

و به شریح قاضی ، فرمان میدهد : « واس بين المسلمين بوجهك ومنطقك و مجلسك حتى لا يطمع قريبك في حيفك و لا ييأس عدوك من عدلك
 یعنی : هنگام قضاوت ، میان مسلمانان مساوات در سخن گفتن و نگاه کردن و نشستن

(۱) ص ۱۰۲۲ نهج البلاغه فیض .

(۲) نهج البلاغه فیض ص ۱۰۱۲

را رعایت کن ، تا نزدیکان از تو در جانبداری از حق خود طمعی نداشته ، و دشمن از دادگری تو مأیوس نباشد ، (۱)



آنجا که کردار مؤید گفتار است

پیشوایان دین ، مانند زمامداران حقه باز و دروغ پرداز نیستند که برای سرگرم کردن مردم ، فرمان های تند و تیز صادر میکنند ولی خودونه بآن فرمانها عقیده دارند و نه در مقام عمل ، بآن اصول پای بندند ، خیر ، آنها همانطوریکه علی عَلَيْهِ السَّلَام میگوید:

« من نصب نفسه للناس اماما ... وليكن تأديبه بسيرته قبل تأديبه بلسانه (۲) »

هرچه را که میگویند ، پیش از همه کس ، خودشان بکار می بندند ، تا دیگران از آنها سرمشق بگیرند .

ما در سراسر تاریخ صدر اسلام ، نمونه های زنده ای از پیشوایان دین ، و جانشینان پیغمبر می یابیم ، که در آن ، اصل مساوات در قانون ، و برابری در داوری و اجرای قوانین ، بشکل بسیار جالب و آموزنده ای بچشم میخورد .

اینک بعنوان نمونه مواردی از آن صحنه های آموزنده را در اینجا آورده ، باقی مطالب را موکول به مباحث « اسلام و محاکم صالحه » و « اسلام و دادگری » مینمائیم .



شیرازة ملتها بخاطر عدم رعایت مساوات ، گسیخته میشود

سران قبیله « بنی مخزوم » از سرقتیکه « فاطمه مخزومیه » کرده بود ،

(۱) من لا یحضره الفقیه ص ۳۱۹

(۲) نهج البلاغه فیض ص ۱۱۰۷

بسیار نگران شدند ، زیرا میدانستند : بحکم اسلام ، باید ، دست وی قطع گردد و این عمل ، بزرگترین ، سرشکستگی و سرافکنندگی برای آنان خواهد بود . از این جهت با هم به مشورت ، پرداختند که کسی را بعنوان « شفیع » نزد پیغمبر ، بفرستند ، تا از گناه فاطمه ، شفاعت کند .

برای اینکار ، جز « اسامة بن زید » غلامزاده و ندیم پیغمبر را شایسته ندانستند زیرا او فقط ، بخاطر محبوبیت پیش رسول خدا اجرات اینکار را داشت و پس . لذا جریان قضیه را با اسامه در میان نهادند ، و نیز ، خواسته های سران قبیله را به پیغمبر ، رسانید و از آن زن ، شفاعت کرد .

پیغمبر در حالیکه آثار غضب و خشم ، از چهره اش ، هویدا بود ، فرمود : ای اسامة تو درباره تعطیل حدی از حدود خدا شفاعت میکنی ؟!

آنکاه برخاست ، در مجمع عمومی مهاجر و انصار ، خطبه زیر را ایراد فرمود « مردمیکه پیش از شما زندگی میکردند باین جهت هلاک شدند و شیرازة ملیت آنان ، از هم گسیخته و پاره شد که هرگاه شخص صاحب نفوذی در میانشان ، مرتکب دزدی و خلاف میشد ، قانون ، در حق او اجراء نمیگردید ، اما اگر افراد ضعیف و ناتوانی دست بسرقت و خلافکاری دراز میکردند ، حربه قانون ، بر مغز آنها کوفته ، و قانون در حق آنها شدیداً اجراء میگردد !

بخدا قسم ، اگر دختر من فاطمه ، دزدی کند ، دستش را قطع خواهم کرد » (۱) .



علی بدوستش تازیانه میزند!

یکی از دوستان بسیار نزدیک امیرالمؤمنین، بنام «نجاشی» از قبیله «بنی نخع»، بر اثر وسوسهٔ مرد نابکاری در ماه رمضان، شراب خورد و بدمستی کرد، این جریان، به علی گفته شد، حضرت او را احضار فرمود، پس از تحقیق و مسلم شدن قضیه، دستور داد ۱۰۰ تازیانه باوزندند.

یکی از فامیل‌های سرشناس او، حضرت را بخاطر ایعمل، که می‌پنداشت آبروی خانوادگی‌شان را برده است، مورد انتقاد شدید قرار داد و گفت: همین کارهای تو باعث میشود که دوستان از تورتونجید مخاطرشوند، و به صف دشمنانت بپیوندند؟! حضرت در پاسخ او فرمود: «مگو من برخلاف حق و عدالت، کاری کرده‌ام؟! این خدا است که بما امر میکند: «شما که ایمان دارید، برای خدا قیام کنید، و بانصاف گواهی دهید، دشمنی با قومی وادارتان نکند که از عدالت بیرون روید، عدالت کنید که به پرهیزگاری نزدیک‌تر است و از خدا بترسید که خدا از اعمالیکه میکنید خبر دارد» (۱).

و من در اجرای عدالت و فرمان خدا از هیچ چیز، هراس و ملاحظه نخواهم داشت» (۲).

و باید دانست که علت پیدایش جنگهای داخلی در زمان حکومت چند سالهٔ علی، جز باین منظور نبوده که گروهی جاه طلب، خواستار امتیاز و تبعیض بودند و علی با آنها موافقت نمیکرد.



(۱) سورهٔ مائده آیه ۸

(۲) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۴۷۸

زره از آن من است ، نه آنرا فروخته و نه بخشیده ام

روزی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ، در ایام خلافت ظاهریش ، زره خود را در دست مردی نصرانی که از افراد معمولی کشور اسلامی بود مشاهده کرد ، او را پیش «شریح» که از ناحیه او منصب قضاوت را داشت ، برد و گفت : این زره از آن من است ، نه آنرا فروخته و نه بخشیده ام !

شریح از مرد نصرانی پرسید : در مقابل ادعای علی چه میگوئی ؟
او در جواب گفت : زره مال من است ولی در عین حال امیر المؤمنین را دروغ گو
نمیدانم !

شریح ، رو به علی کرد و گفت : آیا برای ادعای خود شاهدی داری ؟
حضرت تبسمی فرمود و گفت : رسم قضاء همین است که تو داری ولی من ،
بر این امر ، گواهی ندارم . شریح ، حکم بنفع مرد نصرانی کرد وزره را باو داد .
مرد نصرانی زره را گرفت و میرفت ، امام همچنان باو نگاه میکرد .
مرد نصرانی از این صحنه غیر منتظره که رئیس يك کشور بزرگ اسلامی ، با
يك فرد عادی غیر مسلمان ، در دادگاهی که جزء تشکیلات حکومت اوست ، طبق
مقررات ، بازجوئی شود و محکوم گردد و با آنکه میتواند ، اعمال قدرت کند و
اصل « همه کس در برابر قانون و دادگاه مساوی هستند » را زیر پا بگذارد ،
به قانون مساوات احترام گذاشت و خود محکوم گردید ، فوق العاده تحت تأثیر قرار
گرفت ، هنوز که چند قدمی پیش نرفته بود برگشت و گفت : من گواهی میدهم که
این دستورات ، دستورات انبیاء ، و این طرز رفتار ، رفتار پیغمبران است
آخر چگونگی میشود پیشوای مملکتی با يك فرد عادی در دادگاهی که مربوط
به خود اوست محاکمه شود ، و محکوم گردد ؟

آنکه حقیقت جریان را اینطور شرح داد : سوگند بخدا زره از آن شما است و

من دروغ گفته‌ام و من این زره را هنگامیکه از جنگ صفین مراجعت کرده و می‌آمدید از روی شتر شما برداشته بودم .

سپس اسلام آورد و یکی از دوستان مخلص امیرالمؤمنین گردید و بعد از زمانی همه دیدند که او در جنگ نهروان ، در رکاب علی چه نحوه فداکاری و شجاعت از خود نشان میداد^(۱)»



فرزند استاندار تازیانه میخورد!

در تاریخ خلفاء ، وجانشینان پیغمبر اسلام نیز به نمونه های فراوانی برمیخوریم که اصل مساوات ، در آنموارد ، کاملاً رعایت گردیده است .

مثلاً در تاریخ زمامداری خلیفه دوم ، نوشته‌اند ، عمرو عاص از طرف خلیفه استاندار مصر بود ، روزی او در مسابقه اسب دوانی با یکی از افراد معمولی آنجا ، برسر مبلغی شرط بندی کرد اتفاقاً مسابقه به نفع آن مرد مصری پایان پذیرفت ، و او مبلغ مورد نظر را از فرزند عمرو عاص ، مطالبه کرد ، والی زاده بجای آنکه بدهکاری خود را بآن مرد بپیر دازد ، با تازیانه برسر او کوبید ، هنگامیکه او فرزند استاندار را تهدید به شکایت پیش خلیفه کرد ، او را مورد تمسخر قرار داد و گفت : « شکایت تو در حق من بی اثر است زیرا من پسر دو بزرگوار هستم » (أنا ابن الاکرمین) !

مرد ستمدیده به مدینه رفت ، عمرو عاص و فرزندش نیز بمناسبت موسم حج بمدینه آمده بودند ، مرد مصری جریان شکایت خود را به خلیفه گفت ، او پس از اطلاع از درستی قضیه ، خطاب به عمرو عاص کرد و گفت : « چرا مردم را برده خود قرار داده‌اید ، و حال آنکه خدا آنها را آزاد آفریده است ؟ !

آنگاه تازیانه خود را بمرد شاکی داد و گفت : نورچشمی دو بزرگوار را

بزن !!

او هم بهمان مقداری که از دست والی زاده کتک خورده بود ، قصاص کرد ،^(۱)



پادشاه غسانی از ترس مجازات ، فرار میکند ؟

« جبلة بن ایهیم » که مردی نصرانی و یکی از پادشاهان سوریه بود ، در زمان خلافت عمر ، به مدینه آمد و اسلام آورد ، چون موسم حج فرارسید ، بانفاق خلیفه به مکه رفت ، هنگام طواف ، پای عربی به جامه او پیچید و جامه اش باز شد ، جبلة سخت خشمگین شد ، مشتی محکم ، بر بینی عرب زد که بینی او شکست و خون از آن جاری شد ، عرب شکایت نزد خلیفه برد ، خلیفه حکم کرد که اگر عرب از او راضی نباشد ، قصاص شود یعنی : عرب هم مشتی بر بینی او زند .

پادشاه از این حکم متحیر شده و گفت : ای خلیفه ، آیا میشود ، یک مرد عادی دست بطرف شاه دراز کند و او را قصاص نماید ؟

خلیفه گفت : قانون اسلام همین است که گفته آمد ، اسلام در اجراء دستور خدا و برقراری عدالت ، شاه و گدا نمی شناسد ، همه مردم در برابر قانون یکسان هستند .

عدل اسلام ، بر شاه سابق سوریه گران آمد و مهلت خواست ، شبانه فرار نمود و به « هراکلیوس » امپراطور رم ملحق گردید .

ولی طولی نکشید که از کرده خود پشیمان شد و اشعار زیر را بعنوان تأثر از وضع خود که از اسلام بخاطر عدالت و مساواتش دست کشیده و بآئین نصرانیت و کشور

(۱) حقوق الانسان ص ۲۵ - مرد نامقنای ص ۷۱ - المدالة الاجتماعية فی الاسلام

اختلاف طبقاتی (رم) پناهنده شده سرود :

تنصرت الأشراف عن عار لطمه
و ما كان فيها لو صبرت لها ضرر
تكنفني منها لجاج و نخوة
و بعث لها العين الصحيحة بالعود
فيا ليت أُمِّي لم تلدني و ليتني
رجعت إلى الأمر الذي قاله عمر^(۱) (۲)
این بود ، مساواتی که اسلام از آن حمایت میکند ، و آن بود ، تبعیضاتی که دنیا
از آن جانبداری میکند ، به بین تفاوت رد از کجا است تا بکجا ؟



سنجش و مقایسه

درست است که اسلام ، يك آئين مساوات است ، در مرحله انسانیت ، و در مرحله تشريع قانون ، و در مرحله داوری و اجراء ، میان افراد بشر ، برابری را از نظر دور نمیدارد ، لیکن در عین حال ، اسلام ، در پاره ای از احکام و مقررات ، میان زن و مرد ، مسلمان و غیر مسلمان و نظائر اینها فرق قائل شده است .
مثلاً حق زعامت عامه ، منصب فتوی و قضاء . امامت بر مردم ، فرمانروائی ارتش اسلام و امثال این حقوق را از طائفه نسوان ، و افراد غیر مسلمان ، سلب کرده است ، از نظر اسلام ، زنان و غیر مسلمانان ، نمیتوانند ، شاغل مناصب یاد شده گردند .
بنابراین ، اینطور نیست که اسلام ، در همه موارد ، بامواد يك ، دو ، شش ،

(۱) اشراف ، بخاطر ننگ قصاص ، نصرانی میشوند ، ولی هر گاه این ننگ را تحمل میکردم ، زبانی نکرده بودم لجاج و نخوت مرا از قصاص باز داشت ، و من با اینکارم چشم صحیح را با چشم کور معامله کردم ایکاش مادر مرا نمی زائید ، و چه خوب بود که بحکم عمر کردن می نهادم و تسلیم میشدم

(۲) امام علی ابن ابیطالب ج ۱ ص ۲۱۲ - تمدن اسلام و عرب ص ۱۶۱ - حقوق

هفت و ده اعلامیه حقوق بشر که فعلاً مورد مقایسه ما است ، موافق باشد ، اما باید توجه داشت که این تفاوتها نه بمنظور دامن زدن با اصول غلط امتیاز طبقاتی و افسانه نژادی است ، بلکه هر کدام از آن تفاوتها بخاطر جهات و مصالحی است که هرگاه در مقام قانونگذاری ، آن جهات و مصالح ، در نظر گرفته نمیشد ، و آن اختلافها مراعات نمیگردید ، میشد گفت که: اسلام ، رعایت حق و عدالت و انصاف را نکرده و به بشریت ظلم ، روا داشته است .

و ما در خلال مباحث آینده این کتاب ، مخصوصاً در بحث « آزادی » ، « حقوق و شخصیت زن » ، « اسلام و محاکم صالحه » و « تابعیت » رمز این تفاوتها را توضیح ، خواهیم داد ، و کاملاً روشن خواهیم کرد که چون ، همیشه قانون بایستی با فطرت و نیازمندی انسانها ، و مصالح عمومی جامعه ، متناسب و انطباق داشته باشد ، از اینجهت است که در پاره‌ای از موارد ، اسلام میان حقوق و تکالیف افراد مختصر ، تفاوتی قائل شده است .

و میدانیم : خواننده محترم نیز ، با مطالعه فصول آینده این کتاب ، و توجه به فلسفه موارد اختلاف ، با ماهم عقیده خواهد شد ، و اینمقدار از تفاوت و عدم برابری را ملاک نا درستی اسلام ، و مزیت اعلامیه حقوق بشر ، نخواهد دانست بلکه برعکس این تفاوتها را دلیل باریک بینی و عمق ، قوانین اسلام ، خواهد شمرد .



اسلام

و

آزادی^(۱)

اسلام و آزادی

تلاش برای تحصیل آزادی

آزادی کلمه مقدسی است که تمام ملت‌ها ، اقوام و افراد بشر ، طبعاً خواستار حقیقت آن بوده ، و برای بدست آوردن معنی واقعی آن ، همواره تلاش میکرده‌اند . هم اکنون نیز ، يك جنبش همگانی در سراسر جهان ، حتی در نقاط دور از تمدن آفریقا و غیره که از لحاظ تمدن و فرهنگ ، بسیار عقب مانده هستند ، علیه استبداد ، و استعمار شروع گردیده امید است که پایان این شب سیه سپید ، و تحصیل آزادی واقعی برای بشریت قطعی باشد .

لیکن ، هنوز که هنوز است ، بشریت ، با آنهمه تلاش و فعالیتی که در طول تاریخ زندگی برای بدست آوردن «آزادی» نموده ، و آنهمه خون‌هاییکه در این راه ریخته ، و آنهمه قربانی‌هاییکه داده است ، نتوانسته خود را از چنگال اهریمنانه استبداد ، نجات دهد و آزادی بمعنی واقع کلمه را بدست آورد !!



آزادی چیست ؟

مؤلف کتاب « حقوق اساسی » آزادی را اینطور تعریف میکند : « آزادی عبارت از این است که اشخاص ، بتوانند ؛ هر کاری را که صلاح و مقتضی بدانند ؛ انجام دهند ، مشروط بر اینکه اقدامات و عملیات آنها صدمه‌ای بحق دیگران ؛ وارد نساخته و با حقوق جامعه منافات نداشته باشد » (۱)

« منتسکیو » مؤلف کتاب نفیس « روح القوانین » می نویسد : « هیچ کلمه‌ای باندازه کلمه آزادی . از آن را متوجه خود نساخته است ، و بهیچ کلمه‌ای معانی مختلف ، مانند کلمه آزادی داده نشده است . »

آنگاه معانی فراوانی برای این کلمه نقل میکند و در آخر کار ، معنی زیر را قبول میکند :

« آزادی عبارت از این است که انسان ؛ حق داشته باشد ؛ هر کاری را که قانون اجازه داده و می دهد ، بکند و آنچه که قانون منع کرده و صلاح او نیست ، مجبور بانجام آن نگردد »^(۱)

« هرلد ، لاسکی » در کتاب « آزادی در دولت امروز » مینویسد : « منظور از آزادی ، نبودن مانع برای اوضاع و شرایط اجتماعی است که وجود آنها در تمدن امروز لازمه خوشبختی فرداست »^(۲)

تعریفهاییکه تا اینجا برای آزادی نقل کردیم ، مربوط بطرز تفکر دانشمندان غرب بوده است و اگر بخواهیم پیش از شروع بحثهای دامنه دار آینده ، آزادی را یک طرز صحیح و معقولی که با بی بند و باری نیز مخالف باشد ، تفسیر کنیم ، باید بگوئیم : « آزادی عبارت از نبودن مانع ؛ دسرها اندیشه درست ، و اعمال شایسته است » .



اقسام آزادی :

آزادی ، دارای مصادیق فراوانی است که مهمترین آنها اقسام زیر است :

۱ - آزادی شخصی

۲ - آزادی فکری

(۱) روح القوانین چاپ چهارم ص ۲۹۲

(۲) مجله فردوسی مهرماه ۱۳۴۶

۳- آزادی سیاسی

۴- آزادی مدنی

۵- آزادی دینی

ما در بحثهای آینده ، هر کدام از اقسام آزادی فوق را توضیح داده ، آنگاه نظر جهان بینانه اسلام را در باره آن اقسام ، بیان خواهیم نمود .

۱- آزادی شخصی:

منظور از آزادی شخصی ، اینست که : هر کسی حق دارد ، همانطوریکه خدا او را آزاد آفریده و باو اراده و اختیار داده است ، سر نوشت زندگیش را شخصاً تعیین کند و تحت نفوذ جائزانه دیگران ، قرار نداشته باشد .

این اصل ، میگوید : هیچ فردی حق ندارد ، روی تمایلات و هواهای نفسانی ، دیگران را تحت تملک و « عبودیت » خود در آورده ، مالک بر جان و مال و اراده و افکار آنان باشد !!

این قسم از آزادی ، از نظر اسلام ، بعنوان « یک حق طبیعی » برای افراد بشر ، شناخته شده و بایستی تمام مردم ، در حفظ این حق کوشیده از تضییع آن ، جلوگیری جدی بعمل آورند .

هدف از آمدن تمام پیغمبران ، این بوده که مردم را بعدالت ، وادار ، و آزادی صحیح و معقول را برای جامعه حفظ نمایند : « لقد أرسلنا رسلنا بالبینات ، و أنزلنا معهم الكتاب والمیزان ، ليقوم الناس بالقسط : ما پیغمبران خود را با دلایل آشکار فرستادیم و با آنان ، کتاب و میزان ، همراه کردیم ، تا مردم را بعدالت وادار نمایند ، ^(۱)

هنگامیکه دیکتاتور خود کلمه مصر « فرعون » سوابق نعمت خود را برخ حضرت موسی عليه السلام میکشید که ، تو در میان ما بزرگ شدی و از تو نگهداری و سر پرستی

کردیم ، حال ، این چه نمک ناشناسی است که میکنید ، و این چه سر و صدائی است که پیا کرده‌اید ؟ موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ در پاسخ او مسأله سلب آزادی که فرعون ، برای مردم ، فراهم کرده و بنی اسرائیل را بعبودیت کشیده است ، اینطور تقبیح کرده و مورد نکوهش ، قرار میدهد : « **و تَلَك نِعْمَةٌ تَمْنَهَا عَلٰى اَنْ عِبَدْتَ بَنِي اِسْرَائِيلَ** » این چه نعمتی است که بر من ، منت میگذاری ، با آنکه فرزندان اسرائیل را به بندگی خود ، در آورده و از آنان ، سلب آزادی نموده‌ای ؟ (۱)

این بیان ، بخوبی میفهماند که سلب کردن آزادی ، دیگران ، و برده ساختن مردم ، گناهی است که هیچ عمل شایسته و نیکی ، اگر چه هم تربیت و تکفل پیغمبر بزرگی مانند حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ باشد ، نمیتواند جبران زشتی و ناپسندی آن را بنماید .

اسلام ، نه تنها شخص بیدادگر را که مردم را تحت عبودیت خود ، درمی آورد سزاوار توبیخ ، میداند ، بلکه کسانی را که در حفظ این حق طبیعی خود ، نمیکوشند و با دست خویش ، زنجیر بندگی را بگردن خود میاندازند ، مستوجب نکوهش و عذاب میداند : « **غیر از خدا پدران روحانی و پیشوایان مذهبی شان را بامسیح ؛ پسر مریم ، ارباب و صاحب اختیارشان ، قرار دادند ، و حال آنکه جز پرستیدن خدای یگانه که خدائی غیر او نیست ، و از آنچه که با او شریک پندارند ، منزّه است ، دستوری نداشتند** » (۲)

حقیقتی که جای هیچگونه انکار و تردید نیست ، اینست که : خوشبختی و بدبختی ، عزت و ذلت افراد و ملتها بدست خود آنهاست ، خداوند هیچ قومی را بدون سبب ، ذلیل و برده دیگران نمی‌سازد (۳) و لذا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ، در خطبه « قاصعة »

(۱) سوره شعراء آیه ۲۱

(۲) اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله و المسيح ابن مریم ، و ما امروا

الا لیمبدوا الها و احداً لا اله الا هو سبحانه عما یشرکون (سوره توبه آیه ۳۱)

(۳) ان الله لا ینیر ما بقوم ، حتی ینیروا ما بانفسهم (سوره رعد آیه ۱۳)

آنجا که پیروان خود را دعوت به مبارزه و جهاد و وحدت کلمه میکند ، از تاریخ گذشتگان یعنی فرزندان اسرائیل و اسحق ، استشهاد میکند که در اثر نداشتن روح وحدت و ایمان و شهامت ، بروزگاری گرفتار شدند که : « فراعنه آنان را به عبودیت و بردگی گرفتند ، و به سخت ترین عذاب گرفتارشان کردند ، و کاسه زهر آسین مشقت و بدبختی به تدریج ، بآنها نوشاندند و بدین منوال ، در ذلت مرگ آسا ، وزیر یوغ استعمار فراعنه بسر میبردند ، هیچ حيله ای برای نجات ، و راهی برای دفاع ، نداشتند ... »

آنروز که کسری ها و قیصرها ارباب و صاحب اختیار آنان بودند ، و پیوسته از سر زمینهای پر نعمت و سواحل دریای عراق (دجله و فرات) و محیطهای سرسبز ، کوچشان میدادند و بجاهای بدآب و هوا میبردند ، و بطور خلاصه در يك زندگی نکبت بار و درد آلودی بسر میبردند ... ، ^(۱)

ولی هنگامیکه بخود آمدند ، و تصمیم گرفتند در برابر بیدادگری مبارزه کنند و آمادگی برای مشمول عنایت خدا واقع شدن ، پیدا کردند : « آنان را از گرفتاریهای سخت ، گشایش و رهایی داد ، و بآنها عوض ذلت و خواری ، ارجمندی ، و عوض ترس ، آسودگی عطا فرمود ، تاجائیکه فرمانروایان و پیشوایان مردم شدند و بیش از آنچه که انتظار میرفت ، بآنها از ناحیه خدا عزت و آقائی داده شد ، ^(۲)

(۱) اتخذتهم الفراعنة عبداً فساموهم سوء العذاب ، وجرعوه المرار فلم تبرح الحال بهم في ذل الملكة و قهر الغلبة ، لا يجدون حيلة في امتناع ولا سبيلا الى دفاع ... ليالي كانت الاكاسرة و القياصرة ارباباً لهم ، يحتازونهم عن ريف الافاق و بحر العراق و خضرة الدنيا الى منابت الشيح ...

(۲) جعل لهم من مضايق البلاء فرجاً ، فابدلهم الزم مكان الذل والامن مكان الخوف فصاروا ملوكاً حكاماً وائمة اعلاماً و قد بليت الكرامة من الله لهم ما لم تبلغ الامال اليه بهم (اقتباس از خطبه قاصه ، خطبه ۱۸۷ - صفحات ۱۷۶ - ۱۷۸ نهج البلاغه محمد عبده ج ۲)

آزادی

يك حق طبیعی است

برخی افراد ، که گاهی دانشمندان وفلاسفه‌ای مانند « ارسطو » نیز ، در میان آنها دیده میشود ، معتقدند : خداوند ، دونوع انسان آفریده است : آزاد ، و برده ! گروهی تنها باین دلیل که طبیعت پوست بدنشان را سیاه کرده ، یا نیروی بدنی بیشتری برای کارکردن دارند ، یا از فرزندان اسرائیل ، نیستند ، بامانند طبقه «چودر» ونجسهاکه از قسمت سفالی برهما آفریده شده‌اند ! بایستی همیشه اسیر و برده دیگران بوده ، از آزادی بطوری کلی محروم باشند !^(۱)

این طرز تفکر غلط ، از دیر زمانی در میان گروهی استعمار گروسودجو وجود داشته و موجب بسیاری از بیعدالتیها و جنایات غیر انسانی گردیده که هم اکنون نیز ، آثار شوم آن ؛ بشکل نژاد پرستی ر جنک سیاه و سپید ، و . . . در دنیا بچشم میخورد !!

ولی اسلام ، باینگونه افکار انحرافی وجائزانه شدیداً مبارزه میکند و این طرز تفکر را بکلی غلط و نادرست میداند . اسلام ، معتقد است : تمام افراد بشر ، از نسل يك پدر و يك مادر هستند و هیچگونه امتیازی جز از نظر شایستگی و تقوی نسبت بدیگران ، نداشته ، همه و همه در حقوق انسانی که بارزترین مصداق آن ، آزادی شخصی افراد است ، باهم برابر و یکسانند .

(۱) هر کدام از جهات فوق ، علیی است که گروهی از آنجهت ، جمعی را آقا و جمعی دیگر را برده می‌پندارند ، برای تفصیل آن ، مراجعه شود به : روح القوانین ، بردگی در اسلام . تاریخ تمدن ویل دورانت ، تاریخ آلبرماله . . . وما قسمتی از اینجهت را در بحث مساوات آورده‌ایم .

علی عليه السلام ، در این زمینه میفرماید : « الناس كلهم أحرار ، الامن أقر على نفسه بالعبودية - تمام مردم ، آزاد آفریده شده‌اند ، مگر کسانی که از روی اختیار ، بردگی را برای خود پذیرفته‌اند ! »^(۱)

و در آنجا که فرزند برومندش ، امام مجتبی عليه السلام را بشکل « وصیت » درس انسانی می‌آموزد چنین میفرماید : « لا تكن عبد غيرك وقد جعلك الله حراً - خود را برده دیگران ، مساز ، زیرا خدا ترا آزاد آفریده است ، »^(۲)

این دو عبارت ، که از نخستین جانشین بر حق پیغمبر اسلام ، علی بن ابیطالب عليه السلام نقل کردیم ، نه تنها اعتقاد باینکه خداوند ، دو نوع انسان « آزاد و برده » آفریده است را ، نادرست و بی اساس ، اعلام ، میکند بلکه این درس را نیز بمردم میدهد که : عزت و ذلت ، آزادگی و بردگی ، آفائی و توسری خوری هر فرد و جامعه و ملتی بدست خود آنها است ، این خود مردمند که بر اثر نداشتن روح شهامت و آزادیخواهی ، عزت و شرافتمندی ، محیط را برای استبداد استعمارگران آماده میکنند و آنها نیز هر نوع سواری که بخواهند از وجودشان بگیرند .

بنابراین ، طبق منطق رهبر آزادگان ، علی عليه السلام ، هرگاه افراد و ملتها بخواهند برای همیشه از زیر بار ذلت و بردگی خداوندان زور و زر ، خلاص شوند و لاشه گنبدیده استعمار و استثمار را در صحنه زندگی دفن نمایند ؛ بایستی در مرحله اول شخصیت انسانی خود را درک کرده و بدانند ، هیچگاه خداوند آنان را برده و اسیر دست دیگران نیافریده است عزت و ذلت آنها بدست خود آنها است و در مرحله دوم ، برای بدست آوردن آزادی از دست رفته تلاش پیکیر و دامنه داری را آغاز نمایند ولو در راه تحصیل آزادی واقعی رنجها و شکنجه‌ها تحمل نمایند . نه آنکه برای منافع خیالی وزود گذر به وضع ذلت بار تن داده ، برای همیشه خود را توسری خور و برده استعمارگران ، قرار دهند .

(۱) وسائل ج ۳ ص ۲۴۳

(۲) نهج البلاغه فیض ص ۹۲۰

اسلام ، برای آنکه هیچوقت هیولای بردگی سایه شوم خود را بر سر مردم نیافکند بیرون خود را به داشتن روح عزت و آزادگی تهییج واز فرومایگی و خوارشدن در مقابل دیگران ، بر حذر داشته مسلمانان واقعی را بواسطه روح عزت و شرافتمندی که دارند ، می ستاید **وَاللّٰهُ الْعِزَّةُ لِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ** ، **وَلٰكِن الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ** عزت و بزرگواری از آن خدا و پیامبرش و مؤمنان است ؛ لیکن منافقان ، این حقیقت را درك نمیکنند ،^(۱)

امام ششم (ع) میفرماید : « خداوند ، اختیار تمام کارها را بدست مؤمن سپرده است مگر اختیار خوار کردن خویش را که چنین اختیاری باو نداده است »^(۲)

رهبر پرهیزکاران ، علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ ، هنگامیکه بشهر « انبار » رسید ، مردم آنجا طبق عادت دیرین خود که در مقابل شاهان ، بخاک میافتادند ، در برابر او نیز احترام و تعظیم را از حد گذرانیدند ، حضرت از اینکارشان ، فوق العاده ناراحت شد و فرمود : « این چه کاری است که میکنید ؟ » آنها گفتند : این رسم ما است که سرداران و فرمانروایان خود را باین گونه احترام میکنیم !

امام فرمود : « بخدا قسم ، فرمانروایان از اینکار سودی نمی برند ، و شما هم نه در دنیا و نه در آخرت از این کار مشقت بار بیحاصل ، طرفی نمی بندید چقدر زیانبار است رنجی که کیفر بدنبال دارد ، و چه بسیار سود بخش است راحتی که ایمنی از آتش بهمراه دارد »^(۳)

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بدینوسیله خواست بآنها بفهماند ، بآنکه خدا آنها را آزاد آفریده است چرا با کرش بیش از حد در مقابل بندگانی مثل خود شخصیت انسانی خویش را

(۱) سوره منافقون آیه ۸

(۲) ان الله تبارك وتعالى فوض الى المؤمن كل شيء الا اذلال نفسه وسائل ج ۶ ص ۲۲۴

(۳) نهج البلاغه فیض ص ۱۰۹۴

لگدکوب کرده رسم «عبودیت» در برابر دیگران را همچنان زنده نگاه میدارند؟!



اسلام آثار بردگی منحوس را محو میکند

هنگامیکه خورشید تابناک اسلام، از افق مکه درخشیدن میگرفت، ملت‌ها زیر چکمه استبداد، آخرین رمق را طی میکردند و بساط دیکتاتوری و سلب آزادی از بندگان خدا، رونق کامل داشت.

توده ملت، زیر چنگال اهریمنانه فرمانروایان و اشراف و سرمایه داران، دست و پا میزدند و درمقابل اراده و خواست آنها قدرت ابراز هیچ نوع عکس‌العملی را نداشتند.

اسلام آمد، برای آنکه مردم زجر کشیده و شکنجه دیده را از این وضع رقت بار نجات دهد و همه گونه آزادی معقول را در سایه بندگی خدا بمردم اعطاء نماید:

«ای پیروان کتب صحیح آسمانی بیائید بیک اصل مشترک که میان ما و شما است عمل کنیم و آن اینکه غیر خدا را «عبادت و بندگی» نکنیم و برای او شریک قائل نشویم، برخی از ما برخی دیگر را بجای خدا ارباب و صاحب اختیار خود ندانیم» (۱)

چون، توده ملت در اثر فشار هیئت حاکمه و صاحبان زر و زور که میرفت استخوان‌هایشان توتیا شود، اسلام را پناهگاه خوبی برای رهائی از عبودیت غیر خدا تشخیص دادند از اینجهت بسوی آن گرایش خاصی پیدا کردند و طولی نکشید، ارتش رهائی بخش اسلام، در مقابل امپراطوریهای بزرگ ایران و روم که پایه‌های حکومتشان، بر اساس محرومیت اکثریت ملت، استوار بود، قرار گرفت و آنان را

(۱) قل یا اهل الكتاب تالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم ان لا نعبد الا الله ولا نشرک

به شیئا ولا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله (سوره آل عمران آیه ۶۴)

بر اساس عدالت و مساوات و آزادی دعوت نمود .

هنگامیکه « زهره » افسر رشید اسلام ، در جنگ « قادسیه » با « رستم فرخزاده » فرمانده ارتش ایران ، روبرو گردید ، رستم از او پرسید : « دین اسلام چیست ؟ زهره در جواب او گفت : اعتقاد به خدای یگانه و پیامبری محمد (ص) فرستاده او رستم پرسید : دیگر چه ؟ زهره در پاسخ گفت : « اخراج العباد من عبادة العباد الى عبادة الله و الناس بنو آدم و حواء اخوة لاب و ام اسلام آئینی است که مردم را از بندگی افرادی مانند خودشان ، نجات میدهد و آنها را منحصر آبنده خدایمیسازد همه مردم فرزندان آدم و حواء و از یک پدر و مادر هستند »^(۱) ملت مسلمان ، چند صباحی در سایه اسلام ، از نعمت وجود آزادی بمعنی واقع کلمه ، برخوردار بود ، تا حکومت اسلام ، بدست گروهی فرصت طلب ، که از زمان پیدایش اسلام ، زیر ماسک دینداری ، نقشه انهدام و نابودی آنرا میکشیدند ، افتاد . بنی امیه که خود ، از بقایای اشراف و ثروتمندان مکه بوده اند ، و از دسترنج توده ملت ، آلف والوف ، جمع کرده بودند ، از موقعیت ، استفاده کرده ، همانطوریکه پیغمبر اسلام ، خبر داده بود ، حکومت آزادی بخش اسلام را تبدیل به سلطنت و استبداد ، نموده ، توده ملت را « عبید » و برده خود ساختند !^(۲)

وقتیکه فرزند آزاده و برومند اسلام ، حسین بن علی علیه السلام ، احساس کرد که بنی امیه اساس حکومت اسلام را از مسیر واقعی خود ، منحرف کرد مانند هر گاه وضع ، همچنان ادامه یابد ، بیم آن میرود که اساس و واقعیت دین ، از بین برود ، از اینجهت ، قیام کرد و با قیام خود ، بجهان بشریت ، اعلام نمود که حکومت اسلام غیر از روش جائزانه این گروه از زمامداران خود سراسر است .

(۱) تفسیر الجواهر جزء اول ص ۷

(۲) پیغمبر فرمود : « اذا بلغ بنو العاص ثلاثین ، اتخذوا دین الله دولا

و عبادة الله خولا » . (الفدیر ج ۸ ص ۲۵۷)

آنوقتیکه عمال جنایت پیشه یزید ، حسین بن علی را تکلیف به تبعیت از یزید نمودند ، در جواب آنها رسماً اعلام کرد : « لا اعطینکم بیدی اعطاء الذلیل ولا اقرکم اقرار العبید ، . . هیهات منا الذلة یایی الله ذلك لنا ورسوله و المؤمنون و حجور طابت و طهرت و انوف حمیه و نفوس ایبه من ان تؤثر طاعة اللئام علی مضارع الکرام ، انی لا اری الموت الاسعاده ولا الحیوة مع الظالمین الا برما » (۱) (۲) .



در خاتمه این بحث (آزادی شخصی) تذکریک نکته ضروری بنظر میرسد ، و آن اینکه : ممکن است گفته شود : اگر اسلام ، طرفدار آزادی شخصی مردم است ، و میخواهد : همه کس ، مالک جان و مال و اراده و عمل خود باشند ، پس چرا رژیم برده داری دوران استبداد و فتودالیت را برسمیت شناخته ، گروهی را بنام « برده و غلام » از بسیاری از حقوق شخصی و اجتماعی ، محروم کرده است ؟!

هر گاه اسلام ، طرفدار آزادی ملتها و نجات آنان ، از زیر چکمه های استبداد بوده نمی بایست ، اجازه دهد ، مشتی افراد تن پرور و بیکاره بنام « ارباب » مالک همه

(۱) هرگز دست تسلیم ، مانند ذلت زدگان بدست شما نخواهم داد ، و مانند بندگان بحکومت شما تن نمیدهم ... هشیار باشید که بی پدر و مادر ناکس ، پافشاری کرده و مرا بین دو چیز مخیر ساخته ، بین شمشیر از نیام بر آوردن و تن بمرگ دادن ، یا سرفروید آوردن در برابر دو نان و تن بذلت دادن ، چه دور است از من ذلت ! خدا و رسولش و دامنهای پاک و دماغهای غیر تمند و روحهای بلندی که در برابر ناپاکان سرتسلیم ، فرود نمی آورند ، همه اباء دارند که من طاعت دو نان را بر قتلگناه سرفرازان برگزینم ... من مرگ را جز سعادت ، و زندگی با ستمکاران را جز ننگ و بدبختی نمیدانم (اقتباس از تنبیه الامه و تنزیه الملة مرحوم آیه الله العظمی نائینی - نفس المهموم مرحوم محدث قمی)

(۲) در بحث آزادی شخصی ، صرف نظر از مدارک یاد شده از مقاله دانشمند معظم آقای سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی در مکتب تشیع نیز استفاده شده است .

چیز گروه فعال و زحمتکش دیگر (بردگان) باشند و با آنان همانند «اجناس و امتعه» معامله کنند نه اشخاص ۱۱

از آنجا که موضوع «بردگی» صرفنظر از جهات فوق ، خودنیزیکی از مسائلی است که برخی از افراد بی اطلاع و مغرض ، آنرا دستاویز قرار داده ، علیه اسلام ، تبلیغات سوء میکنند ، از اینجهت لازم است ، برای روشن شدن ماهیت و علل و کیفیت بردگی در اسلام ، این مسأله را دقیقاً مورد بررسی قرار دهیم ، تا معلوم شود که تجویز بردگی روی چه فلسفه‌ای بوده ، و چرا اسلام ، با آنکه طرفدار آزادی انسانها است ، آنرا یکباره لغو نکرده است ۱۲



اسلام و بردگی؟!!

آیا بردگی فطریست؟

تاریخ بردگی بخوبی معلوم و روشن نیست و در باره منشأ آن نیز نظرات مختلفی ابراز شده بطوریکه «منتسکیو» در روح القوانین مینویسد ممکن است منشأ بردگی یکی از عوامل زیر باشد:

۱ - حقوق بین‌المللی اینطور ایجاب می‌کرده که اسیران جنگی در حکم غلامان باشند تا آنها را نکشند،

۲ - قانون مدنی روم به بدهکاران که مورد آزار و اذیت بستانکاران واقع میشدند، اجازه میداده خود را بآنها بفروشند و یا در عوض طلبهای خود آنها را برده خود سازند!

۳ - قانون طبیعت، اولاد پدری را که خود غلام است، مانند پدرانشان غلام میکند، زیرا این قانون اینطور ایجاب می‌کرده که چون پدر غلام میباشد و نمیتواند فرزند خود را غذا بدهد. آنها هم باید در غلامی بسر برند.

۴ - حق بندگی ناشی از تحقیر يك ملت نسبت بملت دیگر است که مبنی بر اختلاف عادات و رسوم میباشد.

۵ - منشأ اصلی آن وجود فرد قوی و ضعیف در اجتماع انسانی توأم با روح طغیان و استعمار است.

عوامل پنجگانه‌ای که فوقاً ذکر شد همه در این حقیقت با هم شریکند که بردگی يك امر عرضی است که از خارج بواسطه یکی از عوامل یاد شده بر انسان تحمیل گردیده و او را از حالت آزادی به بردگی کشانیده که اگر آن عوامل ممنوع و یا از بین برود بردگی نیز از بین رفته و ملغی خواهد شد.

لیکن بنا بر نقل منتسکیو ، ارسطو میخواید اثبات کند که غلام و برده فطرتاً وجود داشتند و خواهد داشت^(۱) و عبارت دیگر ارسطو میگوید : بردگی برای عده‌ای فطریست ، خداوند برخی از مردم را آفریده تا برده و غلام دیگران باشند !

فیلسوف نامبرده در کتاب سیاست خود اینطور مینویسد « طبیعت غلام را خلق کرده و اصولاً بربرها و اقوام دور از تمدن ، برای انقیاد و خدمتگذاری ، و یونانیان برای فرمانروائی و آزادگی آفریده شده‌اند^(۲) »

اگر ما گفته‌ایم این فیلسوف را بپذیریم ، و بردگی را يك امر فطری بدانیم دیگر تلاش برای آزادی بردگان ؛ يك عمل بیفایده و خلاف فطرت بشمار خواهد رفت و بایستی بردگان همواره در زیر یوغ اربابان بيمروت زیست کرده و هرگونه تلاش آزادی آنان غیر صحیح خواهد بود !

حال باید دید که آیا اسلام ، بردگی را يك امر فطری و طبیعی میدانند تا اگر قانونی بخواهد آن را لغو کند چون قانونی برخلاف طبیعت است قابل پذیرش و مشرئمر نباشد ؟ یا آنکه اسلام بردگرا يك امر عرضی میدانند که از خارج بجهت عواملی زود گذر و موقت بر انسان تحمیل شده ، بطوریکه اگر عوامل پدید آورنده آن روزی از بین رفت ممکن است بردگی نیز بدنبال آن راه نیستی را گرفته و بکلی از بین برود ؟ ما بطوریکه بعداً شرح خواهیم داد ؛ از طرز قوانین و مقرراتیکه اسلام برای آزادی و استخلاص بردگان ؛ قرار داده میتوانیم اینحقیقت را اثبات کنیم که بردگی يك امر فطری و طبیعی نیست ، زیرا اگر بردگی يك موضوع ذاتی و فطری برای بردگان میبود ، در اینصورت چنانچه قانون و آئینی درصدد برمیآمد ، آن را لغو کرده ، حکم با آزادی بردگان بالفطره نماید ، آن قانون اقدامی برخلاف فطرت کرده بود درحالیکه

(۱) اقتباس از کتاب « روح القوانين ، مبحث بردگی صفحات ۴۰۶ - ۴۱۳ طبع چهارم ، البته مؤلف عوامل دیگری را نیز ذکر میکند که ما از لحاظ اختصار از آنها صرفنظر کردیم .

(۲) تاریخ بردگی ص ۲۵ .

اسلام با اینکه دین فطرت است مقدمات برجیده شدن بردگی را فراهم ساخته بعلاوه تصریحات زیادی در دستورات اسلام دیده میشود مبنی بر اینکه يك ضرورت زمانی و فصلی بیش نیست و بهیچوجه جنبه فطری بودن و نحوه آفرینشی ندارد یعنی چنین نیست که خداوند دونوع مخلوق آفریده باشد ، یکنوع بایستی همیشه آقا و ارباب باشد ، نوع دیگر همیشه برده و غلام ، بلکه تمام افراد بشر را از يك پدر و مادر همه را باهم برادر میدانند ، تنها عوامل جنگی و ارثی و غیره که مربوط بضرورت فصلی و زمانی است ، باعث شده گروهی بر گروه دیگر جنبه مولویت پیدا کند و گر نه مسأله بردگی بهیچوجه جنبه فطری بودن را ندارد .

نمونه های زیر برای اثبات این مدعی کافیت :

۱- علی عَلَيْهِ السَّلَامُ میفرماید : «الناس كلهم احرار الا من اقرع على نفسه بالعبودية» یعنی : تمام افراد بشر آزاد و حر آفریده شدند مگر کسانی که بر ضرر خود اقرار به بندگی نمودند «^(۱) یعنی : راهی را پیش گرفتند که منجر به بردگی آنان گردید .

۲- باز از نخستین امام شیعیان نقل شده که آنحضرت فرمود : « لا تكن عبد غيرك و قد جعلك الله حراً » یعنی : خود را بنده دیگران مساز ، زیرا خدا ترا آزاد آفریده «^(۲)

۳- حضرت زین العابدین عَلَيْهِ السَّلَامُ ، در ضمن رساله ای که موسوم برسأله حقوق است ، در این باره چنین میفرماید : « و اما حق مملوكك فان تعلم انه خلق ربك و ابن ابيك و امك و من لحمك و دمك لم تملكه لانك صنعته دون الله . . . یعنی ، حقوقیکه برده تو نسبت بتو دارد ؛ اینستکه بدانی او آفریده پروردگار تو و پسر پدر و مادر تو و از گوشت و خون تو است معنی اینکه مالك او هستی ، چنین نیست که

(۱) وسائل ج ۳ ص ۲۴۳

(۲) نهج البلاغه فیض ص ۹۲۰ ایندو روایت ، در بحث آزادی شخصی نیز نقل شده

تو اورا آفریده ای نه خدا . . . ،^(۱) اینها نمونه‌هایی است که میشود از اینها این حقیقت را بدست آورد که: بردگی از نظر اسلام ، يك امر عرضی و یک ضرورت فصلی است که از خارج روی عواملی ، برعهده‌ای تحمیل شده ، چنانچه آن عوامل از بین برود ، بطور مسلم بساط بردگی نیز بدنبال آن طبعاً بر چیده خواهد شد و اینطرز تفکر برخلاف نظریه ارسطو ، خود یکقدم بطرف آزادی بردگان است .



دورنمایی از وضع رقت بار بردگان پیش از اسلام

واقعاً برای یک نفر آدم با وجدان و منصف ، مطالعه احوال بردگان قبل از اسلام ، امری بس دشوار و مشکل است زیرا در ضمن مطالعه سرگذشت و وضع زندگی این بیچارگان و بندگان خدا بچنان صحنه های رقت بار و شکنجه ها و آزار های غیر انسانی و کارها و عملیات قرون وسطائی برخورد میکنیم که عقل و وجدان آدمی چنان معامله‌ای را حتی با حیوانات موزی و درنده نیز جائز نمیشمارد .

ما گوشه‌ای از آنهمه اعمال خلاف انسانی و عقائد ناروائیکه مردم در طول تاریخ بشری نسبت باین بینوایان روا داشته و اجراء نموده‌اند و شکنجه‌هاییکه این بیچارگان ، تنها بجرم بردگی از دیگران دیده و تحمل کرده‌اند ، در این جا می‌آوریم آنهاییکه خواستار تفصیل بیشتری هستند میتوانند از کتابهای مفصلی که در این زمینه نوشته شده استفاده نمایند^(۲) .

« آبرماله » مؤلف کتاب « تاریخ رم » عقائد رومیها را دربارهٔ بردگان اینطور شرح میدهد : « در نظر قانون ؛ غلام و برده ، يك شخص ؛ یا انسان نیست ، بلکه غلام

(۱) تحف المقول ص ۲۶۲ - مکارم الاخلاق ص ۴۸۵

(۲) از قبیل روح القوانین - بردگی از نظر اسلام - تاریخ تحولات اجتماعی -

تاریخ بردگی - تاریخ رم - شبهات حول الاسلام و و .

چیزی است ، یا بقول یکی از مورخین « لاتینی » آلتی است که میتواند حرف بزند !
 بنابراین هیچگونه حقی ندارد !^(۱)

« منتسکیو » نویسنده کتاب « روح القوانین » مینویسد : « در قانون افلاطون ،
 مقرر شده بود که غلام نمیتواند از دفاع طبیعی استفاده نماید یعنی اگر باو حمله ور
 شدند نمیبایستی برای دفاع از خود اقدام کند ! افلاطون بموجب این قانون حق دفاع
 طبیعی را از غلام سلب نموده و درعین حال ، حق دفاع مدنی هم باو نداده بود ! یعنی
 نمیتوانست بدادگاه مراجعه و شکایت کند .

در اسپارت ، غلامان نمیتوانستند در قبال آزاری که بآنها شده و یا دشنامی که
 بآنها داده اند بدادگاه شکایت کنند و غلامان اسپارتی از این حیث بقدری بدبخت
 بودند که نه تنها غلام یکنفر بلکه غلام جامعه محسوب میشدند ؛ زیرا همه کس
 میتوانست بدون بیم از قانون آنها را اذیت نماید !^(۲)

نویسنده کتاب تاریخ رم ، بازر باره احوال بردگان کشور رم ؛ اینطور مینویسد :
 « غلامان ؛ مانند حیوانات بایستی فقط کارهای سخت و مشکل از قبیل : تمیز کردن
 خندقها ، سنگ فرش نمودن جادهها ، بریدن خارها ، بیل زدن باغها ، کندن نباتات
 مضره از مرتعها ، خورد نمودن گندمها ، پاک کردن مخزن و مستراحها را
 انجام دهند !

اگر بندهای درانجام اینگونه خدمات ؛ قصور میورزید ، مجازاتهای شدید
 گوناگون میدید ؛ چوب و شلاق میخورد ؛ زنجیر میشد ، باسیابش می بستند تا بجای
 شتر و اسب کار کند ! بحفر معادن میکماشتند ، درزیر زمینهای تاریک و نور حبس
 میکردند ، و اعدام میکردند !

با آنکه چهارپایان در روزهای عید از کار معاف بودند ، غلامان معافی نداشتند^(۳)

(۱) تاریخ رم ص ۱۴۹ .

(۲) روح القوانین ۲۲۴ طبع چهارم

(۳) تاریخ رم ص ۱۵۰

علاوه بر این جنایات که از رومیان نقل شده ، اغلب اوقات صرفاً بقصد التذان و تفریح ، سر و گردن و پشت و پهلوی آن بینوایان را زیر ضربه های شدید تازیانه مجروح و خون آلود میساختند ، خوابگاه بردگان ، زندانهای تنگ و تاریک و بدبو و مملو از حشرات و موشها بود که حتی از اصطبل حیوانات هم بدبو تر و تنگتر بوده است (۱) .

از تفریحات رجال و اشراف رومی این بوده که بردگان بیچاره را در یک میدان نمایشی با حیوانات و جانوران درنده و گرسنه نظیر شیر و ببر و پلنگ جمع میکردند ، همینکه بندگان خود را در چنگال آن حیوانات درنده گرفتار میدیدند ، فغان و ضجه آنها بلند میشد ، در این وقت بود که غریب شادی و شوق و شغف اشراف بعرض میرسید ؛ وهم چنین از تفریحات این بزرگان اصیل و نجیب ! این بود که دودسته از این بردگان را با شمشیر برهنه بجان یکدیگر میانداختند تا آنها سر و صورت و اعضای یکدیگر را مجروح ساخته و خون آلود سازند و این اشراف جنایتکار از دیدن چنین منظره وحشتناک و خونباری مسرور و شادمان گردند ، اگر بردگان بینوا باین سر نوشت رضا نمیدادند ، بدست سر بازاری که گرداگرد میدان جمع شده بودند ، قطعه قطعه میشدند . و نیز از تفریحات دیگر اشراف رومی این بود که غلامان را مجبور میکردند ؛ دست خود را در استوانه ای پر از زنبور و عقرب فرو برند تا اربابان آنها از تشنجات چهره آنان ، مسرور و خندان گردند (۲)

سخن کوتاه اینکه اربابان حق داشتند ، غلامان خود را بدون هیچگونه مانعی بکشند و یا بانواع شکنجه ها معذب سازند و بطور کلی هر بلائی که میخواستند میتوانند بر سر آنان بیاورند متأسفانه هیچ مقام و مرجع صلاحیتدار و مسئولی نبود که از آنهمه وحشیگریها و اجحافات و تعدیات اشراف و اربابان بیرحم جلوگیری کند و یا غلامان بینوا بوسیله آنها بتوانند از زیر بار آنهمه جنایات و شکنجه ها خلاصی

(۱) اقتباس از کتاب « شبهات حول الاسلام » ص ۳۲ - برهان قرآن

(۲) تاریخ تحولات اجتماعی ج ۱ ص ۴۹

یابند بلکه طبق عقیده « آتونیل » برده از ارباب خود ، جز شلاق ، نان و يك تکه پارچه حق دیگری ندارد (۱)

و مرگه از او حمایتی هم میشد بخاطر این بود که معتقد بودند : « برده‌آزاری است و از ازار باید تاحدی مراقبت و مواظبت کرد که برای کار مناسب و لازم است » (۲) این بود فهرستی از احوال رقت بار بردگان تا زمان ظهور اسلام (۳) حال باید به بینیم که اسلام برای بردگان بیچاره چه فکری کرده و چه معامله‌ای با آنها نموده است ؟



نظر اسلام درباره بردگان

بطوریکه در بحثهای گذشته گفته شد : اسلام بهیچوجه بردگی را فطری نمیداند و عقیده ندارد که خداوند دو نوع انسان آفریده : یکی بنام ارباب و آزاد که دارای همه گونه شخصیت انسانی و حقوقی است ، و دیگری بنام غلام و برده که از جمیع شئون حیاتی و حقوق مدنی و اجتماعی محروم است !

بلکه تمام افراد بشر را از نسل يك پدر و يك مادر میداند و در عین اعتقاد با انسانیت همه ، هیچگونه امتیازی نه از نظر سیاه و سفید و نه از نظر ثروت و فقر و نه از نظر ارباب و برده قائل نیست « يا ايها الناس انا خلقناكم من ذكر و انثی و جعلناكم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اكرمکم عند الله اتقیکم یعنی : ای مردم ما تمامی شما را از يك پدر و مادر آفریدیم و شما را ملتها و قبائل مختلف قرار دادیم

(۱) بردگی تألیف مودیس لائوله ص ۲۴

(۲) همان کتاب ص ۲۹

(۳) برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به کتاب « از بردگی تا آزادی » - تاریخ

تا شناخته شوید (یعنی اینگونه اختلافات هیچگونه دلیلی بر تفاوت شخصیت شما نیست بلکه فقط بمنظور شناسائی است) گرامی ترین شما نزد خداوند پرهیزکار ترین شما است^(۱) از نظر اسلام هیچکس حق ندارد دیگران را خواه برده و خواه آزاد، مورد اذیت و آزار قرار داده و بحقوق دیگران تجاوز کرده و یا دیگران را مورد تحقیر و شکنجه قرار دهد.

اسلام مردما مانند دنداندهای شانه با هم مساوی دانسته و علت اللعلل هلاکت و نابودی ملتها و اقوام را ناشی از عدم مساوات آنان در برابر قانون و اجرا نشدن آن در حق همه میدانند و آزادی هرکس را فقط تا مرز قانون محترم شمرده و علیه تبعیضات نژادی با شدیدترین وجهی مبارزه کرده است^(۲)

اسلام برخلاف اعتقاد تیکه مردم روم و یونان و عربستان و غیره در حق بردگان داشتند مبنی بر اینکه بردگان هیچگونه شخصیت حقوقی ندارند؛ بآنان شخصیت حقوقی بخشید یعنی بردگان را نیز در صف سایر مردم قرارداد و برای همه آنان حقوق متناسب جعل و تشریح فرموده است.

و اگر احیاناً در بعضی از موارد اختلاف کمی در حقوق آنان دیده میشود، آنهم تنها روی علل وجهاتی است که مصلحت غلامان و بردگان، و یا مصالح اجتماع، در آنها در نظر گرفته شده و گرنه هیچگونه تحقیر و توهینی در آن موارد منظور نبوده است^(۳)

پیغمبر اسلام آنچنان در حق بردگان توصیه و سفارش نموده و آنقدر در مقام قانونگذاری رعایت حق آنان کرده و بقدری - چه از لحاظ گفتار و چه از لحاظ عمل - بآنان شخصیت بخشیده و مردم را نسبت بآنان خوشبین و رئوف و مهربان ساخته که بطور مسلم بالاتر از آن ممکن بلکه متصور نیست.

(۱) سوره حجرات آیه ۱۴

(۲) مراجعه شود به بحث « مساوات همه جانیه »

(۳) موارد اختلاف حقوق مردم آزاد و برده را باید در کتب فقه جستجو کرد.

ماذیلا گوشه‌ای از نظرات اسلام را راجع به شخصیت و ارزش بردگان نقل می‌کنیم و ضمناً از خوانندگان محترم تقاضا مینمائیم ، قدری در باره آنها دقیق‌تر شوند آنگاه فهرست احوال بردگان پیش از اسلام را در نظر مجسم ساخته و با گفتار و کردار اسلام و مسلمانان صدر اسلام مقایسه کنند ، نامعلوم شود که مفهوم بردگی آنطوریکه اسلام برای ضرورت فصلی ، تجویز کرده تا چه اندازه با بردگی پیش از اسلام و یا بردگی در میان ملل غیر مسلمان فرق داشته و دارد ؟

۱ - اسلام مرز بردگی و آقائی را از میان برداشته همه را با هم برادر قرار

داده است :

پیغمبر اکرم فرمود : « اخوانکم خولکم جعلهم الله فتنه تحت ایدیدم فمَن كان اخوه تحت یده فلیطعمه من طعامه و لیلبسه من لباسه و لایکلفه ما یغلبه فان کلفه ما یغلبه فلیعنه یعنی : بندگان شما برادران شما هستند که خداوند برای امتحان ، آنها را زیر دست شما قرارداد ؛ بنابراین هرکسی برادر وی زیر دستش باشد ، باید از غذای خود بدو بخوراند و لباس خویش بر او بپوشاند و کاریکه بیش از طاقت وی باشد بدو رجوع نکند و اگر کار سختی باو محول کرد و از طاقت او بیشتر است باو کمک کند » (۱)

۲ - پیغمبر اسلام ؛ آنچنان در حق بردگان ، رعایت احترام نموده که حتی

حاضر نشده کسی آنها را بنده یا کنیز بخواند : « لایقل احدکم هذا عبدی و هذه امتی و لیقل فتای و فتاتی » یعنی : هیچکس حق ندارد خدمتکار خود را « عبد » و « امه » (غلام و کنیز) بخواند بلکه می‌باید خدمتکار مرد را « فتی یعنی : جوانمرد - آقا » و خدمتکار زن را « فتاة یعنی : دوشیزه و خانم » بخواند (۲)

۳ - اسلام ؛ بقدری در اصلاح حال بردگان کوشید و آنچنان آنها را عزیز و

گرامی معرفی کرد که اگر کسی غلام خود را کتک بزند ، مارك « بدترین فرد انسانی »

(۱) نهج الفصاحه ص ۲۰ - بحار الانوار ج ۱۵ ص ۴۱ .

(۲) شبهات حول الاسلام ص ۳۴ - برهان قرآن

روی او زده میشود تا دیگر کسی بجرم بردگی ؛ بنده‌ای از بندگان خدا را نیاززده و دست تعدی بطرف آنان دراز ننماید ، امام ششم نقل میکند که پیغمبر اکرم فرمود : « أَلَا بُنْتُكُمْ بَشَرًا النَّاسُ ؟ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ : مَنْ سَافَرَ وَحِدَهُ وَ مَنَعَ رَفْدَهُ وَ ضَرَبَ عِبْدَهُ يَعْنِي : آیا خبر دهم شما را به بدترین مردم ؟ اصحاب عرض کردند : بلی یا رسول الله پیغمبر فرمود : « کسیکه تنها بمسافرت رود و میهمان را نپذیرد و بنده‌اش را کتک بزند ، » (۱)

۴ - اسلام برخلاف مردم یونان و روم و عربستان و سائر بلاد ، که دیواری بارتفاع و استحکام دیوار چین بین بردگان و اربابان ، ایجاد کرده بودند ، آن بینویانرا از تیب آدمیان خارج ، و بانواع شکنجه و عذاب آزرده میساختند ، مانند چهار پایان در توی اصطبلها مسکن داده و لباسهای ژنده بآنها میپوشانیدند و غذاهای گندیده و مانده بآنها میخورانیدند و بکارهای سخت و دشوار و امیداشتند و در صورت تخلف ؛ باشلاق و چوب و چماق و کند و زنجیر و حبس در سردابها و زندانهای تاریک و نمور ، بآنها کیفر میدادند و بطور کلی در مقابل آنهمه بیعدالتیها دستور میدهد : « حال بندگان خود را مراعات کنید ، هر چه خود میخورید بآنها بخورانید و هر چه خود میپوشید بآنها نیز بپوشانید و اگر مرتکب گناهی شدند و نمیخواهید آنها را ببخشید ، فقط میتوانید آنها را بفروشید و گرنه حق هیچگونه شکنجه و عذابشان را ندارید » (۲)

روزی علی عليه السلام بیازار کرباس فروشان رفت و دو عدد جامه یکی را سه درهم و دیگری را بدو درهم خرید ، جامه سه درهمی را بغلامش قنبر داد و خود جامه دو درهمی را برداشت ، غلام عرض کرد : « چون شما امیر مؤمنانید و برای مردم روی منبر سخنرانی میکنید از اینجهت شما بجامه سه درهمی از من سزاوار ترید ، علی فرمود : من حیا میکنم از اینکه از تو برتری جویم زیرا از رسول خدا شنیدم که میفرمود :

(۱) بحار الانوار ج ۱۶ ص ۴۰

(۲) نهج الفصاحه ص ۵۲

ألبسوهم مما تلبسون و أطمعوهم مما تأكلون یعنی : از آنچه که خودتان میپوشید بآنها بپوشانید ، و آنچه که خود میخورید بآنها بخورانید ،^(۱) پیغمبر اسلام فرمود : « بندگان شما برادران شما هستند ، نسبت بانها نیکی کنید . آنها را در کارهای مشکل خود بکمک گیرید و در کارهای سخت و دشوار کمک نمائید » (۲)

و نیز از آنحضرت ، نقل شده است که فرمود : « اوصانی حبیبی جبرئیل بالرفق ، بالرفیق حتی ظننت انه سيضرب له اجلا یخرج فیه حرّاً - آنقدر حبیبم جبرئیل در باره مدارای با بردگان مرا ، سفارش کرد که گمان می کردم ، خدا برای آزادی آنها وقتی تعیین خواهد نمود^(۳) »

ابوزر غفاری دارای دو برد قیمتی بود که آنها را روی خود می انداخت پس از چندی یکی از آنها را برای خود جامه درست کرد و بعبائی خود را میپوشانید ؛ و برد دیگر را بغلامش داد ، هنگامیکه مردم از ابوزر چنین عملی دیدند بعنوان نکوهش باو چنین گفتند : « اگر هر دو برد را خودت میپوشیدی ، زیباتر و جمیل تر می بود » ابوزر در جواب اینطور گفت : لیکن از پیغمبر اسلام شنیدم که میفرمود : « ببندگان خود از آنچه که خود میپوشید بپوشانید و از آنچه که خود میخورید بخورانید » (۴)

پیغمبر اسلام مردی را سواره دید که غلامش در قفای او پیاده روان بود ، پیغمبر

(۱) بحار الانوار ج ۱۶ ص ۴۱

(۲) نهج الفصاحه ص ۵۲ .

(۳) در روایت دیگری نقل شده : « حتی ظننت ان الناس لا تستعبد و لا تستخدم »

نقل از کتاب النظم الاسلامیه ص ۴۶۴ .

(۴) بحار الانوار ج ۱۶ ص ۴۰ .

بآنمرد فرمود: « غلامت را هم سوار کن ، او برادر تو است و روح او مثل روح تو است » (۱)

« یاسر » و « نادر » ، که هر دو از غلامان حضرت رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ بودند ، نقل میکنند : که حضرت رضا بما فرمود : « هر گاه مرا بالای سر خود دیدید و شما مشغول غذا خوردن بودید ، از جای خویش حرکت نکنید تا وقتی که غذای شما تمام شود » (۲)

وقتی امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ ، غلامی را برای انجام کاری فرستاد ، او رفت و دیر کرد ، حضرت بدنبال وی رفت و او را در خواب دید ، بالای سر او نشست و انتظار کشید تا بیدار شد ، با او رو کرد و فرمود : « ای مرد چرا توهم شب میخوابی و هم روز ؟ شب برای استراحت شما و روز هم برای رفع نیازمندی ما » (۳)

اینها نمونه‌های مختصری از دستورات حقوقی و اخلاقی اسلام راجع به بردگان ، و گوشه‌ای از اعمال و رفتار پیشوایان دین و مسلمانان صدر اسلام ، نسبت بغلامان بود که اگر آیاتیرا که احسان به بردگان را سفارش میکند مانند : « **و اعبدوا الله ولا تشركوا به شيئاً و بالوالدين احساناً . . . و ما مملکت ایمانکم . . .** یعنی : خدا را پرستید و چیزی را با او انباز مکنید ، با پدر و مادر . . . و آنهاییکه مالک آنها شده‌اید (یعنی غلامان) نیکوئی کنید » (۴)

و هم چنین کارهاییکه پیغمبر اسلام در راه ترفیع شأن بردگان نموده از قبیل اینکه پیمان برادری بین بردگانی مثل : بلال حبشی وزید بن حارثه و خارجه بن زید و آزادگانی مانند : خالد بن رویجه خثعمی و حمزه بن ابیطالب و ابوبکر بن ابی قحافه برقرار فرمود و اینکه از بهترین خانواده‌ها برای بردگان ازدواج نمود و در مرحله

(۱) تاریخ بردگی ص ۷۴ این روایت را از کتاب تاریخ سیاسی اسلام ، نقل میکند.

(۲) بحار الانوار ج ۱۵ کتاب النشرة ص ۴۱ .

(۳) روضه کافی ص ۸۷

(۴) سوره نساء آیه ۳۶

نخست دختر عمه خود ، زینب دختر جحش را بازدواج زید بن حارثه غلام درآورد ، و در مرتبه دوم دختر شخصیتی مانند زیاد بن لبید رئیس قبیله بنی بیاضه را برای جویر ازدواج کرد ، بعلاوه با بودن مردان آزادی مانند عمر و ابوبکر و دیگر از مهاجرین و انصار ، غلامزاده‌ای چون « اسامه بن زید » را رئیس ارتش اسلام کرد و بجنگ دشمنان رومی بجانب شام ره‌پار فرمود (۱)

خلاصه کلام اینکه : اگرما رویداد های تاریخی مربوط به بردگان صدراسلام را بدستورات و مقررات اخلاقی و حقوقی اسلام که گوشه‌ای از آنها را نقل کردیم اضافه نمائیم ، آنوقت معامله عادلانه اسلام نسبت به بردگان روشن ، و جای هرگونه اشکال و خورده گیری نسبت باینموضوع ، خود بخود رفع خواهد شد .



چرا اسلام بردگی را یکباره لغو نکرد؟

تا اینجا اینمطلب ، بخوبی روشن گردید که اسلام برخلاف روش‌های جائزانه و غیر انسانی تیکه درکشورهای مانند : روم ، یونان ، عربستان و غیره ، درحق بردگان عملی میشده ؛ شالوده یگروش عادلانه‌ای را پی‌ریزی کرد که اگر آن مقررات عملی میشد ؛ بردگان و غلامان نیز مانند سایر مردم دارای همه نوع حقوق فردی و اجتماعی میشدند و وضع آنان شبیه بوضع کارگران و نوکرهای آزاد ، نسبت بکار فرمایان و اربابان میگردد .

در اینجا ممکن است يك سؤال پیش بیاید و آن اینکه : باآنهمه توجهات مخصوصیکه اسلام ، نسبت بغلامان مبذول داشته و بطوریکه درفصل آینده توضیح داده خواهد شد ؛ آنهمه راه برای استخلاص بردگان قرار داده ؛ چرا مانند « اعلامیه حقوق بشر »

(۱) رجوع شود بکتاب « شبهات حول الاسلام ، فصل : الاسلام و الرق - و کتاب :

العدالة الاجتماعية في الاسلام فصل « المساوات العامة » و کتاب برهان قرآن

یکباره بردگی را لغو نکرد و راههای استعباد و برده داری را از بین نبرد ؟
 اگر اسلام با روش بردگی موافق نبود و دلش بحال غلامان بینوا سوخته بود
 می بایست یکباره زیربنای پوسیده رژیم بردگی و برده فروشی و استعباد را زده ؛
 هرراهیکه منجر باستعباد افراد بشر ، چه از طریق جنگ و چه از غیر آن میشده ؛
 مسدود کرده و جلوگیری نماید ، و حال آنکه میدانیم : نه تنها اسلام بردگی را بطور
 کلی ابطال و لغو نکرد بلکه باتباع خود اجازه داد ، اسیران جنگی را برده و غلام
 خود ساخته ، مالک الرقاب آنها باشند !

این است اشکال مهمی که ممکن است در بیشتر اذهان مردم ، مخصوصاً طبقه
 جوان و بی تجربه اثر عمیقی از خود باقی گذارده باشد . ما برای رفع این اشکال
 ناگزیر دو عنوان زیر را توضیح میدهیم :

۱ - الغای بردگی بطور کلی در آن روز ممکن نبود .

۲ - اسلام تمام طرق برده گیری ابتدائی جز جنگ را مسدود کرد .

باید در نظر داشت که اسلام ، در عصری بعنوان قانون آسمانی و آئین
 جاودانی ؛ برای راهنمایی و نشان دادن راه و رسم صحیح زندگی و خاتمه بخشیدن
 به ظلم و بیدادگری و برقراری اصول عدالت و مساوات و برادری ، نازل شد که
 در سر تا سر دنیای آن روز مخصوصاً محیط تاریک عربستان ، برده داری و اصول فئودالیزم
 از لوازم اولیه زندگی بشمار میرفت ، بطوریکه بهیچوجه امکان نداشت یکباره و بطور
 کلی اصول برده داری و روش آقائی و غلامی را یکباره لغو و ابطال کرد زیرا اولانظم
 اقتصادی مردم آن روز که بر پایه های غلط اربابی و غلامی استوار بود بهم میخورد و
 اوضاع زندگی جامعه آن روز از هم پاشیده میشد .

بطوریکه میدانیم در آن روزگار یکمده افرادی بنام ارباب که مردمی تن پرور
 و بیکار ولی در عین حال پر توقع و عزیز بیجهت که هیچ هنری جز آنکه مانند زالوثی
 از دسترنج و محصول زحمات بردگان استفاده نمایند ؛ نداشتند ، همه کارهای تولیدی و غیره را
 برده های آنان انجام میدادند ولی ثمره و محصول کارهای آنان عائد اربابان نشان میشد ، روی

این حساب اگر اسلام، یکباره و بطور کلی بردگی را لغو میکرد، نظام اقتصادی و اجتماعی مردم، یکمرتبه از هم پاشیده و وضع نابسامانی پیدا میکرد، از اینجهت اسلام راه دیگری پیش گرفت که در عین آنکه بردگی خواه ناخواه از بین خواهد رفت، نظام اجتماعی و اقتصادی جامعه نیز از هم گسسته نخواهد شد. و آن راه اینک: **اولاً** در مرحله نخست، مردم را ترغیب بکار و کوشش؛ و تحذیر از تنبلی و بیکاری و عیاشی نمود و در ثانی راههای زیادی برای استخلاص بردگان قرار داد تا کم کم هم بردگی لغو گردد و هم مردم باصول کارگری و زندگی آرام و دور از عیاشی عادت کنند.

و ثانیاً همانطوریکه گفته شد، بردگان از اربابان بیرحم و بیمرور خود، شکنجه ها دیده و ضربه ها خورده بودند، اگر اسلام یکباره بردگان را از زیر فرمان اربابان رها میساخت و بآنها آزادی میبخشید، چه بسا ممکن بود غلامان زجر دیده و ستمکشیده بر اثر عقده ها و کینه هائیکه از اربابان خود، در دل ذخیره کرده بودند، دست بانقلابهای خونین و انتقام جوئیهای مبنی بر احساسات زده، عکس العملهای شدید و حادثی از خود نشان داده؛ ضربه های محکمتر و سخت تری بر شرف و حیثیت انسانی وارد سازند و در نتیجه امنیت عمومی و وضع سیاسی جامعه آنروز را به خطر اندازند.

این موضوع در تاریخ نظائر فراوانی دارد که ما برای نمونه آزادی غلامان «ولسینی» را که پس از تحصیل آزادی، از راه انتقام جوئی دست با اقدامات شکفت آوری نسبت باربابان خود زدند، در اینجا از کتاب روح القوانین نقل مینمائیم.

«منتسکیو» درباره مفاسد رها ساختن دستجمعی بردگان در یک زمان، چنین مینویسد: «آزاد کردن عده بیشماری از غلامان بوسیله وضع یکقانون مخصوص صلاح نیست، زیرا موجب اختلال نظم اقتصادی جامعه میگردد و حتی معایب اجتماعی و سیاسی دارد؛ مثلاً در ولسینی چون غلامان آزاد شده حق رأی دادن در انتخابات را پیدا کردند، حائز اکثریت گردیده و قانونی وضع نمودند که بموجب آن، هر کسی از افراد آزاد

عروسی نماید، یکی از غلامان آزاد شده باید در شب اول عروسی با دختر تازه عروس بخوابد و شب دوم او را تسلیم داماد نماید!

بنابراین آزاد کردن غلامان باید تدریجی باشد؛ مثلاً ممکن است قانونگذار، اجازه بدهد، غلامان از عوائد کارهای خود؛ سرمایه گرد آورده، خود را از آفای خویش خریداری نمایند^(۱) و یادوره غلامی را محدود کنند؛ همانطوریکه موسی عَلَيْهِ السَّلَام دوره غلامی عبرانیان را به شش سال محدود نمود^(۲) و نیز ممکن است هر ساله عدّه معینی از غلامان را آزاد نمایند، مشروط باینکه سن و سال و صحت مزاج و کسبو صنعت آنها اجازه بدهد که بتوانند معاش خود را تأمین نمایند^(۳).

بطوریکه ملاحظه فرمودید؛ منتسکیو نیز آزادی بردگان را یکمرتبه، روی علل اقتصادی و سیاسی جائز نمیشمارد بلکه بعقیده او بایستی بردگان تدریجاً آزاد گردند همچنانکه موسی عَلَيْهِ السَّلَام عبرانیان را تدریجاً آزاد فرمود.

دلیل و راه سومیکه میتوان برای عدم جواز آزاد ساختن یکبارگی بردگان آورد، همان مطلبی است که دکتر «گوستا ولبون» بدان اشاره میکند و آن اینکه از آنجائیکه بردگان از دیر زمانی تحت رقیت زیست کرده و در اثر زندگی طفیلی که داشتند، بی تجربه و بی استعداد بار آمده‌اند از اینجهت اگر اسلام؛ همه آنها را یکباره از قید بردگی آزاد میساخت، ممکن بود بر اثر نداشتن تجربه کافی و کاردانی و لیاقت، قادر به تشکیل زندگی مستقل و اداره آن نباشند و در نتیجه مانند غلامان قدیم آمریکا که بعد از آزاد شدن بر اثر علت یادشده، بکلی نیست و نابود شده‌اند؛ از بین میرفتند^(۴).

(۱) این همان دستور مکاتبه است که بعداً بیان خواهیم کرد.

(۲) روایات زیادی از معصوم رسیده مبنی بر اینکه بنده با ایمان پس از ۷ سال

خدمت، خود بخود، آزاد میشود.

(۳) روح القوانین ص ۴۲۶ طبع چهارم.

(۴) تمدن اسلام و عرب ص ۴۸۲

بنابراین ، روی علل و جهات یادشده ، قانونگذار اسلام ، در عین آنکه بایستی برای استخلاص بردگان ، فکری اساسی و برنامه کاملی تنظیم نماید و آنها را از آن همه شکنجه‌ها و ستمها که از دست هر بی‌سروپاائی تحمل میکردند ، نجات بخشد ، در عین حال نبایستی از امور یادشده غفلت ورزیده ، بردگان سرخورده و بی‌استعدادوبی‌تجربه را یکباره آزاد سازد زیرا چنین آزادی ممکن است هم‌بضرر بردگان و هم بضرر اجتماع باشد^(۱)



اسلام تمام طرق برده‌گیری ابتدائی جز جنگ را مسدود کرد

اسلام تمام راه‌های آنرا که برای برده ساختن دیگران در دورانهای گذشته رواج داشت مانند : یورش ناگهانی بمنظور گرفتن اسیر و برده ، مدیونیکه از پرداخت دین خود عاجز بود ، صاحب دین ، او را در عوض آن ، برده خود میساخت ، فروختن افراد آزاد خود و یا فرزندان خود را بدیگران ، و غیر اینها که در ملل دیگر مرسوم بود؛ اسلام همه این راهها را نامشروع معرفی کرده است .

اسلام ، هیچ راهی برای بردگی ابتدائی جز طریق جنگ را قانونی نمی‌شناسد تازه آنهم روی صلاحدید پیشوای مسلمانها است که اگر برده ساختن اسیران جنگی را مصلحت ندانست میتواند : یا از آنها پولی بعنوان « فدییه » بگیرد و آزادشان سازد و یا آنکه آنها را مورد عفو عمومی خود قرار دهد . ما در اینجا ناگزیریم برای روشن شدن مطلب دو نکته زیر را توضیح دهیم :

۱ - اسلام با چه اشخاصی می‌جنگد ؟

۲ - اسلام با اسیران جنگی چه معامله‌ای میکند ؟

اسلام برخلاف مردم دنیا پرست و شهوتران ؛ و پادشاهان و رؤسای جاه طلب قرون گذشته ، که برای کشورگشائی و توسعه طلبی و حب استعباد و استثمار؛ شمله‌های

سوزان و آتشیهای خانمان بر انداز جنگ را بر میافروختند؛ و چه بسا خونهای مردم بی‌گناه را فدای مطامع مادی و هواهای نفسانی خود ساخته، مملکتها را بخاک و خون کشیده و ایران میساختند؛ هیچگاه برای کشور گشائی؛ جاه طلبی؛ مطامع مادی، اشباع غریزه خود خواهی و بالاخره غیر از اشاعه حق و از بین بردن باطل، با کسی، یا جمعیت و کشوری نمی‌جنگد. بلکه اسلام؛ تنها با مردم فاسدیکه بهیچوجه حاضر نیستند اصلاح شوند و یا با حق و عدالت آشتی کنند، می‌جنگد.

اسلام بعقائد آن عده از کفاریکه دارای دین مستقلند مانند یهود؛ نصاری و مجوس؛ و حاضرند با حکومت اسلامی سازش کرده مبلغی بعنوان مالیات «جزیه» که برای حفظ جان و مال آنان مصرف خواهد شد، باو پردازند، احترام گذارده و آنان را در کنف لطف و عنایت عام خود از همه گونه نا امنیها حفظ کرده و آزادی عقیده میدهد.

اما کفاریکه دارای دین مستقل نیستند و یا بهیچوجه حاضر نیستند با حکومت اسلامی سازش کنند، نه مسلمان شوند و نه مالیات پردازند و نه حاضرند که در قلمرو حکومت آنان، اسلام آزادانه دستورات اخلاقی و دینی خود را نشر و تبلیغ کند، معلوم است چنین مردمی سرعناد و جنگ دارند و بهیچوجه حاضر نیستند از انحرافات عقیده‌ای و اخلاقی دست کشیده و بروش و آئین حق و انصاف و عدالت و انسانیت بگردانند!

هیچ شکی نیست که اسلام، نظر باینکه میخواهد مردم، با آئین خرد و انصاف و انسانیت بگردند و از مفاسد اخلاقی و عقیده‌ای دست کشیده و پیروی از دستورات حیات بخش او کرده، سعادت جاودانی را دریابند، در مقابل چنین مردمی که از مسیر انسانیت منحرف شده و با آئین سعادت بخشی چون اسلام که بهترین نسخه امراض روحی و اخلاقی و اعتقادی جامعه بشریت است؛ سرستیز و جنگ دارند، ناچار است بجنگد و این خاراها را از سر راه قافله سعادت انسانی دور سازد.

بعقیده اسلام، اینعده مردم مانند افرادی هستند که آثار مرض و مسمومیت از

چهره و اعمالشان هوید است اما بهیچوجه حاضر نیستند خود را مریض و مسموم جلوه دهند و لذا با اکیبهای پزشکی که برای مبارزه با امراض و مسمومیت آنها بدیاریشان فرستاده شده به نزاع و مخاصمه برخاسته و بطور کلی خود را صحیح و سالم دانسته ، تشخیص و اعمال آنان را تقبیح و نکوهش میکنند !

آیا وظیفه دولت در مقابل چنین مردمی که مبتلای بامراض مزمن و مسری و مسمومیت حاد هستند ، چیست ؟ باید ساکت بنشینند تا هم آنها که مبتلا هستند بمیرند و هم دیگران از راه سرایت مرض ، بسر نوشت آنان دچار شوند ؟ یا آنکه لازم است مقاومتی از خود نشان دهد ، با جبار واکسن آن امراض را بآنان تزریق کرده ؛ آنها را واکسینه نماید ؟ شکی نیست که حکم عقل ضرورت مقاومت را تصدیق دارد . جریان جنگ و ستیز اسلام ، با کفار حربی عیناً بهمین شکل است زیرا بعقیده اسلام اینها مردمی هستند مبتلای بامراض روحی و انحرافهای عقیده‌ای و اخلاقی که از جذام و وبا و طاعون و سل و سرطان بمراتب بدتر است ، در عین حال بهیچوجه حاضر نیستند خود را معالجه کرده و از امراض مهلك شرك وغيره خود را نجات دهند ؛ بلکه با پزشکان حاذق و دلسوزیکه در مقام معالجه آنان قیام کرده‌اند بمخاصمه و نبرد برخاسته‌اند ، آیا در اینصورت نباید اسلام با آنان بجنگد ؟ آیا حکومت نباید از خود مقاومتی نشان دهد ؟ آیا معالجه آنان يك امر ضروری برای جامعه انسانی نیست ؟

اینست حقیقت جنگ در اسلام ؛ وگرنه اسلام بجهت اغراض سیاسی و اقتصادی و اختلافات نژادی و منطقه‌ای : و تراحم واصطكاك منافع مادی ، با کسی نمیبجنگد^(۱) جهاد اسلام فقط بمنظور مبارزه حق با باطل ، عدالت با ظلم ، انسانیت با بهیمیت و حیوانیت است^(۲) .

(۱) در بحث آزادی مذهبی تفصیل این بحث خواهد آمد .

(۲) برای توضیح بیشتر این بحث مهم اسلامی مراجعه شود به : « کتاب : نظم

الحرب فی الاسلام - المداللة الاجتماعية فی الاسلام - حقائق الاسلام و اباطیل خصومه - اسلام و صلح جهانی - تفسیر المیزان ج ۲ ص ۶۵ - ۷۲ و کتب فقهی کتاب جهاد » .

اسلام با اسیران جنگی چه معامله‌ای میکند!

بطوریکه میدانیم ، در جنگها و کشور گشائیهای جهان ، امراء لشکرها و پادشاهان مملکتها ، نسبت به اسیران جنگی فعال ما یشاء و مختار و مطلق العنان بودند ، اگر میخواستند هزاران نفر اسیر را یکجا سر ببرند ، بچه‌ها و زنهای آنان را شکم بزدند : و یا هرگونه بلائی بر سرشان بیاورند، دراینکار خودرانی حق میدانستند، کسی حق نداشت با آنان اعتراض کند ، همچنانکه در سال ۵۹۹ میلادی « موریس » امپراطور رم ، بعلت توجه بصره جوئی ، حاضر نشد که چند هزار اسیر رومی را که بدست « آوار » گرفتار شده بودند بخرد و بهمین جهت ، خان آوار تمام اسرا را بکشت^(۱)!

اما اسلام برخلاف روش معمول زمان خود ؛ در باره اسیرانیکه بعد از خاتمه یافتن جنگ اسیر شده و بدست سر بازان مسلمان افتاده‌اند ، با آنکه از نظر قوانین زمان و مجازات بمثل که کفار در صورت پیروزی نسبت بمسلمانان ، روا می‌داشتند ، باید حق کشتن اسیران ، خواه زنان و کودکان ، و خواه مردان را داشته باشد ، در عین حال حق کشتن را بخود نداد بلکه تنها باهام و پیشوای مسلمانها حق داده که یکی از سه امر ذیل را طبق مصلحت زمانی و مکانی و اجتماعی مسلمانها انتخاب نماید :

- ۱ - اسیران را مورد عفو عمومی خود قرار دهد و آزاد سازد .
 - ۲ - مبلغی از آنها بعنوان « فدیة » گرفته آن وقت آنها را آزاد کند .
 - ۳ - آنها را بنده مسلمانها قرار دهد .
- روی حساب فوق ، کسانیکه اسیر مسلمانها شده‌اند ، هیچگاه بردگی برای آنها

(۱) نقل از پاورقی کتاب شبهات حول الاسلام ص ۴۵ - برهان قرآن

يك امر حتمی و ضروری نخواهد بود ولی اگر زمانی مصلحت مسلمین ایجاب کند افرادی که اسیر شده‌اند؛ بعنوان برده زیر دست مسلمین قرار گیرند و مانند بزرگسالانیکه در کلاس اکابر دوره تعلیم و تربیت را می‌بینند در محیط پر از امنیت و عدالت و تقوی و انسانیت اسلامی، تعلیم داده شده و تربیت شوند تا آن عقائد خرافی و اخلاق زشت و کردار ناپسند که از لوازم کفر است کنار گذارده؛ در کارخانه آدم سازی محیط اسلامی، لباس شرک و فساد را از تن در آورده؛ کم کم لباس تقوی بپوشند، چرا چنین راه صحیح و خردمندانه ممنوع باشد؟

اسلام تمام منظورش اینست که تعادل بین نیازمندیهای جسمی و روحی آدمی را حفظ کند همانطوریکه گفته شد، کسانی که بهیچوجه سر سازش با اسلام ندارند؛ در حقیقت جانورانی هستند که در لباس انسانیت خود نمائی میکنند و این تعادل همه جانبه در آنها مرده است. حال یا بایستی اسلام، همه آنها را از دم شمشیر بگذرانند، اینک صحیح نیست زیرا در میان اسیران ممکن است افراد مستعدی باشند، در اثر تعلیم و تربیت صحیح اسلامی، زود عوض شده سعادت واقعی را بدست آورند و یا همه آنها را آزاد سازد، اینهم در همه وقت صحیح نیست زیرا ممکن است اسیران آزاد شده نسبت باسلام جری شده؛ باریگر تجدید قوا کرده علیه اسلام بشورند و یا آنکه آنها را در زندانها محبوس سازد، این راه نیز عاقلانه بنظر نمی‌رسد زیرا صرف نظر از اینک زندانها مرکز انواع مفاسد و انحرافات اخلاقی است و بهیچوجه افراد فاسد در اینگونه مراکز اصلاح نخواهند شد و چه بسا ممکن است دست بانقلابات و اقدامات دامنهداری بزنند، مخارج سنگینی بعهده دولت اسلام وارد خواهد آمد بعلاوه آنهمه اسیران وجودشان در زندانها عاطل و باطل خواهد ماند. بنابراین کدام راه بهتر از اینست که اسیران را، بین مسلمانان تقسیم کرده، زیر دست آنان، در محیط آزاد اسلامی قرار داده، مانند يك خدمت کار معمولی تحت فرمان مسلمین باشند؟ تا هم انحرافات اخلاقی و اعتقادی آنان، کم کم در اثر معاشرت از بین رفته تبدیل بیک فرد صالح و با تقوی گردند و هم مخارج سنگین و کمر شکنی بعهده دولت اسلامی نیامده

و از خطر احتمالی آنان نیز جلوگیری بعمل آمده باشد؟



اسلام چه راههایی برای استخلاص بردگان قرار داده؟

از آنجائیکه بردگی از نظر اسلام تنها یک ضرورت فصلی بیش نبوده که روی عوامل خاص خارجی بطوریکه شرحش را سابقاً دادیم، اسلام آنرا تصویب کرده است، از اینجهت قانون گذار اسلام؛ همواره درصدد بود شرائط و مقتضیاتی بوجود بیاورد که بردگی تدریجاً لغو و باطل گردد. برای همین منظور بود که هم از نظر قانونی و هم از نظر اخلاقی آزادی بردگان را سفارش و توصیه فرمود و در مقام عمل نیز خود در اینکار پیشقدم گردید.

مورخین مینویسند: «پیغمبر اسلام، خود بردگانی مانند: زید بن حارثه را آزاد فرمود، آنگاه مسلمانان یکی پس از دیگری بآن حضرت تاسی جسته؛ بردگان زیادی را آزاد ساختند» (۱).

پیشوایان دین و جانشینان آن حضرت، گوی سبقت را در این راه ربودند تا جائیکه علی علیه السلام، هزار بنده را تنها از محصول دست رنج خود آزاد فرمود (۲) و دیگر از مسلمانان نیز، هر کدام در حدود ایمان و بنیه مالی خویش، بردگانی را آزاد نموده اند تا جائی که جرجی زیدان می نویسد: عبدالله بن عمر، هزار بنده؛ و محمد بن سلیمان، هفتاد هزار کنیز و غلام آزاد کرده اند (۳).

در اینجا لازمست گوشه‌ای از دستورات اخلاقی و قانونی اسلام را نسبت با آزادی بردگان، ذیلاً نقل نمائیم:

(۱) تاریخ بردگی ص ۶۰

(۲) سفینه البحار ج ۲ ماده عنق و کافی ج ۵ - ص ۷۶

(۳) تاریخ تمدن اسلام ج ۴ ص ۵۳

۱ - دستور های اخلاقی : اسلام ، برای کسانی که بردگان خود را آزاد میسازند آنقدر اجر و پاداش اخروی نوید میدهد که آن وعده ها و نویدها طبعاً مردم را وادار میکند هر چه بیشتر در این کار خیر شرکت جویند و در نتیجه بردگان بینوا از این دستور های اخلاقی طرفی بسته از قید بندگی آزاد شده ؛ منظور اسلام عملی خواهد شد . قرآن شریف در سوره «بلد» می فرماید ، « **الهم نجعل له عینین ولساناً و شفقتین و هدیناه النجدین فلاقتحم العقبة وماادریک مالالعقبة فك رقبة او اطعام فی یوم ذی مسغبة . . .** » یعنی : مگر برای او دو چشم و یک زبان و دو لب نهدایم و او را بدو پشته راهبر نشدیم ، پس چرا بکار مشکل اقدام نکرد و توجه دانی که کار مشکل چیست ؟ گردنی را رها کردن یا بروز قحطی ، یتیم خویشاوند ، یا مسکین خاك نشینی را غذا دادن ، (۱) .

پیغمبر اسلام فرمود : « کسی بنده مسلمان را آزاد کند ، خداوند در عوض هر عضوی از اعضای آن بنده ؛ عضوی از شخص آزاد کننده را از آتش جهنم ، آزاد مینماید » (۲) .

امام ششم در حق کسیکه بنده خود را آزاد کرده بود فرمود : « خداوند آزاد میسازد در عوض هر عضو او عضوی از شخص آزاد کننده را از آتش » (۳) .
 باینمضمون آیات و روایات زیادی در آئین اسلام موجود است که ما از نقل همه آنها خود داری نموده و بهمین مقدار از باب « مشت نمونه خروار است » اکتفا میشود

۲ - راههای قانونی :

اسلام برای آزادی بردگان راههای قانونی زیر را قرار داده است :

۱ - مکاتبه یعنی : قرار دادیکه بین عبد و مولی بسته میشود مبنی بر اینکه غلام

(۱) آیه ۸ - ۱۶

(۲) وسائل ج ۳ ص ۳۳۹

(۳) وافی ج ۲ جزء ۶ ص ۸۳

مبلغی بمولی پردازد تا آزاد گردد و اگر ازدادن مبلغ تمهید شده در وقت معین عاجز گردید و توانست پردازد، حاکم شرع از بیت المال آن مبلغ را میدهد و آزادش میسازد.

۲- تدبیر یعنی: مولی مقرر سازد که بعد از حیات او برده اش آزاد گردد.

۳- اگر کسی مالک پدر، مادر، جد، جده؛ فرزند، فرزند فرزند، خواهر، عمه، خاله، دختر برادر یا دختر خواهر شود فوراً آنها آزاد میشوند.

۴- اگر کسی قسمتی از بنده ای را آزاد کند آن بنده تماماً آزاد خواهد شد.

۵- اگر کنیز از مولی فرزند بیاورد آزاد میگردد.

۶- هرگاه بنده ای در محیط کفر، پیش از مولای خود مسلمان شود آزاد میگردد.

۷- هرگاه مولی گوش، یا بینی یا عضو دیگری از بنده را جدا کند موجب آزادی او میگردد.

۸- اگر بنده ای کور، جذامی، برصی؛ لنگ و زمین گیر شود آزاد میشود و تأمین زندگی او از راه بیت المال خواهد بود.

۹- چنانچه شخص ثروتمندی که دارای ورثه ای نیست بمیرد غلام چنین آدمی از مال او خریده و آزاد میشود و اموال او هم متعلق به بنده او خواهد بود.

۱۰- دروسائل باپی منعقد شده که از اخبار آن استفاده میشود: بنده باایمان پس از ۷ سال خدمت، خود بخود آزاد میشود^(۱).

۱۱- یکی از مصارف هشتگانه زکوة، خریدن و آزاد ساختن بردگانست^(۲).

۱۲- اگر کسی به نذر یا عهد خود وفانسد و یا قسمش را بشکند و یا روزه اش را عمدتاً بخورد و یا کسیرا از روی خطا بکشد و یا ظاهر کند، و نظائر اینموارد بایستی کفاره بدهد که از جمله کفارات آزاد ساختن بردگان است^(۳).

(۱) گرچه در آخر کار این روایات را حمل بر استحباب میکنند.

(۲) انما الصدقات للفقراء و المساکین و العاملین علیها و المؤلفه قلوبهم و فی الرقاب و الغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل فریضة من الله . سوره توبه آیه ۶۰ .

(۳) برای توضیح بیشتر مراجعه شود به جواهر و شرایع کتاب عنق و مسائل ج ۳ کتاب عنق .

اینها راهپائی است که اسلام برای آزاد ساختن بردگان قرار داده ؛ چنانچه خوب در اینها دقت شود ، بخوبی روشن خواهدگردید که این راهها تدریجاً بردگرا بطور کلی از بین برده و لغو خواهد نمود .

در آخر این بحث تذکر يك نکته ضروری و لازم است و آن اینکه ممکن است این اشکال در ذهن خواننده محترم پدید آید که آزاد شدن برده در صورت زمین گیر شدن و یا کور و جذامی و امثال اینها شدن به ضرر غلامان است زیرا تا آنوقتیکه قدرت بر کار و کوشش داشتند بنده دیگران بودند ؛ حال که از کار افتاده شدند اگر آزاد شوند راهی جز تکدی و سر بار دیگران شدن برای آنان متصور نیست و این خود قانونی برخلاف انصاف است ، ولی خواننده محترم بایستی در نظر داشته باشد که اسلام هیچگاه ضرر بردگان را نخواسته ، حکومت اسلام متکفل تأمین زندگی آنها است و موظف است از آنها کمال مراقبت را بعمل آورد در حقیقت آنها از دولت اسلامی حقوق باز نشستگی خواهند گرفت . شکی نیست که داشتن آزادی و تأمین زندگی آنها از بیت المال صد در صد از بردگی برای آنها بهتر خواهد بود .



دانشمندان غیر مسلمان در این باره چه میگویند ؟

برای آنکه خواننده محترم بداند که روش عادلانه اسلام درباره بردگان ، چه حسن اثر حتی در اذهان غیر مسلمانان بخشیده و چگونه دانشمندان و محققین غیر مؤمن باسلام را وادار به تحسین نموده است ما در اینجا اعترافات دوتن از آنها را بعنوان نمونه میآوریم : دکتر « گوستاویون » در کتاب « تمدن اسلام و عرب » در باره معامله اسلام با بردگان اینطور مینویسد :

« خوانندگان اروپائی از عنوان فوق (بردگی درشرق) فوراً بداستان آمریکائیان سی سال پیش منتقل شده ، صورت تیره بختانی در نظر ایشان مجسم میشود که آنها را

در زندانها بزنجیر بسته ، با تازیانه و شلاق شکنجه میکنند ، و قوت لایموتی بآنها میدهند ، من نمیگویم که تصور مزبور در باره غلامان ، که يك قرن پیش ، نزد انگلیسیان آمریکا بودند ؛ درست است یا نه ؟

و یا این مطلب هیچ معقول هست که مالکین این برده ، یکچنین کالائی را از سلوک وحشیانه خود ضایع سازند ؟ ولی همینقدر مینویسم که حالت برده در مسلمین غیر از حالت برده ایست که در عیسویان بوده .

در مشرق حالت غلام بمراتب بهتر از ملازمین شخصی و خانگی اروپا است .

غلام در مشرق ، عضو خانواده شمرده میشود ، و حتی بعضی اوقات چنانکه در سابق

گفتیم میتواند دختر مالک را بزنی گرفته ، بمناسب بلند و ارجمند نائل گردد .

در مشرق غلام آنقدر بنظر حقارت دیده نمیشود که در مغرب ملازمین خانگی

را بنظر حقارت می بینند . درست گفته اند : « غلام در شرق بمالک نزدیکتر است تا

ملازمین خانگی اروپا بارباب خود » ^(۱) و در جای دیگر همین کتاب مینویسد :

« حقیقت امر اینست که برده در اسلام جزء نوکر و ملازم نیست بلکه « سوگلی »

خانواده شمرده میشود » ^(۲)

بطوریکه ملاحظه فرمودید آنکسانیکه بردگی اسلام را مورد انتقاد قرار میدهند

از نزدیک بوضع بردگان اسلامی آشنا نیستند .

خیال میکنند ، وضع بردگان اسلامی مانند حالت بردگان ممالک اروپائی و

آمریکائیست که از حقوق انسانیت بکلی بی بهره هستند و حال آنکه بردگان در ممالک

اسلامی در کمال رفاه و آسایش و جزء سوگلی خانواده شمرده میشوند .

« جرجی زیدان » مسیحی در کتاب نفیس خود « تاریخ تمدن اسلام » در باره

توجهات مخصوص اسلام نسبت به بردگان ، این طور مینویسد : « اسلام ببردگان

فوق العاده مهر بانست ؟ پیغمبر در باره بردگان سفارش بسیار نموده ، از آن جمله میفرماید :

(۱) صفحه ۴۷۷ - ۴۷۸

(۲) صفحه ۴۸۲

« کاری که برده تاب آنرا ندارد باو واگذار نکنید و هرچه خودتان میخورید باو بدهید » .

در جای دیگر میفرماید : « به بندگان خود کمیز و غلام نکوئید ؛ بلکه آنها را بسر و دختر خطاب کنید » .

قرآن نیز در بارهٔ بردگان سفارش کرده میفرماید :

« خدا را بپرستید ، برای او انباز نگیرید ؛ با پدر و مادر و خویشان و یتیمان و بی‌نویان و همسایگان ، نزدیک و دور و دوستان و آوارگان و « بردگان » جز نیکو کاری رفتاری نداشته باشید ، زیرا خداوند از خود پسنندان بیزار است » (۱) (۲)



اینها از لفظ بردگی بدشان میآید !!

ما در خاتمهٔ این بحث ، مناسب میدانیم ، چند جمله‌ای هم در باره وضع بردگی در جهان متمدن بنویسیم . نویسندگان و تنظیم کنندگان اعلامیهٔ حقوق بشر ؛ و هم چنین ، لینکلنیستهای بوجد آورنده سازمان ملل متحد^(۳) و بطور کلی دوستداران بشر و دولتهای عضو سازمان ملل ؛ دلخوشند از اینکه دیگر بردگی و برده فروشی از جهان رخت بر بسته ، بحمد الله امروز ، هر فردی از زیر یوغ اربابان بی انصاف و بیعاطفه

(۱) متن آیه شریفه (سوره نساء آیه ۳۵) چنین است : واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئاً و بالوالدین احساناً و بذی القربى والیتامى والمساکین والجاردى القربى والجار الجنب والساحب بالجنب وابن السبیل و ماملکت ایمانکم ان الله لا یحب من کان مختلاً فخوراً .

(۲) تاریخ تمدن اسلام ج چهارم - ص ۵۴

(۳) « لینکلن » رئیس جمهور اسبق آمریکا نهمین کسی است که بردگی را در سنه

۱۸۶۳ در آمریکا لغو کرد .

و زورگو و متعدی و جلاد ، بیرون آمده ؛ مالك مقدرات و سر نوشت خود و زن و بچه خویش است ! ماده چهارم « اعلامیه حقوق بشر » مانند سيل بنیان کنی اصول برده فروشی و برده داری را از بیخ و بن کنده ، تمام آن رسوم و عادات غلامی و آقائی را که عاطفه انسانی طاقت شنیدن آنها را ندارد ! برای همیشه بديار نیستی فرستاده است ! ولی ما نمیتوانیم ، با این حرفها خود را دلخوش و راضی سازیم ، گرچه ممکن است شما نگارنده را از تیپ بد بینان بحساب آورید ، لیکن حقیقت اینطور نیست . ما برخلاف تمام این خوشباورها ، معتقدیم هنوز که هنوز است بشر ارقید بردگی خلاص نشده است زیرا بردگی جز اینست که انسانی تمام اختیارش در دست دیگران سپرده شود و مانند سایر متاعها با او معامله گردد ؟

آیا بردگی غیر اینست که انسانی بوسیله انسان دیگر استثمار شود ، تمام مقدرات و منافع و سر نوشت او در دست آن دیگری باشد ؟

آیا اینمعنی از بردگی در دنیا لغو شده است ؟ اگر بردگی و استثمار فردی در جهان لغو گردیده ، بردگی و استثمار ملتها و مستعمرات جای آن را گرفته است ! دولتهای قوی و حکومتهای نیرومند ، باتکاء سر پنجه ور و قدرت ، همه چیز مملکتهای ضعیف را میبرند ؛ تمام اختیارات ملتهای بقول خود عقب افتاده را در دست گرفته منافع و کانهای طبیعی مملکتهای آنان را بنام « استثمار » یعنی : کروشش در راه عمران و آبادی ، ملك طلق خود قرار داده و بمقدار بخور و نمیر و قوت لا یموت بآنها میدهند و همواره آنان را در فقر و مسکنت و زیر بار قرضها و وامهای خود نکه میدارند ؛ تا قدرت سر بلند کردن و احقاق حق را نداشته باشند و همه تصرفات آمرانه را پشت ماسک آزادی ، درامور شخصی و اجتماعی آنان میکنند ، شما را بخدا قسم آیا بردگی غیر اینست ؟ آیا اربابان بیمروت قرون وسطی بیش از این نسبت بفلامان خود ظلم و تعدی روا میداشتند ؟ آیا چند سال قبل ، زورگوئیهای دولت انگلیس را در مصر و ایران ، اجحافات دولت فرانسه را در الجزایر ، تعدیات دولت شوروی را در مجارستان ، جنایات دولت آمریکا را در کنگو ، و پتنام و کره

و غیره در روزنامه‌ها نخواننده‌ایم؟ آیا داستان خاورمیانه عربی و ویتنام اکنون محافل سیاسی دنیا را بخود متوجه ساخته است؟ آیا بدست همان سازمان ملل نشینها چه کشتارها و کشمکشها، در ممالک اسلامی پدید آورده میشود و چه ثروتهای گرانبهاو چه طلاهای سیاه و سرخ و غیره از این مملکت‌های ضعیف بیغما برده میشود؟ آیا دولتهای زورمند بادست دولت یهود چه صحنه‌های دلخراشی در ممالک اسلامی پدید آوردند و چندین صد هزار نفر مسلمانهای فلسطین را آواره ساخته‌اند؟! .

چرا سازمان ملل، بفریاد جگرسوز، مردم ستم‌دیده و استعمار زده این مملکتها لیبیک نمیگوید؟ این ریاکاران خیال میکنند: همه جا معانی با لفظ تغییر میکند! اینها از لفظ بردگی بدشان می‌آید، لذا آن را تبدیل باستعمار کرده؛ پشت ماسک استعمار کارهائیرا مرتکب میشوند که روم و قرون وسطی از آنکارها بیزار است! بردگی و استعمار گرچه دو لفظند اما یک معنی بیش ندارند که اگر لفظ بردگی از بین رفته معنی آن هنوز باقی است و لفظ استعمار از آن حکایت میکند!



آزادی فکر

آزادی فکر و وجدان، طبیعی ترین و اصل ترین حق هر فردی از افراد بشر، بشمار میرود، زیرا اقسام دیگر آزادی قابل سلب و ایجاب است ولی آزادی فکری چنین قابلیتی را ندارد، و عبارت دیگر، ممکن است مثلاً از فردی «آزادی شخصی» را سلب کرده او را برده ساخت و مالک برجان و مال و فعالیت او شد ولی امکان ندارد. فکر و وجدان کسی را تحت قدرت و مالکیت در آورد، و فرمانروائی بر ادراکات و افکار او کرد، چون افکار و ادراکات هر فردی معلول یک سلسله عوامل خاصی است که هرگاه آن عوامل، موجود گردد، افکار و ادراکات نیز بدنبال آن پدید خواهد آمد و در صورت عوض شدن آن علل و اسباب، افکار و ادراکات نیز عوض خواهد

شد. بنابراین، آزادی و یا سلب آزادی از افکار و عقاید مردم، بآن معنائیکه در اقسام دیگر آزادی گفته شد متصور نخواهد بود.

با توجه به نکات فوق، منظور از « آزادی فکری » این خواهد بود که هر فردی حق دارد در باره هر موضوعی که بخواهد فکر کند، بدون آنکه کسی حق داشته باشد، افکار و عقاید او را مورد کنترل قرار داده عواملی پدید آورد که منجر به اختناق فکری و مانع رشد ادراکات صحیح او گردد.

عواملی که در تضييع این حق طبیعی اثر بسزائی دارد و اختناق فکری در جامعه پدید میآورد و مانع رشد فکری مردم میگردد، عبارتند از:

۱- کوشش برای بی اطلاع نگاهداشتن مردم؟

۲- سانسور عقاید و افکار

۳- تقویت روح تقلید و خرافه پرستی؟

۴- پیروی از غرائز و میلها.

وما درمباحث آینده عوامل یادشده را که موجب اختناق فکری مردم میباشند،

از نظر علمی و اسلامی مورد بررسی و تحقیق قرار میدهیم:



کوشش برای بی اطلاع نگاهداشتن مردم

از مشخصات دولتهای استعماری اینست که تلاش میکنند: همواره مردم کشور- های استعمار زده را که از بسیاری از مظاهر آزادی محرومند. درجهات و بی اطلاعی از حقائق امور نگاهداشته، نگذارند آن بیچاره های محروم، از اوضاع و احوال کارها و فوت و فن امور جاری، سر درآورند مبادا از نیم کاسه های زیر کاسه با خبر شده، سر به طغیان و سرکشی بگذارند!

نویسنده کتاب « مسائل کشور های آسیائی و آفریقائی » در این زمینه چنین

می نویسد: «از آنجا که بیداری ملل مستعمره و ترقی آنان، بخودی خود، خطری احتمالی برای این قبیل استفاده ها (ربودن سرمایه های ملی) بشمار می رود و اساس دستگاه استعماری را به خطر می اندازد، لذا دولت استعماری فقط تا آن حدود به رشد و پیشرفت کشور مستعمره کمک میکند که این رشد و پیشرفت، برای تأمین منافع اقتصادی او ضروری و اساسی باشد» (۱).

هم اکنون، شما به بینید، کشورهای نیرومند، برای آنکه بتوانند از مناطق طبیعی و سرمایه های ملی کشورهای ضعیف و باصطلاح عقب افتاده بطور آزاد بهره مند شده شریان حیاتی آنان را مانند زالو مکیده و خشک نمایند، در درجه اول، تلاش می کنند، آن بیچاره ها را در حال بی خبری از همه جا و بیسوادی نگاهداشته، نگذارند از نعمت سواد و دانش، برخوردار گردند!

استعمارگران، بخوبی دریافته اند که: هرگاه مردم کشورهای استعمار زده، از نعمت سواد برخوردار شده، از جهالت و بی خبری بدر آیند، خواه و ناخواه، سود و زیان و عوامل عقب افتادگی خود را درک کرده در صدد رهایی از زیر یوغ استعمار، بر خواهند آمد و از غارت شدن سرمایه ها و موازیت ملی خود، جلوگیری بعمل، خواهند آورد.

استعمار از نهضت های ثمربخش، هندوستان، ایتالیا، چین، آمریکای لاتین الجزایر، کنگو، غنا، آفریقا و دیگر از کشورهاییکه توانستند، تا حدودی سرنوشت خود را شخصاً بدست بگیرند، این تجربه را آموخته است که: رهبران نهضت های آزادی بخش، در تمام دنیا تیب تحصیل کرده و دانشجو و نسلهای باسوادند، آنها هستند که از نقشه های خائنانانه استعمار، کاملاً آگاهند، این دسته اند که در راه آزاد ساختن کشور و ملت خود، از هیچ چیز، دریغ ندارند.

و لذا در حالیکه در کشور های پیشرفته يك چهار درصد جمعیت از ده

(۱) مسائل کشور های آسیائی و آفریقائی ج ۱ ص ۱۷.

سال بیلا بیسوادند ، آمار بیسوادان در کشورهای استعمار زده بین ۸۰ تا ۹۶ درصد ، دور میزند !

آری ملل مستعمره از همه جا و همه چیز باید بی اطلاع باشند و حتی حق با سواد شدن را نداشته باشند تا استعمار گران با آرامش خاطر ، بتوانند دارو ندار آنها را بغارت برده ، آقای مطلق آنان باشند .

« پاتریس لومومبا » در ضمن نطقی که در جشن استقلال کنگو ، در حضور پادشاه استعمارگر بلژیک ایراد کرد ، گفت : « در سراسر مملکت ما تعداد تحصیلکرده‌ها از دویست نفر ، تجاوز نمیکنند ، و برای هر پنجاه هزار نفر ، یک دکتر نداریم ! »

هنوز که هنوز است ، در سراسر کنگوی چهارده میلیون نفری ، یک طبیب و یا یک مهندس سیاه پوست که مردم اصلی کنگو هستند ، وجود ندارند !

در آنکولای مستعمره برتقال که چهار میلیون و نیم جمعیت دارد ، فقط ۷۵۰ نفر آنهم بابرنامه قرون وسطائی مشغول تحصیلند و در مدت ۳۵۰ سال دوره استعمار ، فقط چهار نفر آنکولائی توانسته اند خود را بدانشگاه برسانند و تازه اینها هم پس از فراغت از تحصیل از مراجعت به وطن و خدمت به هموطنان خود محروم شده‌اند !

پیش از آنکه « الجزایر » به چنگال فرانسه بیافتد ، باعتراف ژنرال فاتح آن کشور تقریباً تمام مردم الجزایر سواد خواندن و نوشتن را داشتند ، ولی بر اثر فجایع استعمار و مبارزه با « آزادی فکری مردم » در سال ۱۸۸۷ میلادی ، طبق آمار رسمی دولتی ، از پانصد هزار بچه الجزائری که در سن تحصیلی بوده‌اند ، فقط ۹۶۳ نفر مشغول تحصیل بوده و آنهم در مدارس مخصوص فرانسویان !^(۱)

(۱) برای اطلاعات بیشتر در این زمینه مراجعه شود به کتابهای : میراث خوار استعمار کارنامه سیاه استعمار - مسائل کشورهای آسیائی و آفریقائی . الجزایر و مردان مجاهد تألیف حسن صدر .

این نمونه ها بخوبی نشان میدهد که استعمار ، چگونه از « آزادی فکری » مردم در راه با سواد شدن ، و اطلاع از حقائق امور ، و حوادث موجود پیدا کردن ، هراس دارد ، تاچه اندازه در « استعمار فکری » مردم ، تلاش و کوشش ، مینماید ؟



مطالبی که در بالا ، بعنوان یکی از مشخصات بارز استعمار ، نقل کردیم ، نباید از آن اینطور نتیجه گیری نمود که استعمار هیچگونه اثری در تحول ملل تسخیر شده ندارد . آنگاه اعتراض شود که ما با چشم خود می بینیم که بسیاری از کشورهای مستعمره دارای مدارس و جاده ها و کارخانه ها و مؤسساتی هستند که در پیشرفت ملل مستعمره اثر بسزائی دارند !

حقیقت آنست که استعمار بطور غیر مستقیم ، جنبه های مثبت نیز ، برای ملل مستعمره در بردارد ، نهایت آنکه اقدامات ظاهراً مثبت استعمار ، کمتر بخاطر تأمین منافع مردم محل صورت گرفته و بیشتر ناشی از آثار مستقیم اعمال سیاست بهره برداری استعماری از منابع اقتصادی و طبیعی این سرزمینها است .

مؤلف کتاب « مسائل کشورهای آسیائی و آفریقائی » در توضیح اینمطلب چنین ادامه میدهد : « انسانی که میخواهد معدنی ذی قیمت را در میان کوه یا صحرائی دور افتاده استخراج کند ، ناچار برای رسیدن بآن ، جاده میسازد و کار ایجاد می کند . برده فروشی که میخواست از فروش غلامان خود حداکثر سود را به کف آورد ، سعی میکرد آنان را چاق و فربه کند و باب بازار پیورراند .

در اینگونه موارد شك نیست که همواره از چنین اعمالی چیزی نصیب دیگران می شود ، ولی اثرات ظاهراً مثبت چنین سیاستهایی را انصافاً نمیتوان بحساب تمایل باطنی عاملین آن گذاشت « (۱)



راه مبارزه با این عامل خطرناک؟

اسلام ، نه تنها از « آزادی فکری » جلوگیری نمی‌کند ، و کوشش در بی‌اطلاع نگاهداشتن مردم ندارد ، بلکه اطلاع داشتن از امور جاری مملکت ، و حقایق زندگی را جزء وظیفه دولت و ملت اسلامی میدانند ، و معتقد است هر فردی که آراء گوناگون ، و نظرات مختلف را آزادانه مورد مطالعه و بررسی قرار دهد ، طبعاً حقیقت را بهتر خواهد بدست آورد ، و راه و رسم صحیح زندگی را بهتر تشخیص خواهد داد .

علی علیه السلام برای آنکه مردم ، افکار خدا داد خود را در تحقیق و بدست آوردن اسرار هستی و بررسی آراء و عقائد و نظرات گوناگون ، بکار برند و از این راه حق را از باطل ، باز شناسد ، چنین میفرماید : « من استقبل وجوه الراء ، عرف

مواقع الخطاء » (۱)

اسلام ، برای آنکه مردم ، از « استعمار فکری » نجات یابند و با داشتن اطلاعات همه‌جانبه از نیم کاسه‌های زیر کاسه سردر آورند ، فراگرفتن دانش و طلب علم را برای تمام افراد ملت ، فرض و لازم میدانند :

اسلام ، برخلاف تعلیمات اناجیل و کلیساکه افراد خوشبخت را اینطور معرفی میکنند : « خوشبخت کسانی هستند که در نادانی از اسرار کائنات بسر برند ، چون در اینصورت است که خدا را خواهند دید ، ^(۲) معتقد است : « خیر دنیا و آخرت در سایه علم ، و شر دنیا و آخرت ، در سایه بی‌خبری از اسرار هستی است » (۳)

(۱) کسی که با آراء گوناگون ، روبرو شود ، موارد خطای آنها را از دست

باز خواهد شناخت - نقل از کتاب « الامام علی صوت المدالة الإنسانية ج ۲ ص ۴۵۸ ،

(۲) ندای سیاه ص ۱۵

(۳) خیر دنیا و الاخرة مع العلم و شر دنیا و الاخرة مع الجهل - حدیث نبوی

از آنجا که ممکن است، مردم از این وظیفه مهم اسلامی (فراگرفتن دانش) مانند دیگر وظائف مذهبی سرپیچی کرده، از زیر بار آن، شانه خالی کنند، در نتیجه استعمارگران، از جهالت و بی‌خبری آنان، در غارت سرمایه های ملی و اجتماعی آنان، سوء استفاده نمایند، از اینجهت، اسلام تعلیمات ضروری را اجباری و با سواد کردن ملت را جزء وظیفه دولت اسلامی میداند: « و اما حقکم علی فتعلیمکم کیلاتجهلوا و تأدیبکم کیما تعلموا » (۱)

بطوریکه در مباحث مربوط به «آزادی سیاسی» توضیح خواهیم داد، از نظر آئین اسلام کشور اسلامی مال همه مردم است، و تمام افراد کشور، از شخص اول مملکت گرفته، تا دیگر آحاد ملت، همه و همه برای بهتر اداره کردن آن، موظف و مسئولند « کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة » و بایستی در خیرخواهی یکدیگر و بالا بردن سطح زندگی و ساختن کشوری آباد و مستقل که تمام استعدادها و افکار درست، در آن، بتوانند بطور آزاد پرورش یافته و اظهار وجود کنند، کوشش نمایند.

و ما در تاریخ پیشوایان دین، مواردی را می‌یابیم که رئیس دولت اسلامی امور جاری مملکت را با مردم، طبق نص صریح قرآن، به مشورت و تبادل نظر برگزار نموده ملت را از حوادث موجود، با خبر ساخته است. تفصیل این مطلب را در بخشهای آینده بیان خواهیم نمود.



(۱) حق شما بر من اینست: برای آنکه همواره در جهالت ننماید، در تعلیم و تربیت شما بکوشم (نهج البلاغه ج ۱ ص ۱۰۵).

سانسور عقائد و افکار

روح کنجکاو، و حس حقیقت جوی بشر، باضافه اختلاف شرائط ادراک و عقیده‌ای که افراد انسانها دارند، به او امکان می‌دهد که در باره آفرینش و مسائل زندگی، نظرات مختلف و باورهای گوناگون داشته باشد و شخصیت و برازندگی او نیز بنا بگفته « پاسکال » در همین اندیشه او بسط و قوام می‌یابد.

ولی همانطوریکه « آلبرت بایر » می‌گوید: دلبستگی روح بشر به هرگونه عقیده و ایمان، هنگامی طبیعی و ارزنده است که از « آزادی کامل » برخوردار باشد و بتواند در تمام عقائد و مذاهب بررسی و تحلیل نماید، و در تمام امور و مسائل نقد و بحث کند، بدون آنکه کسی مانعی در برابرش قرار دهد و یا حدی برای این آزادی اندیشه او قائل گردد. (۱)

اما مایه بسی تأسف است که بشریت، در طول تاریخ، بر اثر جاه طلبی‌های شرم‌آور سیاستمداران و تعصبهای افراطی پیروان ادیان، نتوانسته است از نعمت بزرگ آزاد فکری، بطور کامل، برخوردار گردد !!

و در باره اسرار آفرینش و مسائل گوناگون زندگی بطور آزاد، اندیشه کرده و تحصیل اعتقاد نماید!

روزگاری بر بشر گذشت که جز در دائره محدودی که زمامداران جبار، و روحانیان ریاکار مسیحی، برای افکار و عقائد مردم ترسیم کرده بودند، حق اظهار نظر و ابراز عقیده نداشته و نمی‌توانستند عقل خداداد و سرمایه فکری خود را بطور آزاد، مورد استفاده و بهره برداری قرار دهند!

و هرگاه کسی بیرون از آن دائره، به تفکر آزاد می‌پرداخت، محکوم بقتل،

و یا به انواع شکنجه‌های غیر انسانی بود !!

در قرن چهارم قبل از میلاد، هنگامیکه ملت یونان از یکطرف از ناحیه دشمنان، و از طرف دیگر از ناحیه شکاکان و سوفیستها، و از جانب سوم از ناحیه عقاید نادرست و خرافی تهدید می‌شد، حکیم ناسوری مانند «سقراط» در آن محیط پدید آمد و در هر سه مرحله بنفع ملت یونان، علیه مفاسد و نادرستیا قیام و مبارزه نمود.

در آن زمان، ملت یونان، به خدایان متعدد و گوناگون، عقیده داشت، و در برابر هر سنگ و گلی بعنوان خدائی سر تعظیم و بندگی فرود می‌آورد!

سقراط، مردم را از شرك و پرستش چند خدائی بر حذر، و به پرش خدای واحد دعوت می‌نمود، حکومت وقت، بجای آنکه در برابر منطق زنده و گویای او خاضع شود و مردم را به تسلیم در برابر منطق او ترغیب و تشویق نماید، حکیم نامبرده را در دادگاه ۵۰۱ نفری که از اشخاص عادی آتن تشکیل می‌شد، محاکمه نمود و با اکثریت ۲۸۱ رأی در برابر ۲۲۰ رأی محکوم به مرگ کرد!

سقراط، هنگامی که رأی دادگاه را شنید، خطاب به داوران، چنین گفت:

« باید به شما بگویم که اگر کسی چون من را بکشید، به خود زیان بیشتر زده‌اید، تا بمن، زیرا اگر مرا هلاک گردانید، کس دیگری چون من به آسانی نتوانید یافت در اینجا اگر تشبیهی مضحك و سخیف، بکار برم بر من خرده مگیرید، من چون خر مگسی هستم که از جانب خدا بدولت داده شده‌ام، و دولت همچون اسبی بزرگ و نجیب، که سنگینی جثه از تند رفتن بازش داشته، و باید مهمیزی او را به جنبش حیات برانگیزد... و چون شما نمی‌توانید که با آسانی کسی چون من بیابید، بهتر است که از کشتن من چشم‌پوشید». ولی بیانات شیرین و اندرزه‌های حکیمانۀ سقراط در دل سنگ آنها مؤثر نیافتاد دستور دادند با جام سم شوکران او را مسموم ساختند^(۱).

(۱) تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۵ ص ۳۲۵ - تاریخ فلسفه، یاسی ج ۱ ص ۸۳

تاریخ عمومی آلبرماله ج ۲ ص ۲۹۲

این نحو اختناق فکری و سانسور عقائد و افکار، در سراسر قرون وسطی در جوامع بشری حکمفرما بوده بسیاری از اندیشمندان، فدای مطامع زمامداران خودسر، و متظاهران بدین، گردیدند!

در این دوره‌ها بود که سازمان لعنتی «انکیزیسیون» و «تفتیش عقائد» با قدرت اهریمنی خود، جلوه‌رگونه تفکر آزاد و تدبیردراسرار هستی را می‌گرفت، و چنانچه گزارش داده می‌شد: کسی مرتکب چنین جرمی شده! بدون آنکه نیازمند به اثبات باشد، نمونه‌های بارز شکنجه‌های جهنمی، در حق او اجرا می‌شد!! در همین دوره‌ها بود (۱۲۱۰ میلادی) شورای کلیسا در پاریس قرائت کتاب ارسطو را که در باره فلسفه طبیعی، سخن می‌گوید، ممنوع کرد و خواننده آن را بنام مرتد و مشرک، مجازات می‌کرد!

در ۱۲۱۵ نماینده پاپ، دانشگاه پاریس را از بحث و تألیف تمام مطالبی که در آن از متافیزیک و فلسفه طبیعی بحث می‌شود، ممنوع می‌کند!
در ۱۲۳۱ «گرگوار» نهم کمیونی را مأمور از بین بردن آثار ارسطو می‌کند! (۱)

«ویکتور هوگو» شاعر و نویسنده معروف فرانسوی با حرارت فراوان، جامعه روحانی مسیحیت و تعصب و تبعد فکری کلیسا را اینطور مورد انتقاد قرار میدهد: «حیات کلیسا در تاریخ ترقی بشر نیست و در پشت صفحات تاریخ، قرار دارد. او همان است که «بر نیلی» را بخاطر این سخن که: ستارگان از جای خود نمیافتند با ضربات شلاق، مجروح و زخم‌دار می‌کند، او همان است که «کامپانلا» را بخاطر این سخن که غیر از این دنیا، دنیاها دیگری هم بتعداد بیشمار وجود دارد و بخاطر آنکه با کنایه و استعاره به راز آفرینش اشاره‌هایی کرده بود، ۲۷ بار زندان و شکنجه گرفتار می‌کند، او همان است که «هاروی» را شکنجه میدهد بجرم آنکه ثابت کرده بود، در رگهای بدن آدمی ماده سیال خون، جریان دارد و

خون بی حرکت ، در عروق زنده وجود نخواهد داشت .
 این همان است که « گالیله » را بخاطر آنکه برخلاف تورات و انجیل ، از
 گردش زمین خبر می دهد بزندان می افکند !
 این همان است که « کریستف کلمب » را بخاطر کشف سرزمینی که « سنت پل »
 در تورات و انجیل ، پیش بینی : کرده بود ، زندانی مینماید ، زیرا کشف قانون
 آسمان و گردش زمین ، لامذهبی بوده است ، کشف يك سرزمین پیش بینی نشده ،
 دشمنی با آئین مذهب ، کلیسا بشمار میرفت ! این همان است که « پاسکال » را بنام
 مبانی مذهب ، « موتی » را بنام مبانی اخلاق ، و « مولر » را بنام مبانی مذهب و
 اخلاق ، تکفیر می کند !^(۱)

به فرمان کلیسا افرادی مانند « بروفنو » را که معتقد به تعدد عوالم بوده
 کشته ، جسد مرده اش را سوزانیدند !

« دی رومنس » را بجرم اینکه گفته بود : « قوس قزح » تیر و کمان
 جنگی خدا که بدانوسیله از بندگانش انتقام بگیرد ، نیست بلکه بواسطه انعکاس
 نور خورشید در ابر و دانه های باران ، پدید می آید ، زندانی کردند ، وقتی که در
 زندان مرد ، او و کتابش را محاکمه کرده ، هردو را در آتش سوزانیدند !^(۲)

گرچه مادر مباحث مربوط به « آزادی مذهبی » یکبار دیگر به فجایع ننکین
 محاکم تفتیش عقائد ، و اختناق های فکری که ارباب کلیسا برای آزاد فکران و
 طرفداران عقائد و مذاهب دیگر ، پدید آورده اند ، بازگشت خواهیم کرد ولی در
 اینجا به عنوان اینکه مشت نمونه خروار است آمار زیر را از تاریخ تمدن ویل دورانت
 نقل می کنیم :

ویل دورانت ، ضمن نقل فجایع ننکین محاکم تفتیش و ارباب کلیسا در اسپانیا
 از « لورنت » دیرکل اداره تفتیش عقائد ، نقل می کند که : « تعداد قربانیان ، از

(۱) تاریخ آزاد فکری س ۱۴۷

(۲) حقوق الانسان س ۸۴

۱۴۸۰ تا ۱۴۸۸ یعنی در مدت ۸ سال ، بالغ بر ۸۶۰۰ تن سوخته و ۲۹۱۴۵۰ تن محکوم بمجازاتهای سنگین دیگر بوده است^(۱) .

همین جنایات شرم آور و سختگیرانه‌ی بی دلیل ارباب کلیسا باعث گردید ، گروهی از اندیشمندان مانند : نویسندگان دائرة المعارف فرانسه و « لوتر » و « ولتر » و « کالون » . . . یا بطور کلی از تمام ادیان بیزاری جستند و یارسمأ علیه تشکیلات پاپ اقامه دعوا نموده خود آئین جدیدی اختراع نمودند !

در قرن هفدهم در زمان لوئی چهاردهم ، نیز کار سانسور عقائد و افکار ، بجائی رسیده بود که هیچکس حق انتشار هیچ کتابی ولو هر چقدر عالی بوده نداشت مگر آنکه فصلی از آن کتاب را به تمجید و تحسین زمامدار وقت اختصاص دهد^(۲) .
بهر حال مطالعه این فصل از تاریخ بشر ، در عین آنکه ناراحت کننده است عبرت آمیز و امیدوار کننده است .



احترام به تفکر و اندیشه آزاد در اسلام

اسلام ، نه تنها سانسور عقائد و افکار را از ناحیه هر مقام و تشکیلاتی عملی نادرست و غیر انسانی می‌داند ، بلکه ملاک تکلیف و معیار ارزش افراد را در عقل ، و مقدار دانش و تفکر آنان منحصر می‌کند و معتقد است : « يك ساعت تفکر در اسرار هستی ، بهتر از هر عبادتی است که در طول هفتاد سال ، صورت بگیرد »^(۳) ،
قرآن مجید ، در بسیاری از آیات ، برای آنکه مردم را به تفکر آزاد ، و آدار کند ، و روح تحقیق را در آنان ، زنده نماید ، آنان را امر به : تفکر و مفاهیم

(۱) تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۱۸ ص ۳۶۰

(۲) تاریخ آزاد فکری ص ۹۵

(۳) تفکر ساعة أفضل من عبادة سبعین سنة

مشابه آن، مانند: تدبیر، تعقل، تذکر و تفقه مینماید و در موردی هم به پیغمبر اسلام، فرمان می‌دهد که بعنوان بهترین ارمغان، «آزادی فکری» را بمردم ابلاغ نماید: **فبشر عبادالذین يستمعون القول فيتبعون احسنه اولئك الذین هدیهم الله و اولئک هم اولو الالباب** - به بندگانم، آنهایی که همه‌گونه حرفها را می‌شنوند، و در میان آنها نیکوترین شان را انتخاب می‌کنند، بشارت بده، اینان کسانی هستند که از ناحیه خدا هدایت یافتند و اینان، صاحبان خردند،^(۱)

اسلام، برای پرورش و رشد افکار بشر، در بیشتر موارد، عقل آدمی را بداوری می‌طلبد، مردم را ترغیب به تدبیر و تفکر، در راز آفرینش جهان، و مطالعه در سر نوشت گذشتگان، و سیر در نقاط مختلف زمین، و پیدایش انسان مینماید^(۲) و درجائی هم اینطور پرسش می‌کند: **«قل هل یستوی الاعمی و البصیر افلا تتفکرون - بگو: آیا بینا و کور، باهم مساوی هستند، آیا فکر نمی‌کنید؟»**^(۳) اسلام برخلاف ارباب کلیسا که مردم را از مطالعه در فلسفه، طبیعی و دریافت حقیقت آفرینش عالم، باز میداشتند و افرادی که به اینگونه کارها اقدام می‌نمودند، باشکال مختلف، مورد شکنجه قرار می‌دادند، شناخت حقیقت عالم را به مردم خردمند حواله می‌دهد،^(۴) و مردمی را که جهان آفرینش را با نظری سطحی می‌نگرند، و از راز آفرینش بی‌بهره می‌مانند و زحمت تفکر و تدبیر را بخود هموار نمی‌سازند: نکوهش می‌کند^(۵) و خردمند را کسی می‌داند که در راز آفرینش عالم، بیاندیشد^(۶).

(۱) سوره زمر آیه ۱۸

(۲) سوره عنکبوت آیه ۱۹ - ۲۰ -

(۳) انعام آیه ۵۱

(۴) سوره رعد آیه ۴

(۵) یوسف آیه ۱۰۵

(۶) آل عمران آیه ۱۹۰

یکی از دوستان امام صادق علیه السلام می گوید: بحضرتش گفتم: همسایه‌های دارم که نماز، زیاد می‌خوانند، صدقه زیاد می‌دهند، حج زیاد می‌کنند (و بطور کلی عبادتش زیاد است) امام پرسید: عقلش چگونه است؟ گفتم: عقلی ندارد، فرمود: از عبادتش بهره فراوانی نخواهد برد ^(۱).

و نیز از امام ششم روایت شده است که فرموده: «بهترین عبادت، همواره تفکر کردن در عجائب خلقت، و بدایع جهان آفرینش است که از خدای توانا هستی گرفته‌اند» ^(۲) همین احترام اسلام به افکار، و آزاد گذاشتن اندیشه‌های مردم در کشورهای علمی بود که باعث گردید: در مدت کوتاهی تحول فکری و فرهنگی عظیمی در کشورهای اسلامی پدید آید و ما در مباحث مربوط به «اسلام و فرهنگ» دور نمایی از این جنبش عظیم را نشان خواهیم داد.



(۱) کافی ج ۱ ص ۲۴

(۲) کافی ج ۲ ص ۵۵

روح تقلید و خرافه پرستی!

از آنجا که افراد دنباله‌رو ، خود را در برابر درك و تشخیص گروه پیشرو ، حقیر و ناچیز میدانند و فکر میکنند : هر چه را که زمامداران ، طراحان ، قدرتمندان قهرمانان، و هنرپیشگان، و اکثریت مردم ، انجام داده و پذیرفته‌اند ، صد درصد درست و شایسته پیروی است ، بعلاوه چون افراد دنباله‌رو معمولادارای عقده حقارت، و تمایل به خودنمایی و داشتن حس برتری جوئی و تشخیص طلبی ، هستند ، از اینجهت سعی میکنند ، در مقام عمل از کردار و رفتار گروه پیشرو و افراد مورد نظر خود ، تقلید نمایند .

کودکی که از اطوار بزرگ سالان تقلید میکند ، دانش آموزی که از حالات و رفتار معلم خود پیروی مینماید ، جوانی که از کردار و رفتار قهرمانان ، رجال تاریخ ، هنرپیشگان ، و افراد سمبل اجتماع ، تقلید میکند ، آنها بدینوسیله از یکطرف از تجربیات علمی و عملی دیگران استفاده میکنند ، و از طرف دیگر ، تمایل برتری جوئی و خودنمایی خود را ارضاء می‌نمایند بنابراین ، اصل تقلید ، در عین آنکه از عوامل بسیار مؤثر پیشرفتهای فردی و اجتماعی است و بایستی از این تمایل طبیعی در راه ساختن شخصیت ، استفاده نمود ، ولی چه بسا ممکن است بر اثر « بره صفتی » ، از اعمال و رفتاری تقلید شود که موجب بدبختی و انحراف از مسیر فضیلت و تقوی گردد ، از اینجهت در انتخاب صفات و روشهای دیگران ، بعنوان « الگوی » شخصیت سازی خود ، بسیار باید دقت کرد .



انگیزه خرافه پرستی؟

مردمی که قدرت تجزیه و تحلیل کارها را ندارند و از رابطه واقعی میان اشیاء بی اطلاعند ، بدون آنکه تناسبی میان بعضی از چیزها وجود داشته باشد ، آنها را بهم پیوند میدهند و عقائدی باطل و بی اساس ، نسبت بآنها پیدا میکنند ، مثلاً از عدد سیزده میترسند ، صدای جفدر را شوم میدانند ، عطسه را مقدمه بروز خطر حتمی فرض میکنند ... ! اینها هستند که زود تسلیم خرافات و موهومات میشوند .

«مارتین لوتر کینگ» نویسنده معروف سیاهپوست و برندهٔ جایزه «نوبل» در کتاب معروف خود ، در این باره مینویسد : «مردمی که از نظر فکری ، روح علیل و ناتوان دارند ، خیلی زود ، تسلیم خرافات میشوند ، چون روح آنها مدام دچار ترس و نگرانی نابجائی است ، نمیتوانند : روابط علی و معلولی واقعی میان اشیاء را درک کنند ، از اینجهت ، بدون آنکه تناسب و ربط واقعی ای میان بعضی از چیزها وجود داشته باشد ، آنها را مربوط کرده ، از آنها نتیجه بگیرند ، مثلاً از عدد سیزده و یا گربه سیاه که پنجه هایش را صلیب وار ، روی هم گذاشته باشد ، می ترسند ! (۱)



ای دو صد لعنت بر این تقلید باد !

همانطوریکه تذکر دادیم : تقلید دو قسم است ، تقلید صحیح ، و تقلید کور کورانه و بره صفتی !

منظور از تقلید صحیح آنست که آدمی در راه آشکار ساختن ذخائر مادی و معنوی خود ، واحیاء استعداد های درونی خویش ، از روش عاقلانه دیگران ، استفاده

کند و راهی را که رهروان، رفتند و به نتایج ثمربخش رسیدند، او نیز برود. ولی منظور از تقلید کور کورانه اینست که آدمی بدون آنکه استعداد و لیاقت ذاتی خود را در نظر بگیرد، و بدون آنکه در باره درستی و نادرستی روش و حالتی را که میخواهد از آن تقلید کند اندیشه نماید، بطور کور کورانه و بره صفت، از دیگران پیروی نماید. مولوی که میگوید:

خلق را تقلید شان برباد داد
ای دوصد لعنت بر این تقلید باد
اشاره باین قسم از تقلید است.

مایه بسی تأسف است که پیشرفت فرهنگ و دانش، بجای آنکه بشریت را از چنگال دنباله روی های غلط رهائی بخشد، استقلال فکر و آزادی اندیشه، باو عنایت کند، حالت بره منشی او را تقویت کرده است.

توسعه روز افزون سینماها و تئاترها و اعتیاد مردم به دستگاه های سمعی و بصری کنونی (رادیو، تلویزیون، فیلم) کار دنباله رویهای غلط را بجائی رسانده است که آثار نکبت بار آن، در هر کوی و برزن بچشم میخورد.

عده ای خود را بشکل «بیتلها» در میآورند، گروهی از «هیپی ها» تقلید میکنند، جمعی راه و رسم «اگزیهها» را سرمشق خود قرار میدهند، طائفه ای در راه رفتن، حرف زدن، آرایش کردن، غذا خوردن، و لباس پوشیدن و ... از هنرپیشهها و ستارگان سینماها الهام میگیرند!

کمپانیها و صاحبان کارخانهها هم نقطه ضعف مردم، و راه بیشتر پول درآوردن را خوب فهمیده اند، برای فروش اجناس خود، کافی است مبلغی یکی از هنرپیشگان بپردازند تا آنها با پوشیدن آن اجناس و تصدیق خوبی آنها، بازار فروش آن اجناس را بطرز اعجاب آمیزی رواج دهند!

چندی پیش، خبرگزاری «آسوشیتد پرس» گزارش داد: «... ستاره معروف و جنجالی فرانسوی ...، قبول کرد: یک نوع سینه بند را که در کارخانه «اتلانتا» واقع در ایالت «جورجیا» ساخته میشود، بسته و خوبی آنرا تصدیق نماید! انتظار

میرود ، ستاره معروف فرانسوی ، از محل عوائد فروش این سینه بند ، که محتملاً زیاد خواهد شد ، در چهار سال آینده ، یک میلیون دلار ، مجانی دریافت نماید (۱) یکی از روزنامه های یومیه مینویسد : « چندی پیش ، ب ب با یک « پلوور » در خیابانها ظاهر شد . نتیجه این کار ، فروش رفتن بی سابقه پلوور ، در پاریس و شهرهای اطراف بود ! اکثر دختر خانمها ، هر روز پلوور مردانه ای می پوشیدند ، تنها باین دلیل که روزی ب ب هوس کرده است ، پلوور مردانه بپوشد ! » (۲)

یکی از متخصصین زیبایی ، در پاسخ به خبرنگار یک مجله آمریکائی گفت : اگر روزی خانم معروفی موهای خود را سبز و آبی کند ، بدون شك ، چند روز بعد میلیونها نفر از زنان جهان ، از او پیروی خواهند کرد ! (۳)

این دنباله روی های غلط و تقلید های کور کورانه بسیاری از مصلحین و مردان بزرگ را بوحشت انداخته ، جامعه را از ادامه این وضع خطرناک ، بر حذر میدارند . دکتر الکسیس کارل ، بیولوژیست معروف فرانسوی ، در این باره چنین مینویسد :

انتشار بیحد روزنامه ها و سینماها و رادیو ، سطح فکری طبقات اجتماعی را به پائین ترین مرحله خود رسانده است ، شاگردان مدارس و دانشجویان ، افکار خود را در برنامه های گنگ رادیوئی و سینمائی که بآن ، عادت کرده اند ، میریزند ، محیط اجتماعی امروز نه تنها رشد فکری را تسهیل نمیکند بلکه از آن جلوگیری هم مینماید . . . نوجوانان کارهای خود را از قهرمانان پرده سینما فرا میگیرند و در بازیهای خود از آن تقلید میکنند ! (۴) .

در این گیرودار ، ما شرقیها که از لحاظ صنعت و دانش مادی از غربیها عقب مانده ایم ، بخیال آنکه آنها همانطور که در قسمتهای مادی از ما مقدمند ، در قسمتهای

(۱) اطلاعات ۱۶/۱۰/۳۸

(۲) روزنامه کیهان ۱۳/۷/۳۹

(۳) کیهان ۲۱/۱۰/۳۸

(۴) انسان موجود ناشناخته ص ۱۴۴

اخلاقی و انسانی نیز از ما جلوترند ، از اینجهت ، سعی میکنیم در تمام کارها از غذا خوردن و لباس پوشیدن گرفته تا راه رفتن و حرف زدن از آنها تقلید نمائیم . جلال آل احمد ، در کتاب « غرب زدگی » مینویسد : « اکنون ، در لوای این پرچم ما شبیه بقومی از خود بیگانه ایم ، در لباس و خانه مان ، در خوراکیمان ، در ادبمان ، در مطبوعاتمان ، و خطرناک تر از همه در فرهنگمان فرنگی مآب می پروریم و فرنگی مآب فکر میکنیم و راه حل هر مشکلی را فرنگی مآبانه می جوئیم ! (۱)



خرافه پرستی در عصر فضا !

دزست است که درادوار گذشته که مردم از نظر دانش و فرهنگ، در يك سطح بسیار پستی قرار داشتند و از حقائق امور ، بی اطلاع ، و از روابط واقعی میان اشیاء بی خبر بودند ، خرافه پرستی در میان آنها رواج بسزائی داشت ولی اینطور نیست که در عصر فضا ، که بسیاری از ماضیات برای بشر ، حل شده ، سرپنجه دانش ، توانسته پرده از روی بسیاری از حقائق بردارد روح خرافه پرستی از جوامع انسانی رخت بر بسته باشد ، خیر ، هم اکنون نیز مردم کشورهای باصطلاح متمدن و پیشرو ، کم و بیش گرفتار این عامل خطرناک عدم آزاد فکری هستند ؟

د مارتین لوترکینک ، میگوید : خود من ، در آسانسور يك هتل بزرگ نیویورک برای اولین بار متوجه شدم که طبقه سیزدهم ، وجود ندارد ، و پس از طبقه دوازدهم طبقه چهاردهم قرار گرفته است ، علت را از منصدی آسانسور پرسیدم . پاسخ داد : این رویه و عادت ، در اغلب هتلها رعایت میشود ، چون عده زیادی از مسافران در طبقه سیزدهم وحشت دارند ، و بدنبال این

گفته افزود: حتی بعضیها بحساب اینکه طبقه چهاردهم جایگزین طبقه سیزدهم است، از سکونت در طبقه چهاردهم نیز خودداری میکنند (۱)



بوسه به مجسمه گوداربللو!

اخیراً مقامات انتظامی ایتالیا دستور دادند که دیگر زنها حق ندارند، مجسمه «گودار بللو» را ببوسند! این مجسمه افسانه شیرینی دارد، و آن اینکه: گوداربللو، سربازی بود که چهارصد و پنجاه سال پیش، در راه عشق، کشته شده است، مردم شهر برای یاد بود او مجسمه او را ساخته و در شهر «راوانا» نصب نموده‌اند!

اهالی آنجا عقیده دارند که این مجسمه، برای زنانی که در عشق، شکست خورده‌اند، شفاعت مینماید، و لذا تمام زنها و جهانگردان، که از شهر «راوانا» عبور می‌کنند، بوسه‌هایی چند، بر پیکر این مجسمه میزنند و در نتیجه پیکر مجسمه در زیر انواع مختلف ماتیك، غرق شده است و به ضخامت چند سانتیمتر ماتیك، روی آن، نشسته است!

مقامات انتظامی اخیراً مجبور شده‌اند، از بوسیدن مجسمه جلوگیری نمایند! (۲) گرچه نمونه‌های فراوانی از انواع خرافه پرستی‌ها در کشورهای متمدن در دست است و میتوان با ارائه آنها سندهای گویاتری برای عدم آزاد فکری عصر فضا، نشان داد ولی برای ترس از اطالد سخن به آمار زیر اکتفاء میکنیم:

«هم اکنون، در فرانسه ۶۰۰۰ نفر جادوگر و رمال، وجود دارد، و در مدت یکسال، هشت میلیون نفر فرانسوی برای رفع گرفتاریهای خود،

(۱) ندای سیاه ص ۸

(۲) قرآن قانون آسمانی بشر نقل از مجلات.

بآنها مراجعه می‌کنند! (۱) در سراسر دنیا دو میلیون جادوگر و پیشگو ، ۲۲۸۸ نشریه جادوگری که جمعاً ۶۰ میلیون تیراژ دارند هم اکنون مشغول فعالیتند، تنهادرشهرهای ایتالیا هفده دانشگاه جادوگری وجود دارد! (۲)

با در نظر داشتن مطالب فوق ، این حقیقت ، بخوبی روشن گردید که در هر زمانی مخصوصاً در عصر ما روح تقلید و خرافه پرستی مانند زنجیری دست و پای تفکر آزاد و اندیشه صحیح را بسته و مردم را از پی جوئی از علت و معلول واقعی میان اشیاء و بازشناسی حق از باطل ، خوشبختی از بدبختی ، باز داشته ، آنان را اسیر و برده موهومات و تقلیدهای کور کورانه ساخته است .



(۱) اطلاعات ۴۴۲۲۱۳

(۲) اطلاعات هفتگی ۴۸۲۲۲۱

اسلام

با دنباله رویهای غلط و خرافه پرستی

شدیداً مبارزه میکند

مهمترین دزینکه اسلام فتح کرد و محکمترین زنجیری که دست و پای تفکر انسان را بسته بود و از آزادی فکر و وجدان محرومش ساخته بود و اسلام آنرا پاره کرد دژ خرافات و زنجیر اوهام و تقلید کور کورانه بود .

اینکه زنجیر خرافات و تقلید را محکمترین زنجیر ، شمردیم : سخن گزاف و مبالغه آمیزی نیست ، بلکه يك واقعیت غیر قابل انکار است ، زیرا چه بسا مردمی بر اثر سوء تشخیص وجهات مرتکب تقلیدهای کور کورانه و پای بند به اوهام و خرافه پرستی میشوند ، ولی همان تقالید بی اساس و خرافات بی پایه ، در اثر تکرار و گذشت زمان ، جزء اعتقادات آنان در می آید و بدیبهی است که عقیده مهمترین عاملی است که آدمی را در زندگی رهبری میکند ، و مبارزه با آن نیز ، از هر مبارزه ای سخت تر و دشوارتر خواهد بود .

بخاطر همین جهت بوده هنگامیکه ابراهیم عليه السلام ، مردم بت پرست شهر « بابل » را که از روی جهالت و تقلید ، بتهائیکه با دست خود تراشیده بودند ، پرستش میکردند مورد نکوهش قرار داد و فرمود : **أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ (۱)** آیا آنچه را که با دست خود تراشیده و ساخته اید پرستش میکنید ؟ ۱۹ .

و نیز بخاطر همین عقاید خرافی و دنباله رویهای غلط بوده ، وقتیکه پیغمبر اسلام ، مردم مکه را که بخدایان و بتهای فراوان ، عقیده داشتند و در برابر آنها کرنش و عبادت میکردند دعوت بخدای یگانه نمود و آنها را از پرستش خدایان

متعدد بر حذر می‌داشت، آنان، بجای آنکه در برابر منطق قوی و شکننده او سر تعظیم فرود آورند و از عقاید خرافی و تقلیدی خود دست بردارند، او را متهم به دروغ و سحر و جنون کرده، با حال اعجاب و شگفت می‌گفتند: ما از سب و شصت خدای خود، دست برداریم و بخدای یگانه تو مؤمن شویم؟! «**هذا ساحر کذاب اجعل الالهة الهآ واحداً ان هذا لشیء عجاب**» (۱).

و بطور کلی زجرها و شکنجه‌هاییکه انبیاء و پیغمبران و رجال فضیلت و اصلاح از مردم زمان خود دیدند، و سرسختی‌ای که مردم در برابر روشهای اصلاحی آنان، نشان میدادند، اغلب، بخاطر همین اعتقادهای غلطی بوده که آنان از راه تقلید و خرافه پرستی بدست آورده بودند.

خیلی دور نرویم، هم اکنون ببینید «**نژاد پرستی**» چه سروصدائی در جهان پدید آورده است، گروهی باعتقاد اینکه سیاهپوستان، حیوانهائی هستند انسان نما که برای خدمتگذاری سفید پوستان آفریده شده‌اند، تبعیضات نژادی را بعنوان يك اصل مقدس پذیرفته‌اند!

هرگاه افرادی مانند «**لینکلن**» و «**کندی**» بخواهند این تئوری افسانه‌ای را لغو کنند، باید با ترور و قتل‌روبرو شده جان خود را روی آن از دست بدهند! (۲) و نیز ببینید: «**گاو پرستی**» در هندوستان، چه میکند؟ چندی پیش، روزنامه‌ها نوشتند: چون قحطی و گرسنگی مردم هندوستان را تهدید میکند، تا جائیکه ۱۵۰ میلیون نفر هندی در آستانه مرگ قرار دارند، از اینجهت دولت تصمیم دارد، از صد و پنجاه میلیون گاو موجود در کشور، برای رفع گرسنگی و نجات مردم از مرگ استفاده نماید، ولی آیا هندوها که گاو را حیوان مقدس و مظهر خدایان، میدانند، بیکار نشستند؟! البته نه، تشنج و تظاهرات، سراسر هندوستان را فرا گرفت، کابینه دولت متزلزل شد، آخر الامر، جریان با برکناری وزیر کشور، و انصراف دولت از

(۱) سوره ص آیه ۵

(۲) مراجعه شود به کتاب: «از بردگی تا آزادی»، سرنوشت دردآلود سیاهان

کشتن گاوها ، خاتمه پیدا کرد (۱) .

بنابراین دنباله روی های غلط ، و خرافه پرستی بطور قطع محکمترین زنجیری است که دست و پای تعقل بشر را می بندد و گسستن آن کار سهل و آسانی نیست .



راههای مبارزه با تقلید و خرافات در اسلام !

هنگامیکه نور اسلام ، از افق مکه درخشیدن میگرفت ، سرتاسردنیای آنروز را غبار تیرمائی از جهالت و اوهام و خرافات و دنباله روی های غلط ، فرا گرفته بود ، مردم آنچنان از واقعیات زندگی بی خبر بودند که نه تنها در خانه توحید (کعبه) سیدشصت بت وجود داشت بلکه طبق نوشته « آلبرماله » در کشور متمدنی مانند روم ۳۰۰۰۰ خدای رسمی ، مورد پرستش بود (۲) .

مقدرات و سرنوشت مردم ، بدست گروهی از زمامداران خودسر و کاهنان و قیافه شناسان و پیشگویان ، تعیین میکردید . خرافات و افسانهها و اساطیر ، و دنباله رویهای غلط ، سرتاسر زندگی آنانرا فرا گرفته و در جمیع شئون حیاتی آنان ، رسوخ پیدا کرده بود (۳)

با آنکه اصل « محاکات و تلقین پذیری » ایجاب میکرد که پیغمبر اسلام مانند دیگران ، تحت تأثیر اجتماع ، قرار گرفته ، در خرافه پرستی و تقلید ، از آنان پیروی نماید ولی او نه تنها بر خلاف گفته دکتر « گوستاولوبون » که میگوید : « يك

(۱) کیهان ۱۷/۱۲/۴۵

(۲) تاریخ روم ج ۲ ص ۳۰

(۳) برای اطلاع از انواع خرافات و تقلیدهای کور کورانه دوران جاهلیت عرب مراجعه شود به جلد ۱۹ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ص ۴۰۸ - ۴۲۹ و جلد دوم مروج الذهب ص ۱۳۲ - ۱۶۰

فرد هر قدر هم ، هوشمند و پرورش یافته باشد ، در میان انبوهی از مردمان ، مقداری از استقلال خود را از دست می‌دهد و تابع فشار جمع و سلطه روحی اکثریت ، می‌گردد ، و مقدار استقلال فکری فرد ، در میان جمع ضعیف‌تر و تلقین پذیری اوشدیدتر میشود،^(۱) تحت تأثیر افکار خرافی و تقلیدهای نادرست قرار نگرفت « ماضل صاحبکم و ما غوی » بلکه با حربۀ پولادین منطق و استدلال ، بجنک خرافات و تقلیدهای نابجا رفت و مردم را از زیر بار این زنجیرهای گران ، نجات بخشید ، و آزادی فکر و وجدان بر آنها ارزانی داشت « و یضع عنهم اصرهم و الاغلال التي كانت علیهم (۲) (نجد بارگران تکالیف شاق را از دوش آنان بر میدارد و زنجیرهایی که بدست و پای آنها بسته بود ، باز میکند) .

پیغمبر اسلام ، برای محو آثار خرافه پرستی و تقلیدهای کورکورانه که مانند زنجیرهای محکمی ، دست و پای بشر را بسته داشت ، فرمود : « کل ماثرة فی الجاهلیة تحت قدمی یعنی با پدید آمدن اسلام ، تمام عقائد خرافی و تفوق طلبی‌های غلط ، نابود شده و زیر پای من قرار گرفته است »^(۳) .

اسلام ، برای نجات بشریت ، از زیر بارگران عقائد خرافی و تقلیدهای نادرست از راههای گوناگونی وارد شده که ما ذیلا به بعضی از آنها اشاره مینمائیم :



۱ - عقیده و عمل ، باید متکی بدلیل روشن باشد : اسلام ، برخلاف مذاهب دیگر ، که در مسائل اعتقادی و عملی ، صرف ایمان و تعبد را کافی میدانند ، معتقد است : هر عقیده و عملی تامستند به منطق صحیح و برهان روشن ، نباشد ، مورد

(۱) آنسوی چهره ها ص ۴۲

(۲) سورة اعراف آیه ۱۵۷

(۳) سیره ابن هشام ج ۳ ص ۴۱۲ .

قبول و شایسته احترام نخواهد بود^(۱) « و قالوا لن يدخل الجنة الا من كان هوداً او نصاری تلك اما نيهم قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین - یهود و نصاری گفتند : هیچکس جز ما وارد بهشت نخواهد شد ، اینست آرزوی آنها ، بگو: دلیلتان را بیاورید ، اگر راست میگوئید^(۲)»

اسلام برای صحت عقیده و ایمان نه تنها صرف تعبد و تقلید را درست نمیداند بلکه حتی گمان و تخمین را نیز کافی نمی‌شمارد و صریحاً اعلام میکند که حتماً عقائد اسلامی بایستی متکی به دلیل و یقین باشد : « از چیزی که درباره آن ، علم و یقین نداری ، پیروی مکن ، زیرا گوش و چشم و دل ، همه اینها مسئولند^(۳)»

بدیهی است ، هرگاه نقائد و رفتار مردم ، متکی به دلیل روشن ، و یقین باشد در آن صورت ، بساط خرافه پرستی و تقلید نادرست طبعاً برچیده خواهد شد .



۲ - اکثریت گمراه

بسیاری از خرافات و دنباله‌رری‌های غلط ، روی این اصل پدید آمده و یا باقی مانده است که پنداشته‌اند هر چه را که اکثریت مردم ، پذیرفته‌اند ، درست است و حال آنکه چه بسا ممکن است ، اکثریت مردم نیز ، بر اثر عدم دقت ، و توجه کافی مرتکب خطا و اشتباه شده باشند بنابراین چگونه میشود عقیده و یا عمل اکثریت را همیشه ملاک صحت ایمان و عمل دانست ؟ روی همین جهت است که خداوند به پیغمبرش میفرماید : « هرگاه از اکثریت مردم نابخرد ، پیروی کنی ، ترا از راه خدا

(۱) فقهاء اسلام میگویند : عمل بدون اجتهاد یا احتیاط یا پیروی از مجتهد شایسته

اطل است .

(۲) بقره آیه ۱۱۱

(۳) اسراء آیه ۳۶

گمراه خواهند کرد ، چون آنها جز از گمان و حدس پیروی نمیکنند «^(۱) و در جای دیگر میفرماید : « بیشتر گمراهان ، جز از گمان پیروی نمیکنند و حال آنکه گمان نمی تواند آدمی را از حق بی نیاز سازد »^(۲) .



۳ - رهبران آلوده!

اسلام زمامداران خودسر ، و کاهنان ریاکار را که بر اثر داشتن هدف مشترک استعماری سعی میکنند با نقشه های ماهرانه جلو آزادی افکار را گرفته مردم را بدنباله روی و خرافه پرستی ، عادت دهند ، مورد انتقاد شدید قرار داده است .
چهره واقعی دسته اول را اینطور معرفی میکند : « زمامداران خودسر ، بهر کشوری پا نهند ، آنجا را فاسد کرده ، آزادگان آن سرزمین را به ذلت اسارت میکشاند »^(۳) و نیز در مقام انتقاد از فرعون : میگوید : « فاستخف قومه فاطعوه او نخست ، ملتش را پست و سبک مغز کرده آنگاه ملت باطاعت کورکورانه از او پرداختند »^(۴)

و در باره کاهنان ریاکار و راهبان گمراه ، چنین میگوید : « بسیاری از پدران روحانی و زاهد نمایان یهود ، مال مردم را نابجا و بطور نامشروع میخورند ، و آنها را از راه راست باز میدارند »^(۵)

و برای آنکه مردم ، فریب رهبران گمراهی مانند : بازیگران فیلمها ، اجراء کنندگان برنامه های فضیلت کش سینماها ، کاباره ها تا ترها و رادیوها ، طرح کنندگان مدهای

(۱) انعام آیه ۱۱۶

(۲) یونس آیه ۳۶ .

(۳) نمل آیه ۳۴

(۴) ذخرف آیه ۵۷

(۵) توبه آیه ۳۴

دور از فضیلت، و قهرمانان داستانهای بد آموز را نخورند و چشم و گوش بسته از آنها پیروی ننمایند، افکار مردم را اینطور به قضاوت، می‌طلبد: **أفمن يهدى الی الحق أحق أن يتبعه من لا يهدى الا أن یهدى فما لکم کیف تحکمون** آیا کسی که بسوی حق و حقیقت رهبری میکند، سزاوارتر است برای پیروی کردن یا آنکه راه بجائی نبرده و خود نیازمند برهبری است چگونه قضاوت میکنید؟! (۱)

اسلام، برای آنکه مردم را آگاه کند که هر دنباله روی ای درست نیست و نمیشود هر عملی را که توده مردم، و یا نیاکان و پیشینیان و زبر دستان آنان، و یا افراد سبیل اجتماع انجام میدهند، صحیح و قابل پیروی دانست، متذکر میشود که بسا اعمال آنان، ناپسند و رفتار آنان نکوهیده و زشت است، آیا در اینصورت هم میشود، چشم و گوش بسته از آنان پیروی نمود: «هنگامیکه بآنها گفته میشود: آنچه را که خدا مقرر فرموده، پیروی نمائید، میگویند: خیر، ما فقط آنچه را از پدرانمان دریافته‌ایم، پیروی مینمائیم. اگر چه پدرانشان، هیچ نفهمند و راه بجائی نبرند؟!» (۲).

اسلام، فقط یکنوع از تبعیت را که همان پیروی جاهل ذریک فن، از دانشمند و کارشناس مورد اعتماد همان فن باشد، که خود یک امر فطری است و نظام اجتماعی نیز وابسته بآن است، مجاز شناخته و صحیح میداند، شما اگر نیازمند بدرمان پزشکی باشید به پزشک مورد اطمینان مراجعه میکنید و نسخه او را بدون چون چرا مورد استفاده قرار میدهید، در ساختمان به معمار مراجعه میکنید و در صنعت به متخصص آن، و همچنین...

این نوع، تقلید که از لوازم زندگی اجتماعی است از نظر اسلام، درست است قرآن میفرماید: **« فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون (۳) - اتبعوا من**

(۱) یونس آیه ۳۵ .

(۲) بقره آیه ۱۷۰

(۳) هر گاه چیزی را نمیدانید از اهلش سؤال کنید (انبیاء آیه ۷) .

لا یستلکم اجرآ و هم مهتدون» (۱)



پیروی بی حساب از غرائز و میلها!

آدمی همانگونه که در مقام تشخیص و درک واقعیات ، نیازمند به نور عقل است و تنها با در دست داشتن این چراغ فروزان ، میتواند حق را از باطل ، راه سعادت را از شقاوت بازشناسد ، در مقام عمل نیز ، نیازمند بیک سلسله میلها و غرائزی است که او را در رسیدن با اهداف عالیة انسانی کمک کرده ، روح تحرك و جنبش و فعالیت را در او زنده و پایدار ، بدارد ، حب ذات ، غریزه جنسی ، علاقه بمال و فرزند ، حس تشخیص طلبی و جمال دوستی ، تمنای قدرت و مقام ، خواهش آزادی و حریت و انگیزه انتقامجوئی ... ابزار و وسائلی هستند که آدمی را به تحرك و جنبش ، و امیدارند و بزندگی او شور و نشاط می بخشند

هرگاه این تمایلات عاطفی و خواهشهای نفسانی در وجود او نبود ، وضع او مانند زندگی افلیجی بود که میدان مسابقه را به بیند ولی قادر بحرکت و شرکت در مسابقه نباشد .

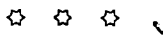
دکتر آلکسس کارل ، بیولوژیست معروف فرانسوی در این باره مینویسد :
« آنچه انسان را بعمل و میدارد ، عقیده است نه منطق ، عقل نمیتواند بما نیروی زیستن بر وفق طبیعت اشیاء بدهد ، فقط بروشن کردن راه قناعت میکند و هرگز ما را بجلو نمیزند .

رفتار متفکرین صرف ، در زندگی شبیه به افلیجهائی است که برای مسابقه دو حاضر شوند ، مقصد را بخوبی می بینند ، ولی قادر نیستند که از جای خود بجنبند ...

(۱) از کسانی که از شما مزدی نمیخواهند و خود راه سعادت را یافته اند ، پیروی

کنید (س آیه ۲۷) .

ما بر موانعی که در پیش داریم ، فائق نخواهیم شد ، مگر آنکه از عمق روح ماموچی از عواطف سر بالا بکشد ... عقل ، خلاق علم و فلسفه است و هنگامیکه متعادل باشد ، راهنمای خوبی است ولی بما حس زندگی و قدرت زیستن نمی بخشد و جز یکی از فعالیت‌های روانی نیست ، اگر به تنهایی رشد کند و همراه با احساس نباشد ، افراد را از یکدیگر ، دور و از انسانیت خارج میکند ، فعالیت‌های غیر عقلانی روان ، یعنی عواطف و حس اخلاق و حس جمال دوستی و حس مذهبی است که در ما نیرو و شادی ایجاد میکند و با افراد قدرتی می بخشد که از خود خارج شوند و با دیگران ، تماس بگیرند ، آنان را دوست بدارند و در راهشان فدا کاری کنند ،^(۱) .



ضرورت مهار کردن غرائز و تمایلات

غرائز و میلها در صورتی مایه شور و نشاط زندگی و موجب سعادت انسان است که در حد اعتدال ، و دور از افراط و تفریط ، مورد استفاده و بهره برداری قرار گیرد و از طغیان و سرکشی آن ، جلوگیری بعمل آید ، وگرنه بجای شور و نشاط ، ناامنی و هلاکت و بجای سعادت و خوشبختی ، تباهی و تیره روزی ، بیار خواهد آورد .

افرادی که زمام اختیار خویش را بدست نیروی سرکش تمایلات غیر عقلانی می سپارند و از خواهشهای دل بدون هیچگونه قید و شرط ، پیروی میکنند ، اینگونه افراد ، آنچنان ارزش و شخصیت خود را لگد کوب میکنند که بدون اغراق ، میتوان ادعا کرد که از هر حیوانی ، حیوان تر ، و از هر درنده ای درنده ترند « اولئك كالانعام بل هم اضل » (۲)

حیوانات که دست باعمال وحشیانه میزنند و در زندگی رعایت اصول عدالت و

(۱) راه و رسم زندگی ص ۱۱۳

(۲) سورة اعراف آیه ۱۷۹

فضیلت نمیکنند ، باینجهت است که نیروی تشخیص ندارند و پیروی بی قید و شرط از غرائز ، جزء سرشت و طبیعت آنها است .

این نکته در زندگی حیوانات ، قابل توجه است که غرائز و تمایلات آنها در صورت فراهم شدن عوامل و جهات کامیابی ، ارضاء میشود و تا مدتی در حال آرامش و سکون ، میباشد .

ولی آدمی با داشتن نیروی تشخیص (عقل) که حجت میان او و خداوند است ^(۱) گاهی آنچنان اسیر تمایلات عاطفی میشود که از ارتکاب هیچگونه جرم و جنایت ، و تن دادن بهیچ پستی و نکبتی خود داری نمیکنند ، و روح تجاوز کارا و هر چند که در راه ارضاء تمایلات سرکش خود ، تلاش میکند ، سیر نمیشود بلکه مانند تشنه‌ای که از آب دریا سیراب ، نمیگردد ، عطش او نیز ، رفع شدنی نیست ^(۲)



عامل خطرناک !

خطرناک ترین عامل برای سعادت فرد و اجتماع ، پیروی کردن بی حساب ، از تمایلات سرکش ، و محکوم بودن عقل در برابر خواسته‌های نفسانی است . در این حالت است که بزرگترین جرائم و موحش‌ترین جنایات ، صورت میگیرد و آدمی دست به هولناکترین کارها میزند ، انبیاء و مردان خیر اندیش عالم ، نیز ، برای تعدیل همین تمایلات سرکش و مهار نمودن همین غرائز و میلها مقررات سودمند آورده ، و کوششهای بیکیر و خستگی ناپذیر ، نموده‌اند .

(۱) قال الصادق علیه السلام : حجة الله على العباد النبي والحجة فيما بين العباد وبين الله العقل

(کافی ج ۱ ص ۲۵)

(۲) عن امی عبدالله علیه السلام : مثل الدنيا كمثل ماء البحر كلما شرب منه المطمان ازداد

عطشا حتى يقتله (سفينة البحار ج ۱ ص ۴۶۵) - منهومان لا يشبهان: طالب الدنيا وطالب العلم .

همین حالت طغیان غرائز و تمایلات عاطفی است که غالباً موجب پیدایش بحرانهای بین‌المللی میشود و میلیونها نفر افراد بی‌گناه فدای امیال شوم و مقاصد اهریمنانه زمامداران خود سر، میگردند!

همین روح تجاوز کار گروهی جاه طلب و سودجو باعث پیدایش جنگ جهانی اول و دوم شده و میلیونها نفر (۶۵ میلیون) مردم بی‌گناه را طعمه مرگ ساخته و هنوز هم آثار نکبت بار آن، از بین نرفته است!

کشتار بیرحمانه مردم ویتنام، منطقه عربی خاور میانه، رودزیا، محصول همین حالت فوران غرائز و پیروی بی حساب از تمایلات عاطفی است!

«رن» امپراطور خون آشام «رم» بخاطر اشباع همین تمایلات سرکش، یعنی غریزه خود خواهی و روح لذت طلبی، پای تخت رم را با آتش میکشد تا مردم بی‌گناه و حیوانات بینوا در میان شعله‌های آتش بسوزند، و او از صدای ضجه و ناله آنان، لذت ببرد و از این منظره حزن انگیز، موسیقی حزن آوری اختراع، نماید!!^(۱)

«چنگیز» بخاطر همین حالت نامتعادل روانی، بهر کشوری که وارد میشد، دستور قتل عام مردم آنجا را صادر میکرد. و در شش ماه از سال که از خونریزی انسانها فارغ میشد، با برنامه خاصی بخون ریزی حیوانات می پرداخت!!^(۲)

حجاج و منصور دوانقی، کار طغیان تمایلات عاطفی شان بجائی رسیده بود که از کشتن افراد بی‌گناه آنچنان لذت میبردند که جان دادن افراد بی‌گناه در کنار سفره آنان، بهترین و لذت بخش ترین حالات زندگی آنان بشمار میرفت!!

و بگفته بعضی «ناپلئون» در کنفرانس چند جانبه‌ای که در پاریس، منعقد شده بود، تنها بخاطر اینکه شرکت کنندگان کنفرانس، بر او سلام کنند، پیش از همه وارد مجلس میشود، و چون پادشاه روس بر او سلام نمیکند، همین امر را بهانه قرار میدهد شوروی را در خاک و خون و آتش میکشد و لشکر فرانسه هم از سرما

(۱) تاریخ تمدن ویل دورانت - تاریخ رم ج ۲ ص ۲۴۸

(۲) قبله اسلام

تلف می‌کردد، خود ناپلئون نیز، به جزیره « سنت هلن » تبعید میشود و بر اثر زخم معده و مفارقت از عزیزانش، پس از شش سال، در آنجا می‌میرد! (۱)



هوی پرستی بدترین نوع بردگی است

بزرگترین مفسده هوی پرستی و پیروی از احساسات لجام گسیخته اینست که شخص هوی پرست، قادر نیست، بر خلاف مسیر تمایلات غیر عقلانیش بیاندیشد و یا تصمیم بگیرد. او هر چه می‌اندیشد و یا در مقام عمل، بدان اقدام میکند، بیشتر مربوط به اموری است که با خواسته‌های نفسانی او سازگاری داشته و باو در نیل باین مقصد، کمک نماید!

کسیکه زمام اختیار خود را بدست تمایلات افراطی سپرده و به تعبیر قرآن « معبود » خود را « هوای » خود قرار داده‌است (۲) چنین آدمی نمیتواند در باره حقائق امور و واقعیات زندگی بطور آزاد، بیاندیشد و از نعمت آزادفکری، برخوردار گردد. او برده تمایلات عاطفی خویش است، بهر طرفی که غرائز و تمایلات سرکش او متوجه باشد، او نیز متوجه است، در نتیجه از درک واقعیات زندگی محروم خواهد بود.

علی علیه السلام، این نوع بردگی را بدتر از بردگی غلامان زر خرید میداند: « عبد الشهوة أشد من عبد الرق » (۳) و فلسفه آن نیز، روشن است، زیرا غلامان زر خرید، تنها جسمشان در اختیار اربابان آنها است، افکار و عقائد آنان، برده کسی نیست، ولی بردگان شهوت، تمام افکار و عقائدشان، برده تمایلات عاطفی آنها است

(۱) قبله اسلام

(۲) افرأیت من اتخذناه هواء و أضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی

بصره غشاوة (سوره جائیه آیه ۲۳)

(۳) عزر الحکم ص ۴۹۸

و بیرون از آن دایره قادر بتفکر و درک حقائق نیستند .

اسلام ، برای آنکه مردم را از این بردگی فکری ، نجات ، بخشد ، و آزادی فکری را همگانی کند ، با يك سلسله مقررات حقوقی و اخلاقی و تربیتی ، تمایلات عاطفی و غرائز مردم را تعدیل میکند و از پیروی بی حساب از احساسات لجام گسیخته شدیداً نهی میکند و فلسفه آنرا گمراهی و نرسیدن بحق معرفی مینماید « **ولا تتبع الهوی فیضلك عن سبیل الله** یعنی : از هوای نفست پیروی مکن که ترا از راه خدا و طریق حق ، باز میدارد » (۱)

رهبر پرهیز گاران ، علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ در مقام بیان فلسفه حرمت هوی پرستی چنین میفرماید : « . . فاما اتباع الهوی فیصد عن الحق یعنی : پیروی از هوای نفس ، آدمی را از رسیدن بحق ، باز میدارد » (۲)

و نیز از آنحضرت است که فرموده : **ان اطعت هواك اصمك و اعماك** یعنی : اگر از هوای نفست اطاعت کنی ، کور و کورت میکند » (۳)
 و در جای دیگر ، مفسد هوی پرستی را اینطور بیان میکند : « **انکم ان امرتم علیکم الهوی اصمکم و اعماکم و ارداکم** یعنی : براستی اگر هوای نفس را فرمانروای خود ، سازید و بی قید و شرط ، اطاعتش نمائید ، شما را کور و کور و پست ، میکند » (۴) (۵)



(۱) سوره ص آیه ۲۶

(۲) نهج البلاغه فیض ص ۱۱۹

(۳) نهج البلاغه

(۴) غرر الحکم ص ۲۹۲

(۵) برای اطلاع بیشتر ، مراجعه شود بکتاب « جوان از نظر عقل و احساسات »

يك پندار غلط!

در خاتمه این بحث (آزادی فکری) لازم است توجه خواننده محترم را بیک اشتباه مهم و نابخشودنی که برای بسیاری از تازه بدوران رسیده های خود باخته ، رخ داده است ، جلب نمائیم ، و آن اینکه : برخی از خود باختگانی که زرق و برق تمدن مادی ، چشم تعقل و تفکر آنها را خیره کرده است ، پنداشته اند که پای بند بودن به مبانی دینی و معتقد بودن بدستورات صحیح مذهبی و اخلاقی ، با آزاد فکری ، منافات دارد !

اینها میگویند : در عصریکه بشر ، توانسته است با سر پنجه دانش ، پرده از اسرار طبیعت بردارد و با زبان طبیعت ، آشنائی کامل پیدا کند ، در چنین روزگاری ، برای یکفرد روشنفکر و تحصیلکرده بهیچوجه شایسته نیست که بمبانی دینی معتقد و بدستورات مذهبی عامل باشد ، بلکه بر او لازم است که خود را از قید هر گونه عقائد مذهبی و اعمال دینی آزاد ساخته ، تا بتواند از نعمت آزادی فکر و وجدان برخوردار گردد !

این طرز فکر ، چند قرنی در اروپا روی اسباب و علل خاصی پدید آمد و بعضی از طبقه باصلاح ، تحصیلکرده و روشنفکر شرقی و ایرانی نیز ، کور کورانه از آن ، پیروی کرده مانند جعبه های ضبط صوت ، آنرا گرفته و بازگو میکنند ، غافل از اینکه انگیزه پیدایش این طرز فکر در مغرب زمین ، علل و جهاتی بوده که هیچکدام از آنها در محیطهای اسلامی ما موجود نیست .

زیرا بطوریکه میدانیم : آئین تحریف شده مسیحیت که فاقد هر گونه قوانین صحیح اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی است و آمیخته با انواع خرافات و موهومات است ، از یکطرف ، تسلط و مداخله های ناجوانمردانه اصحاب کلیسا در جمیع شئون اجتماعی و فرهنگی مردم ، از طرفی دیگر ، محدودیت و شکنجه های جائزانه ای که دانشمندان و پیشروان قافله فرهنگ و تمدن ، از دست پاپها و ارباب کلیسا دیده و ضربه های

سنگینی که از آنها خورده بودند (که به برخی از آنها قبلاً اشاره شده و در بحث آزادی مذهبی نیز خواهد آمد) از جانب سوم ، باعث گردید که چنین فکری در میان رجال دانش و اندیشمندان آن سرزمین ، پدید آید .

و شاید نظر اصلی آنها از ابراز این عقیده نیز ، این بوده که بدینوسیله افکار عمومی را با خود همراه کرده آزادانه بتوانند دور از کارشکنیها و ستمگریهای ارباب کلیسا با راز طبیعت ، آشنائی بیشتری پیدا کرده ، گامهای سریعتر و مفیدتری در راه ترفیع کاخ دانش و فرهنگ ، بردارند ، و گر نه بطوریکه زندگانی همان دانشمندان و گفتارشان ، نشان میدهد ، آنها با اصل دین و عقائد صحیح مذهبی مخالف نبوده اند . بنابراین ، تفسیر آزادفکری ، در آن سرزمین ابتداء ، باینمعنی بوده که بایستی هر فردی از اوهام و خرافاتی که بیشتر ، از ناحیه مذاهب و ادیان ساختگی و تحریف شده (مانند آئین یهود و نصاری) در میان مردم شیوع دارد و پایتد تعقل و تفکر را در آنهاست میکند ، و هم چنین ، از فشار و تحمیلات و مداخلهها و محدودیت هائی که اصحاب کلیسا برای مردم فراهم کرده و بر آنها وارد میسازند ، آزاد باشد ، تا بتواند با آزادی فکر ، پرده از اسرار طبیعت برداشته ، قدمی بطرف فرهنگ و تمدن نوین ، بردارد .

حال باید دید که آیا آن عوامل و جهات ، در اسلام و محیطهای اسلامی نیز وجود دارد یا خیر ؟

مطالبی که تاکنون در باره آزاد فکری ، از نظر اسلام نوشته ایم ، و حقائقی که درآینده درباره آزادی مذهبی و طرفداری اسلام از دانش و فرهنگ ، خواهیم نوشت ، بخوبی روشن خواهد ساخت که اسلام از اینگونه نسبتهای ناروا بکلی برکنار است . اسلام نه تنها مخالف با آزادی فکری و پیشرفت تمدن و فرهنگ نیست ، بلکه طرفدار آزادی فرهنگ و دشمن سرسخت خرافات ، تقلید کورکورانه ، شبهت پرستی نادانی و بیسوادی و سانسور عقائد و افکار که از عوامل مهم استعمار فکری بشمار میروند ، میباشد . بنابراین ، اگر تفسیر آزاد فکری ، بمعنی رهائی پیدا کردن از خرافات و

او هام و سانسور عقائد و افکار و تحمیلات بیجای ارباب مذاهب باشد، اسلام نیز طرفدار آنست و اگر بمعنی کنار گذاردن هر نوع عقیده و اخلاق و مقررات صحیح و سعادت بخش باشد، بهیچوجه قابل قبول و صحیح نخواهد بود زیرا هیچ فردی در زندگی نمیتواند از عقائد درست و ملکات فاضله و مقررات زندگی، برکنار باشد، نهایت آنکه باید دید آن مرام و مسلک چگونه مرام و مسلکی است، مانند اسلام سعادت بخش و موافق با منطق عقل و خرد است، یا مانند مذاهب دیگر است که آمیخته با ضلالت و گمراهی و جهالت میباشد که در صورت اول بآن پای بند و در صورت دوم، از آن، اجتناب، نماید؟!



آزادی سیاسی

از آزادی سیاسی دو موضوع زیر منظور است :

- ۱ - هر فردی از افراد ملت ، حق دارد ، هر منصبی از مناصب اداری مملکت را که شایستگی تصدی آنرا دارا است ، اشغال نماید و در پی ریزی تشکیلات سیاسی و اجتماعی خود سهیم باشد ، و هیچ عاملی نمیتواند او را از این حق قانونی و طبیعی محروم کند ، و ادارهٔ مملکت را به عدهٔ خاصی اختصاص دهد .
- ۲ - هر فردی از افراد مملکت ، حق دارد ، نظرات اصلاحی و انتقادی خود را بطور آزاد ، و بدون هیچگونه بیم و هراسی ابراز نماید .
این حق ، شامل آزادی بیان و قلم ، و تشکیل احزاب و اجتماعات و انجمنها خواهد بود .



محرومیت از تصدی مناصب

بشریت ، در طول زندگی بر از فراز و نشیب خود ، کمتر توانسته است ، از نعمت این نوع آزادی سیاسی ، بر خوردار گردد ، بلکه همواره گرفتار نظامهای نادرستی بوده که مشاغل مهم مملکتی را در انحصار گروه خاصی قرار میداد و اکثریت مردم را از تصدی مناصبی که شایستگی آنرا داشته‌اند ، محروم میکرد .



یونانیها

همانطوریکه در مباحث گذشته (مساوات همه جانبه) مشروحاً گفتیم : نظام

حیات ملی مردم یونان را « نظام طبقاتی » تشکیل میداد ، یعنی مردم هر شهری به سه طبقه تقسیم میشدند که هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ حقوقی و قانونی ، از یکدیگر متمایز بودند .

طبقه غلامان : این طبقه که ده برابر مردم اصلی شهر بشمار میآمدند ، جز کار کردن و فرمان بردن ، حق دیگری در امور سیاسی و قضائی و اداری مملکت ، نداشتند !

طبقه خارجیان : این طبقه مردمی بودند که پدر و مادرشان ، از مردم آنن نبوده ولی برای تجارت و زندگی در آنجا زیست میکردند . این طبقه نیز مانند غلامان ، دخالت در امور سیاسی و قضائی مملکت نداشته ، قادر به تصدی مناصب اداری کشور نبودند !

طبقه اتباع : این طبقه عبارت بودند از اتباع و اعضاء اصلی جامعه و حق داشتند که در تمام شئون حیاتی کشور ، شریک و دخیل باشند . افراد این طبقه ، میبایست پدر و مادرشان ، یونانی الاصل و متولد شده آنجا باشند تا بتوانند اعضاء حکومت شهر ، یا دولت « سینه » محسوب شوند (۱) .



رومیها

کشور « روم » نیز از لحاظ نظام طبقاتی ، دست کمی از کشور همسایه خود « یونان » نداشت و بمقتضای حکومت اشرافی که در آنجا مرسوم بوده لیاقت و شخصیت ذاتی افراد ، مورد نظر نبوده چه بسا افراد فهمیده و لایقی در میان طبقه فقراء ، و متوسطین ، پیدا میشدند که از هر حیث ، شایستگی مقام سناتوری ، قضاوت و فرمانروائی را داشتند اما طبقه « نجباء و اعیان » بهیچوجه بآنها مجال تصدی چنین مقامی را نمیدادند !

(۱) تاریخ فلسفه های سیاسی ج ۱ ص ۴۹ - ۵۱ تاریخ ملل شرق و یونان ج ۲ ص

اعیان و نجباء چون بمقیده آنها از نژاد برتر، و دارای قدرت بیشتری بودند، حق داشتند، پیش از رسیدن به سن قانونی و حتی بدون داشتن هرگونه شایستگی، در زمره سناتورها، حکام و قضات درآیند و نسبت به فقراء، و عموم ملت، تفاخر کنند! چنانکه «سالوست» مورخ مشهور، میگوید: «نجباء و اعیان، منصب کنونی را دست بدست یکدیگر منتقل مینمودند، یکنفر آدم تازه کار، هر قدر صاحب کفایت و درایت می بود، و خدمات شایان داشت، باز پست و حقیر بود، زیرا پستی نسب وی را ننکین میدانستند!

در مرکز و ایالات، کارها مطابق هوی و هوس اشخاص معدودی، انجام میگرفت که بیت المال و حکومت ایالات و مناصب کشوری و لشکری و اجازه جشنهای پیروزی در دست آنها بوده است.

و بطور کلی، نظام طبقاتی، ملت «روم» را نیز به چهار دسته اشراف، شوالیه، متوسطین، و بردگان، تقسیم کرده و بهر کدام از آنها جز در دائره مخصوصی اجازه فعالیت، نمیداد^(۱).



هندیها

طبق معتقدات مذهبی هندوها، آحاد ملت به پنج طبقه و «کاست» زیر، تقسیم میشوند:

۱ - برهمنان که از قسمت علیای سر «برهمنای خالق» آفریده شده اند.

۲ - کشایرا یا حکام و جنگجویان

۳ - ویسیا یا کشاورزان و بازرگانان

۴ - سودرا یا صنعتگران، کارگران و سیاحان

۵ - پاریا یعنی نجسها

طبق معتقدات مذهبی هندوها ، هر يك از این طبقات ، در کلیه امور زندگی فردی و اجتماعی خود ، از قبیل زناشوئی ، حضور در معابد ، غذا خوردن ، مشاغل و غیره از طبقات دیگر ، بکلی ممتاز و جدا هستند و حق ندارند ، جز با افراد «کاست» و طبقه خود ، آمیزش داشته و یابه مشاغل و کارهای طبقه دیگر ، اشتغال ، ورزند !



ایرانیها

حکومت اشرافی ایران باستان ، مانند دیگر کشورهای آسیائی و اروپائی ، بر اساس نادرست « نظام طبقاتی » پایه ریزی شده بود و مردم به چند طبقه متمایز از هم تقسیم میشدند ، بشرح زیر :

- ۱- روحانیان ۲- جنگجویان ۳- دیوران یا کارمندان دولت
- ۴- توده ملت یعنی : کشاورزان ، صنعتگران ، سوداگران ، صاحبان هنرها و حرفه‌های گوناگون !

نکته جالب توجه در این تقسیم بندی اینست که هیچکس از آحاد طبقات ، حق نداشت از دایره امتیاز طبقه مخصوص بخود ، خارج شده ، مشاغل دیگران را بعهده بگیرد . هرچند همه گونه شایستگی را برای تصدی شغل مورد نظر خود داشته باشد ؛ (۱)



آزادی سیاسی در عصر حاضر !

بشریت ، نه تنها در دورانهای گذشته ، در کشورهای غیر متمدن ، و یا متمدنی چون : رم ، یونان ، هند و ایران باستان که گرفتار نظامهای غلط طبقاتی بودند ،

(۱) النظم الاسلامیه ص ۳۰ - ۳۱ تاریخ ایران باستان - تاریخ ادیان دکتر تراهی .

از آزادی سیاسی بمعنی نخست (آزادی در تصدی مناصب) محروم بوده است ، بلکه در قرن بیستم هم ، با همه پیشرفتهائی که در قسمتهای صنعت و دانش ، نصیب شده ، هنوز نتوانسته است به افرادی که شایستگی تصدی اداره امور مملکت را دارند ، و میتوانند در پی ریزی تشکیلات سیاسی و اجتماعی خود سهیم باشند ، آزادی سیاسی بمعنی واقعی اعطا نماید .

ظهور « فاشیسم و نازیسم » در ایتالیا و آلمان ، و تلاش سیاهان برای تحصیل ابتدائی ترین حقوق انسانی یعنی : حق رأی داشتن ، به اتحادیه‌های پیوستن ، اعتصاب کردن ، به پارلمان و دانشگاه و مدارس سفید پوستان و دادگاه و تشکیلات عمومی مملکت ، راه یافتن ، در آفریقا و آمریکا نمونه بارزی برای این حقیقت تلخ است (۱) از اینها که بگذریم ، در کشور های « کمونیستی » جهان نیز که بر اساس یک حزبی ، پایه ریزی شده و تمام شئون مملکت در دست افراد حزب تمرکز یافته است ، اصل آزادی سیاسی بمعنی فوق ، وجود ندارد ، و هیچ فردی از آحاد ملت ، هر قدر شایستگی و قابلیت ، برای اداره امور جاری مملکت ، داشته باشد در صورتیکه از اعضاء حزب ، نباشد ، نمیتواند ، در اداره تشکیلات سیاسی و اداری کشور ، سهیم باشد ! (۲)

و همچنین ، در کشورهای بزرگ و بظاهر آزاد جهان که بر اساس چند حزبی اداره میشود ، در مقام عمل و واقع ، اصل مهم « آزادی سیاسی » بمعنی حق دخالت داشتن تمام افراد ملت ، در امور جاری مملکت ، و انتخاب شدن و راه یافتن به پارلمان ، و اشتغال به مشاغل و مناصب گوناگون سیاسی و اداری کشور ، بطور صحیح وجود ندارد ، در حقیقت صاحبان زور و زر دارندگان مقاصد مخصوصند که مشاغل و مناصب را دست بدست ، میگردانند !

(۱) برای اطلاع بیشتر از نظام پوسیده طبقاتی از دورانه‌های گذشته تاکنون ، مراجعه

شود به مباحث گذشته درباره مساوات همه جانبه ، .

(۲) نظام الحکم والاداره فی الاسلام ص ۱۳۴

تقسیم پست‌ها بر اساس لیاقت

اسلام، برخلاف ملت‌های متمدن زمان خود، که دیواری به‌عظمت دیوار چین، میان افراد بشر، پدید آورده، آنها را در دایره محدود نظام فاسد طبقاتی، محبوس کرده و از شکفته شدن استعدادها و بروز لیاقتها و شایستگی‌ها جلوگیری مینمودند، معتقد است هیچ‌گونه مرزی که مانع رشد افکار و پرورش استعدادها باشد میان افراد بشر وجود ندارد، همه باهم برادر و برابرند و میتوانند از مزایای سیاسی و اجتماعی کشور اسلامی طبق لیاقت و شایستگی خود بهره‌مند گردند، و ملاک برتری تنها در شایستگی و فضیلت ذاتی خلاصه میشود^(۱)

این مساوات همه جانبه‌ای که اسلام آورده است، شامل برابری در « اصل انسانیت » و مساوات در « حقوق و تکالیف » و برابری در « داوری و اجرای قوانین » است که توضیح آن، در سابق گذشت.

بنابراین، از اسلامیکه بر اساس برابری همه جانبه و عدالت، استوار است، چگونه میتوان، انتظار داشت که مانند رومیها و یونانیها و هندیها و ایران قدیم، گروه انگشت شماری را تنها باین دلیل که از « سینه » خاص، و یا از طبقه خاص « کاست » هستند، بر سایر مردم، ترجیح دهد و پست‌های حساس مملکت و مشاغل مهم کشور را مخصوص آنان سازد و آنها را از همه گونه حقوق و مزایای زندگی و شغل‌های سیاسی و اجتماعی بهره‌مند نماید ولی سایر افراد جامعه را که اکثریت مردم را تشکیل میدهند، از بسیاری از مزایا و حقوق انسانی محروم سازد!

(۱) یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم (سوره حجرات آیه ۱۳) پیغمبر اسلام فرمود: « الناس سواسیه کاسنان المقط » (من لا یحضره الفقیه).

در کشور اسلامی، عزیزان بلاجهت و صاحبان زرورور، تنها باین جهت که از خانواده هزار فامیل و یا از طبقات ممتازة مملکتند! نمیتوانند پستهای حساس کشور و مهم امور را بخود اختصاص داده فعال ما یشاء باشند! مملکت اسلامی مال تمام مردم است و همه آحاد ملت، در پی ریزی تشکیلات سیاسی و اجتماعی آن سهمند و در ب تصدی مناصب اداری و غیره بروی همه باز خواهد بود.



داستانی از قرآن

قرآن مجید، برای تفهیم اصل یاد شده، در ضمن داستان ملل گذشته آورده است: بنی اسرائیل از پیغمبر خود «سموئیل» درخواست کردند: فرمانروائی برای آنها انتخاب کند تا بر اثر بکار بستن نظرات و او امر واقع بینانه اش، بتواند، عزت از دست رفته را باز یافته، روزگار بخوشی و کامرانی بگذرانند.

سموئیل، بآنها خبر داد که خداوند، شخصی بنام «طالوت» را که از هر نظر شایستگی فرمانروائی را داراست برای تصدی این مقام، برگزیده است.

مردم بخیال اینکه فرمانروای يك جمعیت، بایستی از فامیل بزرگ و خاندانی سرشناس و از طبقات متمول و پولدار باشد، زبان باعتراض گشوده گفتند: «انی یکون له الملك علينا و نحن احق بالملك منه و لم یؤت سعة من المال (۱) چگونه او میتواند بر ما امیر و فرمانروا باشد و حال آنکه ما از لحاظ حسب و نسب از او برتر و در امر فرمانروائی از او سزاوار تریم او که نه مال فراوانی دارد و نه از خانواده معروف و سرشناسی است!؟»

سموئیل، در پاسخ آنها همان اصل شایستگی و لیاقت ذاتی را پیش کشید و گفت: «ان الله اصطفاه علیکم و زاده بسطة فی العلم و الجسم (۲) خدا او را

بجهت شایستگی جسمی و روحیش (داشتن دانش فراوان و اندامی نیرومند) از میان شما به سمت فرمانروائی برگزیده است . »

بدیهی است که از دودمان بزرگ بودن ، و ثروت فراوان و سرشار داشتن ، برای آدم کم خرد و فرومایه و کج فهمی که اداره امور و تدبیر مملکت ، نمیداند ، سودی نخواهد داشت .

طالوت گرچه از خانواده‌ای گمنام و فقیر است ولی دارای کفایت و لیاقت است و بخوبی از عهده اداره کارها بر میآید ^(۱)

و نیز در داستان حضرت یوسف آمده است : هنگامیکه ملك او را از زندان آزاد کرد و بخاطر مقام علمیش ، مورد تقدش قرار داد ، باو پیشنهاد نمود : هر منصبی را که بخواهد ، ملك او را بآن منصب خواهد رسانید .

یوسف منصب خزانه داری را می‌پذیرد و علت پذیرش آن منصب خطیر را در آن روزگار سختی که ملت مصر در پیش داشت ، همان شایستگی و لیاقت ذاتی خود برای اداره آن منصب ، معرفی میکند « اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم ^(۲) » خزانه‌های این سرزمین را بمن بسپار ، زیرا من حافظ اموال ، و دانای بامورم » .

بطوریکه میدانیم ، منصب خزانه داری بیش از همه چیز ، بدو موضوع نیازمند است : « امانت - دانش » یوسف نیز همین دو چیز را ضمن بیان شایستگی خود بیان داشت ، نه افتخار به نسب و بودن از خانواده پیغمبری چون یعقوب ، و این خود میرساند : در کشوری که آزادی و مساوات ، حکومت کند ، افراد شایسته و کاردان ، تنها باتکاء شخصیت ذاتی خود ، میتوانند هر پست و مقامی را که بخواهند ، اشغال نمایند ولو آنکه آدم گمنام و برده تازه از زندان آزاد شده ای مانند یوسف ، باشند .



(۱) تاریخ الطبری ج ۲ ص ۵۴۷ - بحار الانوار ج ۱۳ ص ۴۳۵ - تاریخ یعقوبی

ج ۱ ص ۳۸ .

(۲) سوره یوسف آیه ۵۵

استخدام افراد شایسته

اسلام، برای آنکه اداره امور مملکت، بدست افراد نالایق و بی کفایت نیافتد و افراد شایسته از رسیدن به مناصبی که اهلیتشان را دارند، محروم نمانند، به رئیس دولت و یا هر مقام مسئولی که میخواهد کارمندان را استخدام نماید، دستور میدهد:

۱- هرگاه افراد شایسته تری برای تصدی مقام و قبول مسئولیتی، در کشور اسلامی وجود داشته باشد، حکومت اسلامی حق ندارد افراد کم قابلیت را بر آنها مقدم نماید.

پیغمبر اسلام فرمود: « من استعمل رجلا علی عصابة و فیهم من هو ارضی لله منه فقد خان الله و رسوله و المؤمنین (۱) هرگاه مقام مسئولی، کسی را بر جمعی فرمانروا سازد، که در میان آنها افراد شایسته تر از او وجود داشته باشد، او بخدا و پیغمبر و مؤمنان، خیانت ورزیده است.

بدیهی است چنانچه حکومت اسلامی افراد نالایق و بی کفایت را بر افراد شایسته و با فضیلت، مقدم نماید، اینکار نه تنها چرخ نظام سیاسی و اجتماعی کشور را فلج خواهد کرد، بلکه دیری نخواهد پائید که مملکت دچار کمبود شخصیت‌های با ارزش و با کمال خواهد شد و مغزهای روشن و قابل استفاده از کشور فرار خواهند نمود (۲).

(۱) حقوق الانسان ص ۷۲ بیهقی در سنن خود نظیر این روایت را آورده است و من استعمل عاملا من المسلمین وهو یعلم ان فیهم من هو اولی بذک منہ و اعلم بکتاب الله و سنة نبیه فقد خان الله و رسوله و المسلمین، (نظام الحکم و الإدارة فی الاسلام ص ۳۰۲)

(۲) بسیاری از جوانهای تحصیل کرده شرق، بعد از پایان تحصیل خود در اروپا و غرب، حاضر نیستند بوطن خود برگردند و از فراورده های علمی خود، به هموطنانشان بهره برسانند انگیزه آن همین است. عامل فوق است، آنها پس از یک عمر تحصیل و کسب معرفت و صرف ارز کشور در آن سامان، آخر کار، در هم آنجا ازدواج کرده و توطن اختیار میکنند و منطق آنها همین است که آزادی سیاسی در شرق نیست.

علی عليه السلام در این زمینه فرمان میدهد: «و لا تقبلن فی استعمال عمالک و امرانک شفاعة الا شفاعة الکفاة و الامانة (۱)»: در استخدام کارمندان و فرمانروایان، شفاعت و وساطت کسی را میپذیر؛ مگر شفاعت شایستگی و امانت داری خود آنها را».

معنی این کلام امام، اینست که کارمندی دولت، شایستگی ذاتی میخواهد، نه آنکه حکومت اسلامی تحت تأثیر عواطف و احساسات قرار گیرد و نتواند در مقابل توصیه‌ها و وساطت‌های افراد ذی نفوذ، مقاومت کند، در نتیجه با استخدام افراد بی کفایت، مصالح عمومی را در معرض خطر قرار دهد.

۲- فرمانروای مسلمین، باید توجه داشته باشد، کسانی که میخواهند با اشغال مناصب اداری، روح آزمندی و خود پسندی و جاه طلبی خو را اقیاع کنند و از این رهگذر بمقاصدشوم و اهریمنانه خود نائل گردند، از استخدام آنها خود داری نماید زیرا بطوریکه معلوم است آنها کارمندی دولت را برای خدمت بخلق و ملت، نمیخواهند بلکه تنها انگیزه آنها در اینکار، عملی ساختن منظورهای شیطانی و سوء استفاده از بیت المال ملت است.

پیغمبر اسلام، در این زمینه فرموده است: «بخدا قسم کسی که از ما درخواست تصدی مقامی کند و یا حریص بر آن باشد؛ بخواسته او ترتیب اثر نخواهیم داد» (۲)

علی عليه السلام، در تمام دوران حکومت چند ساله‌اش، از این سیاست عاقلانه و دنیا پسند پیروی مینمود. «دینوری» در جلد اول «تاریخ الخلفاء» مینویسد: «بعد از آنکه برای طلحه و زبیر، معلوم شد که علی ابن ابیطالب آنها را بهیچوجه بعنوان فرمانروا انتخاب نخواهد کرد، در گوشه و کنار از آنحضرت، گله و شکایت را آغاز کردند، سخنان آنان، به علی رسید، آنحضرت عبدالله بن عباس را فراخواند و با او در این باره به مشورت پرداخت، ابن عباس باو گفت: نظر من اینست که چون

آنها علاقمند به فرمانروائی هستند، زیر را در بصره و طلحه را در کوفه فرمانروا ساز، آنها که نسبت بتو از ولید و ابن عامر نسبت به عثمان، نزدیکتر نیستند اعلیٰ عَلِيٌّ خندید و گفت: وای بر تو آخر در بصره و کوفه مردمی زندگی میکنند، مال و ثروتی وجود دارد، هرگاه آنها (طلحه و زبیر) زمام امور را در دست بگیرند، افراد نادان را باطمع بخود متوجه خواهند کرد و بینوایان را تحت شکنجه قرار خواهند داد و بر توانگران با نیرو و قدرت پیروز خواهند شد، چنانچه من کسی را بخاطر نفع و ضررش استخدام می‌کردم، هر آینه می‌بایست معاویه را برای اینکار بر می‌گزیدم، و اگر علاقه شدید آنها را نسبت به فرمانروائی بر مردم احساس نمی‌کردم؛ چه بسا ممکن بود آنها را استخدام نمایم (۱)



شایستگی

تنها شرط کارمندی است

اسلام، نه تنها بمردم، آزادی بدست آوردن مناصب اداری مملکت را میدهد، بلکه زمامدار مسلمین و فرمانروایان کشور اسلامی را مأموریت میدهد تا کارمندان دولت را از میان شایسته ترین افراد ملت، انتخاب نمایند.

رئیس دولت و یا هیئتی که مأمور انتخاب کارمندان دولتی، و وظیفه دارند، پیش از انتخاب آنها در باره شایستگی و لیاقت آنها تحقیق نمایند، چنانچه قابلیت برای انجام وظایف مورد نظر نداشته باشند، حکومت اسلامی حق ندارد روی علائق شخصی و توصیه های این و آن آنها را استخدام نماید.



نمونه هائی از فرمان تاریخی امیر مؤمنان (ع) به مالک اشتر

۱ - درباره کارمندان دولت و حکام چنین دستور میدهد: « در امور مربوط به کارمندان و حکام خویش؛ بیاندیش، تا ایشان را پس از آزمایش و توجه به سوابقشان، انتخاب کنی، و بعلت « تمایل شخصی » و به آئین « استبدادی و خود سری » برنگزینی، زیرا این دو صفت، معجونى از اقسام جور و خیانت است.

مردم کار آزموده و با آزر، از خاندانهای صالح و دارای نیکنامی و حسن سابقه در اسلام را به حکومت برگزین، زیرا ایشان خوش خوی تر و آبرو خواه ترند، و تسلیم آنها در مقابل طغیان مطامع، کمتر، و رأی

آنها در عواقب امور ، عمیق تر است « (۱)

۲ - در باره انتخاب افراد نظامی و سران ارتش ، فرمان میدهد : « افسران سپاه تو باید کسانی باشند که برای خوشنودی خدا و رسول او ، و برای پیروی از امام و پیشوای مسلمین پند پذیرنده تر و پاکدل تر و خردمندتر و بردبار تر باشند از کسانی که دیر بخشم آیند و زود عذر افراد را بپذیرند و بزیر دستان مهربان بوده و در برابر زورمندان سختگیر باشند که نه چنان خشن باشند که از جا در روندونه چنان نرم که از انجام وظیفه باز مانند » (۲) .

۳ - در باره انتخاب قضات و آنتهائیکه بایستی دارای منصب داوری باشند ، اینطور دستور میدهد : « برای قضاوت و داوری بین مردم ، بهترین افراد ملت را انتخاب کن ، کسیکه کارها باو سخت نیاید ، و نزاع کنندگان ، در ستیزه و لجاج ، رأی خود را بر او تحمیل نمایند . . . » (۳) (۴) .

پیغمبر اسلام نیز ، برای آنکه با افراد شایسته و لایق ، امکان بیشتری برای تصدی مشاغل و مناصب ، بدهد و عزیزان بلاجهت را از اشغال غاصبانة پستهای حساس مملکت ، باز دارد ، فرمانروایان ملت را چنین راهنمایی میکند : « من ولی من امر المسلمین شیئاً فامر علیهم احداً محاباة فعلیه ^{لله} لایقبل الله منه صرفاً ولا عدلاً حتی یدخله جهنم » (۵) هرگاه کسی که زمام امری از امور مسلمین را بعهده دارد ، روی دلبخواه و بدون شایستگی ، کسی را بر آنها فرمانروا سازد ، از

(۱) نهج البلاغه عبده ج ۳ ص ۱۰۵

(۲) نهج البلاغه محمد عبده ج ۳ ص ۱۰۱

(۳) نهج البلاغه عبده ج ۳ ص ۱۰۴

(۴) در فرمان تاریخی امیرمؤمنان علیه السلام بمالك اشتر ، نکات فراوانی در باره مملکت داری و حکومت وجود دارد که ما بخاطر اختصار از ذکر آنها خودداری کرده ایم ، طالبان را بکتاب نفیس « الراعی و الرعیة » تألیف استاد « توفیق الفکیکی » حواله میدهیم .

(۵) حقوق الانسان ص ۷۲

رحمت خدا بدور خواهد بود ، و در قیامت ، خداوند ، بدون آنکه از او شفاعت و یا عوضی قبول کند ، او را بدوزخ خواهد فرستاد .

کسی خدمت رسول خدا ﷺ شرفیاب شد و از آنحضرت پرسید : قیامت کی بر پا خواهد شد ؟

پیغمبر اسلام باو فرمود : « هرگاه امانت ضایع گردد » .

آنمرد عرضه داشت : ضایع گردیدن امانت چگونه و بجه معنی است ؟

حضرت فرمود : « هرگاه زمام امور بدست افراد نالایق و فاقد صلاحیت ، افتد ، »^(۱)



آنجا که کردار مؤید گفتار است :

هر کسی بتاریخ اسلام مراجعه کند ، خواهد دید : افراد زیادی با آنکه از خانواده های سر شناس و باصطلاح هزار فامیل جامعه نبوده اند ، تنها در سایه جدیت و شایستگی توانستند به عالیترین مناصب و مشاغل اجتماعی و سیاسی کشور نائل گردند . مثلاً با بودن بزرگان مهاجرین و انصار ، افراد لایقی مانند « زید » غلام آزاد شده پیغمبر امیر لشکر در جنگ « موته » و « اسامه بن زید » سردار لشکر در جنگ با رومیان ، و « عمار یاسر » استاندار کوفه ، و « سلمان فارسی » استاندار مدائن گردیدند ، با آنکه عده ای از اینها بردگان آزاد شده و یا از نژاد غیر عرب بودند ،^(۲)

پیغمبر اسلام ، بعد از فتح مکه ، جوان ۲۱ ساله لایقی را بنام « عتاب بن اسید » به فرمانداری شهر مکه برگزید ، انتصاب آن جوان به چنین مقام بزرگی ، باعث رنجش خاطر و آزردهگی شدید جمعی از رجال عرب و بزرگان مکه شد ، زبان

(۱) حقوق الانسان ص ۷۲

(۲) العدالة الاجتماعية ص ۱۶۳

به شکایت و اعتراض گشودند ، و گفتند : رسول اکرم ﷺ دوست دارد که ما همواره حقیر و پست باشیم ، بهمین جهت جوان نوری را برمشایخ عرب و بزرگان مکه امیر و فرمانروا کرده است !

سخنان گله آمیز مردم ، بسمع مبارک آنحضرت رسید نامه مفصلی خطاب بمردم مکه نوشت و در کمال صراحت ، مراتب شایستگی و لیاقت « عتاب بن اسید » را خاطر نشان فرمود و تأکید کرد که تمام مردم ، موظفند از او امر وی اطاعت نمایند ، و دستورهای او را بکار بندند .

و در پایان نامه با جمله کوتاهی اعتراض نا بجای آن عده را اینطور جواب داد : « هیچ يك از شما جوانی عتاب را اساس اعتراض قرار ندهد زیرا ملاك فضیلت انسان ، کبر سن و بزرگی نیست بلکه برعکس ، میزان بزرگی انسان فضیلت و کمال معنوی و شایستگی است ! »

این جوان ، تا آخر عمر پیغمبر اسلام ، فرماندار مکه بود ، و در کمال لیاقت و شایستگی انجام وظیفه کرد و در طول دوران مأموریت خویش ، بنخدا م درخشانی در تمام شئون مختلف نائل گردید (۱) .

گرچه کشور اسلامی جز در زمان پیغمبر اکرم ، و چند ساله حکومت امیر مؤمنان علیه السلام اجرای کامل احکام اسلامی را بخود ندیده است زیرا خلفای بنی امیه و بنی عباس خلافت را تبدیل به حکومت خود کامه و استبداد کرده و اعمال آنان با مقررات اسلامی مابینت کلی و قطعی داشته است ولی در عین حال ، همواره روح قوانین اسلام ، نفوذ کلی خود را در جامعه اسلامی حفظ میکرده است .

روح آزادی و مساواتیکه اسلام ، به بشریت دمیده بوده ، باوامکان میداد ، مرزهای موهوم طبقاتی را بر دارد ، هرکسی در هر طبقه و صنفی قرار دارد ، بتواند ، طبق لیاقت و شایستگی خود ، هر منصب و مقامی که میخواهد ، اشغال نماید .

(۱) الاستیباب ج ۳ ص ۱۵۴ - اسد الغابة ج ۳ ص ۳۵۸ (نقل از « جوان از نظر

این آزادی سیاسی شامل مناصب قنوی، قضاوت، حکومت، وزارت، امارت، ولایت، حربه و دیگر از مشاغل سیاسی و حقوقی و اجتماعی میباشد، و ما بخاطر رعایت اختصار، از ذکر نمونه‌های تاریخی درباره هر کدام از آنها خودداری، مینمائیم.



تذکره و نکته لازم :

۱ - طبق عقیده شیعه، بعد از حیات رسول خدا ﷺ ریاست دولت و حکومت اسلامی، مخصوص افراد معینی است که شیعه آنها را امام و جانشین برحق پیغمبر اسلام میدانند، و هیچکس با بودن آنها حق تصدی ریاست عامه مسلمین را ندارد، ولی در نبود آنها (زمان غیبت) همان ریاست عامه نیز در اختیار تمام افرادی است که شایستگی من جمیع الجهات تصدی این منصب را دارا هستند.

ممکن است بعضی خیال کنند که: اساس این عقیده بر پایه اختلاف طبقاتی بنیان گذاری شده است، همانگونه که زمامداران خود سر جهان، برای آنکه خدمتی بخانواده خود کرده و از مردم بهره بیشتری گرفته باشند، اعضاء خانواده خود را ولو آنکه هیچگونه شایستگی نداشته باشند، بعنوان جانشین خویش، تعیین میکنند، پیامبر اسلام، بخاطر خدمت بخانواده خود، امامان دوازده گانه شیعه را که همه از خانواده او بوده اند، بعنوان جانشینان برحق خویش، برگزیده، با بودن رجال و شخصیت‌های شایسته دیگر، آنان را برای ریاست حکومت اسلامی، انتخاب نموده

است ۱۱

ولی این پندار، بسیار غلط و نادرست است، زیرا بشهادت تاریخ، بعد از پیامبر اسلام، در میان مسلمین، کسی شایسته تر، داناتر، سیاستمدارتر، و بطور کلی افضل و برتر، از ائمه دوازده گانه شیعه نبوده است، چنانچه اگر پیامبر اسلام، آنها را برای جانشینی خود، انتخاب نمیکرد قطعاً خلل برسالت خود وارد ساخته مثل اینکه

وظیفه پیامبری خود را انجام نداده است^(۱) .

او که دستور میدهد : زمامداران ، باید بهترین افراد امت و شایسته‌ترین آنها را برای تصدی مهام امور تعیین کنند و اگر طبق دلخواه با بودن افراد شایسته افراد نالائق را برگزینند ، خیانت بخدا و پیامبرش و مؤمنین ، نموده‌اند ، چگونه ممکن است ، خود از این قانون ، در مسأله جانشینی خویش ، سرپیچی کرده با بودن افراد شایسته‌تر خانواده خود را انتخاب نموده باشد ؟^(۲) .

بنابراین ، عقیده شیعه در باره «اولی الامر» و جانشینان پیغمبر نیز ، بر اساس «تقسیم پستها بر اساس لیاقت و مصالح عمومی ملت» پایه ریزی شده نه بر اساس نظام طبقاتی و طرفداری از افراد خانواده !!

۲ - اسلام ، در عین آنکه از آزادی سیاسی طرفداری و حمایت جدی میکند ، کاملاً مواظب است که افراد بی لیاقت ، از این آزادی ، سوء استفاده نکرده با اشغال مناصب مهم و پستهای حساس مملکت ، مصالح عمومی را در خطر نیاندازند .

روی این اصل ، برخی از مهام امور ، مانند : ریاست حکومت اسلامی ، منصب فتوی و قضا را که نیازمندی بیشتر به امانت ، صداقت ، و اصابت رأی دارند ، اجازه نداده است ، افراد غیر مسلمان ، فرزندان نامشروع ، و طائفه بانوان ، اشغال نمایند .

روشن است که این محدودیت نه بخاطر جانبداری از نظام غلط طبقاتی است

(۱) یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یصمک من الناس (مائده آیه ۶۷) .

(۲) برای اطلاع از این حقیقت که امامان دوازده گانه شیعیان ، از همه مردم زمان خود ، چه از لحاظ علم و سیاست و چه از جهت درایت و کفایت افضل و شایسته‌تر بودند ، روی همین اصل رسول خدا با مر پروردگار آنها را بجانشینی خود ، انتخاب نموده است مراجعه شود بکتابهای «الندیر - ارشاد مفید - اثبات الهداة شیخ حرعاملی - بحارالانوار مجلسی - دلائل الصدق مظهر» .

و نه بجهت دشمنی با طوائف یاد شده و اگر چنین بوده نمی‌بایست دیگر از مناصب اجتماعی نیز ، بآنها سپرده شود ، و حال آنکه می‌بینیم : چنین نیست .
پس رمز این محدودیت را بایستی در مصالح عمومی و حفظ کیان اسلام و مسلمین جستجو کرد .

توضیح اینککه : اسلامی که خود را سعادت‌بخش‌ترین بر نامه‌های زندگی میدانند و بررسی و تحقیق نیز نشان میدهد که عقائد و تعالیم او کاملتر و جامع‌الاطرف تر از دیگر آئینها و برنامه‌ها است . چگونه ممکن است افرادی را بعنوان زعیم مسلمین و قاضی جامعه اسلامی برگزینند که از نظر عقیده با اسلام و مسلمین ، مخالف (غیر مسلمان) و یا از نظر آفرینش ، موجود عاطفی (زن) و یا غیر طبیعی (فرزند نامشروع) هستند ؟ !

آیا سپردن زمام امور ، بدست کسی که دکترین اسلام و ایدئولوژی مذهبی را مضر بحال جامعه میدانند و باصطلاح « کافر » است منجر به نابودی اسلام ، و کشاندن جامعه بسوی کفر و الحاد ، نخواهد بود ؟ !

آیا با بودن افرادی که از لحاظ ساختمان وجودی و طرز تفکر ، عریق تر و عمیق ترند ، عاقلانه است پستهای حساس مملکت را بدست بانوان که موجوداتی عاطفی و احساساتی هستند ، و فرزندان نامشروع ، که سنگ اولشان ، کج نهاده شده و بر اساس قانون شکنی ، پایه ریزی شده‌اند ، سپرد ؟ !

گرچه ممکن است این محدودیت ، نسبت بآنها توهین آمیز تلقی شود ، اما در حقیقت ، این تبعیض ، مثل اینست که دولت ، ریاست دانشگاه ، وزارت اقتصاد و دارائی ، استادی کرسی جراحی و قلب . . . را بیک آدم بی سواد و از همه جا بیخبر ، ندهد ، آیا نسیردن این مناصب ، بچنین آدمی بمنظور توهین او و دامن زدن باصل موهوم طبقاتی بوده یا صرفاً بخاطر حفظ مصالح جامعه ؟ شك نیست که این عمل ، تنها بمنظور حفظ مصالح عمومی و استقلال و پیشرفت جامعه صورت گرفته است ، آیا کسی حق دارد ، دولت را بخاطر این تبعیض و محدودیت ، مورد انتقاد قرار دهد ؟ ! مسلم

پاسخ منفی خواهد بود .

بعضی میگویند: درست است که عواطف زنها بر عقل آنها میچربد و مردها بر عکس هستند و نیز درست است فرزندانى که از طریق نامشروع بدنیا آمده‌اند ، بخاطر آنکه سنگ اولشان کج نهاده شده و بر اساس قانون شکنى پایه‌ریزی شده‌اند ، آماده‌تر و مستعدتر برای ارتکاب جرم ، هستند ، اما کلیت ندارد ، چه بسا در میان زنان و فرزندان نامشروع ، افرادی پیدا میشوند که صدها برابر از بسیاری از مردها و فرزندان طبیعى ، تعقلی‌تر و سربراهترند ، بنابراین، آنها چرا از تصدى این مناصب ، محروم باشند ؟ !

پاسخ این ایراد بسیار روشن است زیرا همیشه قانون ، عموم و نوع را در نظر میگیرد نه موارد جزئی و استثنائی را و چون نوع زنها عواطف و احساساتشان ، بر عقلشان میچربد ، و عموم فرزندان نامشروع ، مستعدتر برای ارتکاب جرم و قانون شکنى هستند ، از اینجهت قانون گذار اسلام ، بطور کلی ، آنها را از تصدى مناصب یاد شده محروم کرده است .

روی همین اصل است که در بسیاری از کشورهای متمدن جهان ، هنوز هم برخی از مناصب مهم از قبیل ریاست جمهوری ، قضاوت ، فرماندهی ارتش و نظائر اینها از زنان ، سلب شده است (۱)

وما درمباحث آینده مخصوصاً بحث « سیستم حکومتی اسلام - حقوق و شخصیت زن در اسلام - سیستم قضائی اسلام » بطور مبسوط‌تری ، در این باره بحث خواهیم کرد .



(۱) در این باره مراجعه شود بکتاب « زن و انتخابات » تألیف نگارنده و همکاران

آزادی بیان

و قلم

مشخصات حکومت‌های دموکراسی و استبدادی!

در حکومت‌های استبدادی، نهمت، دولت و تشکیلاتش را از آن خود میداند، و نه دولت ملت را بحساب آورده، برای او ارزش قائل است!

چون ملت، زمامداران و تشکیلات دولتی را مربوط بخود نمیداند، بلکه آنها را چپا و لگران و ستمگرانی می‌شناسد که برای ارضاء حس خود خواهی و جاه طلبی خویش، زمام امور را در دست گرفته بتاخت و تاز، مشغول هستند، از اینجبهت، نه تنها در امور جاری مملکت، بادولت، همکاری نمیکند، بلکه تا آنجا که مقدور باشد، خرابکاری و کار شکنی هم خواهد نمود!

دولت و عمال او نیز، چون منبعث از ملت و انتخاب شده مردم نیستند و میدانند: مردم، از مقاصدشوم و اهریمنانه آنها آگاهند، از اینجبهت، چند صباحی که بر مرکب مراد سوارند، برای تحکیم حکومت استبدادی و فرعونی خود، میکوشند تا در هیچ نقطه‌ای از قلمرو و حکومت آنها بهیچ نحوی از انحاء سر و صدائی بلند نشود و کسی از وضع موجود، مخصوصاً از نواقص کار، و بیعدالتیهای هیئت حاکمه، زبان به اعتراض نگشاید!

و هرگاه احساس کنند: کسی و یا جمعیتی در صدد انتقاد از وضع موجود، برآمده، از راه بیان و قلم، و یا تشکیل احزاب و انجمنها میخواهند مردم را از اسرار پشت پرده آگاه سازند، بهر قیمتی که باشد سعی میکنند، نفسهارا در سینه خفند کرده، سر و صداها را خاموش نمایند!

بدیهی است در چنین اجتماعی نه تنها آزادی سیاسی بمعنی آزادی بیان و قلم، وجود نخواهد داشت. بلکه دولت و ملت در يك حالت اضطراب و نا امنی عمیق و ریشه دار بسر خواهند برد!

« مك آیور » در بارهٔ مشخصات حکومت دیکتاتوری چنین مینویسد :
 « دیکتاتوری وجود جامعه را نادیده میگیرد و نظمی که ایجاد میکند به قالب نظم جامعه نمی خورد ، و از این قالب خود را مستقل میداند ، قوانین اساسی ثابتی ندارد ، و قوانینی که خود وضع میکند . عموماً خلق الساعه است .

دیکتاتوری به هیچ قانون ، یا اساس قانونی متکی نیست و مبنای اعمال آن ، اراده دیکتاتور است که از قید و بند قانون آزاد می باشد و منزلت هیچ قانونی بالاتر از حکم او نیست»^(۱) .

و در جای دیگر اینطور ادامه میدهد : « نفوذی که دموکراسی ، به خصوص در قرن نوزدهم ، به دست آورد ، و هم چنین نفوذ کشورهای دموکراتیک و نیرومند ، در کشورهای دیگر ، منجر به تأسیس حکومتهای مشروطه در کشورهای که زمینهٔ دموکراسی در آنها فراهم نشده بود گردید ؛ و به همین علت ؛ دموکراسی در این کشورها حقیقی نبوده بلکه بیشتر جنبه صورت داشته است ، مانند غالب کشورهای آمریکای لاتین که حکومتهای « جمهوری » آن ، همان سیستمهای اولیکارشی است .

در این کشورها که توده های مردم ، بیسواد و فقیر و از مراکز قدرت دورند ، گروهی سیاست باز ، معمولاً بد سر کردگی يك دیکتاتور ، را جامعه تسلط دارند و به صورت ظاهر انتخابات دموکراتیک هم انجام میدهند .

حزبی که قدرت را در دست دارد ، متشکل از يك دستهٔ حاکم است که مقامات دولتی را میان خود تقسیم میکنند و از این راه به ثروت میرسند و هدف تشکیلات حزبی آنها اینست که از خطر قیام رهبر جاه طلب دیگری که ممکن است عدهای را

به دور خود جمع کند و با کودتا قدرت را در دست گیرد ، و ثروت و قدرت آنها را مورد تهدید قرار دهد جلوگیری کند . . . ، (۱) .



مشخصات دموکراسی :

در حکومت‌های دموکراسی برخلاف حکومت‌های استبدادی چون ملت ، هیئت حاکمه را منبعث از خود ، و مجری خواسته‌های خویش ، میدانند ، صلاح و فساد کارهای هیئت حاکمه را مربوط بخود ، سر بلندی و سر افکنندگی او را نیز مایه عزت و سر افکنندی خود میدانند ، از اینجهت ، نه تنها بخود حق میدهد از اعمال نادرست دولت انتقاد کند و از نظرات اصلاحی خود ، او را مطلع سازد ، بلکه وظیفه ملی و اجتماعی خود میدانند نقائص کارهای هیئت حاکمه را چه از راه بیان و قلم ، و چه از راه تشکیل احزاب و انجمنها ، و یا از هر طریقی که مقدور و میسر باشد ، گوشزد کرده نظرات اصلاحی و انتقادی خویش را باو ابلاغ نماید .

بدیهی است ، دولتها نیز ، بهمین جهت که خود را منتخب مردم و مجری خواسته‌های آنها میدانند ، نه تنها از راهنمائیها و انتقادهای آنان ، رنجیده خاطر نشده ، زبانها را نبریده و قلمها را نمی‌شکنند ، بلکه در کمال خورسندی از راهنمائیها و انتقادهای آنان استفاده کرده در صدد اصلاح خود ، برمی‌آیند .

بسیار روشن است جامعه‌ای که روح همبستگی و تعاون و خیر خواهی در آن حکمفرما باشد و مردم ، حق داشته باشند از هیئت حاکمه انتقاد کنند و یا در ارشاد و راهنمائی دولت ، از طریق مطبوعات و تشکیل احزاب و غیره اقدام نمایند ، چنین جامعه‌ای در مدت کوتاهی با گامهای سریعی بسوی ترقی و تکامل ، گام بر خواهد داشت .

مؤلف کتاب «جامعه و حکومت» در این باره چنین مینویسد: «در دموکراسی مردم ناظر اعمال حکومت می‌باشند ...»

دموکراسی در جوامعی که اکثریت مردم عادی و بیسوادند و جنبش سیاسی ندارند و در میان مردمی که از وحدت خود و از نفع مشترك جامعه بیخبرند مؤثر نیست ... در سیستمهای دموکراسی حکومت کارگزار مردم میشود و مردم از آن، حساب پس میگیرند، در دموکراسی، جامعه رسماً تفوق خود را بر دولت برقرار میسازد .. نظارت جامعه در اینگونه مسائل بصورت عام است نه بصورت خاص، و بشکل پراکنده است نه مستمر، اما جامعه همیشه حدود قاطعی برای قدرت حکومت معین میکند و همیشه ولو با درنگ، قدرت خود را نیز بر حکومت، اعمال میکند، شرط لازم وجود دموکراسی این است که عقائد و نظریه‌های متضاد آزادانه بیان شوند، بیرون جدیدی جستجو کنند، تشکیلاتی بوجود آورند و همین طور برای کسب موفقیت در پیشگاه افکار عمومی به رقابت پردازند.

بنابراین، در دموکراسی هرگونه فکر و عقیده‌ای که در اکثریت مردم نفوذ کند میتواند در طبیعت و خط مشی حکومت اثر نماید ... در حکومت‌های دیکتاتوری بحث‌های سیاسی غالباً در زمینه‌هایی است که با اصول و فرضیه‌های مورد قبول حکومت مربوط نمیشود؛ در صورتیکه در حکومت دموکراسی مردم میتوانند آزادانه و بشدت، سیاست و خط مشی حکومت را مورد ایراد و اعتراض قرار دهند و وجود چنین ایرادی شرط اساسی وجود دموکراسی است^(۱).

گرچه ممکن است گفته شود: در صورتیکه زمامداران و عمال دولت، مردمی شایسته و وظیفه شناس، و در کارهای مربوطه متخصص و ورزیده باشند، دیگر چه نیازی به نظرات مردم، خواهند داشت تا در پناه آزادی بیان و قلم و غیره، چه بسا افراد ناباب و شیادی مقاصد شومی را عملی سازند؟!

ولی این تو هم بسیار غلط و نابجا است زیرا همانطوریکه «نقو لاحداد»

(۱) اقتباس از فصل هشتم و نهم کتاب و حکومت.

« والتر لیپمن » میگویند : حکومتها با همه وارستگی و تخصصی که ممکن است دارا باشند ، در عین حال ، امکان دارد به بعضی از جهات توجه نداشته و از بعضی قسمتها غافل باشند ، این ملت است که چون منافع خود را منافع دولت و اقدامات دولت را بنفع خود و وسیله اجرای خواسته های خویش میداند ، نظرات اصلاحی خود را از طریق بیان و قلم و مطبوعات و احزاب ، ابراز میکند . شاید از مجموع آنها راهی بهتر و روشی عاقلانه تر ، پیدا شود ،^(۱)

دموکراسی با همه ارزش و احترامی که در میان ملت های آزاده جهان دارد ، در زمان ما بیک وضع ناهنجار و زشتی در آمده است که نویسندگان بزرگی مانند « ویل دورانت » در باره آن چنین اظهار نظر میکنند : « ولی هر چه بیشتر دموکراسی را می آزمائیم ، از ناشایستگی و دورویی آن ، بیشتر ناراحت میشویم . از آنجا که قدرت سیاسی بدون نظامیان و تفوق اقتصادی واقعیت ندارد ، مراجعه به آرای عمومی نمایش پر خرجی است .

دموکراسی بی تعلیم و تربیت ، ریاکاری بیحد و حصر است و در این صورت ، معنی آن تنزل فن سیاست و تدبیر مدن به سیاست بازی است ، معنی آن اینست که علاوه بر اینکه باید مخارج سنگین هیئت حاکمه واقعی را پرداخت ، مخارج سنگین عده زیادی از سیاست بازان طفیلی را که کارشان خدمت به حاکمان و فریب دادن محکومان است ، نیز باید پرداخت .

آخرین مرحله این مسأله حکومت اوپاش است در شهرهای بزرگ ، کار جنایت کاران بالا گرفته است زیرا تحت حمایت کامل قانون ، هستند .

اگر آنها جزو تشکیلات باشند و یا دوستانی در آن ، داشته باشند ، مطمئن هستند که هر جنایتی بکنند ، توقیف نخواهند شد و اگر توقیف شوند ، محکوم نخواهند شد . و اگر محکوم شدند ، بزندان نخواهند رفت ، و اگر بزندان رفتند مورد عفو قرار

(۱) الديو قرأطية ص ۱۹ فلسفه اجتماع ص ۲۱۶ .

خواهند گرفت و اگر مورد عفو نشدند راه فرار برویشان باز است .
 اگر در حین انجام عمل، گشته شوند ، جنازه آنها را با همان تشریفات و شکوه
 خاص طبقه حاکمه تشییع میکنند و لوحه های یادگار بافتخارشان ، نصب
 می نمایند . این است سرانجام دموکراسی شهری (۱) .
 این بود ، دورنمایی از مشخصات حکومتهای استبدادی و دموکراسی .



مسئولیت همگانی

در حکومت اسلامی که بر اساس «دموکراسی خاصی» پایه ریزی شده است،^(۱) نه فرمانروای مسلمین و هیئت حاکمه حق دارد، مردم را از دخالت در امور جاری مملکت و به اصطلاح «سیاست» منع کند و نه ملت حق دارد، تمام بار مسئولیت اداره کشور را بدوش دولت و عمال او گذاشته، خود را بطور کلی از امور جاری بر کنار دارد!

بلکه از نظر آئین اسلام، کشور اسلامی مال همه مردم است و تمام افراد کشور، از رئیس حکومت گرفته تا دیگر آحاد ملت، همه و همه برای بهتر اداره کردن آن، موظف و مسئولند: «أَلَا كَلِمَكُم رَاعٍ وَ كَلِمَكُم مَسْئُولٌ عَنِ رَعِيَّتِهِ» (۲) نهایت آنکه مسئولیت بعضی از بعضی دیگر سنگین تر و خطیرتر خواهد بود.

اسلام، برای دخالت دادن تمام افراد ملت، در امور جاری مملکت، و احساس مسئولیت کردن آحاد مردم، در تلاش برای بهتر اداره کردن امور جاری کشور، راهها و دستور العملهای خاصی قرار داده که روح همه آنها همان اصل «آزادی بیان و قلم» است که دومین پایه «آزادی سیاسی» را تشکیل میدهد.

(۱) در جلد دوم این کتاب، خواهد آمد که سیستم حکومتی اسلام نه از نوع حکومت استبدادی است و نه از نوع حکومت مردم بر مردم، بلکه یکنوع حکومت آزاد و دموکراسی خاصی است که در عین احترام به افکار عمومی و حاکمیت ملی بر پایه حق و عدالت استوار است برای اطلاع بیشتر، مراجعه شود به کتابهای «تنبيه الامة و تنزيه الملة - و نظام الحكم والادارة فى الاسلام».

(۲) آگاه باشید، همه شما نکهبان و فرمانروا هستید و در برابر فرمانبرداران

خویش مسئولید (مجموعه ورام ص ۶)

و ما اینک به برخی از آن راهها و دستور العملها اشاره کرده تفصیل آن را به جای خود ، موکول میکنیم :



مشورت و تبادل نظر

در حکومتهای استبدادی ، نه مردم دسترسی به زمامدار دارند ، و نه زمامدار ، به مردم حق اظهار نظر میدهد ، ولی در حکومت اسلامی هم در ب خانه «حاکم» بروی مردم ، بازااست ، و هم مردم موظفند هر گونه نظر اصلاحی که داشته باشند ، با او در میان نهاده ، کارهای جاری مملکت را با مشورت و تبادل نظر ، انجام دهند .

علی رضی الله عنه ، خطابه‌ای که در صیفین در مقابل بیش از پنجاه هزار نفر ، ایراد فرمود و در آن ، حقوق والی بر ملت و حقوق ملت ، بر والی را بطور مشروح ، مورد بررسی قرار داد ، در این باره چنین فرمود : « با من آنطور که با جباران سخن گفته میشود ، سخن نگوئید ، و چنانکه در برابر مردمان بی باک و متکبر ، از گفتن حق ، خود داری میشود ، از من خود داری نکنید ، با من با ظاهر سازی آمیزش ننمائید ، در باره من اینچنین گمان مبرید که گفتن حق ، بر من سنگین باشد ، یا درخواست تعظیم خود را داشته باشم ، زیرا کسی که گفتن حق ، یا پیشنهاد عدل ، بر او سنگین باشد ، عمل بآن دو ، بر او سنگین تر است بنابراین از سخن حق یا مشورت بعدل هیچ خود داری ننمائید » (۱) .

و در جای دیگر از همان خطابه فرمود : « از حقوق واجب خدا بر بندگان ، همین است که بتوانند به نصیحت و هوشیاری و کمک برای اقامه حق ، در میان خود بکوشند » (۲) .

قرآن مجید ، سوره‌ای بنام سوره «شوری» دارد که در آن ، افراد با ایمان را

که مشورت و تبادل نظر را جزء برنامه زندگی خود، قرار داده‌اند، چنین می‌ستاید: «والذین استجابوا لربهم و أقاموا الصلوة و امرهم شوری بینهم و مما رزقناهم ینفقون یعنی: آن کسانی که او امر پروردگار را اجابت میکنند، و نماز بپا میدارند، و کارهای عمومی را به «مشورت» میگذارند، و از آنچه بآنها روزی داده‌ایم، انفاق میکنند» (۱).

ببینید: خداوند، در این آیه، چگونه مشورت و تبادل نظر را با نماز، و صدقه و اطاعت او امر پروردگار، مقرون ساخته است، و همین، خود میرساند که: اسلام تا چه اندازه به آزادی بیان و قلم که بهترین وسیله برای تبادل نظر و محدود کردن قدرت دولت است، اهمیت، قائل شده است.



پیغمبر اسلام، با یارانش مشورت میکند:

در سال سوم از هجرت، کفار قریش، برای انهدام آثار دین و نابودی مسلمین، سازوبرگ جنگی مهمی، فراهم کرده به جانب مدینه حرکت نمودند. وقتیکه این خبر، به پیغمبر اسلام، رسید حضرت، با اصحاب و یارانش، راجع به چگونگی روبرو شدن با دشمن و جبهه جنگ، مشورت نمود. پیروزی در جنگ «بدر» که یکسال پیش از این واقعه رخ داده بود، برای بعضی ایجاد غرور نموده آنها هم که در آن جنگ نبودند، میخواستند، در این کارزار، تلافی و خود نمائی کنند. باین جهت رأی اکثریت، این شد که سربازان اسلام، از شهر مدینه بیرون روند و در میدان وسیعی با قریش روبرو شوند. ولی نظر پیغمبر اسلام، با عده کمی، این بود که در مدینه بمانند و کوچه‌ها و خانه‌ها را سنگر، قرار دهند که اگر فشار دشمن، شدت یافت، زنان و اطفال هم

(۱) -سوره شوری آیه ۳۸.

از میان خانه‌ها و بالای بامها بدفاع، بردازند، چون رأی اکثریت بر خلاف نظر پیغمبر، این بود که از مدینه بیرون بروند، از اینجهت، رسولخدا از عقیده آنها پیروی نمود، و بهمراه سربازان، از مدینه بیرون رفته در « احد » سنگر گرفتند. در این وقت آیه ۱۵۹ سوره آل عمران، باین شرح نازل گردید: « فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر - از لغزشها و درستی آنان، درگذر، و برایشان، استغفار نما و درپیش آمدها با آنها مشورت کن. »

منظور از این آیه اینست که مبدا مشکلاتی که از این تبادل نظر و مشورت در جنگ احد بوجود آمد باعث شود، از این قاعده اصولی که پایه نخستین « حکومت دموکراسی » است، دست برداشته به آراء مردم بی اعتنا، شوی، خیر، با آنها مشورت کن بگذار اینعمل، بشکل يك قانون کلی و سنت قطعی، در میان مسلمین، باقی بماند، و بدینوسیله « آزادی سیاسی » محترم شناخته شود.

با آنکه پیغمبر و امام، از خطا و اشتباه مصون هستند، در عین حال، خداوند آنها را به مشورت و تبادل نظر، امر میکند و آنها نیز مانند دیگران مأمورند در امور جاری مملکت با مردم، مشورت و تبادل نظر نمایند.

این حکم، جز بخاطر این نیست که اسلام بدینوسیله میخواهد اصول استبداد را ریشه کن کند و اصل حاکمیت ملتها و حکومت مردم بر مردم را در امور جاری مملکت، مقدس شمارد^(۱)

و لذا خلفا، و جانشینان پیغمبر نیز، در پیش آمدها و حوادث مملکتی و طرح نقشه‌ها برای يك زندگی بهتر، و جلوگیری از طغیان و ستم، از آنحضرت، در مقدس شمردن اصول دموکراسی پیروی کرده با اصحاب و یاران خود مشورت و تبادل نظر مینمودند.

خلیفه دوم، هنگامیکه تصمیم گرفت ایران را از زیر چکمه های استبداد

(۱) تفسیر المنارج ۴ ص ۲۰۳ - مجمع البیان ج ۲ ص ۵۲۶ - روح الدین الاسلامی

ص - ۲۷۳ - تنبيه الامة وتنزيه الملة آية الله تائینی .

ساسانیان و حکومت طبقاتی فتودالها و اشراف و اعیان و موبدان آن سامان ، نجات بخشد ، با گروهی از مسلمانان از جمله «علی بن ابیطالب علیه السلام» تبادل نظر و مشورت کرد که آیا خود نیز بالشکریان همراه باشد یا نه ؟ علی علیه السلام ، باو فرمود : تو از رفتن خودداری کن ، بگذار لشکر به سرپرستی دیگران برود و تو در مرکز (مدینه) بمان زیرا رفتن تو نه پیروزی فوق العاده بدنبال خواهد داشت و نه در صورت شکست، قابل جبران است ^(۱) عمر هم پذیرفت و از همراه بودن با لشکر خودداری کرد و در مدینه ماند ، او نه تنها در این مورد بلکه در بسیاری از موارد با علی بن ابیطالب مشورت مینمود و در پیروزیهای خود مدیون این مشورت ها بود .

و در باره علی بن ابیطالب علیه السلام ، نیز نوشته اند که آنحضرت ، در بسیاری از موارد ، با یاران خود ، در باره امور جاری مملکت ، تبادل نظر میفرمود و چه بسا رأی آنان را بر رأی خود مقدم میداشت ، از آنجمله در مورد اعزام لشکر بسوی صفین و جنگ با معاویه بوده است .

بنابراین ، اصل مشورت و تبادل نظر یکی از اصول دموکراسی اسلامی است ، نهایت آنکه گاهی امکانات کشور از لحاظ جمعیت و غیره اجازه میدهد ، مردم مستقیماً در کار خود دخالت کرده تبادل نظر نمایند مانند زمان خود پیغمبر و خلفاء چهارگانه و در زمان ما مانند سه کانتون (ایالت) سویس که هر سال ، یکبار يك مجمع از همه مردم کانتون ، تشکیل میشود و درباره مسائل مختلف ، اظهار نظر میکنند ^(۲) و گاهی هم در اثر تراکم جمعیت و پراکنده بودن ایالات و جهات دیگر ، دخالت مستقیم مردم ، در تعیین سر نوشت خود ، امکان ندارد ، در اینصورت مردم از راه انتخاب افراد ورزیده و پاک سرشت و مؤمن ، و فرستادن آنان ، بد کنگره ها مجالس شوری و نظائر آن ، با هیئت حاکمه تبادل نظر نموده و در سر نوشت خود دخالت غیر مستقیم مینمایند .

(۱) ان هذا الامر لم یکن نصره ولا خذلانه بکثرة ولا بقلة - سفینة البحار ج ۱ ص ۲۱۸

(۲) قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی ص ۲۵۱

دعوت به حق و مبارزه با فساد

از ارکان مهم دموکراسی بعد از « مشورت و تبادل نظر » اصل « نظارت

همگانی » است .

این اصل ، تمام آحاد ملت را موظف میداند که ناظر بر اوضاع اجتماع ، و مراقب اعمال دیگران ، باشند ، چنانچه در گوشه‌ای از اجتماع ، فساد و تباهی راه یابد ، یا فردی از افراد ملت ، در هر رتبه و مقامی که باشد ، مرتکب کار خلاف و ناپسندی گردد ، و یا در انجام تکالیف محوله ، قصور ورزد ، تمام امکاناتیکه در اختیار دارند ، چه از طریق مطبوعات ، چه از راه سخنرانیهای مهیج ، چه از راه تشکیل انجمنها و احزاب ، و چه از راههای عملی دیگر ، از قبیل : بوجود آوردن مؤسسات عام المنفعه ، آموزشگاهها و مراکز تعلیم و تربیت ، در راه ارشاد و هدایت آنان و محو آثار فساد و تباهی ، بکارنداخته ، اجتماع را از لوٹ معاصی و انحراف ، پاک نمایند : « مردان و زنان با ایمان ، بعضی از آنان ، یار و یاور بعضی دیگرند ، بخوبیها امر نموده و از زشتیها باز میدارند » (۱)

گر چه در حکومتهای دموکراسی جهان « آزادی بیان و قلم » بعنوان یک حق طبیعی و اجتماعی ، شناخته شده ، افراد ملت ، حق دارند ، در صورت لزوم ، از آن ، استفاده نمایند و گاهی مطبوعات را « رکن چهارم مشروطیت » معرفی میکنند .

و اگر مردم ، روی جهاتی نخواهند از این حق طبیعی ، استفاده کنند ، مرتکب جرم و گناهی نشده‌اند .

اما از نظر اسلام ، نه تنها این امر ، یک حق طبیعی است بلکه استفاده از آن ،

(۱) و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض ، یا مرون بالمفروف و ینهون عن

المنکر (سوره توبه آیه ۷۱) .

برای ارشاد و اصلاح جامعه يك تكليف مذهبی و وظیفه بزرگ اسلامی است (۱) که شانه خالی کردن از زیر بار آن ، بمنزله اعلام جنگ ، با خدا است (۲)

اقدام پنجم شیعیان، در این باره ، فرموده است : « امر بمعروف ، ونهی ازمنکر ، روش انبیاء و طریقه مردم شایسته است ، واجبی است که قوام و دوام واجبات دیگر ، وابسته ، بآنست ، بدانوسیله از رهنان دین و سعادت جامعه ، جلوگیری بعمل میآید ، تجارت و کسبها سامان ، می پذیرد ، جلو بیدادگریها گرفته میشود ، زمین آباد میگردد ، از دشمنان ، انتقام ، گرفته میشود ، و کارها رو برآه میگردد ... » (۳)

اسلام ، سعادت جوامع بشری رادرسایه بکار بستن این اصل مقدس (۴) و بدبختی و دوری آنها را از رحمت خدا (۵) و همچنین هلاکت و ذلت و گسیخته شدن شیرازه ملیت آنان را مربوط بعدم اجرای این وظیفه بزرگ ، میداند « ملت‌هاییکه پیش از شما بهلاکت رسیده و نابود شدند ، فقط بخاطر این بود که هرگاه مردم ، مرتکب گناه و معاصی میشدند ، روحانیان و دانشمندانشان (که دارای بیان و قلم بودند) آنان را از کار زشت شان ، باز نمیداشتند ، و چون ، این وضع ، همچنان ، ادامه می‌یافت ،

(۱) تمام فقهاء اسلامی و از آنجمله شهید اول ، نوشته‌اند : « الامر بالمعروف و

النهی عن المنکر ، واجبان عقلا و نقلا - (شرح لمعه ج ۱ ص ۱۹۲)

(۲) قال رسول الله (ص) : اذا امتی توأكلت الامر بالمعروف و النهی عن المنکر ،

فلیأذنوا بوقاع من الله - (فروع کافی ج ۵ ص ۵۹) .

(۳) قال الباقر علیه السلام : ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر ، سبیل الانبیاء ، و

منهاج العلماء ، فریضة عظیمة بهاتمام الفرائض وتأمین المذاهب وتحل المكاسب ، وتردالمظالم

و تمر الارض و ینتصف من الاعداء و ینتقم الامر . . . (کافی ج ۵ ص ۵۹)

(۴) . . . الاالذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق (سوره عصر آیه ۳)

(۵) لمن الذین كفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود و عیسی ابن مریم ، و ذلك

بما عصوا و كانوا یمتدون ، كانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه لبئس ماكانوا یفعلون (سوره

مائده آیه ۷۸ - ۷۹)

شیرازه اجتماع آنان ، گسیخته و کاخ سعادتشان ، واژگون ، گردید ،^(۱) اسلام ، جامعه را بمنزله کشتی و افراد اجتماع را بمنزله سرنشینان آن ، بحساب ، می آورد ، اعمال زشت و ناپسند مردم را بمنزله سوراخ کردن جدار کشتی و فراهم کردن مقدمات غرق کشتی میداند ، امر بمعروف و نهی از منکر را نیز ، تنها عاملی میداند ، که این کشتی طوفان زده را میتواند ، بساحل نجات ، برساند و از خطر غرق شدن ، نجاتش ، بخشد^(۲)

روی این حساب ، چنانچه افرادی بخواهند از راه ترك وظائف و ارتکاب زشتیها کشتی اجتماع را درمنجلا ببدبختی و فساد ، غرق کنند ، نه تنها دیگران که ناظر آن صحنه خطرناکند ، موظفند در نجات آن ، بکوشند ؛ بلکه هرگاه دیرجنبیدند ، هلاکت و نابودی همگان ، قطعی و داد و فریاد بعدی ، هیچگونه اثری در نجات آنان ، نخواهد داشت .

علی رضی الله عنه ، در آخرین لحظات زندگی ، آنگاه که فرق همایونش ، با شمشیر جنایتکاری بنام « ابن ملجم » شکافته شد ، و در بستر ، بانتظار مرگ ، دقیقه شماری میکرد ، و در ضمن وصیت نامه ای ، فرزندان و پیروانش را باین حقیقت تلخ ، توجه داد و فرمود : « لا تتركوا الامر بالمعروف ، والنهي عن المنکر ، فیولی علیکم اشزاکم ، ثم تدعون فلا یتجاب لکم »^(۳) امر بمعروف و نهی از منکر را ترك نکنید ، زیرا در آنصورت ، اشرار و ستمگران ، بر شما مسلط خواهند شد ،

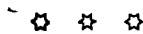
(۱) قال علی رضی الله عنه : انما هلك من كان قبلکم حیث ما عملوا من المعاصی ولم ینهمهم الربانیون و الاحبار عن ذلك و انهم لما تما دوافی المعاصی و لم ینهمهم الربانیون و الاحبار عن ذلك ، نزلت بهم المقوبات - (کافی ج ۵۵ ۵۷)

(۲) مضمون روایتی است که مرحوم ابوالفتوح رازی در جلد چهارم تفسیرش صفحه ۳۱ از نعمان بن بشر ، از پیامبر اکرم ، در باب امر بمعروف و نهی از منکر ، نقل کرده است .

(۳) نهج البلاغه فیض ص ۹۶۹

آنکه هر چه دعا کنید ، دعای شما مستجاب ، نخواهد شد .

اسلام ، برای آنکه مردم ، از این وظیفه بزرگ اجتماعی که پاسدار اجرای مقررات دین ، و عامل مهم عملی شدن سایر قوانین است ، سرباز نزده و بسر نوشت اقوام و ملت‌هاییکه از راه شانه خالی کردن از زیر بار این مسئولیت خطیر ، بهلاکت ، رسیده و نابود شده‌اند ، مبتلا نگردند ، دستور میدهد : هر کدام از شما کار زشتی را دیدید ، اگر میتوانید با دست تان و گرنه با زبانتان ، آنرا از بین ببرید ، و اگر هیچکدام از این دو طریق ، مؤثر و یامقدور نشد ، اقلاباً آنرا دشمن دارید^(۱) و هر گاه بطور کلی از بکار بستن این اصل مقدس ، خودداری کردند ، چنین مردمی را از جرگه مؤمنان واقعی خارج و جزء ستمکاران می‌شناسد : « خداوند ، افراد با ایمان ناتوانیکه دین حسابی ندارند ، دشمن دارد ، پرسیده شد ، مؤمن ناتوانیکه دین حسابی ندارند ، کیست ؟ فرمود : کسی که از زشتیها نهی نمیکند »^(۲)



اندرز و خیر خواهی

اسلام ، برای بوجود آوردن يك اجتماع سالم ، که تمام افراد آن ، خود را مسئول امور جاری مملکت ، بدانند ، غیر از دو راه یاد شده (مشورت و نظارت عمومی) طریقه سومی نیز دارد ، و آن ، همان اصل « اندرز و خیر خواهی » است .

این اصل که همان روش مسالمت آمیز امر بمعروف و نهی از منکر است ، بمردم تعلیم میدهد ا هر فردی از افراد ملت ، بایستی خود را خیر خواه تمام مردم

(۱) من رأی منکم منکر ، فلیبیره بیده فان لم یستطع فیلسانه فان لم یستطع فبقلبه

(مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۳۶۱ - احیاء العلوم ج ۲ ص ۳۰۹)

(۲) ان الله لیبض المؤمن الضیف الذی لادین له . فقیل له : ما المؤمن الذی لادین

له ؟ قال : الذی لاینهی عن المنکر (کافی ج ۵ ص ۵۹)

بداند، آنچه را که برای خودش میخواهد، برای دیگران نیز، بخواهد^(۱) و برای اصلاح و سرو سامان بخشیدن اوضاع نابسامان جامعه کوشا باشد^(۲) و هرگاه احساس کرد، دیگران که در لب پرتگاه سقوطند، تمدن است از اندرز و خیر خواهی او از انحراف و بدبختی نجات یابند، چنانچه از موعظه و نصیحت آنان، خود داری کند، از جرگه دینداران، بیرون، و نسبت بآنان، خائن شمرده میشود^(۳).

پیغمبر اسلام، در این زمینه فرموده است: «الدین هو النصيحة، قالوا:

لمن یا رسول الله؟ قال: لله و لرسوله وللمؤمنین عامتهم و خاصتهم»^(۴)
 دین عبارت از خیر خواهی است، پرسیدند: برای که یا رسول الله؟ فرمود: برای خدا و پیامبرانش و عموم افراد با ایمان، خواه افراد معمولی، و خواه افراد سرشناس و متشخص.

و نیز از آنحضرت است که فرمود: هرگاه کسی شب را بروز آورد، و در صد اصلاح کار مسلمانها نباشد، از آنها نخواهد بود، و چنانچه صدای مظلومی را که فریادرسی میطلبد، بشنود و بکمک او نشتابد، از جرگه مسلمانها بیرون خواهد بود،^(۵) با توجه بمطالب گذشته، بخوبی روشن خواهد بود که آزادی بیان و قلمی که در سیستم حکومتی اسلام، وجود دارد، در تمام دنیا بی نظیر میباشد.



(۱) لینصح الرجل منكم اخاه كنصيحة نفسه (وسائل ج ۱ ص ۹۵)

(۲) ان اعظم الناس منزلة عندالله يوم القيامة امشاهم فى ارضه بالنصيحة لخلقه (اصول

كافى ج ۲ ص ۲۰۹)

(۳) من رأى اخاه على امر يكرهه فلم يردده عنه و هو يقدر عليه فقد خانه (سفينة -

البحار ج ۲ ص ۵۹۰)

(۴) دائرة المعارف قرن بیستم ماده سلم ج ۵ ص ۲۵۱

(۵) من اصبح لايهم بامور المسلمين فليس منهم، و من سمع رجلا ينادى يا للمسلمين

فلم يجبه فليس بمسلم (كافي ج ۲ ص ۱۶۴)

انتقاد از زمامداران

مسلمین، در پرتو این فریضه بزرگ مذهبی، آنچنان، آزادی سیاسی بدست آورده بودند که گاهی افراد معمولی و شتر چران: بخود حق میدادند: از بزرگترین شخصیتهای اسلامی و اجتماعی انتقاد کنند، و نظرات اصلاحی و خیر خواهانه خود را بهر طریقی که ممکن بود، با آنان، در میان نهند.

زمامداران و افراد با شخصیت اسلامی آنروز، نیز با کمال خوشروئی و تواضع، نظرات اصلاحی و انتقادی آنان را مورد مطالعه قرار میدادند، چنانچه انتقاداتی اصولی و نظراتی بجا و خیر خواهانه می یافتند، قبول کرده و تسلیم میشدند، و گرنه جوابهایی منطقی و قانع کننده بآنها میدادند.

گرچه در پاره ای از موارد، ممکن بود، باعکس العمل شدید زمامداران خود سر و افراد از خود راضی، روبروشوند، ولی این عکس العملها هیچگاه آنان را از انجام فریضه بزرگ « امر به معروف و نهی از منکر » باز نمیداشت و همچنان، سر سخنانه با فساد و تباهی مبارزه میکردند، زیرا آنان، در مکتب آزادی بخش اسلام، آموخته بودند: بالاترین مرحله امر بمعروف و نهی از منکر، گفتن سخن بجا و درست، در برابر پیشوای خود گامه و ستمگر است « (۱) ».

مادر تاریخ درخشان اسلام، نمونه های فراوانی از اینگونه انتقادهای و اظهار نظرها و مبارزات سر سخنانه را می یابیم که ذیلاً به برخی از آنها اشاره میشود:

هنگامیکه ابراهیم، فرزند کوچک پیامبر اسلام، از دنیا رفت، حضرت، در سوگ او میگريست، یکی از اصحاب، بایشان، عرضه داشت: چطور است که ما را از گریه کردن برای مردگان، باز میدارید، ولی خودتان گریه میکنید؟! حضرت، در پاسخ او فرمود: « من شمارا از هر نوع گریه کردن، باز نداشته ام،

(۱) و افضل من ذلك كلمة عدل عند امام جائر (نهج البلاغه فیض ص ۱۲۵۳)

طبعاً دل آدمی در مرگ عزیزان ، می‌سوزد ، و اشک ، جاری میشود ، این نوع گریه امری است طبیعی و نشانه عواطف انسانی است و مانعی ندارد ، آن گریه‌ای ممنوع است که با کلمات کفر آمیز ، توأم باشد و خدا را به غضب بیاورد ،^(۱) .



این جامه را از کجا آورده‌ای ؟

در زمان خلافت عمر ، غنائمی از یمن ، بدست مسلمانها افتاد که از آن ، بهر فردی يك « برد یمنی » رسید و چون خلیفه نیاز شدیدی به جامه داشت ، و قد او بلند بود و يك « برد » برای جامه او کافی نبود ، از اینجهت پسر او « عبدالله » سهمی خویش را به خلیفه داد تا برای خودش جامه مناسبی درست کند ، او هم از سهم عبدالله و هم از سهم خودش يك جامه مناسب برای خویش ، درست کرد و پوشید .

اتفاقاً همانروزها جنگی پیش آمد ، خلیفه بالای منبر رفت و گفت : « ای مردم حرفم را بشنوید و اطاعت کنید » یکی از بای منبر ، برخاست و گفت :
« گوش نمیدهیم و اطاعت هم نمی‌کنیم ! »

خلیفه پرسید : چرا ؟ او گفت : این جامه را از کجا آورده‌ای ؟ در صورتیکه تو آدم قد بلندی هستی و يك « برد » برای جامه شما کافی نیست ا عمر باو گفت : عجله نکن ، آنگاه پسرش را صدا کرد و باو سوگند داد که حقیقت را بگوید ، او هم ما وقع را آنطور که بوده شرح داد . وقتیکه حقیقت آشکار گردید ، آنمرد گفت : اینک گوش بفرمان شمائیم هر چه بگوئید اطاعت مینمائیم « (۲) .

آری در دموکراسی اسلامی ، مردم آزادی بیان و قلم ، دارند و بایستی در مقابل

(۱) وسائل ج ۲ باب ۸۷ روایت ۳-۸ .

(۲) تنبیه الامه و تنزیه المله مرحوم آیه الله نائینی ص ۱۶ - العدالة الاجتماعية ۱۶۶

انحرافات و ارتکاب فساد و تباهی ، ساکت ننشینند ، ولو آنکه شخص مجرم ، در مقام حساسی باشد .

« اصمعی » میگوید : روزی « عبدالملك مروان » خلیفه مقتدر اموی ، در مکه هنگام حج ، در حالیکه اعیان و اشراف و رجال ، دور او را گرفته و او نیز بر جایگاه مخصوصی نشسته بود ، « عطاء بن رباح » بر او وارد شد ، عبدالملك رو باو کرد و گفت : چه حاجتی داری ؟ عطاء گفت : « در حرم خدا و حرم رسولش از خدا بپرهیز ، زیرا که تو پیمان بستهای در آبادی آن ، بکوشی ، در باره حقوق فرزندان مهاجر و انصار ، نیز از خدا بترس زیرا تو بوسیله آنها باینمقام ، رسیده‌ای ، حقوق مردمی را که در سرحدات کشور اسلامی ، بسر میبرند ، نیز ، رعایت کن ، زیرا آنان ، بمنزله دژ می محکم ، برای استقلال و امنیت کشورند ، بکارها و نیازمندیهای ملت نیز رسیدگی کن زیرا که تودر این باره مسئولیت بزرگ ، بعهده داری ، نیازمندیانی که بدر خانه ات می آیند ، از در خانه ات ، مران و از آنها غافل مباش !
عبدالملك ، در مقابل تمام نصائح و اندرزهای عطاء میگفت : بچشم ، اندرزهاو سفارشهای تو را عملی خواهم کرد !

آنگاه « عطاء » بلند شد ، خواست برود ، خلیفه دامن او را گرفت و گفت : آنچه که تا کنون از ما خواسته‌ای همه مربوط به نیازمندیهای عمومی بوده و برآورده شده اما حاجت شخصیت چیست ، بگو تا برآورده شود ؟ !

او در جواب گفت : بشما حاجتی ندارم .

این صراحت لهجه و عزت نفس ، آنچنان عبدالملك را تحت تأثیر قرار داده بود که در حالیکه عطاء میرفت ، خلیفه میگفت : این شرافت و فضائل نفسانی او را باین مقام ، رسانیده است ! « (۱) »

ولی گاهی انجام این وظیفه بزرگ (امر بمعروف و نهی از منکر) بسیارگران تمام میشود و چه بسا جان ناصحان مشفق و دعوت کنندگان بحق و مبارزان با فساد ،

فدای حق و فضیلت و مصالح عمومی میگردید ، که ما در میان هزاران مورد ، بدو مورد زیر ، اکتفا میکنیم :



۱ - تبعید و مرگ ، بدنبال انتقاد از حکومت قانون شکن !

« بلاذری » و « ابن ابی الحدید » مینویسند : هنگامیکه خلیفه سوم ، بیت المال مسلمین را حیف و میل نمود و به برخی از نزدیکانش ، مبالغ هنگفتی بخشید ، مثلاً به مروان و حارث ، پسر عموها و دامادش ، ۶۰۰۰۰۰۰ درهم و به زید بن ثابت ۱۰۰۰۰۰۰ درهم و همچنین افراد نالائق و برخی از بستگان فاسدش را بمشاغل مهم مملکتی گماشت ، « ابوذر غفاری » صحابی وارسته رسول خدا توانست آنهمه قانون شکنیها و بیعدالتیها را ببینید و لذا در مقام امر بمعروف و نهی از منکر ، برآمد و او را شدیداً مورد انتقاد قرار داد .

روزی عثمان باو گفت : آخر ترا باینکارها (و باصطلاح دخالت در سیاست)

چه کار ؟ !

ابوذر ، در جواب گفت : « والله ما وجدت لی عذرا الا الامر بالمعروف والنهی

عن المنکر » ^(۱) یعنی : سوگند بخدا من برای ترک این فریضه بزرگ (امر بمعروف و نهی از منکر) عذری نیافته ناگزیر ، بانجام آن بوده و هستم .

گرچه این انتقادهای سخت ، برای ابوذر ، گران ، تمام شد ، وقتیکه خلیفه دید او را حتی با پول ، نمیشود ، ساکت کرد ، ابتدا او را بشام ، تبعید کرد و چون وجود او را در شام نیز ، برای خود و استاندارش معاویه خطرناک دید ، ناگزیر ، از شام او را فرا خواند و به بیابان ، بی آب و علفی بنام « ربذه » تبعید کرد و او در اثر بدی آب و هوا و نبودن لوازم اولیه زندگی در آنجا درگذشت ، اما هیچگاه از

این تکلیف بزرگ مذهبی، شانه خالی نکرد (۱).



۲ - شهادت و اسارت در راه آزادی!

رهبر آزاد مردان جهان، «حسین بن علی (ع)» در محلی موسوم به «بیضه» در مقابل لشکریان «حربن یزید ریاحی» که جلو آنحضرت را گرفته و از ورود بکوفه جلوگیری می‌کرد، نموده بودند، فلسفه قیام خود را چنین تشریح می‌کند: «ای مردم، رسول خدا فرموده است: هر کسی زمامدار خود سری را ببینید که حرام خدا را حلال، می‌شمارد، پیمان خدا را می‌شکند، با سنت و روش رسول خدا مخالفت، می‌کند، در میان مردم، گناه و ستم، مینماید، آنکس علیه او بهیچوجه اظهار مخالفت، ننماید خدا چنین کسی را حتماً همان نحو عذاب خواهد کرد که آن ستمگر را عذاب می‌کند».

آگاه باشید: اینها (بنی امیه) فرمان شیطان را پذیرفته و طاعت خدا را ترک کرده‌اند، فساد را آشکار نموده حدود خدا را تعطیل کرده بیت المال مسلمین را غارت نموده حرام خدا را حلال و حلالش را حرام ساخته‌اند، و من در جلوگیری از این تباهی و فساد، از همه سزاوار -
ترم» (۲).

(۱) الندیر ج ۸ ص ۳۹۹ - ۳۹۶

(۲) ایها الناس ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال، من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله ناکثا لهدى الله مخالفاً لسنة رسول الله يعمل فی عباد الله بالاثم و المدوان فلم ییر علیه بفعل ولا قول کان حقاً علی الله ان یدخله مدخله الا و ان هؤلاء، قد لزمو طاعة الشیطان و ترکوا طاعة الرحمن و اظهروا الفساد و عطلوا الحدود و استأثروا بالقیء و احلوا حرام الله و حرموا حلاله و انا احق من غیر... (تاریخ طبری ج ۷ ص ۲۰۰).

و نیز هنگامیکه میخواست ، از مدینه خارج شود ، فلسفه قیامش را ضمن وصیت نامه چنین توضیح میدهد : « انی لم اخرج اشرا ولا بطرا ولا ظالما ولا مفسدا انما خرجت لاصلاح امة جدنی محمد و ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر - من بخاطر تفریح و خوشگذرانی و ستمکاری و فساد ، از مدینه بیرون نرفته ام ، بلکه میخواهم ، امت جدم صلی الله علیه و آله را اصلاح کنم و وظیفه بزرگ امر بمعروف و نهی از منکر را انجام ، دهم ، (۱) .

و بالاخره او در راه بوجود آوردن يك اجتماع ، براساس دموکراسی کامل ، جان خود و عزیزانش را داد ، و خانواده اش را نیز ، باسارت فرستاد .



نتیجه‌ای که از مباحث گذشته میتوان گرفت ، اینست که اسلام ، بتمام افراد بشر ، آزادی سیاسی بمعنی « تصدی هر منصبی که شایستگی آن را دارند » « و آزادی بیان و قلم » میدهد ، و هرکسی در پرتو آزادی بیان و قلم ، حق دارد ، هر حزب و جمعیت و انجمنی که بشمر رساننده مقاصد اصلاحی و اجتماعی باشد ، تشکیل دهد ، هر روزنامه مفید انتشار دهد ، و هر سندیکا و اجتماعات و انجمن اصلاحی تشکیل دهد و از هیچ گونه انتقاد و رهنمائی که موجب اصلاح و ارشاد جامعه باشد ، کوتاهی ننماید .

حکومت اسلامی ، حق ندارد جلو آزادی فکر و بیان و قلم را بگیرد و مردم را از اجتماعاتیکه بمنظور اصلاحات و گرفتن حقوق آنان ، تشکیل میشود ، بازدارد . همه تاریخ نویسان نوشته‌اند که : در زمان علی بن ابیطالب ، گروهی از قبیل ، سعد ابن ابی وقاص ، عبدالله بن عمر . . . ازیعت با آن حضرت ، خود داری نمودند ، و نیز بعد از حادثه « صفین » جمعی بعنوان « خوارج » از او کناره گرفتند و در مجالس و محافل ، از او انتقاد های سختی مینمودند ، امام ، با آنکه از افکار و تبلیغات و

فعالیت‌های آنان، با خیر بود و انتقادهای شدید آنان را می‌شنید و با نرمی پاسخ میداد با احترام آزادی، هیچگاه در صدد اذیت و آزار آنان، و انحلال اجتماعات آنان، بر نیامد، مگر آنکه کارگستاخی آنان، از حد گذشت و با فراهم کردن لشکری خواستند حکومت عادلانه آنحضرت را واژگون کرد و خون بی‌گناهان را بریزند، در آنوقت بود که ناگزیر برای خاموش کردن فتنه با آنان، جنگید و جلو آزادی بی بند و بار آنان را گرفت.



آزادی مدنی

آزادی مدنی باینمعنی است که هر فردی در دائرهٔ قانون ، حق هرگونه فعالیتی را دارد ، و هیچکس نمیتواند ، احدی را از انجام کارهائیکه قانون ، برایش ، جائز شمرده است ، باز داشته و در امور دیگران ، تصرف عدوانی نماید . این نوع آزادی ، دارای مصادیق فراوانی است که اهم آنها عبارتند از :

- ۱ - آزادی در مسکن
- ۲ - آزادی در کار و پیشه
- ۳ - آزادی در تملك اموال منقول و غیر منقول .



آزادی مسکن :

منظور از « آزادی در مسکن » در دنیای امروز اینستکه هر فردی حق دارد در داخلهٔ کشور ، هرکجا که دلش خواست ، سکونت کند ، و هیچکس بدون اجازهٔ او یا اجازهٔ قانون ، حق ندارد ، وارد منزل و بیرهٔ او شود .

این قسم از آزادی مانند اقسام دیگر آن ، مورد حمایت اسلام است ، چون اسلام ، تمام سرزمینهای اسلامی را مال همهٔ مسلمانها میداند ، از اینجهت ، بآنها اجازه میدهد : هرکجا که دلشان ، خواست ، سکونت کنند و از مواهب آن استفاده نمایند ، پیغمبر اسلام فرمود : **البلاد بلاد الله ، و العباد عباد الله فحيثما اصبت خيرا فاقم** ^(۱) همهٔ سرزمینها متعلق بخداست و بندگان نیز ، بندگان اویند ، پس هرکجا موجب خیر و سعادت شما است . اقامت نمایند .

و هرگاه کسی بخواهد مسلمانی را از این حق قانونی بدون هیچگونه موجبی، محروم کرده از اقامت در سرزمینی که اسلام، توقف و سکونت در آنجا را مجاز شمرده است، منع نماید اسلام، چنین عملی را ظلم، و چنین آدمی را متعدی و ظالم می‌شناسد.



محدویت بخاطر ابراز شخصیت اسلامی

درست است که اسلام، از آزادی در مسکن، شدیداً حمایت میکند، اما گاهی بخاطر مصالح بیشتر، ممکن است این آزادی را سلب کند و اجازه ندهد هر کسی در هر منطقه‌ای که خواست زندگی نماید.

مثلاً گاهی ممکن است مسلمانها در منطقه‌ای نتوانند شخصیت اسلامی خود را آشکار کنند و یا نتوانند فرائض مذهبی و وظائف دینی خود را انجام دهند، و یا در اثر آمیزش با افراد ناصالح و فاسد آن منطقه ممکن است برنگ محیط در آمده از راه راست منحرف شوند، و یا آنکه تحت شکنجه و آزار غیر قابل تحمل کفار، قرار گیرند، در همه این موارد اسلام دستور میدهد: هر چه زودتر از آن سرزمین، مهاجرت کنند و در مملکت و سرزمینی اقامت گزینند که از جمیع جهات گذشته در رفاه و آسایش باشند و بتوانند شخصیت اسلامی خود را ابراز نمایند.

قرآن مجید، درباره کسانی که از «آزادی در مسکن» سوء استفاده کرده حاضر نشدند، برای ابراز شخصیت اسلامی خود، از اقامت، در منطقه خاصی چشم پوشی نموده به محیط مناسب دیگری مهاجرت نمایند اینطور میفرماید: «آنانکه فرشتگان جانشان را میگیرند، در حالیکه بر خود ستم کردند، بآنها میگویند: چگونه بودید؟ در جواب میگویند: ناتوان و بی‌دفاع بودیم، بآنها میگویند: مگر زمین خدا وسیع نبود که در آن مهاجرت کنید؟ آنها جایشان دوزخ است و چه بد سرانجامی است، مگر آن بیچارگان از زنان و مردان و کودکان که حیلای نتوانند و راهی ندانند شاید خداوند آنها را ببخشد که خدا بخشنده و آمرزنده است،

هر که در راه خدا مهاجرت کند؛ در زمین جولانگاه بسیار و گشایش می یابد و هر که هجرت کنان، بسوی خدا و پیامبر، از خانه خویش، در آید، آنکاه مرگ وی فرارسد، پاداش او با خدا است و خدا آمرزنده و رحیم است،^(۱)

و نیز از پیامبر اکرم نقل شده است: **الا انی بریء من کل مسلم ترک مع مشرک فی دار الحرب (۲)** من از هر مسلمانیکه با اختیار خود با مشرکی در دار الحرب بماند، بیزارم.

و برای همین منظور بوده که مسلمین در سال چهارم از بعثت، به حبشه و سال سیزدهم به مدینه مهاجرت نمودند.



افراد مفسد؛ تبعید میشوند

کسانیکه با اعمال ناپکارانه خود، امنیت عمومی را در خطر می اندازند، و از راه ارباب و ترس در دل دیگران و یا جاسوسی بنفع بیگانگان و یا فاش کردن اسرار نظامی و مانند آن، برای دشمنان، در زمین فساد میکنند اسلام از اینگونه افراد سلب «آزادی در مسکن» میکند و اینان را، محکوم به تبعید می سازد.

قرآن مجید صریحاً دستور تبعید افراد مفسد فی الارض و کسانیکه قوانین الهی را زیر پا می گذارند و سلب امنیت از مسلمانان میکنند در سوره مائده آیه ۳۳ داده است^(۳) حکومت اسلامی حق دارد، برای حفظ امنیت عمومی و مصالح جامعه اسلامی افرادی را که مفسد، شناخته شده و بنفع بیگانگان، فعالیت میکنند، از نقطه ای

(۱) سوره نساء آیه ۹۷-۱۰۰

(۲) وسائل ج ۶ ص ۷۶

(۳) انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله ویسمون فی الارض فسادان یقتلوا ویصلبوا

او تطلع ایدیهم و ارجلهم من خلافه او یقتلوا من الارض ...

به نقطه دیگر، تبعید نماید، همچنانکه در باره حضرت امیر علیه السلام نقل شده است که آن حضرت دو نفر از «مفسدین» را از کوفه به بصره تبعید فرمود (۱).

و نیز در تاریخ زندگی «حکم بن ابی العاص» عموی «عثمان» خلیفه سوم آمده است که: او بعد از آنکه در سال هشتم از هجرت، بعد از فتح مکه بظاهر مسلمان شد و به مدینه آمد، در آنجا سعی میکرد از اخبار پشت پرده اطلاعاتی بدست آورد و کفار و دشمنان اسلام را از آن مطالب باخبر سازد. تا جائیکه روزی پیغمبر اسلام با بعضی از نزدیکانش، خلوت کرده بود، حکم را دید که در گوشه‌ای ایستاده و بحرفهایش گوش میدهد!

از اینها گذشته «حکم» برای آنکه شخصیت پیامبر را خورد کند و او را در انظار مردم کوچک سازد، بدنبال آنحضرت راه می افتاد و در حرکات و راه رفتن، تقلید پیغمبر را در می آورد.

بالاخره اعمال ناپکارانه او موجب شد که پیامبر اسلام او و فرزندانش را از مدینه به «طائف» تبعید نماید^(۲) و او تا زمان حکومت عثمان، در آنجا بسر میبرد، و قتیکه عثمان همه کاره شد، او را از طائف، بمدینه آورد و زکوة قبیله «قضاعه» را که در حدود ۳۰۰۰ ر ۳۰۰ در هم بود، باو بخشید و او را مورد لطف و مرحمت خاص خود، قرار داد؟^(۳)



مصونیت در منزل

و اما موضوع «مصونیت در منزل» و اینکه کسی حق ندارد، بدون اجازه

(۱) تفسیر المیزان ج ۵ ص ۳۶۰

(۲) الاستیعاب ج ۱ ص ۳۵۸ - اسدالغابة ج ۲ ص ۳۴.

(۳) التندیر ج ۸ ص ۲۴۲.

صاحب خانه ، و یا اجازهٔ قانون وارد منزل کسی بشود این امر نیز در آئین اسلام ، صریحاً تأکید شده است .

قرآن مجید در این باره چنین دستور میدهد: « ای کسانی که ایمان آورده‌اید؛ بخانه‌ای غیر خانه‌های خودتان؛ وارد نشوید، مگر آنکه اجازه بگیرید و بر ساکنانش سلام کنید ، این برای شما بهتر است ، شاید پند گیرید ، اگر کسی را در خانه نیافتید ، در آن داخل نشوید ، تا بشما اجازه داده شود ، اگر بشما گفته شود : برگردید برگردید ، که برای شما بهتر است ، و خدا به اعمالی که میکنید دانا است » (۱) .

علی رضی الله عنه کسانی را که از غیر طریق معمولی ، وارد خانه کسی میشوند . دزد میخواند : و لا تؤتی البیوت الا من ابوابها فمن اتاها من غیر ابوابها سمی سارقاً » (۲)

و در فرمانیکه برای عامل خود ، در موضوع جمع آوری زکوة صادر فرموده ، چنین دستور میدهد: « البته مسلمانی را مترسان ، چنانکه کسی مائل نباشد بر او گذر مکن ، و بیشتر از حقی که خدا در مالش دارد، از او مگیر ، و اگر به قبیله‌ای رسیدی ، بر لب آب آن قبیله فرود آی ، بدون آنکه بمنزشان ، وارد شوی ، و در درود و تحیت بر آنان ، دریغ منما ، آنگاه بآنها بگو : ای بندگان خدا دوست و خلیفه خدا مرا بسوی شما فرستاده که هرگاه حق خدا در مالهای شما باشد ، از شما بستانم . آیا در اموال شما خداوند را حقی هست که بولی او بپردازید؟ » (۳) .

موضوع « مصونیت در منزل » بقدری در اسلام با اهمیت تلقی شده است که پیغمبر اسلام برای کسیکه از دیوار یا پشت بام خانه کسی بدون رضایت او سر بکشد

(۱) سورهٔ نور آیهٔ ۲۸ .

(۲) داخل خانه‌های دیگران نفوذ مگر از درهای آنها ، و هر کسی که از غیر

درها وارد شود دزد نامیده میشود (نهج البلاغه عبده ج ۲ ص ۵۸)

(۳) نهج البلاغه عبده ج ۳ ص ۲۷ .

و نگاه کند ، مجازات سنگینی قرار داده است (۱) .

فقهاء اسلام ، باستناد امثال آیات و روایات فوق ، فتوی داده‌اند که : بدون اجازه و رضایت صاحب خانه وارد شدن در خانه او حرام است ، و هرکس در خانه خود ، مصونیت دارد ، و نمی‌شود کسی را از این حق بهیچوجه مجروم ساخت . ولی باید توجه داشت که : درست است هرکسی در خانه خود مصونیت دارد ، اما اینطور هم نیست که هرکسی هر جرمی را مرتکب شود آنگاه برای فرار از قانون در کنج منزل بنشیند و کسی حق نداشته باشد ، وارد منزل او شود ، خیر . و یا آنکه منزل کسی مرکز توطئه برای انهدام قانون اسلام ، و بر انداختن حکومت اسلام ، و یا محل مخابرات جاسوسی باشد و کسی حق نداشته باشد وارد منزل او شود او هم باعمال خرابکارانه خود همچنان ادامه دهد و مصالح ملی و کیان اسلام را متزلزل سازد ، خیر در اینگونه موارد ، حکومت اسلامی طبق اختیاراتیکه اسلام باو داده است میتواند بدون رضایت صاحب خانه وارد خانه او شده شخص مجرم را بکیفر قانونی برساند .

این مطلب در تاریخ اسلام ، شواهد فراوانی دارد که برای اختصار از ذکر آنها خود داری میشود .



(۱) من اطلع فی بیت بغیر اذنهم حل لهم ان یفقا و اعینیه (تفسیر ابوالفتوح رازی ج ۷

آزادی کار

تاریخ گواهی میدهد که : از دیر زمانی گروهی افراد زحمت کش و کارگر ، زیر نفوذ و قدرت عده معدودی از فتودالها و عزیزان بلاجهت ، بکار و تلاش ، اشتغال داشتند ، ولی از ثمره زحمت و فعالیت شان ، جز غذای بخور و نمیر ، بهره دیگری نداشته ، تمام منافع کار و زحمت آنها بجیب آن ستمگران زالو صفت ، میرفته است . اربابان و صاحبان تیولها ، ازدست رنج کارگران و زحمت کشان ، بساط عیاشی و خوش گذرانی خود را رونق بخشیده غرق در لذات و مظاهر فریبنده زندگی بودند ، ولی کارگران بینوا مانند بردگان بی اراده ای ، برای بدست آوردن قوت لایموت ، روز و شب در تلاش بودند ، و از دست رنج خود ، جز يك زندگی فلاکت بار ، نصیب دیگری نداشتند !

بیکاری و کار اجباری ، یکی از سنتهای معمول دوران فتودالیت و تیولداری بوده که آثار شوم آن ، هنوز ، در پاره‌ای از کشورهای عقب افتاده بچشم میخورد ! کارگران بینوا که نیروی فعال و گردانندگان چرخ مملکت بودند ، بشکل آلت فعل ، درآمده از خود اراده و اختیاری نداشتند ، هر فرمانی که از کار فرمایان و صاحبان تیولها صادر میشد ، آنان ناگزیر ، باطاعت و فرمان برداری بودند ، در صورت مخالفت ، عذاب و شکنجه‌های غیر انسانی بود که می‌بایست تحمل نمایند !

اسلام ، با آنکه در دورانی به‌جامعه بشری عرضه گردیده که در سراسر زندگی مردم آنروز این رسم غلط حکمفرما بوده ، در عین حال ، با قاطعیت بجنگ این نوع تحمیلها و سلب آزادیها رفت ، بیکاری و کار اجباری را که با شرف و عزت انسانی مخالف است ، نادرست و غیر انسانی اعلام نمود .

در زمان خلافت علی علیه السلام ، مردم یکی از مناطق اسلامی ، خدمت آنحضرت شرفیاب شدند و چنین عرضه داشتند : در سرزمین ما نه‌ری است که گذشت زمان و

حوادث روزگار آنرا بر کرده و ما را از فوائد آن محروم نموده است ، هرگاه دو باره آن نهر کنده شود ، در آبادی سرزمین و رونق زندگی ما تأثیر بسزائی خواهد داشت . آنگاه از حضرت ، تقاضا کردند که بحاکم خود که در آن ناحیه فرمانروائی داشت ، فرمان دهد تا از راه بیگاری گرفتن مردم و تحمیل به کار اجباری اقدام به حفر مجدد آن نهر خراب شده بنماید !

امیر مؤمنان علیه السلام ، چون درخواست ایشان را شنید کمی فکر کرد و سپس ، نسبت به تجدید حفر نهر ابراز علاقه نمود ولی با موضوع بیگاری و کار اجباری ، با آنکه مورد علاقه در خواست کنندگان بود ، موافقت نفرمود و نامه‌ای باین مضمون ، برای « قرطبة بن کعب » حاکم آن ناحیه نوشت : « گروهی از حوزه مأموریت تو نزد من آمدند و گفتند که ایشان را نهری است که متروک شده و اگر آنرا حفر و استخراج نمایند ، سرزمینهایشان ، آباد خواهد شد و به پرداخت تمام مالیات و خراجشان ، قدرت خواهند یافت و درآمد بیت المال مسلمانها از ناحیه ایشان ، فزونی خواهد گرفت ، آنها از من در خواست کردند که نامه‌ای برای تو بنویسم ، تا آن را بکار بگماری و بکندن نهر و تأمین هزینه آن مجبور سازی .

لیکن است اری ان اجبر احداً علی عمل بکرهه: من صحیح نمیدانم کسی را بکاری که دوست ندارد و دارم و به بیگاری و کار اجباری تحمیل نمایم .

بنابراین ، مردم آنجا را نزد خود بطلب ، تا اگر کار نهر ، بر آنگونه باشد که وصف کرده‌اند هر کدام از آنان را که بطیب خاطر ، مایل بکار باشند ، بکار بگمار ، ولی چون نهر ساخته و پرداخته شود ، متعلق بکسانی خواهد بود که در تجدید آن کار کرده و زحمت کشیده‌اند ، نه آنکسان که از کار خودداری کرده و علاقه‌ای بآن ، نشان نداده‌اند ، و در هر حال ، رونق داشتن زندگی و نیرومندی آنان نزد من ، بهتر از ضعف و ناتوانی آنان است ، ^(۱) .

دقت در این فرمان ، دو اصل مهم مربوط به آزادی کار و نتیجه تلاش و فعالیت

(۱) الامام علی صوت المدالة الانسانية ج ۱ ص ۲۰۸ - عدالت و قضا در اسلام .

را برای ما روشن میکند ، یعنی : از طرفی بیکاری و تحمیل کار اجباری را نادرست اعلام میکند و از طرفی دیگر ، درآمد و منفعت کار را بطبقهٔ زحمت‌کش و مولد ثروت اختصاص میدهد .

ایندو اصل ، از اصول مهم عدالت اقتصادی در دنیای کنونی ما است . طبق همین نوع مدارک است که فقهاء اسلام ، صریحاً اعلام کرده‌اند که : عمل هر انسانی محترم است و کسی نمیتواند نتیجهٔ فعالیت ، و تلاش کسی را بدون طریق مشروعی مالک گردد .



حمایت از طبقهٔ کارگر

اسلام ، نه تنها مردم را در انجام کارهای مشروع ، آزاد میگذارد و بهر کسی اجازه میدهد : طبق ذوق و سلیقهٔ شخصی بهر کاری که دلش خواست اقدام نماید ، بلکه دولت اسلامی را موظف میداند که در پیشرفت امور کارگران و بهبود شرایط کار و پیشه ، اقدامات لازم را بعمل آورد .

علی علیه السلام ، در فرمان تاریخی خود ، بمالک اشتر استاندار مصر ، چنین دستور میدهد : «سپس ، دربارهٔ بازرگانان و صنعتگران ، سفارش مرا بپذیر و عمال خود را دربارهٔ ایشان ، سفارش کن ، چه آنهاییکه درجائی اقامت دارند ، و چه آنهاییکه با سرمایه و دارائی خود ، در رفت و آمدند و چه کسانیکه به صنایع دستی ، روزگار میکنند ، زیرا اینان ، سرچشمه‌های منافع کشورند ، همین‌ها هستند که سودها را از نقاط دور دست ، از خشکی و دریا ، جلگه و کوه ، و جاهاییکه مردم ، نمیتوانند در آن ، گرد آیند و جرأت رفتن بآنجاها را ندارند ، بسوی تو جلب میکنند ، دیگر آنکه اینگروه ، مردمی آرام و صلح طلبند بیم عسیان و خوف طغیانی از جانب ایشان متصور نیست . از این امور ایشان را چه در مرکز فرمانروائی تو باشند ، و چه در

شهرهای اطراف بدقت مورد رسیدگی قرار ده و به آنان توجه داشته باش، (۱) .
 و درباره کشاورزان ، نیز چنین توصیه میکند : « در جمع آوری مالیات ، راه
 و رسمی پیش‌گیر که کار مالیات دهندگان را به اصلاح آرد، زیرا با اصلاح امر خراج
 و حراجگذار ، کار سایر مردم نیز ، روبراه میشود . اصلاح کار دیگر مردم ، بستگی
 باصلاح کار آنها دارد ، چه همه مردم جیره خوار خراج و اهل خراجند .

و البته باید توجه تو به آبادانی اراضی بیشتر از توجه تو بدریافت
 خراج باشد ، زیرا خراج ، جز با آباد کردن زمین ، بدست نمی‌آید ، و هر کس از
 زمین آباد نشده ، خراج طلب کند ، کشور را ویران کرده و بندگان خدا را هلاک
 میسازد ، و جز مدت کوتاهی کار حکومتش استقرار نخواهد یافت . و هرگاه خراج
 دهندگان ، و زحمت کشان ، از گرانی بار مالیات ، یا از آفت زدگی محصول ، یا کمی
 آب و نیامدن باران ، یا افتادن سیل در مزارع ، یا خشکی زمین ، شکایت کردند ،
 آنقدر بایستی به آنان ، تخفیف بدهی که امیدوار شوی بآن مقدار ، کارشان درست و
 اصلاح میشود .

و البته نباید اینکار بر تو گران آید ، زیرا تخفیفی که بآنها میدهی ذخیره‌ای
 است که از راه آبادی شهرها و آراستن حکومت ، بتو باز خواهد گشت ... ، (۲) .



اسلام ، در عین آنکه مردم را در اشتغال بهر نوع کاری که دلشان ، خواست
 آزاد میگذارد ، جلو هرگونه تحمیلها و سلب آزادیها را نسبت بطبقه کارگر ، میگیرد ،
 با اینحال ، آزادیهای افراد را در دائره قانون ، محدود مینماید ، یعنی : برخی از کارها
 را بخاطر مفاسد و ضررهاییکه برای جامعه و افراد دارد ، ممنوع ، و برخی دیگر را
 بجهت آنکه متضمن خیر و برکت است ، واجب و مستحب میسازد .

مثلاً دزدی ، تقلب ، اختلاس ، رشوه‌گیری ، ربا ، فروش مواد مخدر و مشروبات

(۱) نهج البلاغه محمد عبده ج ۳ ص ۱۱۰

(۲) نهج البلاغه عبده ج ۳ ص ۱۰۶

الکلی و آلات لهو و احتکار و اجحاف را حرام، ولی تجارت، صنعت، و دامداری، را لازم میدانند.

علی علیه السلام، در همان فرمان تاریخی خود، به برخی از این محدودیتها تصریح میفرماید: «با همه این سفارشها که در حق بازرگانان کردیم و صفات نیکی که برای آنان، بر شمردیم، بدان، برخی از آنان، در دادوستد، سختگیر و بخیل هستند، و احتیاجات و مواد خوراکی مردم را احتکار میکنند، و در خرید و فروش، زورگو هستند، و این اعمال، برای عامه مردم، زیان آور و برای فرمانروایان عیب بزرگی است.

بنابراین، از احتکار، جلوگیری کن... و باید خرید و فروش، آسان، و از روی عدالت و انصاف، انجام گیرد و قیمت اجناس، باید طوری باشد که به هیچ يك از فروشنده و خریدار، زیانی وارد نیاید.

و هرگاه پس از اینکه از احتکار نهی کردی، باز کسی مرتکب آن شد، او را عقوبت کن و بکیه عملش برسان، بدون آنکه در مجازات او زیاده روی کنی...»^(۱). البته بایستی در نظر داشت که: این مقدار محدودیت، مضر به آزادی نخواهد بود، زیرا اصل زندگی اجتماعی و وجود قانون، ملازم با محدودیت و جلوگیری از بی بند و باری و تأمین آزادی واقعی است چنانچه اینگونه محدودیتهای عاقلانه در جامعه نباشد، اساس زندگی اجتماعی از هم پاشیده و شیرازه اجتماع گسسته خواهد شد.

آزادی مالکیت

بر اساس مکتب «اصالة الفرد» و «اصالة الاجتماع»، دو مکتب اقتصادی «کاپیتالیسم» و «سوسیالیسم» که اولی طرفدار مالکیت فردی، و دومی طرفدار مالکیت عمومی است، پدید آمده و دنیای کنونی را بدو بلوک «کاپیتالیسم» و «کمونیسم» تقسیم کرده است.

طرفداران مالکیت فردی، برای اثبات آن، دلائل فراوانی آورده‌اند که مهم‌ترین آنها عبارت است از:

۱- مالکیت فردی بستگی به طبیعت انسان دارد و از فطرت آدمی سرچشمه می‌گیرد. همانطور که سایر خواسته‌های فطری انسان را نمی‌شود نادیده گرفت، و نمیتوان بجنک آنها رفت، با غریزه مالکیت شخصی نیز که با سرشت آدمی رابطه مستقیم دارد، نمی‌شود مبارزه کرد.

«فیلسین شاله» در کتاب خود مینویسد: «اگر قلمرو مالکیت، چنین وسیع شده و خد و حدودی برای آن، نمیتوان معین کرد، و در طول تاریخ، بانحاء مختلف، توسعه پیدا کرده، دلیلش، اینست که بستگی نزدیکی بین مالکیت، و غریزه جلی و طبیعی انسان، موجود است.

انسان، طبعاً مایل است آنچه را که نیازمندیهایش را برآورد، در اختیار داشته باشد، زیرا تا اشیائی نباشد، خود را کاملاً آزاد نمیداند»^(۱)

۲- مالکیت فردی، بیشتر آدمی را وادار بکار و کوشش میکند و او را صرفه جو و قدردان در زندگی بار می‌آورد.

باز فیلسین شاله مینویسد: «دلیل سوم مالکیت فردی، دلیل اخلاقی است، از نظر اخلاقی، بنیان مالکیت، بر کار و صرفه‌جویی گذاشته شده، چیزی که بوسیله

(۱) تاریخ مالکیت - از سری چه میدانم؟ ص ۴۲

کوشش انسانی ساخته میشود ، دنباله شخصیت اوست و مانند خودش ، قابل احترام است .

بغیر از موارد استثنائی همیشه ، مبالغی کد پس انداز میشود و کارهایی که انجام میگردد . در نتیجه مالکیتی است ، (۱)

۳ - مالکیت فردی ، بزرگترین عامل تکثیر و تولید سرمایه اجتماعی است یعنی یکی از عوامل مهم پیشرفت اقتصاد هر مملکت ، طبق موازین روانشناسی و جامعه شناسی مالکیت فردی است .

باز خوب است به قول فیلسین شاله استشهادکنیم ، او مینویسد : « ولی مهمترین برهان مالکیت ، نفع اجتماع است ، جامعه به کار فرد ، نیاز دارد ، برای آنکه این کار صورت بگیرد ، محرکی لازم دارد ، و بهترین مشوق جهت توسعه فعالیت ، « مالکیت » است .

سود جامعه در اینست که مردم ، پس اندازی داشته باشند ، یعنی بیلا بردن و افزودن سرمایه اجتماعی کمک کنند ، پس جامعه باید بمردم ، حق تصاحب پس انداز خودشان را بدهد .

مالکیت تنها عاملی است که بدون هیچگونه زور و اجبار ، مردم را و امیدارد که کارکنند و پس انداز نمایند . (۲)



مالکیت فردی از نظر اسلام

همانطوریکه گفته شد: چون مالکیت فردی ، از سرشت و فطرت انسان ، سرچشمه می گیرد ، و عامل مؤثری برای دلگرمی و رونق زندگی است ، اسلام نیز ، آنرا مقدس شمرده و در قانونگذاری خود ، از آن ، حمایت مینماید .

اسلام میگوید: هرگاه کسی مالی را از مجاری صحیحش، بدست آورد، آن مال متعلق بهمان شخص است^(۱) و کسی حق ندارد، در فرآورده های او تصرف عدوانی نماید^(۲).

اسلام، نه تنها اموالی را که از مجاری صحیح، تحصیل شود، متعلق به شخص زحمتکش و عامل تولید، میداند، بلکه چنانچه افراد تجاوزکاری بخواهند آنرا از زیر نفوذش درآورند و او در مقام دفاع، برآمده در ضمن کشته شود، اسلام چنین شخصی را در زمره شهیدان، بشمار میآورد «من قتل دون ماله فهو شهید»^(۳).

این «آزادی مالکیت» که اسلام، از آن، حمایت میکند، باین معنی نیست که هرکسی از هرراهی توانست تحصیل مال و ثروت کند آزاد باشد، خیر، تحصیل مال از نظر اسلام، طرق و راههای بخصوصی دارد، چنانچه از آنراها بدست آید، جزو اموال قانونی، وگرنه تسلط و مالکیتی نسبت به آن، نخواهد داشت.

اموالی که از راههای مشروع کشاورزی، دام داری، تجارت، صنعت و نظائر اینها بدست آید، مالهای قانونی خواهد بود، ولی در صورتیکه از راههای نامشروع سرقت، تقلب در معامله، ربا، کم فروشی، غصب و نظائر اینها بدست آید، اسلام اینگونه اموال را غیر قانونی می شناسد و شدیداً با آن مبارزه میکند.

درست است که اسلام، مالکیت شخصی را مقدس بشمارد، و مردم را در تحصیل اموال مشروع، آزاد میکند، اما در حقیقت مالک اصلی را خدا میداند و معتقد است: این اموال، امانات خدائی هستند^(۴) که بایستی در دائره مصالح عمومی از

(۱) للرجال نصيب مما اكتسبوا وللنساء نصيب مما اكتسبن (سورة نساء آیه ۳۲)

(۲) يا ايها الذين آمنوا لا تأكلوا اموالكم بينكم بالباطل ، الا ان تكون تجارة عن

تراض منكم (سورة نساء آیه ۲۹).

(۳) العدالة الاجتماعية ص ۱۰۳.

(۴) آمنوا بالله و رسوله و انفقوا مما جعلكم مستخلفين فيه (سورة حديد آیه ۷).

آن ، استفاده نمایند ، (۱) و چنانچه تصرفات آنها در آن اموال ، موجب زیان و ضرر ، چه برای خودشان و چه برای دیگران ، گردد ، حکومت اسلامی حق دارد ، از آنان ، سلب مالکیت کند ، و یا جلو تصرفات نابجای آنان را بگیرد (۲) روی همین اصل است که اسلام ، مردم را از « اسراف » و « تبذیر » و خوشگذرانیهای بیجا شدیداً نهی میکند ، و از ارتکاب اینگونه آزادیهای مالی بکلی برحذر میدارد

«ان المبذرين كانوا اخوان الشياطين و كان الشيطان لربه كفورا: کسانیکه ولخرجی میکنند ، برادران شیطانند ، و شیطان نسبت بخدا کفر ورزید ، (سوره اسراء آیه ۲۷) .



این آزادی نیز محدود میشود

برای آنکه مالکیت شخصی ، بر اساسی عقلانی و دور از مفاسد اجتماعی و اقتصادی ، استوار باشد ، اسلام هم در مرحله بدست آوردن اموال ، و هم در مرحله مصرف آن ، نظارت کامل و دقیق ، کرده محدودیتهای فراوانی بوجود آورده است . از طرفی اموالی را که از راههای غیرقانونی دزدی ، قمار ، کم فروشی ، غصب ... بدست آمده ، جزء اموال قانونی نمی‌شناسد و از طرفی دیگر ، اجازه نمیدهد : کسی مالش را باسراف ، و تبذیر و خوشگذرانیهای بیجا و نظائر اینها تلف نماید .

(۱) دانشمندان علم تفسیر ، از آیاتی مانند هو الذی خلق لکم مافی الارض جمیعاً و ولا تؤتوا السفهاء اموالکم الی حمل الله لکم قیاماً ، که مال را متعلق بهمه مردم و مایه قوام زندگی آنان ، قرار داده ، استفاده فوق را نموده‌اند (الاسلام عقیده و شریعة ص ۲۷۷) .

(۲) داستان « سمره بن جندب » ، و آنمرد انصاری که بالاخره پیامبر اکرم دستور داد : درخت خرماى او را از ریشه در آورد و تحویل سمره بدهد و جمله معروف : لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام ، را که مدرک قاعده « لا ضرر » است ، ایراد فرمود ، شاهد خوبی برای گفته فوق است .

با اینحال ، برای آنکه از تورم ثروت ، و پدید آمدن اختلاف طبقاتی که موجب هزاران مفاسد اجتماعی است ، جلوگیری کرده باشد ، هم از نظر اخلاقی مردم را وادار به انفاق و بخشش میکند « **و انفقوا فی سبیل الله ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة** »^(۱) و هم راههای قانونی از قبیل : خمس و زکوة و مالیاتهای اسلامی برای تعدیل ثروت و بخش سرمایه قرار داده است .

و هرگاه با همه این محدودیتها ، و پرداخت مالیات واجب اسلامی ، اموال و ثروت کسی رو به افزایش نهاد و بشکل گنج و ثروت هنگفتی درآمد ، و او حاضر نشد ، بیش از آنمقداری که بعنوان مالیات قانونی باید بپردازد در راه خدا انفاق نماید بعقیده بعضی از دانشمندان معروف مشمول این آیه شریفه است^(۲) **و الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحیی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جبا همهم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذ و قوا ما کنتم تکنزون یعنی : کسانی که طلا و نقره را گنجینه و ذخیره میکنند ، و در راه خدا انفاق نمی نمایند ، آنها را بعذاب دردناک ، بشارت بده ، روزیکه آن طلا و نقره در آتش دوزخ گداخته شود و پیشانی و پشت و پهلویشان را با آن ، داغ کنند و فرشتگان عذاب با آنها گویند : اینست آنچه از زر و سیم ، در دنیا ذخیره کردید اکنون ، بجشید عذاب سیم و زریکه اندوخته اید (سوره توبه آیه ۳۵) .**

(۱) در راه خدا انفاق کنید ، و با دست خودتان ، خودتان را به مهلکه نیاندازید (سوره بقره آیه ۱۹۵) .

(۲) استاد علامه طباطبائی در تفسیر المیزان این آیه را اینطور معنی میکند و باینصورت

حمل مینماید .

آزادی مذهبی

تاریخ بشریت ، نشان میدهد که : پیروان بعضی از مذاهب ، بخاطر اختلافات دینی ، کمتر رنگ صلح و آرامش را دیده و غالباً برای پاره‌ای از اختلافات (که گاهی هم بسیار جزئی بوده) به جان یکدیگر افتاده آتش جنگ و جدال آشتی ناپذیر را روشن کرده‌اند .

جرائم وحشتناکی که از راه تعصبات مذهبی در میان بعضی از پیروان ادیان و مذاهب ، پدید آمده گاهی آنچنان وحشیانه و غیر انسانی است که آدمی از شنیدن آن صحنه‌ها شدیداً متأثر شده و رنج میبرد !

گرچه بررسی تاریخ کشمکشها و جنگ و جدالهای پیروان مذاهب بزرگ و کوچک جهان ، خود نیازمند به تألیف کتاب مستقلی است که از عهدهٔ بحث فعلی ما بیرون است ولی تکمیل بحث « آزادی مذهبی » ایجاب میکند که دورنمایی از مشخصات و نزاعهایی که عامل تعصب ، در جهان « یهودیت و مسیحیت » پدید آورده و چهرهٔ تاریخ را سیاه کرده است مورد بررسی قرار دهیم . تا از راه مقایسه ، معلوم گردد که اسلام ، در این زمینه چه روش منطقی و متینی را بجهان بشریت ، عرضه میدارد ، و چگونه به پیروان مذاهب دیگر ، رفتار « همزیستی مسالمت آمیز » را پیشنهاد میکند و تا چه اندازه « آزادی مذهبی » را محترم ، می‌شمارد ؟!

یهود

ملت خود خواه و خرابکار!

عقائد ملی و مذهبی ، و تعلیم و ترتیب هر قوم و ملتی ، از عوامل مهم سازنده شخصیت روحی و حیات اجتماعی اوست و لذا وقتی که دانشمندان روانشناس و جامعه شناس ، میخواهند « روح ملتها » را نشان دهند ، و خصائص روحی آنان را معرفی نمایند ، ابتداء بسراغ تعلیم و تربیت و آداب و سنن و عقائد مذهبی آنها میروند و از این رهگذر ، طرز تفکر و روش عملی آنان را نشان میدهند .

طبق این حساب ، چنانچه بخواهیم : باخصائص روحی و روش علمی ملت یهود در مسأله « آزادی مذهبی » و « همزیستی مسالمت آمیز » کمی بیشتر آشنا شویم ، ناگزیر بایستی متون اصیل و مورد قبول یهود یعنی کتب عهد عتیق و تلمود را دقیقتر مورد مطالعه قرار دهیم و از تعلیم و تربیت و آداب و سنن آنها اطلاعات صحیحتری در این زمینه بدست آوریم :



اسرائیل ملت برگزیده خدا!

آئین تحریف شده یهود ، تعلیم میدهد که : « شعب اسرائیل » ملت برگزیده خداست و نژاد آنها از دیگر نژاد های بشری برتری دارد ، خداوند ، تمام اقوام و ملل را برای بردگی و فرمانبرداری یهودیان ، آفریده آنها هستند که مالک برجان و مال و مقدرات اقوام دیگرند !

در « تلمود » که شرح تورات و عهد قدیم است و مهمترین کتاب « آداب و تعالیم » یهود ، بشمار میرود ، آمده است :

۱ - امتیاز ارواح یهود ، از غیر یهود ، باین است که ارواح یهود ، جزئی از خدا است همچنانکه پسر جزئی از پدر است ، ارواح یهود پیش خدا نسبت بارواح دیگران ، عزیز است ، زیرا ارواح غیر یهود ، ارواح شیطانی و شبیه بارواح حیوانات است ، نطفه ، غیر یهودی مانند نطفه دیگر حیوانات است .

۲ - بر هر فرد یهودی لازم است : تمام کوشش خود را مصروف جلوگیری از حیات و پیشرفت دیگر ملتها نماید ، تا قدرت مطلقه تنها برای آنها باشد ... پیش از آنکه یهود بر همه ملتها پیروز شود ، لازم است ، جنگ ، بحالت خود باقی باشد!

۳ - یهودی پیش خدا از ملائکه بالاتر است . هر گاه غیر یهودی ، یهودی ، را بزند ، مثل اینست که عزت الهی را زده ! و مستحق مرگ خواهد بود ! اگر یهودی آفریده نشده بود ، برکت از زمین میرفت و باران نمی بارید و خورشید آفریده نمی شد !

فرق میان انسان و حیوان ، مانند فرق میان یهودی و دیگر ملتها است ، نطفه‌ای که دیگر ملتها از آن ، آفریده میشوند ، نطفه چهارپا است .

ملت‌های دیگر ، مانند سکها هستند . اعیاد مقدسه برای آنها و برای سکها آفریده نشده است ، سک از غیر یهودی بالاتر است ، زیرا در اعیاد جایز است به سکها غذا دادن اما بغیر یهودی جائز نیست .

هیچگونه خویشاوندی میان یهود و غیر یهود نیست ، زیرا آنها به خرها شبیه ترند تا بانسانها ، خانه های غیر یهود ، پیش یهودیان ، بمنزله طویله حیوانات است ، غیر یهودیان ، خوکهای نجسی هستند که برای خدمت یهودیان آفریده شده‌اند !

۴ - افراد صالح غیر یهودی را بکش ، و بر یهودی حرام است که غیر یهودی را از مرگ و یا از چاهی که افتاده نجات بدهد ، بلکه سزاوار است که جلو آنرا با سنگ بگیرد !

۵ - بر اسرائیلی ها کشتن و غضب کردن و دزدی نمودن مال غیر اسرائیلی جائز

بلکه واجب است !

۶ - املاك غير يهود ، مانند مال متروك است كه يهودى حق دارد ، آنرا تملك

نمايد !

۷ - خداوند به يهوديان اجازه داده است كه فراورده هاى غير يهودى را مالك

شوند !

۸ - كشتن افراد مسيحي از امورى است كه لازم است از ناحيه يهوديان ، عملى

گردد !

۹ - تنها ما ملت برگزيده خدا در زمين هستيم . . . خداوند بخاطر لطفى كه

بما داشته است ، حيوانهايى از جنس انسان كه عبارت از ساير ملل باشند ، براى ما

آفريده و آنها را مسخر ما ساخته است ، زيرا خداوند بخوبى ميدانسته است كه ما

نيازمند بدو نوع حيوان هستيم ، يكنوع حيوان لال ، مانند چهار پاىان و پرندگان ،

و يك نوع ناطق ، مانند : مسيحي ها ، مسلمانها ، بودائيها و ساير ملل ، از شرق

و غرب ، آنها را بخاطر خدمتگدارى ما آفريده است ، و ما را در زمين ، متفرق

ساخته است ، تا پشتماى آنان را لكذ كوب كرده و زمام اختيار آنان را در دست داشته

و از فنون آنان براى منافع خود ، بهره بردارى نمائيم .

بهمين جهت است كه برما واجب است دختران زيباى خود را بازدواج پادشاهان

و وزراء و بزرگان در آوريم و فرزندان خود را در ميان پيروان مذاهب ديگر داخل

كرده تا درصورت مقتضى آنها را وادار بچنگ نموده و قدرت نهائى را در دست داشته

و بهره بردارى كامل از آنها نموده باشيم (۱) .



(۱) در « تلمود » يهوديان تصريحات فراوانى درباره مطالب فوق و نظائر آنها ديده

ميشود كه ما بخاطر اخنصار ، از نقل آنها خوددارى كرديم . اهل تحقيق ميتوانند تفصيل اين

بحث را در كتابهاى زير دست آورند : الخطر اليهودى - اليهود قديماً و حديثاً - تفسير

الجواهر ج ۲ - اسرائيل بنت بريطانيا الكبير - هؤلاء اليهود .

این طرز عقیده افراطی یهودیان را وادار میکرد، در هر کجا که سکونت داشتند، در صورتیکه شرائط و امکانات، بروفق مراد آنها بوده، دست به خرابکاری و فتنه انگیزی دراز کرده، جان و مال و ناموس پیروان ادیان دیگر را مورد تجاوز، قرار دهند و تا آنجا که قدرت داشتند، در زجر و شکنجه و اعدام ملت‌های دیگر کوتاهی ننمایند!

یهودیان، در طول تاریخ پر از فراز و نشیب خود، جرائم و جنایات وحشتناکی را مرتکب شده‌اند، و بسیاری از انبیاء و پیروان ادیان آسمانی دیگر را تنها بخاطر آنکه از «شعب اسرائیل» نبوده و پیر و صد درسد آئین آنها بشمار نمی‌آمدند، بقتل رسانیده و از کوشش‌های اصلاحی آنها جلوگیری بعمل آوردند.

تا جائیکه میگویند: در يك ساعت ۴۳ نفر از پیغمبران را کشته‌اند! (۱)

داستان اذیت و آزاری که آنها به حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و حواریون آن پیغمبر بزرگ نموده‌اند و توطئه ناجوانمردانه‌ای که آنان، برای قتل و «مصلوب» کردن آن

(۱) قرآن مجید، در آیات فراوانی اعمال تعصب آمیز و وحشیانه ملت یهود را نقل میکند از آن جمله آیه زیر است: لقد اخذنا ميثاق بني اسرائيل و ارسلنا اليهم رسلا كلما جائهم رسول بما لا تهوى انفسهم فريقا كذبوا و فريقا يقتلون و حسبوا الاتكون فتنة فعموا و صموا ثم تاب الله عليهم ثم عموا و صموا كثير منهم و الله بصير بما يعملون - از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم و پیغمبرانی بسوی آنها فرستادیم، هر وقت پیغمبری با تعلیماتی که مطابق دلخواهشان نبوده بسوی آنها رفته برخی رادروغگو شمرند و گروهی را کشتند، پنداشتند که این عمل زشت و ناپسند نیست. کور شدند و کور شدند، آنگاه خداوند آنها را بخشید، باز بیشترشان کور و کور شدند و خدا باعالی که میکنند مینا است (سوره مائده آیه ۷۰) پیغمبر اسلام، ضمن روایتی به «ابوهبیده جراح» فرمود: بنی اسرائیل در يك ساعت از اول روز ۴۳ پیغمبر را کشتند و در آخر همان روز ۱۱۲ نفر از بندگان صالح خدا را که بطرفداری از انبیاء برخاسته بودند و آنان را امر بمعروف و نهی از منکر میکردند، کشتند (الیهود قدیفاً و حدیثاً ص ۵۰).

پیغمبر بزرگوار کردند و همچنین زجر و شکنجه‌هایی که ملت نصارا نازمان «کنستانتین» که بموجب فرمانی بآنها آزادی مختصری بخشید،^(۱) از قوم یهود، تحمل نمودند، همه اینها نموداری از طرز عملیات وحشیانه و اقدامات تعصب آمیز یهودیان، بشمار می‌رود.^(۲)

ما از میان صدها مواردیکه عامل تعصب، باعث کشتار بیرحمانه مسیحیان، بدست یهودیان گردیده، بدو مورد زیر اکتفا میکنیم:

۱- در یکی از جنگهای میان دولت ایران و روم که میگویند: به تحریک یهودیان واقع شده بود، یهودیان ۸۰۰۰۰ اسیر مسیحی را از ایرانیان خریده همه را مانند گوسفند سربریدند!^(۳)

۲- در قرن ششم میلادی (مقارن با سالهای تولد پیامبر اسلام) پادشاهی بنام «ژونواس» در کشور حاصلخیز یمن حکومت میکرد.

این پادشاه یهودی، همواره پیروان حضرت مسیح را که در قلمرو حکومت او زندگی میکردند مورد شکنجه و آزار، قرار میداد و تا آنجا که امکان داشت، در اذیت و آزار آنان، کوتاهی نمی نمود، و تنها در يك واقعه قریب به بیست هزار نفر از نصارای «نجران» را با آتش سوزانید و یا با شمشیر، بوضع فجیعی «مثله» کرد و کشت^(۴).

(۱) در جلد نهم تاریخ تمدن ویل دورانت صفحات ۳۲۲ - ۳۴۶ شرح ماجرای آزادی یافتن مسیحیان بدست «کنستانتین» آمده: با نجا مراجعه شود.

(۲) برای تفصیل این بحث، مراجعه شود بکتابهای تاریخ رم ج ۲ ص ۳۳۴ - ۳۳۹ تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۹ - اسلام و همزیستی مسالمت آمیز - اليهود فی القرآن.

(۳) تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان ج ۱ ص ۴۰

(۴) سیره ابن هشام ج ۱ ص ۳۵.

قرآن مجید از این واقعه بنام داستان «اصحاب اخدود» یاد کرده است (۱)



دنیا پرستی ملت یهود!

از خصائص دیگر روحی ملت یهود، عشق و علاقه شدیدی است که او نسبت بمال و ثروت، و بطور کلی زندگی مادی دارد، و این روحیه از آنجا برای او حاصل شد. که او اولاً بعالمی غیر از این زندگی مادی، عقیده ندارد، و زندگی او را در حیات مادی و کامیابیهای آن، خلاصه میکند، و ثانیاً مال و ثروت، بعقیده او بزرگترین عاملی است که با او امکان میدهد، بر همه ملتها تسلط و نفوذ داشته و بر تمام آنها آقائی نماید!

این دو عامل، باعث شده که این ملت، تمام هم خود را مصروف جمع آوری مال دنیا و بدست آوردن مظاهر زودگذر آن نماید، یهود، بقدری در این راه افراط کرده که در میان ملل دنیا به زراندوزی معروف و بدنیایرستی و حب بمال، شهرت یافته است! (۲)

(۱) قتل اصحاب الاخدود، النار ذات الوقود، اذ هم علیها قعود، وهم علی ما یفعلون بالمؤمنین شهود، و ما نقموا منهم الا ان یؤمنوا بالله العزیز الحمید - آتش افروزان گودالها هلاک شدند، و قتیکه برکناره گودال نشسته بودند و شکنجههاییکه بمؤمنان میکردند، نگاه مینمودند، خردای بمؤمنان نمیگرفتند جز اینکه آنها بخدای قادر و ستوده ایمان آورده بودند (سوره بروج آیه ۸).

(۲) قرآن کریم، در باره عشق و علاقه شدید ملت یهود به مال دنیا چنین میفرماید: و لتجدنهم احرص الناس علی حیوة و من الذین اشرکوا یود احدهم لو یمر الف سنة و ما هو بمزحزحه من العذاب ان یمر و الله بصیر بما یعملون - یهودیان را از همه مردم، حتی از مشرکان، بر زندگی دنیا حریصتر خواهی یافت، هر یکی شان، دوست دارد، هزار سال عمر کند، در صورتیکه عمر هزار ساله او را از عذاب، باز ندارد، و خدا باعمالشان، بینا است (بقره آیه ۹۶).

«ویل دورانت» مینویسد: «یهودیان کمتر بزندگی دیگری پس از مرگ، اشاره میکردند، و در دین آنان، هیچ چیز، در باره خلود آدمی، نیامده و پاداش و کیفر را منحصر در همین جهان (خشکسالی، نابریدن باران، از بین رفتن و زیر و زبر شدن بنی اسرائیل) میدانستند» (۱) (۲).

این طرز تفکر که بر اساس انکار زندگی پس از مرگ، و انحصار آن، بحیات مادی و مظاهر زود گذر آن، استوار است، خواه ناخواه ملت یهود را حریص به جمع آوری مال و ثروت، خواهد نمود و آنان را دنیا پرست، بار، خواهد آورد.

«هتلر» در این باره چنین میگوید: «... یهود نمیتواند يك تشکیلات منظم مذهبی پدید آورد، زیرا نه طرفدار چنین اصلی است و نه بعالمی غیر از اینعالم عقیده دارد، و «تلمود» کتاب مذهبی آنان، بهیچوجه اشاره‌ای بعالم پس از مرگ، نمیکند» (۳).

بنابراین، ملت یهود، از هر طریقی که بتواند مال و ثروت، فراهم کند و بحجم سرمایه‌های خود بیافزاید، کوتاهی نخواهد کرد، او همه چیز را فدای مادیات، و اندوختن مال و ثروت میکند، او در این راه از غدر و مکر و غش در معامله و ربا و رشوه و احتکار و سرقت و اختلاس و غیره باکی ندارد، بدیهی است او که دارای چنین روحیه‌ای است، هیچگاه نخواهد توانست با دیگر ملتها کنار آید و با آنها همزیستی مسالمت آمیز داشته باشد.



(۱) تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۱ ص ۴۶۶

(۲) گرچه در تورات اصیل که بر حضرت موسی (ع)، نازل شده است، موضوع اعتقاد بعالم پس از مرگ، بشکل آشکاری، وجود داشته است لیکن تعریفهاییکه بعداً در آن، پدید آمده این اصل اعتقادی نیز، از آن، حذف شده است و مادر کتاب «بسوی جهان ابدی» تفصیل این بحث را آورده‌ایم، بانجا مراجعه شود.

(۳) کفاحی بنقل از «الیهود فی القرآن»، ص ۳۸.

گوشه‌ای از تصریحات تلمود!

خوبست در این باره به تصریحات «تلمود» ذیلاً توجه فرمائید :

۱ - کشتن « جویم » (غیر یهودی) و غصب کردن و دزدیدن مال او بر یهودی ،

در صورتیکه مقذور باشد ، جائز ، بلکه واجب است !

۲ - برای آنکه سلطنت و آقائی تنها برای یهودیان باقی بماند ، لازم است ،

هر فرد یهودی ، تمام نیرو و امکاناتش را صرف بدست آوردن مال و ثروت ، و منع دیگر ملتها از اندوختن زر و سیم و سیادت و آقائی نماید !

۳ - از آنجا که افراد یهودی ، در عزت الهی با هم شریک و مساوی هستند ،

پس دنیا و مظاهر آن ، مال آنها است و حق بهره برداری از آنها را دارند ، و

دزدیدن مال یهودی برای همکیشان او جائز نیست ، ولی دزدیدن مال غیر یهودی ، مانعی

ندارد بلکه اصلاً نام دزدی نباید روی آن ، گذارد ، اینعمل ، در حقیقت ، استرداد

مالی است که در دست دیگران است و دین آنرا برای یهودی مباح ، ساخته است ،

اموال غیر یهودی ، مانند اموال بی صاحب ، یا ریگهای کنار دریا است که هر کس

زودتر ، دست روی آنها بگذارد ، مالک آنها خواهد شد .

بنی اسرائیل ، در مثل ، مانند زنی است که در خانه نشسته و شوهرش از راه

کار و کوشش ، مال و ثروت ، فراهم میکند ، و او بدون آنکه در رنج کارگری با او

شریک باشد ، با مرد سهیم است و حق بهره برداری از دست رنج او را دارد .

۴ - برای یهود سوگند دروغ خوردن ، مخصوصاً هنگام معامله با دیگر ملتها

جائز است ، زیرا اصل سوگند ، برای از بین بردن نزاع قرار داده شده ، ولی درباره

غیر یهودی از حیوانات ، این سوگند ، اعتبار ندارد !

این روح ماده پرستی ^(۱) همواره ملت یهود را بر آن میداشت که در اندوختن مال

(۱) قرآن مجید ، درباره روح ماده پرستی اینان ، چنین میفرماید : « ... واخذهم ←

و ثروت ، از هیچ کوششی خود داری نکند و از این رهگذر ، اقتصاد جهان را در قبضه خود در آورد .

ملت یهود ، با در دست داشتن اموال و سرمایه فراوان ، در هر منطقه‌ای که بوده توانست از راه پدید آوردن مؤسسات اقتصادی و بوجود آوردن بانکها و مراکز مالی بر اساس ربا خون ملتها را مانند زالو مکیده و سیاست خود را نسبت بانها حفظ نماید .

هم اکنون ، بانکها و اقتصاد جهان ، شرکتها و مؤسسات عظیم ، مطبوعات و خبرگزاریهای مهم ، کارخانه‌ها و احزاب سرکار آورنده دولتها با پول سرمایه داران یهودی ، در جریان است !

سرمایه داران یهود هستند که با وامهای کمرشکن ، روح اقتصادی ملتها را در دست گرفته ، با گرفتن نزولهای فاحش ، آخرین قطره خون آنان را میمکند !

این سرمایه داران یهودی هستند که برای مقاصدشوم استعماری خود ، میکوشند افراد مورد نظر خود را بر ملتها تحمیل کنند ، طبق گفته بعضی مطلعین ، چهل در صد بودجه حزب دموکرات ، و شصت در صد بودجه حزب جمهوریخواه آمریکا را یهودیان اداره میکنند ! اینها هستند که اگر روزی پولهای خود را از بانکها و اعتبارهای خود را از بازارها بگیرند ، دولتها و ملتها را در مضیقه قرارداده بازارهای سیاه بوجود خواهند آورد !

نا گفته پیدا است اینها با چنین قدرت اقتصادی اهریمنی که دارند ، خواه نا خواه دولتها را بهمان راهی سوق خواهند داد که با مطامع مادی و روش استعماری آنان سازگاری کامل داشته باشد .

«هتلر» در باره روش استعماری خاصی که یهود ، در آلمان ، پیش گرفته

→ الربا و قندهوا عنه واکلهم اموال الناس بالباطل (سوره نساء آیه ۱۶۱) .

و نیز در آیه ۷۵ از سوره آل عمران میگوید : ... و منهم من ان تأمنه بدینار

لایوده الیک الامامت علیه قائماً ذلک بانهم قالوا لیس علینا فی الامیین سبیل . . (.

بود، و بدانوسیله میخواست، کشور آلمان را در قبضه خود درآورد، اینطور مینویسد:

«... یهود، ابتداء شروع کرد با نزولهای فوق العاده زیاد بمردم قرض بدهد، و حال آنکه نژاد آریا (آلمانیهای غیر یهودی) عادت به چنین قرضهائی نداشتند، آنها متوجه عواقب شوم اینکار نبودند، مگر پس از مدتی که یهود کاملاً تجارت و اقتصاد آلمان را قبضه کرد، و با همکاری گروهی مقاصد شومش را عملی می ساخت!

نزولهای زیادی که آنها از مردم می گرفتند، هر گونه عواطف انسانی را از آنها نسبت بمردم آن سامان، سلب کرده بود... با زمینهای وسیعی که در دست داشتند بدترین بلاها را بر سر مردم از مالکان و کشاورزان، می آوردند، ولی بالاخره احساسات عمومی یکباره علیه آنها تحریک شد، و عقده ها منفجر گردید، پیش آمد، آنچه که نمی بایست، پیش آید...» (۱).



آتش افروزان جنگ

یهود، بخاطر همان روح خود خواهی که دارد و خود را ملت برگزیده خدا میداند و «یهوه» خدای جنگ را تنها خدای خود می شناسد، برای دیگر ملتها جز به شکل بهره کشی، حق حیات، قائل نیست و از هر فرصتی برای نابودی آنها استفاده میکند، یا مستقیماً در مقام جنگ، بر می آید و یا انکشت اهریمنانه اش، در پیدایش بسیاری از جنگها و حوادث، اندر کار است (۲).

(۱) کفاحی ص ۱۷۷ بنقل از «الیهود فی القرآن»، ص ۴۱

(۲) نویسندگان روشن بین و آزاده، با مدارك زنده به ثبوت رسانده اند که، بیشتر جنگهای منطقه ای و مذهبی، حتی جنگهای جهانی اول و دوم با همه ناگواریها که بهار آوردند، و جنگ جهانی سوم که در شرف تکوین است، بدست سرمایه داران یهودی پدید آمده و خواهد آمد. دینهای تازه ای که در زمانهای ما ساخته شده، از قبیل. بهائیکری ←

تورات ، دستور قتل عام میدهد !

تورات تحریف شده کنونی و کتب مذهبی دیگر یهود ، آکنده از فرمانهای مربوط به نابودی و از بین بردن دیگر ملتها ، و شرح ماجرای جنگی ملوک و پادشاهان بنی اسرائیل است !

در تورات « سفر تثنیه » آمده است : « ... و یهوه خدای ما او را (سیحون پادشاه حشبون) بدست ما تسلیم نموده او را با پسرانش و جمیع قومش ، زدیم ، و

→ قادیانی گری و نظائر اینها بی شک دست یهودیان ، در پیدایش آنها اندر کار بوده است و از اینکه « حینا » در قلب اسرائیل ، شهر مذهبی بهائیان قرار داده شده و نقشه کشور غاصب اسرائیل ، روی دیوار « حظیره القدس » بهائیان ، در آمریکا ، کشیده شده و افراد شناخته شده ای از یهود ، تعبیر مذهب داده بآئین ساختگی بهائیت ، در آمده اند ، این نظریه را تأیید ، مینماید .

مکتبهای فلسفی ، حقوقی ، اجتماعی ، و اقتصادی منحرف کننده نیز بدست یهودیان مارکدار ساخته شده و میشود ، مثلاً مکتب کمونیسم ، بدست کارل مارکس و انگلس یهودی ، مکتب اگزیستانسیالیسم ، بدست پل سارتر یهودی ، روانکاوی بر اساس غریزه جنسی بدست فروید یهودی ، الحاق نظام خانواده برنگ محیط در علم الاجتماع ، بدست دورکیم یهودی ، و دهها مکاتب انحرافی دیگر ، بدست یهودیان ، ساخته شده است .

و نیز ، بسیاری از زمامداران گذشته و کنونی جهان ، که دنیا را تالاب پرتگاه سقوط ، کشانده و میکشند ، یا یهودی الاصل ، و یا الهام گرفته از ناحیه آنها هستند و حتی بنا بمقیده بعضی از باریک بینان ، اختلافی که هم اکنون ، در میان کشورهای کمونیستی ، پدید آمده ، چین از یکطرف ، شوروی ، و امارش ، در طرف دیگر قرار گرفته است ، معلول تحرکات یهودیان میباشد (برای اطلاعات بیشتر ، در این زمینه مراجعه شود بکتابهای : الخطر الیهودی - الیهود فی القرآن - الیهود قدیماً و حدیثاً - تاریخ دو اقلیت مذهبی) .

تمامی شهرهای او را آنوقت گرفته ، مردان و زنان و اطفال هر شهر را هلاک کردیم که یکی را باقی نگذاشتیم ، لیکن بهائم را با غنیمت شهرهائیکه گرفته بودیم ، برای خود بغارت بردیم ،^(۱).

و در باب دیگر آن میخوانیم : پس یهوه خدای ماعوج ملک پاشان را نیز ، و تمامی قومش را بدست ما تسلیم نموده او را بحدی شکست دادیم که احدی از برای او باقی نماند و در آنوقت ، همه شهرهایش را گرفتیم و شهری نماند که از ایشان ، ننگرفتیم ، یعنی شصت شهر و تمامی مرز و بوم ارجوب . . . و آنها را بالکل هلاک کردیم ، چنانکه باسیحون ملک حشون کرده بودیم ، هر شهر را با مردان و زنان و اطفال ، هلاک ساختیم ، و تمامی بهائم و غنیمت شهرها را برای خود ، غارت کردیم ،^(۲).

و در باب دیگر آن ، دستور قتل عام ، حتی شامل حال حیوانات و بهائم میگردد ، و آنها نیز ، باید کشته و شهر فتح شده بآتش کشیده شود : « اگر در باره یکی از شهرهائیکه یهوه خدایت بتو بجهت سکونت ، میدهد ، خبریابی که بعضی پسران بلیعال از میان تو بیرون رفته . . . البته ساکنان آن شهر را بدم شمشیر بکش ، و آنها را با هر چه در آن است ، و بهائمش را بدم شمشیر هلاک نما . . . و شهر را با تمامی غنیمتش برای یهوه خدایت ، بآتش بالکل بسوزان . . . »^(۳).

و در باب دیگر آن ، دستور قتل عام ، چنین آمده است : « اما از شهرهای این امتهائیکه یهوه خدایت ترا بملکیت میدهد ، هیچ ذی نفس را زنده نگذار »^(۴) و در صحیفه یوشع ، در این باره چنین میخوانیم : « . . . و هر آنچه در شهر

(۱) تورات سفر تثئیه باب ۲ آیه ۳۴ - ۳۵ - ۳۶

(۲) سفر تثئیه باب ۳ آیه ۴ تا ۷

(۳) سفر تثئیه باب ۱۳ آیه ۱۳ تا ۱۷

(۴) سفر تثئیه باب ۲۰ آیه ۱۷

بود از مرد وزن و جوان و پیر ، حتی گاو و گوسفند و الاغ را بدم شمشیر ، هلاک کردند « (۱) .

آیا این ملت ، باین روح خود خواهی و خرابکاری ، و این حالت جنگ افروزی و آدم کشی و قساوت قلب و دنیا پرستی که دارد ، و اینهمه تصریحات عجیبی که در کتب مذهبی آنان ، در باره شمشیر کشی و آدم کشی و نابود کردن دیگر ملتها و بحساب نیارودن آنان ، آمده است ، می تواند طرفدار « آزادی مذهبی » و « همزیستی مسالمت آمیز » باشد ؟ !



دکترین یهود !

پیش از تشکیل دولت غیرقانونی اسرائیل ، در سرزمین اعراب فلسطین ، گروهی از سران یهود ، بمنظور پدید آوردن یک کشور یهودی و قبضه کردن سیاست بین المللی ، انجمنهائی تشکیل داده موادی را بشکل اساسنامه تنظیم نمودند .

این انجمنها که در حدود ۲۳ بار ، از سال ۱۸۹۷ تا ۱۹۸۱ تشکیل گردید ، قطعنامه هائی صادر کرد که قسمتی از آنها بشکل کتابی مشتمل بر ۲۴ « پروتکل » (قطعنامه - تصویبنامه) در آمده و بزبانهای زنده دنیا ترجمه شده است .

این کتاب ، نخستین بار ، وسیله نویسنده معروف روسی « سرچی نیلوس » از زبان فرانسه بروسی ترجمه و چاپ گردید و سپس بزبانهای زنده دیگر ، برگردانده شد (۲) .

(۱) صحیفه بوشع باب ۶ آیه ۲۲

(۲) دانشمند معروف «محمد خلیفه تونس» ، این کتاب را از انگلیسی بهری ترجمه نمود و یک مقدمه صد صفحه ای بآن افزود و بنام « پروتوکولات حکماء صهیون » آنرا منتشر ساخت و در ایران نیز بنام « اسرار سازمان مخفی یهود » از انگلیسی فارسی برگردانده شد .

« ژرژ لامبلین » در باره این کتاب ، مینویسد : « تنها اثر طبع این کتاب ، در دنیا این بوده که به کلیه ملل عالم ، ثابت کرد که : خطر غم انگیزی در انتظار آنها است و نقشه جنکی که اولاد اسرائیل ، برای تسلط بر دیگران ، طرح نموده آشکار میشود .

در این کتاب ، بطور وضوح ، افکار یهودیان ، فاش شده و نشان میدهد که چگونه اولاد بنی اسرائیل ، با تشکیل مجامع مخفی و فساد جامعه و ترور ، موجبات حکومت خود را در دنیا فراهم می سازند !

برای ذکر اهمیت این کتاب ، همین نکته بس که مجله هفتگی « مورنینگ پست » ۱۷ دسامبر ۱۹۲۱ در باره آن مینویسد : « بوسیله مندرجات این کتاب ، بسیاری از امپراطوری ها از بین رفته یا ممکن است از بین بروند ، ^(۱) .



گوشه ای از مندرجات این کتاب ؟!

در نخستین « پروتکل » این کتاب ، چنین آمده است : « هیچگاه سیاست ، نمیتواند ، با قوانین اخلاقی سازگار باشد ، زمامداری که با اصول اخلاقی پای بند است ، نمیتواند یک سیاستمدار ما هر باشد ، و چنین آدمی هرگز نخواهد توانست در پست خود ثابت ، و در کار خود ، موفق و پیروز گردد .

کسی که میخواهد : زمامدار جامعه ای باشد ناگزیر بایستی به مکر و نیرنگ و دورویی متوسل شود ، زیرا چیزهایی که در عالم انسانیت از فضائل شمرده میشود ، در عالم سیاست جزو ذرائع ، بشمار می آید ! مثلاً امانت ، صداقت ، یکرنگی ، وفای بعهد و نظائر اینگونه اخلاقیات فاضله که جزو کمالات انسانی هستند ، در عالم سیاست ، از بزرگترین دشمنان ، بحساب ، می آیند ، اینگونه صفات تنهادر کشورهای « جوییمها »

(غیر یهودیها) در هر حال ، خریدار دارد ، افراد یهودی ، هیچگونه اجباری ندارند که از آنها پیروی نمایند !

حق ما در سایه نیرو و قدرت قرارداد ، و کلمه حق ، فکری است که اساس درستی ندارد ، این کلمه بیش از این دلالت نمیکند آنچه که من میخواهم بمن بده تا بمن امکان دهد ثابت کنم که از تو نیرومندترم !» .

هدف ، وسیله را مباح و نیکو می سازد ، ما آنقدر که بهدف و مقصد توجه داریم ، به نیکی و اخلاق ، توجه نداریم ^(۱) بایستی شعار ما «زور و نیرونگ» باشد ، هیچگاه نباید از زور و خدعه ، غافل باشیم ، در صورتیکه بتوانیم از عوامل یاد شده و دافین بر شویم به آرزوهای خود ، لبس عمل ، بیوشیم ، ضروری است که از آنها استفاده نمائیم ، ^(۲)

این روش ، تنها راه رسیدن بهدف و ناز و نعمت دنیا است و از همین جهت ما بایستی از تولید هیچگونه حسادت و انجام هیچگونه مکر و تزویر و خیانت که ما را بسوی هدف ، نزدیک کند ، هراس داشته باشیم !

در عالم سیاست ، اگر برای رسیدن بقدرت ، لازم باشد که مال دیگران را

(۱) مطالبی که در این پروتکل آمده ، درست مطابق مکتب «ماکیا ولی» است که میگوید : « زمامدار ، برای نیل بقدرت و ازدیاد قدرت و حفظ آن ، مجاز است بهر عملی از زور و حيله و تزویر و خدعه و قتل « جنایت و تقلب و نقض قول و پیمان شکنی و نقض مقررات اخلاقی متوسل شود (تاریخ فلسفه میاسی ج ۲ ص ۴۳۳)

و نیز ، سیاست : انگلستان ، با مردم سایر کشورها همانطور که «دیپراسرائیلی» یهودی ، نخست وزیر سابق انگلستان ، گفته است : « در صورتیکه راه پیروزی ، عبارت از « نیرونگ ، دروغ و ارتکاب جرم و قانون شکنی ، باشد ، مانعی ندارد روی همین اساس است (الخطر اليهودی ص ۵۷) .

(۲) بزوتو کولات حکماء صهیون ص ۱۱۱ - ۱۱۹ - اسرار سازمان مخفی یهود

هم تصاحب کرد ، تردیدی جائز نیست !

حکومت ، پس از نیل باین فتوحات ، باید بجای نامالایمات جنگ ، برای افراد ملل ، محکومیت هائی ایجاد کند که : بطور غیرمرئی آنها را محکوم بمرک نموده و از موفقیت ها استفاده نه و دود آنها را کور کور اندام و طبع نماید!

ما در مقابل خود ، نقشه ای داریم که روی آن ، مسیر خطرناکی تعیین و باطلی این مسیر خطرناک ، بایستی آثار چندین قرن دیگران را منهدم سازیم ، برای تهیه وسائلی که ما را به مقصود ، نائل سازد ، بایستی از بی ثباتی افراد اجتماع ، و عدم اطلاع افراد بشرائط زندگی راحت و آسوده ، استفاده کرد .

و نیز ، در پروتکل دوم آنها چنین آمده است : « مطبوعات ، نماینده آزادی بیان و افکار عمومی است ولی دولتها نتوانسته اند ، از این قدرت ، استفاده نمایند و این قدرت که در دست ما افتاده است بوسیله همین مطبوعات است ، در حالیکه در حاشیه تاریکی قرار گرفته ایم ، آنچه در روشنی میگذرد ، توجه داریم ، و نفوذ خود را بدست آورده ایم » !

و در پروتکل چهاردهم آنان ، چنین میخوانیم : « موقعی که حکومت ما فرارسد ، وجود هیچگونه مذهب دیگری را بجز ایمان بخدای یکتای خود ، نخواهیم شناخت ، خدای یکتائی که مقدرات ما که ملت منتخب او هستیم در دست اوست و سرنوشت دنیا را بسته بمقدرات ، نموده ، برای این منظور ، ما باید تمام معتقدات دیگران را از بین ببریم ! » (۱)



این بود ، گوشه ای از کتاب « پروتکل های سران یهود » که بخوبی طرز تفکر و « دکترین » آنها را در باره ملل دیگر و آزادی مذهبی ، نشان میداد و روشنگر این حقیقت بود که : یهود ، در پرتو اعتقاد به برگزیدگی خویش ، میکوشد ، از

(۱) اسرار سازمان مخفی یهود - پروتوکولات حکماء صهیون - اليهودیه قدیمه و احدیثا .

ملل دیگر ، تنها بشکل بهره‌کشی و استثمار ، استفاده نماید و برای بوجود آوردن يك حکومت جهانی یهودی از ارتکاب هیچگونه عمل ناجوانمردانه و خلاف فضیلت و اخلاق ، کوتاهی ندارد ، و در صورتیکه پایه‌های حکومت او تثبیت شود به عقائد و مرام هیچ ملتی احترام نخواهد گذاشت و همه را از بین خواهد برد ؟

البته در پروتکل‌های دیگر این کتاب ، نکات شگفت انگیز دیگری درباره تشکیل حکومت جهانی یهود ، و عواملی که در تحقق آن ، و نابودی حکومت دیگران ، مؤثر است ، وجود ، دارد و ما بخاطر اختصار از نقل آنها خودداری مینمائیم .

و نیز ، همانطور که در اصل کتاب ، تصریح شده ، بر اساس همین طرز تفکر است که جمعیت معروف فراماسونری که نتیجه آن ، از بین بردن اصول اخلاقی و مذهبی است ، بوجود آمده است (۱) .



(۱) فراماسونری ، سازمانی است که دارای مقررات خاص و مجامع سری و مرموزی می‌باشد ، و در بعضی کشورها بخصوص انگلستان ، تشکیلات دارد ، و اعضاء آن ، فراماسون نامیده میشوند .

مرام این جمعیت ، طرفداری از افکار غیر مذهبی و خدمت بنفع امپریالسم و صهیونیسم

است .

تراژدی آموزنده یهود؟

تاریخ هیچ ملتی پر حادثه تر، جنجالی تر و غم انگیزتر از تاریخ ملت یهود نیست. سراسر زندگی این ملت در استیزه جوئی، سرسختی، لجاجت، جنگ اعصاب، کشمکش مبارزه، دربدری و زجر و شکنجه تشکیل میدهد!

سرسختی و لجاجت و حادثه جوئی این ملت را از همان ابتداء، از طرز مکالماتش باموسی و درخواستهای عجیب و غریبش از آن پیامبر بزرگوار، از گرایشهای سریع بسوی فساد و ماده پرستی، از بهانههای بنی اسرائیلیش، از آیات و بیناتیکه موسی برای ارشاد و هدایت این قوم آورده و زحماتیکه برای استخلاصش از زیر یوغ ستمگران زمان، کشیده، و حوادثی که بعداً بر سر او آمده میتوان بدست آورد^(۱). دوران آرامش و عزت این ملت، بسیار کم و کوتاه بود، طولی نکشید که سرگردانی و گرفتاریش، شروع گردید، امپراطوری رم و حکومتهای مجاور، بر او تاختند و عزت و استقلالش را از بین برده، باقائیش خاتمه دادند. و ما گوشه‌ای از این «تراژدی» را در اینجا می‌آوریم، آنگاه عواملی را که باعث این حوادث ناگوار گردیده در پایان این نمایشنامه تذکر خواهیم داد:



(۱) تاریخ در این باره حوادث زیاد و عبرت انگیزی را ثبت نموده که از آنجمله است، درخواست دیدن خدا، گرایش به گوساله پرستی، چهل سال در تیه بودن، گذشتن از دریا، هلاکت فرعون و تابانش، و حوادث دیگری که شرح همه آنها نیازمند به تألیف کتاب قطوری است.

متن این نمایشنامه غم انگیز ؟ !

گرچه در سراسر زندگی بنی اسرائیل ، کشمکش و نزاع و تخاصم ، بچشم میخورد ، اما در میان این درگیریها مواردی دیده میشود که از لحاظ اهمیت بقدری فوق العاده است که هیچ مورخی نمیتواند از آنها بعنوان نمونه‌های بیرحمی و جنایت سایر ملل نسبت بملت یهود ، صرفنظر نماید و از آن موارد است نمونه‌های زیر :

در سال ۵۸۷ قبل از میلاد ، « پختنصر » پادشاه « بابل » برای بار دوم ، به فلسطین ، حمله کرد و پس از دو سال ، آنجا را تحت تصرف خود ، در آورد ، شهر قدس و معبد سلیمان را ویران کرد و تمام اموال و دارائی مردم را غارت نمود ، و پس از يك كشتار بیرحمانه ، در حدود ۵۰۰۰۰ نفر یهودی را بعنوان اسیری به بابل ، فرستاد .
 « یومی » سردار رومی ، در سال ۶۳ قبل از میلاد بیت المقدس را تصرف کرد و تمام مردم آنجا را قتل عام نمود . در سال ۷۰ میلادی « تیتوس » امپراطور روم ، بیت المقدس را در محاصره شدید ، قرار داد ، و پس از تصرف آنجا معبد سلیمان را آتش زد ، و بیشتر ساکنان آنجا را سربرید ، و جمعی را با خود باسیری برد و در بازار برده فروشان روم ، فروخت و عده‌ای را هم طعمه درندگان ساخت و گروهی که توانستند خود را نجات دهند ، در عراق ، مصر ، سوریه ، یمن ، و اروپا متفرق شدند .
 در سال ۱۳۵ میلادی « آدریانوس » امپراطور روم ، قتل عام وحشیانه‌ای در بیت المقدس ، پدید آورد و در حدود نیم میلیون نفر از مردم آنجا را کشت ، و شهر را بکلی ویران کرد و گروهی را هم اسیر و آواره نمود (۱) .

از قرن ۱۲ تا اوائل قرن بیستم ، یهودیان اروپا از طرف ملت‌ها ودولتهای مسیحی شدیداً مورد آزار و شکنجه قرار داشتند و کوچکترین بهانه‌ای کافی بود که آنها را

(۱) دائرةالمعارف قرن بیستم ج ۱ ذیل کلمه اسرائیل - اليهود فی القرآن ص ۹۴ -

سرگذشت فلسطین ص ۴۲ - ۵۱ - فرهنگ قصص قرآن ص ۲۷ .

مورد قتل و زجر قرار داده ، از وطن آواره نموده و اموالشان را تملك نمايند !
 در سال ۱۳۱۵ خطبه‌های يك زآهب « فرانسيسكانى ، مسيحيان « استلا ، را در
 ناوار ، بقتل عام پنجهزار يهودى و سوزاندن خانه‌هايشان برانگيخت (۱) .
 و در سال ۱۳۹۰ سخنرانى‌هاى « مارتى نر » واعظ معروف مسيحي ، كاتوليكيهاى
 « اشبيليه » را عليه يهوديان اسپانياى مسيحي برانگيخت و در حدود ۴۰۰۰ نفر از
 آنها را كشتند (۲) .

در هدين زمانها بودكه حدود ۸۰۰۰۰ نفر از يهوديانيكه به « پرتغال » پناهنده
 شده بودند ، مقتول و مطرود شدند !
 در سال ۱۲۹۰ ميلاد « ادوارد » اول پادشاه انگلستان ، يهوديان را از آنكشور
 آواره نمود !

در سال ۱۳۰۶ فليپ پادشاه فرانسه آنها را آواره كرد و پس از هدى كه بيرخى
 از آنها اجازه معارذت داده شد ، در سال ۱۳۹۴ دوباره از فرانسه رانده شدند !
 در سالهاى ۱۳۶۰ و ۱۵۸۲ يهوديان ، از مجارستان رانده و آواره گرديدند !
 در سال ۱۳۷۰ يهوديان ، از بلژيك ، رانده شدند !
 در سالهاى ۱۳۸۰ و ۱۷۴۴ يهوديان ، از چكسلواكى ميرون رانده شدند !
 در سال ۱۴۲۰ البريخت پنجم پادشاه اطريش ، يهوديان را از آنجا ميرون كرد !
 در سال ۱۴۴۰ يهوديان از « اوترريخت » هلند ، ميرون رانده شدند !
 در سال ۱۵۴۰ يهوديان را از مملكت « نابولى » و « سردينسياس » ايتاليا ميرون
 نمودند !

در سال ۱۵۵۱ آلمانها يهوديان را ميرون كردند و در جنگ جهاني دوم ،
 نازيهاى آلمان صدها هزار يهودى را طعمه مرگ ساختند !
 در سال ۱۹۱۹ حكومت روسيه بهمكارى مردم ، يهوديان آن سامان را شديدأ

(۱) تاريخ تمدن ويل دوران ج ۱۸ .

(۲) اليهود فى القرآن ص ۹۵ .

مورد شکنجه و آزار قرار داد و بیش از صد هزار نفر از زن و مرد و کوچک و بزرگ آنها را بقتل رسانید. (۱)

و بطور کلی در این دوره‌ها بود که بر اثر این یهود کشی‌ها در سراسر اروپای مسیحی ۵۱۰ مرکز یهودی نشین، بکلی خالی از سکنه شد، و عدهٔ بیشتری از شهرها نیز اکثریت افراد یهودی خود را ازدست دادند (۲) بقیای یهودیان نیز، ناگزیر بشکل طفیلی و سرگردان در نقاط مختلف گیتی بادامهٔ حیات، پرداختند!



چه عواملی باعث اینهمه جنایات گردیده؟!

معمولا کسانی که این تراژدی را میخوانند و می بینند که همواره ملت یهود، مورد شکنجه و آزار ملل دیگر بوده و بشکل افراد طفیلی و بیگانه و سرگردان میزیسته و هیچ ملتی حاضر نبوده با او کنار آمده استقلال حکومتش را تحمل نماید، روح انسان دوستیشان تحریک میشود و بر مسبب آن فجایع ننکین، نفرین میفرستند و چه بسا بکسانی که با اسکان آنها در سرزمین اعراب فلسطین و پدید آوردن دولت غیر قانونی اسرائیل، بآن وضع اسف بار پایان داد مانند، آفرین، میگویند!!

ولی کسانی که در فلسفهٔ تاریخ مهارت دارند، در عین آنکه آن فجایع ننکین و آن اعمال غیر انسانی را که سایر ملل نسبت بآنها روا داشته‌اند، محکوم میکنند، معتقدند که، این حوادث، از آنجا سرچشمه گرفته که سایر ملل احساس کردند که، ملت یهود خود خواه و خرابکار است و روح همزیستی مساومت آمیز ندارد!

او تنها خودش را ملت برگزیدهٔ خدا و دیگران را بدتر از بهائم میداند! این ملت معتقد است که تنها او گل سرسبد آفرینش است و دیگران برای بهره دهی او

(۱) اليهود فی القرآن ص ۹۸، دائرة المعارف قرن بیستم ج ۱ ص ۲۸۶.

(۲) تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۲۰ ص ۱۵۶.

آفریده شده‌اند!

و هر موقعیکه شرائط زمانی و مکانی با اجازه میداده از شکنجه و آزار ، از تجاوز بحقوق و نادیده گرفتن حقوقه سایر ملل ، و پیاده کردن نقشه های خائنانه و خرابکارانه خویش ، خود داری نمیکرده است (۱) .

روی این جهات بوده که ملت‌های دیگر ، یهود را دشمن بشریت تشخیص داده و با او معامله بمثل نمودند .

بدیهی است که احترام ، بایستی متقابل باشد ، و تکیه دیگران همه گونه حقوق انسانی را برای ملت یهود قائل بوده و با آنان ، رفتار انسانی نمایند ولی آنها در مقابل آنها همه احترامها ، دیگران را حیوان‌نهایی بدانند که برای بهره دهی آنها آفریده شده و هیچگونه حقوق انسانی برای آنها قائل نباشند ، و در صورت امکان از اعمال هیچگونه ظلم و جنایت ، باک نداشته باشند ، شك نیست که این طرز تفکر و اینگونه اعمال ، خواه و ناخواه بذر کینه و دشمنی این ملت را در دل سایر ملل خواهد افشاند و آنان را وادار خواهد نمود که نسبت به یهودیان ، عکس العمل حاد و شدید نشان دهند و طبق آن شعر معروف .

دزد از جفای شهنه چه بیداد می‌کشد

کو گردش نمیزند الا جفای خویش!

بنابراین ، کسانیکه با خواندن تراژدی یهود ، برای او دلسوزی میکنند ، و پیدایش کشور اسرائیل و غصب اراضی اعراب را بکمک دول بزرگ ، عملی پسندیده و قانونی میدانند ، باید توجه داشته باشند که اولاً آن بدبختیها نتیجه طرز تفکر غلط و خرابکاریهای خود یهودیان است که اگر آنان چنان روحیه افراطی و آنگونه رفتار

(۱) در صفحات پیش ، گوشه‌ای از طرز تفکر و اعمال نابکارانه یهود را نسبت بسائر ملل نشان دادیم و برای تفصیل بیشتر لازم است بکتابهای زیر مراجعه فرمائید :
الخطر اليهودی - اليهود فی القرآن - اسرار سازمان مخفی یهود - اليهود قديماً و حديثاً .

ناپسند ، نسبت بسایر ملل ، نمیداشتند ، هیچگاه با چنان عکس‌العمل‌های حادثند ، روبرو نمیشدند .

و ثانیاً هیچگاه درست نیست که گناهی موجب گناه دیگر گردد ، اگر ملل دیگر ، در مقابل طرز تفکر و روش عملی نا درست یهود عکس‌العمل حاد نشان داده آنان را مورد زجر و شکنجه و تبعید ، قرار دادند ، این عمل ، نمیتواند مجوز شود که یهودیان بکمک همانهاییکه در طول تاریخ بر آنها ستم کرده و در بدرشان ساخته‌اند ، در حدود دومیلیون ا.اب فلسطین را از خانه و کاشانه‌شان بیرون کرده تمام دارائی و اموال آنان را تملک نمایند !

روی این حساب چه بسیار بجا است که یهودیان در مقابل اینهمه سرسختی و لجاجت ، تجدید نظری در طرز تفکر و روش عملی خود کرده ، با دیگران همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند ، تاهمواره از امنیت کامل برخوردار ، و از گزند دیگران ، درامان باشند ؟ !

و قبل از هر چیز سرزمین فلسطین را بصاحبان اصلی آن باز گردانند ، و با ملل دیگر طوری رفتار نمایند که بتوانند بدون احتیاج به تشکیل يك دولت كوچك مانند همه نژادهای دیگر جهان در میان ملل دیگر زندگی نموده و با آنها همزیستی و همکاری داشته باشند .



نقشه های خرابکارانه یهود علیه اسلام؟!!

هنگامیکه پرتو پرفروغ اسلام ، جهان تاریک را روشن میکرد ، سرزمین یثرب (مدینه) مهمترین منطقه ای بود که قبائل متشکل یهود از قبیل : بنی قریظه ، بنی نضیر و بنی قینقاع ، در اطراف آن ، قلعه ها و استحکامات ، بوجود آورده و در آنجاها مسکن داشتند و برای حفظ موجودیت خود ، با رؤسای قبائل عرب ، که در کنار آنها زندگی میکردند ، پیمانهای عدم تعرض بسته و با دادن بانجها و مالیاتها و هدایا رضایت خاطر آنان را جلب میکردند^(۱)

وقتیکه پیغمبر اسلام ، بمدینه مهاجرت کرد ، تصمیم گرفت : برای برقراری امنیت و آرامش داخلی ، تمام قبائل مدینه و اطراف آن را در یک پیمان مشترک دفاعی جمع نماید و اینکار ، را هم کرد و حتی با یهودیانیکه در اطراف مدینه زندگی میکردند ، پیمان بست که علیه مسلمین و هم پیمانان آنان ، اقدام خرابکارانه ای نکرده و در صورت لزوم : از مدینه و مسلمانها دفاع نمایند ، و در مقابل ، پیشوای اسلام نیز ، متعهد گردید که از حقوق آنان ، حفاظت ، نماید^(۲)

تا زمانیکه اسلام ، رونقی نگرفته بود و مسلمانها بسوی بیت المقدس ، نماز ، میخواندند ، یهودیان ، به پیمان خود وفادار بوده رابطه بین مسلمانها و یهودیان ، عادی بود ، ولی هنگامیکه اسلام ، رو به توسعه و پیشرفت گذارد و در سال دوم از

(۱) اليهود فی القرآن ص ۱۸

(۲) ابن هشام ، در سیره خود ، پیمان پیغمبر اکرم را با قبائل مختلف یهود مدینه بطور تفصیل آورده و از آنجمله است «... وان اليهود ینفقون مع المؤمنین ماداموا محاربین لليهود دینهم و للمسلمین دینهم ، موالیهم و انفسهم ، الامن ظلم و اثم فانه لا یوتغ الا نفسه و اهل بیته ... وان بینهم النصر علی من حارب اهل هذه الصحیفة وان بینهم النصح والنصیحة...» (سیره ابن هشام ج ۲ ص ۵۰۴)

هجرت ، موضوع تحول قبله از بیت المقدس به کعبه پیش آمد ، یهودیان ، پیمانهای گذشته را نادیده گرفته گاهی با ایجاد شبهه در اذهان تازه مسلمانها و گاهی از راه بند و بست با مشرکین مکه و کمک نظامی و اقتصادی بدشمنان اسلام ، و گاهی هم بشکل قیام مسلحانه علیه مسلمانها روش خصمانه خود را آشکار نمودند !
و حتی چندین بار ، قصد جان پیغمبر اسلام را کردند ولی خوشبختانه نقشه های شوم آنان ، نقش بر آب گردید و نتوانستند با کشتن آنحضرت ، اسلام را در نطفه خفه کرده جلو این جنبش عظیم را بگیرند !



مدینه از خرابکاران پاك میشود

هرگاه جلو این خرابکاریها گرفته نمیشد و یهود مدینه و اطراف آن ، همچنان بکار شکنی و بند و بست سیاسی و نظامی خود با مشرکین ، ادامه میداد ، بدون شك ، اسلام جوان ، از داخل و خارج ، در خطر هجوم دشمن و در معرض نابودی قرارداشت و نمیتوانست رسالت تاریخی خود را بانجام رساند

از اینجهت ، پیامبر اسلام ، چاره جز این ندید که : بطور موقت ، جمع آنان را متفرق ، و از مرکز اسلام (مدینه) اخراجشان نماید و از این راه ، از امنیت داخلی برخوردار ، و از خرابکاریهای آنان ، در امان ، بماند .

مثلاً بعد از خاتمه « جنگ بدر » و تئیکه یهودیان « قبیلۀ بنی قینقاع » در يك جلسه علنی ، پیغمبر اسلام را تهدید بجنک کردند ، و زمینه کار نشان میداد که آنها بدون بند و بست با کفار و منافقان باقلیت عددشان ، اقدام بچنین عملی نکرده اند ، بعلاوه ، آنها برخلاف پیمان خود که می بایست جان و مال و ناموس مسلمین را محترم بدارند ، در يك حادثه ای زن مسلمانی را مورد بی احترامی عجیبی قرار داده تا جائیکه چند نفر در آن حادثه از طرفین کشته شدند ، همه اینها باعث شد که پیغمبر

اکرم، ناگزیر، برای حفظ امنیت داخلی و پیشگیری از خرابکاریهای دیگران که منتظر فرصت بودند، آنها را از مدینه اخراج نماید^(۱).

گرچه اینعمل، تا حدودی در جلوگیری از تجاوز و خرابکاری دیگر قبائل یهود، مؤثر بود، اما دیری نپایید که یهودیان « بنی نضیر » نیز، بهمان راهی رفتند که یهودیان « بنی قینقاع » رفته بودند، یعنی از یکطرف به پیمان خود نسبت بهمکاری با مسلمین، « در جنگ احد » وفادار، نماندند و با آنها علیه مشرکین که دشمن مشترک آنها بوده وارد جنگ نشدند، و از طرف دیگر، در يك حادثه ای میخواستند: با اداختن سنگی از بالای بام، بر سر پیغمبر، او را بقتل برسانند، از اینجهت، پیامبر اسلام، ناگزیر شد: با اینان نیز، همان روشی را پیش گیرد که با قبیلۀ بنی قینقاع پیش گرفته بود، یعنی با تبعید اینان از مدینه، مرکز اسلام را از وجود اینگونه افراد دور و خرابکار، پاک نماید^(۲).

بعد از این دو حادثه، تا مدتی مسلمین، از گزند یهودیان و کار شکنی آنان، در امان بودند، اما وقتی که قبائل مختلف مشرکین به تحریک یهودیان بنی نضیر و خیبر، متشکل شده در حدود ده هزار سرباز جنگجو برای نابودی مسلمین، از مکه بمدینه اعزام نموده و مقدمات « جنگ احزاب » را فراهم کردند، یهودیان « بنی قریظه » از این موقعیت خطرناک، بهره برداری نموده تصمیم گرفتند عهد و پیمانی را که با محمد ﷺ بسته بودند، بشکنند و رسماً با کفار مکه در نابودی مسلمین، همکاری نمایند زیرا طبق ارزیابی آنها حساب جنگ این دفعه با دفعات گذشته فرق بسیار داشت، و شکست مسلمین قطعی بنظر میرسید، چون نه از لحاظ نفرات و نه از لحاظ ساز و برگ نظامی، مسلمین با کفار، برابری نداشتند، تعداد سربازان مشرکین، متجاوز از ده هزار نفر، آنها با ساز و برگ نظامی مدرن و کافی بوده ولی تعداد

(۱) سیره ابن هشام ج ۳ ص ۴۷ - ۴۸ - کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۹۶ - اليهود فی

القرآن ص ۷۴ .

(۲) کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۱۱۹ - اليهود فی القرآن ص ۷۶ .

جنگجویان مسلمین کمتر از سه هزار نفر بوده و تجهیزات نظامی آنها هم ناکافی بنظر میرسیده است .

در این مرتبه بقدری کار بر مسلمانها سخت شده بود که دور شهر را خندق کشیده و خود را در پناه آن ، قرار داده بودند !

طبق این محاسبات ، یهودیان بنی قریظه تصمیم گرفتند : بر خلاف عهد و موثیق خود ، با کفار مکه همدست شوند و با همکاری آنان ، برای همیشه نور اسلام را که در حال افزایش بوده ، خاموش نمایند و با فرستادن نماینده‌ای از خود پیش مشرکین ، همکاری خود را بآنها اعلام ، نمودند !

وجود « خندق » مانع بزرگی در سر راه پیروزی کفار ، بشمار میرفت ، آنها با وجود آن ، نمیتوانستند بطور دسته جمعی بمسلمانها حمله نمایند ، چند روزی که کنار خندق ، بودند ، در گیری چشم گیری جز بشکل پراکنده میان آنها و مسلمین ، رخ نداد ، ناشبی هوا بشدت طوفانی شد و آن طوفان سهمگین ، تا چند شب ، ادامه داشت ، مشرکین دیدند نمیتوانند در پشت جبهه بمانند ، ناگزیر طبق صلاحدید سردمداران خود ، شبانه بسوی مکه مراجعت نمودند !

بارفتن آنان ، یهودیان بنی قریظه تنها ماندند و نقشه خرابکارانه آنها نقش بر آب گردید !

پیامبر اسلام ، چون از عهد شکنی و پیوستن آنها بکفار مکه با خبر شده بود ، تصمیم گرفت مرکز اسلام را از این دشمنان داخلی که در لحظات حساس ، بمسلمین ، خیانت کرده و از پشت بآنها خنجر زده بودند ، پاک نماید ، در همانروز که مشرکین بسوی مکه مراجعت کردند ، پیغمبر اسلام ، دستور داد مسلمانها برای سرکوبی یهودیان بنی قریظه بسوی آنها حرکت نمایند .

چند روزی آنان ، در محاصره مسلمین ، بودند ، و بالاخره بناشد : هر حکمی را که « سعد بن معاذ » هم پیمان یهودیان بنی قریظه صادر کند ، چه مسلمین و چه

یهودیان ، بآن گردن نهند .

او هم بخاطر آنکه دید : چنانچه کفار با همکاری بنی قریظه پیروز میشدند ، همه مسلمانها را از پای دو میآوردند ، دستور داد : با آنان ، معامله بمثل نمایند . بدیهی است که اگر آنها به پیمان خود با مسلمین ، وفادار ، میماندند ، و نسبت بآنها خیانت نمیکردند و یا واقعاً از کرده های خود پشیمان شده جزء پیروان واقعی محمد ﷺ در میآمدند ، هیچگاه چنین تصمیمی در باره آنها آنهم از هم پیمان آنها « سعد بن معاذ » گرفته نمیشد ^(۱) . بهر حال ، با خاتمه این جنگ ، برای همیشه شهر مدینه از دشمنان داخلی پاکشد و فکر مسلمین از این عهد شکنان و خرابکاران آسوده گشت .

اما در بیست و پنج فرسنگی شهر مدینه قلعه ها و استحکاماتی که متعلق به یهودیان « خیبر » بوده وجود داشت و مرکز خرابکاران و توطئه گران علیه مسلمین ، بشمار میرفت .

یهودیان این منطقه صرف نظر از اینکه در حوادث گذشته مخصوصاً در برانگیختن قبائل مختلف قریش علیه مسلمین و پیدایش جنگ احزاب ، دست داشته اند ، خود را برای يك نبرد انتقامی آماده میکردند . از یکطرف بهمکاری یهودیان بنی نضیر که بآنجا پناه برده بودند ، و قریش که در صدد جبران شکستهای گذشته خود ، بودند ، تصمیم داشتند رابطه تجاری و اقتصادی مدینه را با شام که برای مردم مدینه خاصیت حیاتی داشته قطع نمایند ، و از طرف دیگر موقعیتی که آنان ، از لحاظ اقتصادی و نظامی داشتند ، بآنها امکان میداد که با همکاری هم کیشان ضربه خورده و قبائل مختلف قریش ، و بند و بست با دو امپراطوری روم و ایران ، موجبات ناراحتی و چه بسا نابودی مسلمانها را فراهم کنند ، روی اینجهاست پیامبر اسلام ، بعد از « صلح حدیبیه » بسوی خیبر شتافت و پس از ۲۵ روز نبرد ، تمام قلعه های خیبر را فتح کرد و یهودیان این منطقه را نیز ، همانند بنی قینقاع و بنی نضیر و بنی قریظه از استقلال سیاسی انداخت

و فکرش از ناحیه اینان که پای بند بهیچ اصل اخلاقی نیستند، آسوده شد و مرکز اسلام از کار شکنیها و قیام مسلحانه یهودیان در امان، ماند.

نکته‌ای که در این حادثه خیلی قابل توجه است اینست که پیامبر اسلام بعد از فتح خیبر، آنها را در اراضی خود باقی گذاشت و با عمل خود « معاذ ابن جبل » دستور داد: « کاری به عقیده و مرام آنها یعنی آئین یهود نداشته باشد و آنان را از نظر مذهب آزاد بگذارد، ^(۱) .

و دیگر اینکه: در زمره اموالی که در این حادثه بدست مسلمانها افتاده بود، اوراقی چند از تورات بوده و قتیکه یهودیان از پیغمبر، در خواست استرداد آن را نمودند، پیشوای اسلام، آنرا به یهودیان، مسترد داشت ^(۲)



در هم شکستن استقلال سیاسی

درمقابل اینهمه نقشه‌های خرابکارانه، تنها کاری که اسلام، انجام داد، صفوف متشکل آنها را که آماده نبرد، با اسلام، و سنگر بندی علیه آن بوده در هم شکست و استقلال سیاسی آنان را از بین برد، نه اینکه با ملت یهود ابراز دشمنی کرده در صدد از بین بردن آن بر آمده باشد، بطوریکه در آینده خواهیم دید: اسلام، یهود را از « اهل کتاب » میدانند و اصل دین آنها را آسمانی می‌شناسد و معتقد است: موسی پیامبر آنها از پیامبران بزرگ خدا است و کتاب او تورات از کتابهای آسمانی است نهایت آنکه در اثر مرور زمان و گرفتاریهاییکه برای بنی اسرائیل پیش آمده و مقاصد اهریمنانه مطالب آن تحریف شده است.

روی همین اصل، همواره یهودیان مانند دیگر از اهل کتاب و پیروان ادیان،

(۱) فتوح البلدان بلاذری ص ۷۱

(۲) اليهود فی القرآن ص ۹۱

از سماحت و بزرگواری اسلام، برخوردار و در قلمرو آن، از هرگونه آزادی مذهبی و حقوق اجتماعی، بهره‌مند، بودند.

در طول دوران عظمت و قدرت مسلمین، دیگر یهودیان، مجال برای خرابکاری و اعمال نقشه‌های تخریبی پیدا نکرده تاگزیر در نقاط مختلف سرزمینهای اسلامی، بطور متفرق، زندگی میکردند.

اما همیکه امپراطوری اسلامی، در اثر بی‌لیاقتی زمامداران مسلمان، و کاردانی دشمنان اسلام، تجزیه گردید، و هر منطقه‌ای بدست جاه طلبی افتاد، و اختلافات داخلی باوج شدت خود رسید، در نتیجه قدرت و عظمت مسلمین، رو به ضعف و زبونی گذارد، یهودیان فرصت طلب، نقشه‌های تخریبی خود را آغاز نمودند. در سال ۱۸۹۷ حزب صهیونیستی یهود، در نخستین کنگره رسمی خود که در شهر «بال سویس» تشکیل یافته بود، رسماً مقاصد شوم و اهریمنانه خود را مبنی بر غصب سرزمینهای اسلامی و ایجاد يك دولت مقتدر یهودی که وسعت خاکش، بهمان اندازه‌ای باشد که تورات تحریف شده و عده داده است یعنی: از دریای مدیترانه تا نهر فرات و از لبنان تا رود نیل، ابراز داشت.

و بدنبال این تصمیم، با دولت استعماری انگلستان، که آنروز، فلسطین، تحت سرپرستی او اداره میشده، سازش نمود، و از راه تصاحب اراضی و افزایش تعداد مهاجران یهودی، و جلب رضایت سازمانهای بین‌المللی و همکاریهای بی‌دریغ آمریکا قسمتی از سرزمین فلسطین، باشغال عناصر یهود در آمد، و در دوازدهم ماه مه ۱۹۴۹ علیرغم تمام اصول انسانی و قوانین بین‌المللی، اسرائیل به عضویت سازمان ملل، پذیرفته شد.

اما تشکیل این دولت نامشروع، در دل کشورهای اسلامی، برای مسلمانها خیلی گران تمام شد، زیرا یهود به پشتیبانی کشورهای بزرگ (انگلستان و آمریکا) و با تکی سازمانهای بین‌المللی (سازمان ملل و شعب تابعه آن) بزرگترین و وحشتناکترین و غیر انسانی ترین جنایتها را نسبت به مسلمانها مرتکب شد.

قریب به یک میلیون نفر از اهالی فلسطین را از شهر و دیارشان ، آواره و اراضی و اموال منقول و غیر منقول آنها را تصاحب کرد .

این آوارگان که در نهایت فقر و فلاکت ، در میان بیابانها ، زیر خیمه‌ها در دیار غربت ، زندگی میکنند ، در پشت سر خود ، از اراضی ، باغات پر تقال و موز و زیتون ، تجارتخانه‌ها ، کالاهای نقدی و طلا و نقره و خانه‌ها با اثاث و وسائل ، قریب ۷۶۶۲۰۰۰۰۰۰۰۰ ریال ، بدست یهود خود خواه ، سپرده‌اند و آنها با ثروت اینها عیش و نوش میکنند !

ای کاش ، دشمنان اسلام ، که بمنظور جلوگیری از تمرکز قدرت کشور های اسلامی و پدید آوردن یک شبکه جاسوسی بین المللی ب نفع خود ، دولت نامشروع اسرائیل را بوجود آورده ، تنها به غصب اراضی و بی‌خانمان کردن میلیونها نفر عرب ، اکتفاء میکردند ، ولی برای تحقق بخشیدن باین آرمان پلید خود ، چه خونهای بیگناهی که بدست یهودیان خرابکار نریختند ؟ ! و چه صحنه های رقت انگیزی که بدست آنها پدید ، نیاوردند ! ؟

تنها توجه باعمال غیر انسانی و کشتار بیرحمانه مردم بیگناه قریه « دیر یاسین » بدست یهودیان ، کافی است که بدانیم : اینان ، چه رفتار غیر انسانی بملت عرب کرده و چگونه حقوق مسلم آنها را بدست عمال نشان دار خود ، غصب نموده‌اند ؟ ! (۱)



کشتار بیرحمانه مردم قریه دیر یاسین بدست یهود !

عصر روز نهم آوریل ۱۹۴۸ ناگهان ، نمره های گوشخراش بلندگوهای اسرائیل ، در قریه « دیر یاسین » که کنار شهر بیت المقدس واقع است ، بیچید ، وبا ارعاب

(۱) در این باره مراجعه شود بکتاب « سرگذشت فلسطین یا کارنامه سیاه استعمار»

تألیف استاد اکرم زعینتر ترجمه اکبر هاشمی .

و تهدید ، مردم را دعوت به تخلیهٔ دهکده و بیرون رفتن و دست شستن از دار و ندار خود میکردند !

مردم بی زفاع ، کج و حیران و مضطرب ، برای فهمیدن علت حادثه ، بهر سو میدویدند ، در چنین وضع بحرانی ، سربازان شقی یهودی ، مثل گرگان مست ، مردم را به محاصره کشیدند ، گویا میخواستند همهٔ کینه‌ها و درددلهائی که در طول هزارها سال در بدری یهود ، از تمام مردم روی زمین داشتند ، بسر این عده مردم که همیشه آنان را پناه میدادند و از آنان حمایت میکردند ، خالی کنند !

دریدن شکم زنها و سر بریدن بچه‌ها در دامان یا جلو چشم مادران ، و آتش زدن زنده‌ها ، بریدن دست و پا ، کندن گوشها ، بیرون آوردن چشمها ، له کردن جمجمه‌ها از کارهای عادی آن کفتارهای گرسنه بود .

جنایت‌پیشه‌های وحشی ، عده‌ای ازدختران عرب را اسیر کردند و لخت و عریان ، در کامیونهای بی سر پوش ، ریختند و در شهرهای یهودی مخصوصاً در شهر بیت المقدس جدید ، از میان مردم ، عبور میدادند ، و یهودیان رذل و پست ، از آنان عکس میکشیدند ، این جنایت وحشیانه دنیا را تکان داد ، جمعیت صلیب سرخ بین المللی آقای « م - جاک دیکنیر » را برای مطالعهٔ وضع این قریه فرستاد .

یهودیان ، پس از اطلاع ، یکروز ، موعد بازدید را عقب انداختند ، و در ظرف آن يك روز ، تا آنجا که توانستند ، آثار جنایت را محو کردند و مخصوصاً اجساد مثله شدهٔ یکصد و پنجاه نفر را در چاهی ریختند و در آنرا بستند ! نمایندهٔ صلیب سرخ ، در ضمن گردش در میان خرابه‌ها و بازدید بقیهٔ اجساد و اعضاء قطع شده تصادفاً بآن چاه بر خورد و همهٔ جثه‌ها را که بازشت ترین صورت مثله شده بودند ، از چاه ، بیرون آورد !

« دیکنیر » در میان آن اجساد ، يك طفل شش ساله‌ای را که هنوز رمقی

داشت ، مشاهده کرد ، فوراً او را به بیمارستان فرستاد و معالجه کرد !

جالب اینجا است که دست استعمار ، و تهدیدهای صهیونیستها « دیکنیر » را

بوحشت انداخت ، جرأت نکرد که مشاهدات خود را گزارش دهد و فقط در گزارش خود نوشت : « وضع این دهکده خیلی وحشتناک بود » (۱) .



تجاوز اخیر اسرائیل !

روح تجاوز و توسعه طلبی اسرائیل و کمکهای اقتصادی و نظامی و بین المللی دولتهای بزرگ استعماری ، باین حکومت دست نشاندۀ و غاصب ، امکان داد که برخلاف تمام اصول بین المللی ، در ششم ژوئن ۱۹۶۷ بکشورهای مصر و سوریه واردن تجاوز کند و از راه زمین و هوا و دریا مردم را زیر آتش بگیرد و بسیاری از منطقههای اسلامی و اراضی کشورهای یاد شده از قبیل بیت المقدس ، غزه ، صحرای سینا ، نپه جولان ۰۰۰۰ را اشغال نماید و هزاران نفر را کشته و صدها هزار نفر را مورد آزار و شکنجه غیر انسانی قرار داده خانههایشان را ویران ، و از خانه و کاشانهشان آواره نماید !

با آنکه از آن واقعه جنگ تا کنون ، در حدود دو سال میگذرد ، و شورای امنیت سازمان ملل هم تصویب نموده که اسرائیل بایستی اراضی اشغال شده را تخلیه نماید و بمرزهای اولیه پیش از جنگ ، باز گردد ، چون پشت اسرائیل به آمریکا و انگلستان ، گرم است و میداند : اصل تجاوز و ادامه نگهداری اراضی اشغال شده و همچنین زجر و شکنجه عربها که در صدد احقاق حق و تحصیل استقلال واقعی خود ، بر آمده اند ، مورد خوشنودی و رضامندی آن دولتهای استعماری است ، از اینجهت در نگهداری اراضی و ادامه حکومت اعراب و تهدید و شکنجه ، پافشاری میکند ، و هر لحظه بیم آن میرود که با این برتری نظامی که دارد و حمایتهاییکه از ناحیه کشورهای بزرگ استعماری از او میشود ، دست بیک حمله وسیعتر و وحشتناکتری زده

(۱) سرگذشت فلسطین تألیف اکرم زهینر ص ۳۲۰-۳۲۳

میلیونها مردم مسلمان بی‌گناه را بجرم در خواست حقوق مشروع خود، طعمه روح تجاوز کارانه و آژمند خود سازد! تا بعد، مصالح سیاستهای استعماری دول بزرگ، چه ایجاب کند^(۱) و کشورهای اسلامی، تا چه اندازه خود را در برابر قدرتهای نظامی و اقتصادی و صنعتی و فرهنگی اسرائیل، تجهیز، نماید؟! این بود، دورنمایی از طرز تفکر و روش عملی یهود، نسبت به پیروان مذاهب دیگر، و فلسفه اینکهملتهای

(۱) « ایزاک دوپچر، مورخ معروف اروپایی که خود یهودی الاصل است. در این باره مینویسد: « مدتی طولانی، تقریباً نیمی از محصولات غذایی اسرائیل، از غرب وارد می‌شد، از آنجا که دولت آمریکا از هر نوع سودی که عنوان هدیه برای اسرائیل، داشته باشد، مالیات نمیگیرد، در نتیجه کنترل سرمایه‌هایی را در دست دارد که اقتصاد اسرائیل وابسته بآنهاست.

واشنگتن، هر لحظه میتواند، با برقراری مالیات، اسرائیل را بکوبد (البته بقیمت از دست دادن آراء یهودیان در انتخابات) هر چند که این تهدید، هرگز بوضوح، عنوان نشده است، معذالك وزنه‌ای است که پشتیبانی اسرائیل، از سیاست آمریکا را تضمین میکند!

و در جای دیگر مینویسد: « این حساب، در حمله پیشگیرانه پنجم ژوئن، نقش خود را بازی کرد، آنها (اسرائیلیها) از پشتیبانی معنوی، سیاسی و اقتصادی آمریکائی‌ها مطلقاً مطمئن بودند و فکر میکردند که انگلیسی‌ها هم احتمالاً حمایت خواهند کرد. آنها میدانستند که در این راه هر چه قدر هم پیش بروند، همیشه میتوانند روی حمایت سیاسی یا دست کم نظر اغماض آمریکائی‌ها حساب کنند و در این حساب، اشتباه نکرده بودند، کاخ سفید و پنتاگون، نمی‌توانستند: قدر کسانی را ندانند که بدلائل خاص خود، اعرابی را که دشمن استعمار نو آمریکائی میباشند، مورد هجوم قرار میدهند! (کتاب: درباره فلسطین تألیف ماکسیم رودنسون و ایزاک دوپچر - ترجمه منوچهر هزار خانی ص ۱۳۵) .»

دیگر ، نتوانستند با آنها همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند .
 اینک ، لازم است عقائد و رفتار پیروان آئین مسیح را ، نسبت به پیروان مذاهب
 دیگر ، مورد بررسی قرار دهیم و ببینیم که آیا طرز تفکر و روش عملی آنها نسبت
 بدیگران ، چگونه بوده و میباشد ؟ !



مسیحیت

ملت مهربان و بشر دوست!

پیروان آئین مسیح ، و ارباب کلیسا ، سعی میکنند : خود را «مبشر صلح و بشر دوستی» معرفی کنند ، زیرا در انجیل تحریف شده آنان ، آمده است : « شنیده‌اید که گفته شده است : چشمی به چشمی و دندان‌ی بدندان‌ی ، لیکن من بشما میگویم : با شریر مقاومت مکنید ، بلکه هر که بر خساره راست نوطپا نچه زند ، دیگری را نیز ، بسوی او بگردان ، و اگر کسی خواهد با تو دعوی کند ، و قبای ترا بگیرد عبای خود را نیز ، بدو واگذار ... » (۱)

ولی در مقام عمل ، از نصوص زیر که مردم را ترغیب به مبارزه و جنگ و خونریزی میکند ، پیروی مینمایند :

در انجیل متی از قول حضرت مسیح ﷺ نقل میکند : « گمان مبرید که آمده‌ام تا سلامتی بر زمین بگذارم ، نیامده‌ام تا سلامتی بگذارم ، بلکه شمشیر را » (۲) و در انجیل لوقا اضافه مینماید : « من آمدم تا آتشی در زمین افروزم ... آیا گمان مبرید که من آمده‌ام تا سلامتی بر زمین بخشم ، بی بلکه بشما میگویم تفریق را » (۳)

درست است تا زمانیکه مسیحیان ، زیر نفوذ و فشار کهنه یهودیان خود خواه قرار داشتند ، به شعار بشر دوستی و علاقه به هم‌نوع ، عمل کرده مبشر صلح و انسان دوستی بودند .

(۱) انجیل متی باب ۵ آیه ۴۱ - ۳۹ .

(۲) انجیل متی باب دهم آیه ۳۴ .

(۳) انجیل لوقا باب ۱۲ آیه ۴۹ - ۵۱ .

اما از روزیکه امپراطوری روم، آئین مسیحیت را بعنوان دین رسمی پذیرفت، و مسیحیان، از فشار و اسارت یهود، نجات یافتند، و دارای استقلال و حاکمیت و قدرتی شدند، روش صلح دوستی و علاقه به همنوع را فراموش کرده نسبت به پیروان آئین دیگر، آنچنان بد رفتاری کردند و باندازه‌ای قساوت و بی‌رحمی از خود نشان دادند، که گویا تنها نصوص «آتش افروزی و شمشیر کشی و آدم کشی و قساوت» از پیامبر آنها رسیده بود، نه عباراتی مانند: «اگر بصورت راست توسیلی زلزد، طرف چپ را نیز، نکهدار شنیده‌اید که گفته شده است: همسایه خود را محبت نما و با دشمن خود، عداوت کن، اما من بشما میگویم: که دشمنان خود را محبت نمائید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید و بآنکه از شما نفرت کند، احسان، کنید، و بهر که به شما فحش دهد و جفا رساند، دعای خیر، کنید» (۱).

از قرن دوازدهم به بعد، در بسیاری از کشورهای اروپائی و غیره مانند: اسپانیا، پرتغال، لهستان، فرانسه، انگلستان، آلمان، هلند، هزاران نفر یهودی، بدست مسیحیان بشردوست، از وطن آواره شده و چه بسا در دریا غرق و یا در آتش سوختند! در این سرزمینها حکومتهای مسیحی، یهودیان را به پذیرفتن آئین نصرانیت، مجبور، مینمودند، چنانچه آنان، از قبول تعهد، و پذیرش آئین مسیح، خودداری میکردند، کوچکترین بهانه‌ای کافی بود که جان و مال و ناموس آنان را مورد تجاوز، قرار دهند و همه گونه حقوق انسانی و آزادیهای مشروع را از آنان، سلب نمایند! اصولاً زندگی یهودیان، در این کشورها، رقت بار بود، مسیحیان، بآنان، بچشم حقارت مینگریستند و آنان را بی وطن و خوک سیاه میخواندند! (۲).

«ویل دورانت» درباره در بدری و نابساهانی زندگی یهود، در این سرزمینها چنین مینویسد: «اسپانیای مسیحی، یکهزار سال تمام، آنها را مورد تعقیب و آزار قرار داده بود، مالیاتهای غیر عادلانه بر آنها تحمیل کرده بود، بزور از آنها وام

(۱) انجیل متی باب ۵ آیه ۴۴.

(۲) در این زمینه مراجعه شود بتاریخ تمدن ویل دورانت جلدهای ۱۸ - ۱۹ - ۲۰.

گرفته ، املاك و اموالشان را مصادره کرده ، خودشان را كشته و يا اجبا را تعميم داده بود ، حتى در كنيسه‌ها آنها را باستماع خطابه‌ها و موعظه‌های مسيحي مجبور ساخته و بزور ، عيسوی گردانیده بود آنها مجبور بودند علامت مميزه‌ای (غيار) بر جامه خويشتن بدوزند ، يهوديان ، حق استخدام و بمزدوری گرفتن خدمتگزار مسيحي را نداشتند ، بزشكان آنها نمیتوانستند ، بيماران مسيحي را معالجه کنند ، يا براي شان نسخه بنويسند ، اگر يك مرد يهودی ، با زنی مسيحي ، وصلت ميكرد ، يا همخانه می شد ، سزایش ، مرگ بود .

و در جای ديگر از تاريخ تمدن خود ، مينويسد : « . . . اما مسيحيان پرتقالي بر قابت های اقتصادی يهوديان ، خواه تعميم یافته و خواه تعميم نیافته با دیده انزجار مينگرستند ، هنگامي که یکی از يهوديان ، در وجود معجزه‌ای که مسيحيان ، مدعی بودند ، در كليسایی در ليسبون (اشبونه) وقوع یافته شك کرد ، مردم قطعه قطعه‌اش کردند ، سه روز تمام ، قتل عام يهوديان ، ادامه داشت ، دو هزار يهودی كشته شد ، و صدها تن ، زنده بگور گرديد ! » (۱) .

ويل دورانت ، در باره جناياتيكه مسيحيت ، نسبت به يهوديان ، مرتكب شده‌اند ، اينطور ، ميفزايد : « . . . بهمين طريق ، عموم يهوديانی که در ۱۲۰ دهکده کوچک ، در جنوب فرانسه و شمال اسپانيا زندگی ميکردند ، قتل عام شدند ، و فقط معدودی افراد در مانده و محروم از همه چيز ، از خود بر جای گذاردند !

در سال ۱۳۲۱ صد و بيست تن يهودی ، با تمام مسموم کردن چاههای آب ، در نزديکی شهر « شينون » زنده طعمه آتش گرديدند !

در سال ۱۳۳۶ يکنفر خشکه مقدس آلمانی ، اعلام کرد که از جانب خداوند ، بر او وحی نازل شده است که باکشتن يهوديان ، انتقام مرگ حضرت عيسی را بگيرد ، وی ۵۰۰۰ نفر از دهقانان را بدنبال خود ، راه انداخت و در « آلزاس » و « راین لند » هر چه يهودی بر سر راه خود یافت ، بقتل رساند !

يك جنون آدم كشی سراسر نواحی « باواریا » و « بوهیمیا » و « مراویا » و « اطریش » را بخون کشید و هزاران یهودی شکنجه دیدند و بهلاکت رسیدند (۱) .

بهاذهائی از قبیل : شیوع طاعون ، خون آمدن از نان مقدس در عشاء ربانی ، مرگ نابهنگام بعضی از مسیحیان ، کافی بود که خشم و غضب مسیحیان بشر دوست را علیه یهودیان تحریک کرده دست باعمال وحشیانه و کشتار و سوزاندن آنان ، بزنند !

باز ، ویل دورانت ، در این باره مینویسد : « عقیده به تبدیل نان مقدس ، در عشاء ربانی به جسم و خون حضرت عیسی برای یهودیان ، مصیب بزرگی شد . . . در اواخر قرون وسطی شایعات راجع به خون آمدن از نان مقدس ، رواج فراوان ، یافته بود . در بسیاری از موارد ، چنانکه در « نوبورگ » بسال ۱۳۳۸ و در « بروکسل » بسال ۱۳۶۹ اتفاق افتاد ، این شایعات ، منجر به کشتار دسته جمعی یهودیان و سوزاندن خانه‌هایشان ، گردید !

در یکی از شهرهای جنوب فرانسه کلیه افراد یهودی را بجرم شیوع مرض طاعون ، بدرون شعله آتش ، انداختند ! همچنین ، یهودیان « ساوی » و عموم یهودیان ساکن اطراف دریاچه « لمان » و « برن » « فریبورگ » و « بال » و « نورمبرگ » و « بروکسل » در آتش سوختند !

رویه‌مرفته بر اثر این یهود کشی‌ها در سراسر اروپای مسیحی ۵۱۰ مرکز یهودی نشین ، بکلی خالی از سکنه شد ، وعده بیشتری از شهرها نیز اکثریت افراد یهودی خود را از دست دادند !

مثلا در « ساراگوسا » پس از زجر و آزاری که متعاقب بروز طاعون ، به یهودیان داده شد ، از هر پنج نفر یهودی یک نفر برجای ماند !

« لئا » کشتگان یهودی را در « ارفوت » ۳۰۰۰ نفر و در « باواریا » ۱۲۰۰۰ نفر تخمین ، زده است (۲)

(۱) تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۲۰ ص ۱۵۴ .

(۲) تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۲۰ ص ۱۵۶ .

این بود ، گوشه‌ای از رفتار کسانی که آئین آنها دستور میدهد : هر که برخساره راست‌تان طپانچه زند ، دیگری را نیز ، بسوی او بگردانید ، و بدشمنانان محبت نمائید و برای لعن کنندگان خود ، برکت بطلید و بآنکه از شما نفرت دارد ، احسان کنید و بهره بشما فحش دهد و جفا رساند ، دعای خیر نمائید !

گرچه نسبت بآنها همانطور که در سابق گفته شده ممکن است گفته شود که : عکس - العمل رفتار خرابکارانه یهود ، موجب آنهمه شکنجه‌ها و آزارهای غیر انسانی نسبت بآنها شده است ، اما بطوریکه در بحثهای آینده خواهیم دید : این مبشران صلح و بشردوستی نسبت بهمۀ افراد ، حتی نسبت بکسانی که با آنها برادرانه و روی اصول انسانی رفتار کرده‌اند ، این چنین خشونت آمیز و غیر انسانی رفتار نموده ، برای کوچکترین بهانه‌ای دست با اقدامات وحشیانه و کشتارهای ظالمانه نسبت بآنها زده‌اند !



محاكم تفتيش عقائد !

ارباب کلیسا و پدران روحانی از قرن سیزدهم بیعد ، برای تحکیم مبانی مذهبی ، و بخاطر استقرار قدرت و سلطۀ خویش ، محاکمی سرّی ، بمنظور تفتیش عقائد ، مردم در سراسر اروپای مسیحی و اسپانیا پدید آوردند !

در این محاکم ، کسانی که متهم بکفر و الحاد بودند ، و یا افکار و آراء علمی جدیدی که در کتب مذهبی آنها سابقه نداشته ابراز میکردند ، وسیله قضاوت متعصب مسیحی ، مورد بازجویی دقیق ، قرار گرفته مجازاتهای غیر انسانی و شکنجه‌های ظالمانه میشدند !

در این محاکم ، برخلاف تمام اصول انسانی ، تنها اتهام را برای مجرم بودن و محکومیت افراد ، کافی می‌شمردند !

هرگاه کسی متهم میشد که غیر از آئین مسیح ، پیروی میکند ؛ و یادارای عقائد

و نظراتی است که با نظرات ارباب کلیسا مطابقت ندارد ، چنین شخصی را در دادگاه سر می احضار میکردند ، اگر بدون دفاع ، اقرار بگناه خود میکرد ، مجازات سبکتری برای او در نظر میگرفتند ، ولی چنانچه از اعتراف بگناه خود داری میکرد ، پس از از زجر و شکنجه های زیاد ، او را زنده زنده در آتش ، می سوزاندند و خاکسترش را بیاد فنا میدادند ، اما اگر در آخر کار از گناه خود پشیمان شده ندامت حاصل میکرد ، بر او ترحم بیشتری مینمودند ، یعنی اول او را خفه میکردند ، آنگاه جسد بیجانش را طعمه آتش ، می ساختند !

گاهی هم افراد مرده متهم به بیدینی والحاد میشدند ، در اینصورت ، صندوق استخوان آنان را در محکمه حاضر ، و با تشریفات خاصی آنان را محاکمه میکردند ، و اموالشان را به کلیسا اختصاص میدادند !!

« ویل دورانت » در کتاب تاریخ تمدن خود ، در باره خصوصیات محاکم تفتیش ، چنین ، مینویسد : « محکمه تفتیش عقائد ، قوانین و آئین داد رسی ای خاص بخود داشت ، پیش از آنکه دیوان محاکمات آن ، در شهری تشکیل شود ، از فراز منابر کلیساها « فرمان ایمان ! » را بگوش میرسانید و از آنها میخواست که هر کدام از ملحد و بی دین و بدعت گذاری سراغ دارند ، به سمع اعضای محکمه تفتیش ، برسانند ، آنها را بخبر چینی ، به متهم ساختن همسایگان ، دوستان ، و خویشاوندان ، تحریص و تشویق ، میکردند !

به خبر چینان ، قول راز پوشی کامل و حمایت داده می شد ، و آن کس که ملحدی را می شناخت و رسوا نمی ساخت ، یا در خانه خویش ، پنهان می داشت ، به لعن و تکفیر و نفرین ، گرفتار ، می گشت !

اگر یهودییی هنوز امید آمدن مسیح دیگری درس می پروراند ، اگر پیرو آئین موسوی ، پرهیز از غذا را نگه میداشت ، اگر روز سبت را روز ستایش و استراحت می دانست ، یا برای آنروز ، جامه زیرین خویش را عوض میکرد ، اگر اعیاد مقدس موسوی را بهر صورت که باشد ، جشن میگرفت ، اگر فرزنداناش را ختنه میکرد ،

یا بدانها نامی عبری میداد، یا بی آنکه نشان صلیب، رسم کند، آنها رادعا و تبرک می نمود، اگر با حرکت دادن سر، بجا می آورد، یا یکی از مزامیر تورات را بی آنکه سرود تسبیح، یا ستایش را بر آن، بیافزاید، میخواند، اگر هنگام مرگ، رو بدیوار میکرد، اینها و اعمال دیگری از این قبیل را که مفتشان، نشانه ارتداد و الحاد پنهانی می شمارند، می بایستی فوری. بدیوان محاکمات، گزارش دهند.

بموجب قانونی که قانون، یا شرط بخشایش، نامیده میشد، هر آنکس، خویشتن را در مظان اتهام بی دینی و الحاد، احساس میکرد، می بایست بیاید و به تقصیر خویش اعتراف کند. در اینصورت او را جریمه میکردند، و یا بکفاره گناهش به کاری و امیداشتند!

اما اگر چنین شخصی، بی دینان و ملحدان دیگر را لو میداد، بخشوده میشد، و گرنه می بایست، زنده در میان آتش بسوزد!

گاهی مردگان، متهم به کفر و الحاد، میشدند، آنها را نیز با تشریفات خاصی محاکمه میکردند و اموال آنان را ضبط میکردند و وارثان آنان را از اموال او محروم مینمودند، کسانی که از الحاد مردگان، خبر میدادند، سی تا پنجاه در صد اموال مردگان را بآنها میدادند!

طرق شکنجه در جاها و زمانهای مختلف، متفاوت بود، گاه می شد که دست متهم را به پشتش می بستند، و سپس او را با آنها می آویختند، ممکن بود که او را ببندند، چنانکه تواند حرکت کند، و آنگاه چندان آب در گلویش بچکانند که بخفگی افتد، ممکن بود که طنابی چند، بر اطراف بازوان و ساقهایش به بندند و چندان محکم کنند، که در گوشتهای تنش فرورود و باستخوان برسد^(۱)،

نویسنده کتاب « جنگهای صلیبی، درباره مظالم دیوان تقیث عقائد، چنین ادامه میدهد: « برای گرفتن اقرار دستهای متهم را به پشت آورده و چنان محکم بسته و میفشردند که از نوك انگشتانش، خون میچکید و آنگاه اسباب شکنجه را که از

دیدن آن ، موی بر اندام بیننده راست میشد ، بکار میبردند !
 متهمی همینکه چشمش به اسباب شکنجه افتاد ، فریاد کشید : اگر بخواهید
 حاضرم اقرار کنم که حتی عیسی را هم من کشته‌ام . متهم دیگری گفته بود : اگر
 محکمه دیگری مرا به چنین شکنجه‌ای دچار سازد ، آنچه بشما گفته‌ام ، نزد آن انکار
 خواهم کرد و هر چه را آن بخواهد خواهم گفت !

اسقف پاریس، در سنه ۱۳۰۶ به مأمورین شکنجه دیوان خانه خود، ضمن دستور-
 العملی چنین نصیحت میکرد: در غذا باید بآنها تنگ گرفت و جز آب و نان و خوراک
 مختصر چیزی نداد ، اگر اثر نکند ، آنوقت باید آنها را شکنجه داد ، لیکن باز
 نه فی الفور بلکه باید نخست ، آنها را بشکنجه و حتی بشکنجه نخست ، تهدید کرد و
 اسباب شکنجه را هم بآنها نشان داد و خوب اتمام حجت کرد ، در اینصورت اگر باز
 هم مقاومت کردند ، آنوقت سؤال و جواب و شکنجه جائز میشود ، معذالک باید ابتداء
 خفیف باشد و رفته رفته شدت پیدا کند .

هر کس را که میخواستند : مجازات نمایند ، با زنجیری بالای آتش بدار
 میکشیدند ، چنانچه توبه میکرد ، به او ارفاق میکردند ، یعنی : قبل از سوختن
 خفهاش میکردند ، و جسد بیجاناش را بآتش میافکندند ، ولی اگر توبه نمیکرد ،
 زبانش را از بیخ میکندند ، و زنده در آتش میسوزانیدند ! (۱)

بسیاری از دانشمندان و روشنفکران ، در این چند قرن ، یعنی از قرن ۱۳ تا
 ۱۹ گرفتار دژخیمان محاکم تفتیش شده یا در میان شعله‌های آتش سوختند و یا زیر
 شکنجه‌های غیر انسانی مأمورین انگیز سیون ، از هستی ساقط شدند !
 آمارهائیکه از فجایع ننگین محاکم تفتیش، در قرون وسطی حکایت میکند ، واقعاً
 وحشتناک است ، مثلاً در عهد سلطنت « سن لوئی » دادگاه تفتیش ، عقائد « شامپانی »
 در یکروز یکصد و هشتاد نفر را در آتش سوزانید و دادگاه پاریس ، در عهد

« فرانسوای اول » چهل مرتد را بآتش انداخت !

کار این دادگاه‌ها در اسپانیا از همه جا هول‌انگیزتر بود، چنانکه دادگاه‌شهر سویل، در زمان فلیپ دوم، ششصد نفر را در یک جلسه محکوم بمرگ کرده و در آتش سوزانید^(۱).



آمار وحشتناک !

« ویل دورانت » ضمن نقل فجایع سنگین محاکم تفتیش، و ارباب کلیسا در اسپانیا از « لورنت » دبیر کل اداره تفتیش عقائد، نقل میکند که: « تعداد قربانیان از سال ۱۴۸۰ تا ۱۴۸۸ یعنی در مدت ۸ سال، بالغ بر ۸۸۰۰ تن سوخته و ۹۶۴۹۴ تن محکوم به مجازاتهای سنگین دیگر بوده است.

و از سال ۱۴۸۰ تا ۱۸۰۸ بالغ بر ۳۱۹۱۲ سوخته و ۲۹۱۴۵۰ تن محکوم به مجازاتهای سنگین، تخمین زده شده است.

یک تاریخ‌گزار کاتولیک، شماره سوخته شدگان رامیان سالهای ۱۴۸۰ و ۱۵۰۴

دو هزار تن، و از آن تاریخ تا ۱۷۵۸ نیز، دو هزار تن دیگر میداند !

« هر ناند و دوپولگار، دبیر مخصوص ایزابلا، تعداد سوختگان را پیش از سال

۱۴۹۰ به ۲۰۰۰۰ تن، تخمین میزند !

« زوریتا » یکی از دبیران محکمه تفتیش، لاف میزد که تنها در اسیلیه ۴۰۰۰

را بکام آتش افکنده‌اند !^(۲) محاکم تفتیش، تا اوائل قرن نوزدهم میلادی همچنان

ادامه داشت و میلیونها نفر مردم بی‌گناه را تنها بجرم اینکه از فرمانها و معتقدات

(۱) تاریخ قرون وسطی ج ۲ ص ۳۲۳ - جنگهای صلیبی ج ۱ ص ۵۶.

(۲) تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۱۸ ص ۳۶۰.

ارباب کلیسا پیروی نمیکردند ، طعمهٔ مرگ قرار داد!
 تا آنکه در سال ۱۸۰۸ ناپلئون ، رسماً این محاکم را در اسپانیا لغو کرد ولی
 در عین حال ، در گوشه و کنار محاکم مزبور ، دست باعمال انتقامی عجیبی میزد که ذکر
 تفصیل آن ، خود نیازمند به فرصت جدا گانه‌ای است و از عهدهٔ این کتاب ، بیرون
 است .



جنگهای مذهبی!

یکی دیگر از فجایع ننگین ارباب کلیسا و پیروان آئین مسیح، این بود که گاهی پاپ، صرفاً بخاطر تعصبهای مذهبی و مقاصد اهریمنانه، گروهی را تکفیر میکرد و ریختن خون آنان را بر پیروان، خود، فرض و لازم، میشمرد!

ولی باید توجه داشت که این فرمان، تنها بصورت يك كشتار ساده اجراء نمیشد، بلکه معمولاً توأم با قساوت و خرابکاریهای وحشیانه بود!

مثلاً در سال ۱۲۰۸ که پاپ اینوسان سوم، «آلبی ها» را تکفیر کرد، سیل مجاهدین، بطرف آنها روان گردید، و دمار از روزگار آنان در آورد!

در موقع تصرف شهر «لاور» که یکی از مراکز آنها بود، «امری» رئیس ساخلوهای شهر را باتفاق هشتاد تن از جنگاورانش، بخارج شهر بردند، و قرار شد آنها را بدار بیاویزند، لیکن چوبه‌های دار سرنگون شد، لذا همه آنها را سر بریدند، و زن «امری» را بیچاهی افکنده و چاه را از سنگ پر کردند، و آنگاه اهالی را در میان قلعه شهر گردآوردند و قلعه را آتش زدند، بطوریکه همه آنها زنده در آتش سوختند!

کشیشی که از طرف پاپ اردوها را رهبری میکرد، در گزارش خود، در باره فتح شهر «بزیه» که یکی از مراکز مرتدین بشمار میرفته چنین شرح میدهد: «شهر در عرض دو ساعت، قبضه شد، و افراد ماکه نه بمقام توجهی داشتند نه بسن، نه مرد می‌شناختند و نه زن، قریب ۲۰۰۰۰ نفر را کشتند و شهر را سراسر شطارت کردند و بعد طعمه حریق ساختند!»

در عهد هائری چهارم، پادشاه فرانسه، مجاهدین اسپانیا اهالی قصبه «دولان» را که از طرف مقامات روحانی مرتد شناخته شده بودند، تصرف نمودند و تمام سکنه آنها را که متجاوز از چهار هزار نفر بودند، با دست خفه نمودند!

میکویند: چندی بعد، یکی از قاتلین، در محفل انسی، محض خنده گفته بود:
ما چاره نداشتیم، اگر عدد آنها کمتر بود طبعاً کمتر کشته میشدند!
در اثناء یکی از جنگهای مقدس، مجاهدین مسیحی ۲۶۰ دهقان را بعنوان
ارتداد، در تالاری جمع کرده و همه را خفه کردند!

در ایالت «۵۵» واقع در جنوب فرانسه سه شهر و بیست و دو دهکده مورد
تکفیر قرار گرفته و بدست پیروان کلیسا ۳۰۰۰ نفر از اهالی را خفه کردند و هزارها
تن را اسیر و اطفالشان را به بردگی فروختند و همه شهرها و دهکده‌ها را آتش زدند!
در نیمه قرن شانزدهم، «هانری دوم»، برای مجازات پیروان کالون که یکی
از مسیحیان آزاد یخوای و طرفدار اصلاحات کلیسا بود، محکمه‌ای بنام «محکمه
پر شور» تأسیس کرد و در مدتی کمتر از سه سال ۵۰۰ نفر را محکوم بمرگ کرد.
«البرماله» در تاریخ خود مینویسد: «آنرا که میخواستند بسوزانند، بازنجیری
بالای آتش بدار میکشیدند و اگر متعهد میکشت که با مردم سخنی نگوید، ممکن بود
با او مدارا نمایند یعنی: او را زنده آتش نزنند و پیش از سوختن خفه کنند!

اگر محکوم، چنین شرطی را بکردن نمیکرفت، جلاد اول زبانش را میبرد
و بعد او را زنده در آتش می‌سوزانید!»، در يك واقعه دیگر، بدستور «مارتین
لوتور» رهبر پروتستان‌های آلمانی، بالغ بر ۲۸۰۰۰ نفر بدست پیروان متعصب وی
خفه شدند!

در عهد شارلمانی که مورخان اروپائی آنرا عهد تطور نامیده‌اند، ۴۵۰۰ نفر
از مشرکین ساکس را در میدان «وردن» بقطار کشیده و همه را تا نفر آخر، سر
بریدند! (۱)



(۱) برای اطلاع بیشتر مراجعه شود بکتابهای: تاریخ عمومی آلبرماله ج - ۱ -
تاریخ قرون جدید - قرون وسطی ج ۱ - ۲ - تاریخ جنگهای صلیبی ج ۱ - تاریخ تمدن
ویل دورانت ج ۱۹-۱۸

خون ریزی میان مسیحیان !

اعمال وحشیانه و رفتار ظالمانه‌ای که ارباب کلیسا و مسیحیان ، نسبت به پیروان آئینهای دیگر ، انجام داده‌اند ، گواه خوبی بر نبودن « آزادی مذهبی » در این آئین است ، اما باید توجه داشت که اینگونه سختگیریها و جدال و خون ریزیها اختصاص به پیروان آئینهای دیگر و ملحدان و نوکیشان ، نداشته بلکه شامل حال افراد مسیحی نیز بوده است !

سختگیری های فوق العاده و توان فرسای کلیسا نسبت ب مردم ، فروش « آموزشنامه » از ناحیه پاپها ، وضع قوانین غیر عقلانی از قبیل تحریم ازدواج برای کشیشان و راهبه‌ها ، برقراری رسوم مسخره و بی اساس «عشاء ربانی» اختصاص دادن تفسیر و تعبیر کتاب مقدس ، به پدران روحانی ، قرار دادن مالیاتهای سنگین و کمر شکن ، بر مردم بنفع کلیسا و صدها نظائر اینگونه کارهای دور از حقیقت و ظالمانه موجب گردید که گروهی از روشنفکران مسیحی مانند : لوتر ، زوینگلی ، ژان کالون ، و یکلیف ، علیه ارباب کلیسا قیام کرده اعمال نادرست و روشهای ناپسند آنان را سخت ، مورد انتقاد قرار دهند .

از آنجا که مردم زجر کشیده مسیحی نیز خواهان رهائی از زیر یوغ تکالیف کمر شکن و سختگیریهای کلیسا بوده میخواستند اصلاحاتی در امور کلیسا و روشهای ظالمانه آن صورت گیرد ، از اینجهت با پرچمداران انقلاب ، هم آواز گشته با آنان همکاری جدی آغاز نمودند .

بدیهی است که ارباب کلیسا بمنظور استقرار حکومت جائزانه خویش ، و سرکوب کردن اصلاح طلبان جسور ، آخرین تیریکه در ترکش داشتند ، برای خاموش کردن این سر و صداها بسوی آزادیخواهان ، پرتاب نمودند !
در نتیجه این جدال و کشمکشها ، دسته‌ها و شعبه‌های تازه‌ای در مسیحیت ،

پدید آمد و میلیونها نفر جان خود را بر سر طرفداری از مرام خود، از دست داده اند! اعمال وحشیانه و رفتار ظالمانه‌ای که دسته‌های مختلف مسیحی نسبت بیکدیگر انجام داده اند، آنچنان غیر انسانی بوده که يك انسان بیطرف، هیچگاه نمیتواند باور کند که پیروان يك آئین، تا این اندازه هم ممکن است نسبت بیکدیگر، مرتکب جنایت و سفاکی گردند!

در زمان «شارل» نهم و «کاترین دو مدیسی» کاتولیکها (پیروان کلیسا) در روز عید «سن یار تلمی» دست به قتل عام مسیحیان «پروتستانی» زدند. در این واقعه که در ۲۲ اوت ۱۵۷۲ صورت گرفته از سینه دم تا حوالی ظهر، در حدود ۲۰۰۰ نفر تنها در پاریس قتل عام شدند!

این کشتار وحشیانه تا چهار روز ادامه پیدا کرد و مجموع کشته شدگان این واقعه را تا ۲۵۰۰۰ تخمین زده‌اند و میگویند: در این قتل عام، رودخانه «سن» از خون کشتگان، سرخ‌فام گردیده و اجساد مقتولین در آن شناور گردید! از سال ۱۵۶۲ تا ۱۵۸۹ در فرانسه هشت جنگ وحشتناک و خونین پدید آمد و هزاران نفر کشته و میلیونها تومان خسارت به ملت فرانسه وارد شد و انگیزه آن جنگها جز اختلافات مذهبی میان پیروان آئین مسیح، نبوده‌است و لذا بنام «جنگهای مذهبی» از آنها در کتب تاریخ یاد شده است!

«آلبرماله» بعد از نقل تفصیل جنگهای مزبور، مینویسد، «درنده خوئی که در جنگهای مذهبی و علی‌الخصوص، در محاربات نخستین، ظاهر شد، هول‌انگیز بود و در نظر آنها آدم کشی مانند هرزه گردان امروزی کاری آسان، تلقی میشد!» (۱).

در فرانسه تا اواخر قرن ۱۶ محدودیت پروتستانها از طرف کاتولیکها بجائی رسیده بود که آنها آزادی شرکت در اجتماعات و تصدی مقامات دولتی را نداشته حتی

(۱) تاریخ قرون جدید، ج ۱ ص ۱۷۲.

نمی‌توانستند مردگان خود را در قبرستان کاتولیکها دفن کنند و تعداد تشیع کنندگان آنان نیز، نمی‌بایست از ۳۰ نفر تجاوز کند! و در هنگام عروسی و تعمید، نیز بیش از ۱۲ نفر حق اجتماع، نداشتند!

تا هائری چهارم در سیزدهم آوریل ۱۵۹۸ فرمانی صادر کرد و بموجب آن، پروتستانها تقریباً در تمام فرانسه آزادی مذهبی یافتند و با کاتولیکها از هر حیث، برابر شدند و میتوانستند در کارهای دولتی داخل شوند، و همچنین، مجاز بودند که برای شور در مصالح خویش، انجمنهای عمومی، تشکیل دهند و چندین سال، نیز چند قلعه برای پناهگاه خود، داشته باشند،^(۱).

البته این جنگ و جدالها و نبودن آزادی مذهبی در اروپا بهیچوجه اختصاص به فرانسه نداشت و در سراسر کشورهای اروپائی وضع بهمین منوال بود، مثلاً در انگلستان، در سال ۱۶۴۸ بر اثر فساد کلیسای مسیحی قانونی از پارلمان گذشت که بر طبق آن، هر کسیکه عقیده‌ای مخالف عقیدهٔ تثلیث، ابراز، میداشت، محکوم باعدام میشد، و نیز در سال ۱۶۸۸ پارلمان انگلستان، مذهب رسمی کشور را پروتستان، معرفی نمود و مقرر داشت که هیچ مسیحی کاتولیک، حق ندارد، در انگلستان، بمراسم مذهبی خود، عمل نماید.

و هم‌اکنون، جنگ و وحشتناکی که مردم «ایرلند» شمالی را فرا گرفته و یکی از مشکلات بین‌المللی بشمار میرود، از اختلافات مذهبی میان کاتولیکها و پروتستانها سرچشمه میگیرد!

« محیط طباطبائی » در این باره تحت عنوان « بازهم جنگهای مذهبی » مینویسد: « . . . اختلاف اقلیت کاتولیک در ایرلند شمالی با هیأت حاکمه پروتستانی نشان داد که آن روح ناسازگاری کهن که میان کاتولیکها و پروتستانها وجود داشته و سرزمین ایرلند را در طی چند قرن، عرصهٔ تاخت و تاز انگلیسهای پروتستان قرار داده بود و حتی در موقع اعلام استقلال ایرلند از الحاق ایالت «اولستر» به عذر اختلاف عقیده

مذهبی به جمهوری ایرلند، جلوگیری نمود، هنوز در میان مردم شهر «بلفاست» مرکز ایالت اولسترو پایتخت ایرلند شمالی وجود دارد.

ایستادگی پروتستانها در برابر درخواستهای اصلاحی اقلیت و شدت انعطاف ناپذیر کاتولیکها در مطالبه اصلاحات اداری و اجتماعی و انتخاباتی، از حد يك اختلاف نظر مسلکی و اجتماعی تجاوز کرده و جلوه گاه ظهور کینه های دیرینه ای شده است که در میان دو دسته مذهبی از پیروان مسیح، روزگاری دراز، موجب ریختن خونهای فراوان، در اروپا شده و همین ایرلند محنت کش را بدست انگلیسهای کینه کش، از حیث آبادانی خارج کرده بود (۱).

فجایع ننگین پیروان مسیح، در جنگهای مذهبی، بقدری دامنه دار و تأسف آور است که بررسی جزئیات آن، از عهده این کتاب بیرون است (۲).

(۱) تهران مصور شماره ۱۳۵۲

(۲) برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتابهای، تاریخ عمومی آلبرماله - تاریخ

تمدن ویل دوران ج ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - تاریخ جنگهای صلیبی تألیف محمد رشاد.

اعمال شرم آور مسیحیان

در

جنگهای صلیبی

از اواخر قرن یازدهم تا آخرهای قرن سیزدهم ، هشت فقره جنگ ، میان اروپائیان و مسلمانان ، در سر تصاحب بیت المقدس ، پدید آمد که بنام « جنگهای صلیبی » معروف گردید .

عامل اصلی این جنگهای خونین و غیر انسانی ، دشمنی و کینه دیرینه‌ای بود که ارباب کلیسا و پیروان مسیح ، با اسلام و مسلمین داشتند و همواره منتظر فرصتی بودند تا ضربه مهلك خود را بر پیکر اسلام و مسلمانان ، فرود آورند !

اوضاع نابسامان حکومتهای تجزیه شده اسلامی ، نبودن وحدت و همکاری میان سلاجقه و خلفای بغداد ، و فاطمیون مصر ، به تنگ آمدن اروپا از زندگی یکنواخت طبقاتی و حکومتهای خود کامه آن سامان ، و بالاخره امید بهره‌مندی از تمدن و تنعم کشورهای اسلامی ، زمینه را برای یک حمله انتقامجویانه فراهم نمود و ارباب کلیسا و پیروان مسیح را برای یک جنگ خونین و وحشیانه ، بسوی کشورهای اسلامی کشانید !



آغاز جنگ !

در میان زائرینی که در سال ۱۰۹۰ وارد بیت المقدس شدند ، راهبی بود ، موسوم به « پطرس » ملقب به « پیر ازمیت » از اهالی « بیکاردی » فرانسه . این راهب ، روزی از کلیسای « قیامة » دیدن کرد و بیاد فداکاریهای حضرت عیسی

افتاد و با همین فکر ، در آنجا خوابید و پس از بیدار شدن ، ادعا کرد که در عالم رؤیا حضرت مسیح را دیده است ، او بوی چنین دستور داده است : فرزند عزیزم ، بطرس ، برخیز و نزد پیشوای مذهبی مسیحیان بیت المقدس برو و نامه‌هایی را که او خواهد نوشت ، بگیر ، و به دوستان من برسان ، تا قبر مرا از دست این مشرکین (مسلمانان) رها سازند !

« پیر ارمیت » که میگویند : با امپراطوری روم شرقی سر و سری داشته ، با « سمعان » پیشوای مذهبی مسیحیان که او هم از عمال امپراطوری بشمار میرفته ، تماس گرفت و جریان خواب ساختگی خود را با او در میان نهاد ، او هم نامه‌هایی برای پاپ و سلاطین اروپا نوشت ، وسیله « پیر ارمیت » فرستاد .

راهب مزبور ، نامه‌ها را گرفت و بسوی روم ، حرکت کرد . هنگامیکه نزد پاپ « اربن دوم » رسید دروغ و راستهائی از جریان مسیحیان بیت المقدس و اماکن مقدسه آنان ، بعرض پاپ رسانید ، آنچنان او را تحریک کرد که از ناحیه او مأموریت یافت تا مردم اروپا را به جهاد علیه مسلمانان و نجات تربت عیسی تحریص و ترغیب نماید !

در همان موقعی که « پیر ارمیت » با صدای نافذ و لهجه ساده و بیان گرم خود ، مردم شهرهای ایتالیا و فرانسه را به جهاد علیه مسلمین ، تحریص میکرد .

پاپ ، مجمعی از روحانیان و نجیب زادگان ، در شهر « بالانس » واقع در ایتالیا و سپس مجمعی دیگر در « کلرمون » واقع در فرانسه در سال ۱۰۹۵ تشکیل داد و در مجمع اخیر ، بقدری از مسلمانان ، بدگوئی و از جهاد علیه مسلمانان و نجات تربت عیسی ، سخن گفت که مردم یکباره آمادگی خود را برای جنگ اعلام کردند .

در همان مجلس ، بنا شد که لشکر صلیب ، روز پانزدهم اوت ۱۰۹۶ که مصادف با روز صعود حضرت مسیح است بسوی قسطنطنیه حرکت و از آنجا بطور دسته جمعی بسوی بیت المقدس بشتابند .

سر انجام ، قریب یک میلیون نفر از مسیحیان متعصب ، بسوی بیت المقدس

حرکت کرد. گوئی اروپا از جاکنده شده بود، ولی تشنگی و گرسنگی سر بازان در بین راه و جنگ‌هاییکه سلاطین سلاجقه در سر راهشان با آنان کردند، و شیوع امراض طاعون و و با بقدری تعداد آنان را کاهش داد که وقتی در ۶ ژوئن ۱۰۹۹ یعنی پس از سه سال سپاه صلیب، وارد بیت‌المقدس شد، تعداد آنان، بیشتر از چهل هزار نفر نبود!

سر بازان مسیحی، در این جنگ بقدری مرتکب جنایت و آدم کشی و اعمال شرم آور شدند که حتی نویسندگان منصف مسیحی، نتوانستند از تقبیح فجایع ننکین آنان، چشم پوشیده عذری برای اعمال شرم آور آنان بتراشند!

«آلبر ماله» در تاریخ عمومی خود، راجع به جنایات سپاه صلیب، مینویسد: «گود فرو آدوبویون» فرمانده صلیب، در گزارش خود به پاپ، چنین تصریح میکند: «اگر میخواهید بدانید با دشمنانیکه (مسلمانان) در بیت‌المقدس بدست ما افتادند، چه مامله شد، همینقدر بدانید که کسان مادر و اوق سلیمان و در معبد در لجه‌ای از خون مسلمانان، مر، ناختمند و خون تازانوی مرکب میرسید!

تقریباً ده هزار مسلمان در معبد، قتل عام شد و هر کس در آنجراه میرفت، تا بند پایش را خون میگرفت، از کفار (مسلمانان) هیچکس جان نبرد و حتی زن و اطفال خردسال را هم معاف نمودند!

پس از کشتار، نوبت بغارت رسید، کسان ما چون از خونریزی سیر شدند، بخانه‌ها ریختند و هر چه بدستشان افتاد، ضبط کردند، هر کس (چه فقیر و چه غنی) بهر جا وارد میشد، آنرا ملک طلق خود، میدانست، و این رسم چنان ساری بود که گوئی قانونی است که باید مو به مو رعایت شود...!»^(۱)

«ویل دورانت» در تاریخ تمدن خود، از کسانیکه شاه‌ها و ماجرای اسف‌انگیز جنگ صلیب بودند، نقل میکند: «... در کوچه‌ها توده‌هایی از کله و دست و پا‌های مقتولین، دیده میشد، هر طرف انسان، مرکب را میگرد، در میان اجساد

مقتولین و لاشهٔ اسبان ، بود ، زنان را با ضرب دشنه میکشتمند ، ساق پای اطفال شیرخوار را گرفته بدجبر آنها را از پستان مادرانشان ، جدا می ساختند و بیالای دیوارها پرتاب ، میکردند ، و با باکوفتن آنها برستونها ، گردنشان را می شکستند ، و در نتیجه ۷۰۰۰۰ نفر مسلمان را که در شهر مانده بودند ، بهلاکت رساندند !

یهودیانی را که جان سالم بدر برده بودند ، در کنیسه ای جمع کردند و زنده زنده سوزانیدند ! (۱)

« جان دیون پورت » در این باره مینویسد : « . . . مهاجمین با شمشیر کشیده وارد شدند و کسی را باقی نگذارند ، اسلحه ای که باید حافظ و نگهبان مردان شجاع و وسیلهٔ تسلیم و انقیاد مردم جبان باشد ، در راه کشتار پیر و جوان و زن و مرد و بعبارت دیگر ، در راه قتل عام ، بکار برده می شد !

نه بر کوچک رحم میکردند ، و نه بر بزرگ ، نه بر زن و نه بر مرد ، باهمان شمشیری که بدن مادران را سوراخ میکردند ، کودکان را نیز باهمان نابود میکردند !

کوچه های بیت المقدس از تن های مقتولین ، پوشیده شده بود ، و صدای ناله و ضجه و فریادهای یأس و نومیدی از هر خانه ای بلند بود ، (۲)

همین نویسنده از یکی از نویسندگان اروپائی بنام « کلارک » دربارهٔ فجایع ننگین سپاه صلیب ، چنین نقل میکند : « بطور قطع و مسلم ، جهان اخلاق ، خیر و برکتی از جنگجویان صلیبی ، ندید ، زیرا قوای مهاجم هیچ ملتی ، در هیچ عصر و زمانی ، در هرزگی و شرارت و بی شرمی و شهوت رانی و فسق و فجور ، بیشتر از این دسته که بنام جنگ مقدس رفته بودند ، نبوده است .

جنگجویان صلیبی ، مارک ابدی روی موهوم پرستی و خرافات عمومی گذاشتند ، عنیف ترین و شدیدترین نمونه های تعصب را تشویق و ترویج کردند ، جنگ ، یک وظیفهٔ مقدسی شده بود . و بجای دعا و احسان و کارهای خیر ، قتل نفوس مسلمین و

(۱) تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۱۳ ص ۱۵

(۲) عذر تصریح به پیشگاه محمد و قرآن ص ۱۳۹ - ۱۳۸

خونریزی ، کفاره گناهان و خطیئات ، شناخته میشد ! ،^(۱)

« رنه گروسه » مینویسد : « شهر فتح شد ، ولی متأسفانه این پیروزیها قتل عام بیرحمانه و وحشتناکی را در پی داشت ، « قتل عامی که هم برخلاف سیاست و هم خلاف انسانیت بود ! » (۲) .

« گوستاولوبون » مستشرق معروف مسیحی ، در کتاب نفیس « تمدن اسلام و عرب » درباره اعمال جنایتکارانه ، سپاه صلیب ، چنین مینویسد : « در گذرهاومیدانهای بیت المقدس ، از سرهاودستها وپاهاتل هائی تشکیل یافته ، از روی آنها عبور میکردند مجروحین را در آتش میسوزانیدند ، ده هزار نفوسی که به مسجد عمر پناه برده بودند ، تمام آنها را طعمه شمشیر ، قرار دادند ، در هیکل سلیمان (معبد قدیم) خون ، بقدری جاری بود که لاشه های مقتولین ، در آن ، غوطه ور بودند !

اعضاء جدا شده مثل دست و پا و غیره و نیز بدنهای بدون اعضاء آنقدر جمع شده و روی هم ریخته بودند که هیچ نمیشد آنها را از هم تمیز داد ، حتی سپاهیان که مباشر چنین قتل عامی بودند ، از بخار خون زیاد ، فوق العاده در زحمت بودند !

مجاهدین صلیب ، باین قتل عام ابتدائی اکتفاء نکرده مجلسی تشکیل دادند ، و در آن تصمیم گرفتند که تمام سکنه بیت المقدس را اعم از مسلمانان و یهود و عیسویان فرقه های دیگر ، همه را از دم شمشیر بگذرانند ، و این قتل عام تا هشت روز ادامه داشت و بالاخره آدم زنده ای در این ناحیه باقی نگذاشتند .

صلیبیان ، محض تفریح و اینکه از کسالت و خستگی زحمات چند روزه قتل عام ، بیرون آیند ، بیک رشته افعال شنیعه و اعمال نفرت آور تنگینی دست زدند که حتی مورخین متعصب مسیحی آنرا تقبیح کرده اند ! ،^(۳)

(۱) عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن ص ۱۳۹-۱۳۸

(۲) جنگهای صلیبی از سری چه میدانم ص ۳۸

(۳) تاریخ تمدن اسلام و عرب ص ۴۱۰

همین نویسنده در مورد دیگر ، در مقام تقبیح اعمال شرم آور صلیبیان ، چنین میافزاید : « قبایح اعمال و کردار مجاهدین صلیب ، در تمام این لشکر کشیها حقیقتاً آنها را در ردیف درنده‌ترین و بیشعورترین وحشیهای روی زمین قرار داده بود... »^(۱)

خواننده محترم باید توجه داشته باشد جنایات و وحشیگریهاییکه از سپاه صلیب ، بر شمردیم ، تنها مربوط بجننگ اول صلیبی بوده و گرنه جنایات و سفاکیهاییکه صلیبیان ، در جنگهای بعدی مرتکب شده‌اند ، کمتر از فجایع گذشته نبوده و بقول گوستاولون : هرگاه مورخی بخواهد تمام آن فجایع را برشته تحریر دآورد ، دیگران می‌پندارند که آن مورخ ، نظر هجو و نسبتهای ناروا دارد ، نه بیان واقعیات !

مستشرق نامبرده پس از تشریح اعمال شرم آور صلیبیان ، اضافه میکند :

« سپاه صلیب ، پایه قساوت و بیرحمی و خونخواری را ابعائی رسانید که در غیر از مذهب یهود ، نظیر آنرا بین اهل هیچ مذهب نمیتوان پیدا کرد.

درست است که قبل از زمان جننگ صلیبی هم بازار بیرحمی و بی‌انصافی مذهبی رواج زیادی داشته ولی منتهی به سفاکی و خونریزی نشده بود ، لیکن در جریان جنگهای مزبور ، ظلم و جنایت مذهبی حقیقتاً بدرجه جنون ، رسیده بود !

کشیشان مسیحی تا آن حد بخونریزی عادت کرده بودند که با همه ، همان قساوت و جور را ابراز مینمودند که ابتداء در برابر کفار و بت پرستان ، معمول میداشتند اینان ، در مقابل يك تقصیر مختصر و کوچکی شدیدترین عقوبتها را روا میداشتند!

فاجعه قتل عام یهود و آلبیجوها و قتل عام فرقه مردوده و تمام خونریزی وحشیانه‌ای که در این مدت طولانی جریان ، داشت از آثار و نتایج جنگهای صلیبی ، بشمار می‌آیند »^(۲) .

گرچه ما فعلاً در صدد مقایسه منطق اسلام و روش زمامداران اسلامی با رفتار و آئین مسیحیت ، در مدارای بافرقه‌های مذهبی دیگر ، نیستیم ، ولی نقل این دو جمله

(۱) همان مصدر ص ۴۰۷

(۲) تمدن اسلام و عرب ص ۴۲۲

را از دونویسنده مسیحی ، در اینجا ضروری میدانیم :

« جان دیون پورت ، مینویسد : « وقتیکه صلاح الدین ، سلطان سوریه برای بار دوم این شهر را پس گرفت ، بعد از تسلیم شدن شهر ، حتی يك نفر کشته نشد ، و حداکثر ترحم را نسبت با سیران مسیحی ابراز کرد ، ^(۱) .

گوستاوا بون ، مینویسد : « رفتار صلیبیان ، با مردم بیت المقدس ، بکلی مخالف با آن رفتاری بود که عمر ، خلیفهٔ دوم ، در چند قرن پیش ، بانصارا و مردم آنجا نموده بود » ^(۲)



(۱) عند تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن ص ۱۳۹

(۲) تمدن اسلام و عرب ص ۲۰۹

﴿ فجایع ننگین مسیحیان ﴾

در

اسپانیا و اندلس !

در زمان خلافت ولید بن عبدالملك ، ارتش اسلام ، به فرماندهی برده آزاد شده‌ای بنام « طارق ابن زیاد » از تنگه‌ای که آفریقا و اروپا را بهم نزدیک میکند و از آن روز ، بنام تنگه « جبل الطارق » موسوم شده وارد سرزمینهای اسپانیا گردید و کشور حاصلخیز و زیبای مزبور را که بر اثر ظلم و ندانم کاری « رودریك » آخرین پادشاه سلسله « گوتها » بویرانهای تبدیل شده بود ، از چنگال جنایتکارانه « گوتها » نجات بخشید .

هنگامیکه ارتش نجات بخش ۱۲ هزار نفری اسلام ، در ۱۵ رجب سال ۹۲ هجری توانست با ابتکار خاصی ، قوای دولتی اسپانیا را که بالغ بر صد هزار نفر بودند منهزم کند ، با استقبال گرم و پرشور مردم اسپانیا مواجه گردید . لشکریان مسلمان ، بهر نقطه‌ای که قدم می‌گذازدند ، مردم آنها را با آغوش باز می‌پذیرفتند و برای آنها آب و آذوقه ، فراهم میکردند ، و سنگرهای خود را یکی پس از دیگری بنفع آنان ، خالی مینمودند . فلسفه این عمل نیز ، برای کسانی که از جنایات و ستمگریهای سلاطین «ویزیگوت» اطلاع درستی دارند ، بسی واضح و آشکار است .



رفتار مسلمانان با مردم اسپانیا ؟

خوب است رفتار مسلمانان را با مردم اسپانیا از قول دکتر گوستا لوبون مسیحی

بشنویم ، او مینویسد : « رفتار مسلمانها با مردم اندلس ، همان رفتاری بود که با اهالی مصر و شام نموده بودند ، اختیار اموال و معابد و قوانین آنها را بخودشان واگذار کرده و نیز آنها را مختار نمودند که زیر نظر حکومت حکام و قضات هم کیش خود ، باقی مانده مطابق شروط چندی ، سالیانه جزیه (مالیات سرانه) بدهند که مقدار آن ، در مورد امراء ، و اشراف يك دینار (۱۵ فرانك) و در عامه نصف دینار ، بوده است ، و آن شروط هم بقدری سبک و سهل و ساده بود که مردم ، همه آنها را بدون درنگ قبول نموده و جز يك عده ارباب ثروت و مالکین گردنکش ، دیگر برای مسلمین ، ضرورتی باقی نماند که با آنها مقابله کنند ، ^(۱) »

او در جای دیگر از کتابش ، اضافه میکند : (مسلمین ، در طول چند قرن ، کشور اندلس را از نظر علمی و مالی بکلی منقلب نموده و آن را تاج افتخاری بر سر اروپا قرار داده بودند . و این انقلاب ، نه تنها در مسائل علمی و مالی بلکه در اخلاق نیز بوده است .

آنها یکی از خصائل ذی قیمت و عالی شان انسانی را به نصاری آموختند و یا کوشش داشتند که بیاموزند و آن ، همزیستی یا تساهل مذهبی نسبت به ادیان اجنبی بوده است .

سلوك آنها با اقوام مغلوبه تا اینقدر ملایم بوده که رؤسای اساقفه اجازه داشتند برای خود ، مجالس مذهبی ، تشکیل دهند ، چنانکه در « اشبیلیه » در سال ۷۸۲ میلادی و در قرطبه سال ۸۵۲ میلادی ، مجالس تحقیق و بررسی مذهبی دائر کرده بودند ، از کلیساهای زیادی هم که در دوره حکومت اسلامی نباشد میتوان پی برد که آنها دیانت اقوام مغلوبه را تا چه حد احترام ، مینمودند ؟

عده زیادی از نصاری داخل دین اسلام شدند ، در صورتیکه برای اینکار ضرورتی در کار نبوده است .

در حکومت مسلمین ، نصاری و یهود ، در حقوق با مسلمین ، شریک و برابر

بوده و در دربار خلافت ، میتوانستند هر شغل و مقامی را دارا باشند ، (۱)



هشت قرن بعد !

در حدود هشت قرن ، یعنی از سال ۹۲ هجری تا ۸۹۸ که آخرین بقایای حکومت اسلامی ، وسیله « فردیناند » پادشاه « اراگون » از بین رفت ، مسلمانها در کشور زیبای اسپانیا حکومت میکردند و در این مدت ، بر اثر ابتکار و روح همزیستی مسالمت آمیز که با پیروان مذاهب دیگر داشتند ، توانستند : تمدنی پدید آورند که نه تنها در حد خود بی نظیر و نمونه بوده است بلکه بنا بر اقرار بسیاری از اندیشمندان ، جنبش فرهنگی و فکری اروپا مرهون آشنائی با تمدن بی نظیر مسلمین است که از دروازه اندلس ، به اروپا راه یافته است .

ولی از زمانیکه آخرین پادشاه « بنی نصر » یعنی : « ابو عبدالله محمد بن علی » طبق تصمیم نهائی يك شوراى عالی مسیحی از « غرناطه » تبعید گردید و کشور متمدن اسپانیا رسماً بدست مسیحیان افتاد ، مملکت ، رو بویرانی و اضمحلال نهاد و فلسفه آنرا نیز بایستی در نداشتن روح ابتکار حکومت و خوش رفتاری نکردنش با ساکنان مسلمان آن منطقه دانست !

رفتاری را که مسیحیان ، با مردم اسپانیا و مسلمین آن سامان ، بعد از فتح آنجا کردند ، کاملاً عکس آن رفتاری بوده که مسلمین هنگام فتح اندلس با مردم آن سامان ، از خود نشان داده بودند .

گوستاولوبون ، مستشرق معروف ، چنین مینویسد : « نصاری وقتیکه آخرین پایتخت اسلامی اسپانیا یعنی غرناطه را بتصرف خود در آوردند ، تمام تساهل مذهبی یا همدردیهایى را که اعراب ، در طول مدت چندین قرن ، نسبت بآنها نشان ، داده بودند

یکدفعه از نظر محو ساختد و با وجود معاهدات و قرارداد های عذیده در نهایت درجهٔ قساوت و بیرحمی با ایشان سلوک ، نمودند !

دربارهٔ رفتار با آنان ، دو نظریهٔ ۲ برآز شد ، نظریهٔ اول از طرف کشیشها بود که می گفتند: تمام افراد مسلمین بدون استثناء از مرد وزن و پیرو جوان ، حتی اطفال نوس ، باید کشته شوند !

نظریهٔ دوم ، از طرف عوام مردم بود که از حکومت وقت خواستند مسلمانان را تماماً از مملکت خارج نمایند .

فلیپ دوم پادشاه وقت ، برای آنکه به نظریهٔ هردو دسته عمل کرده باشد ، در سال ۱۶۱۵ میلادی ، دستور داد : مسلمانان را از مملکت بیرون کنند !

ولی این فرمان تحت شرایطی بانجام رسید که در نتیجه سه ربع مسلمانان ، قبل از آنکه از اسپانیا خارج شوند ، بقتل رسیدند ! (۱)

همین نویسنده در جای دیگر از کتابش . اضافه میکند : « فردیناند ، مطابق معاهده‌ای که با مسلمین ، بسته بود ، در مذهب و زبان ، به آنها آزادی داد ، لیکن از ۱۴۹۹ میلادی بنای تعدی و جور را گذاشت و آنها را به جبر و عنف ، مسیحی مینمود و بعد به بهانه اینکه مسیحی نیستند همه را بدیوان عدالت مقدس مذهبی که برای مجازات اشخاص مشکوک ، تشکیل یافته بود ، سپردند و محکمهٔ مزبور تا حدیکه ممکن بود آنان را در آتش سوزانید و چون این عمل بکنندی پیش میرفت و صدها هزار اشخاص را سوزاندن ، کاری بس مشکل بود ، لذا شق دیگر که اخراج مسلمین از کشور بود ، در نظر گرفته شد .

اسقف اعظم طلیطله که رئیس محکمهٔ مقدس فوق بوده ، رأی داد که تمام

مسلمانان را با زن و بچه از دم شمشیر بگذرانند !

راهبی « بلدا » نام از اسقف اعظم ، قدمی جلوتر گذاشت و از روی اینکه اعراب

مسلمان حقیقتاً مسیحی نشده‌اند ، رأی داد که تمام اعراب را بلا استثناء (مسیحی و

مسلمان) بقتل برسانند ۱۱

آنکاه دربارهٔ اخراج مسلمانان ، چنین نقل میکند : « بلدا راهب مزبور ، با نهایت مسرت و خوشی ذکر میکند که سه قسمت این جمعیت ، در اثنای راه بقتل رسیدند و مخصوصاً در یکی از این مهاجرتها که در آن ، یکصد و چهل هزار نفر مسلمان ، بطرف آفریقا می‌رفتند ، یکصد هزار نفر مقتول شدند ، در ظرف چند ماهی زیاده از یک میلیون مسلمان از اندلس خارج گردیدند و مطابق تخمینی که در این باب از « سدیلو » و اکثر مورخین بعمل آمده است ، از ابتدای فتح « فردیناند » تا زمان اخراج مسلمین از اندلس ، سه میلیون از عدهٔ رعایای کشور کاسته شده است ؛ و البته بعد از یک چنین قتل‌عامی واقعهٔ « سن بارتلمی » را یکی از وقایع عادی و کوچک باید بشمار آورد و شاید تا کنون هیچک از بیرحمترین و وحشتیترین کشور گیران عالم ، دامن خود را به چنین لکه قتل‌عامی نیالوده است ! »^(۱)



جنایات باور نکردنی !

مسیحیان بشر دوست ! بعد از آنکه کشور اسپانیا را تصاحب کردند ، مساجد مسلمین را تبدیل به کلیسا نمودند ، آزادی در اقامهٔ شعائر دینی را از مسلمانان ، سلب و قبرستان آنان را خراب کردند ، آنان را از استحمام و نظافت که یک امر ضروری است ، منع کرده حمامهای آنان را ویران نمودند !^(۲)

آنها را مجبور می‌کردند : از آئین و زبان خود دست بکشند و گرنه محکوم

بمرگ میشدند !

در سال ۱۴۸۱ در حدود سه هزار نفر را بحکم محکمهٔ تفتیش عقائد سوزانیدند

(۱) تمدن اسلام و عرب ص ۳۳۸

(۲) عظمت مسلمین در اسپانیا ص ۲۴۳

و ۱۳ هزار نفر را به مجازاتهای دیگر رسانیدند! «کریمنس» اسقف اعظم طلیطله کتابخانه بزرگ غرناطه را که دارای ۸۰۰۰۰ جلد کتاب بوده آتش زد و همه را یکجا سوزانید:

«جان دیون پورت» در باره جنایات شرم آور مسیحیان اسپانیا مینویسد: «کیست که بر فقدان آخرین بقایای آثار جوانمردی یعنی: سقوط امپراطوری اسلام در اسپانیا، سوگواری نکرده باشد؟! کیست که فضای سینه‌اش، نسبت بآن ملت شجاع و سخاوتمند، مملو از تمجید و تکریم، نباشد؟!»

همان ملتی که در طول هشتصد سال حکومت بر اسپانیا حتی تاریخ نویسان مخالفان، نتوانستند کوچکترین نمونه‌ای از ظلم و ستمگری راجع بآنها بنویسند. کیست که از تحریکات دستگاه مسیحیت، خجالت زده نشده باشد؟! مقصود همان تحریکاتی است که در نتیجه آن، قوای داخلی بر اثر تعصب عنیف و ستمگریهای شیطانی، علیه مسلمین بهیجان آمدند و چنان مظالمی مرتکب شدند، آنهم نسبت بکسانی که درباره این جمعیت یعنی اسپانیاییها نهمه انسانیت و حمایت، ابراز کرده بودند؟! (۱).

گرچه نقشه‌های خائنانه و اعمال شرم‌آور مسیحیان، حکومت چندساله مسلمین را در اسپانیا از بین برد، ولی دود این خرابکاری در درجه دوم بجشم خود اروپای مسیحی رفت زیرا طبق گفته «اناتول فرانس» حمله و وحشیهای شمال اروپا بر اسپانیا و نابود کردن حکومت و دستگاه علمی اسلامی اقلا پانصد سال اروپا را از ترقیبات علمی و نسانس، عقب انداخت! (۲).

﴿ پیدایش فکر همزیستی مذهبی ﴾

در

اروپا و غرب ؟!

بطوریکه در مباحث گذشته دیدیم ، بشریت ، همواره بخاطر تعصبات مذهبی گرفتار کشمکشها ، خونریزیها ، خشونتها و وحشیگریها بوده ، بیروان هر آئینی به بهانه اینکه دیگران ، از نظر عقیده و مرام با آنها مخالفند و دارای مسلك و مذهب جداگانه‌ای هستند به آنها حمله برده کشتارها و فجایع ننگینی بیاریا آوردند !

همین انگیزه سبب شد که پادشاهان و امپراطورانی مانند « دمیسین » در اواخر قرن اول میلادی و « دیوکلسین » در سال ۳۰۳ میلادی و « ذونواس » در قرن ششم میلادی اقدامات خشونت آمیزی برای از بین بردن مسیحیان و محو کردن آثار مذهبی آنان نموده آزادی مذهبی را بطور کلی از آنان ، سلب نمایند !

و نیز ، همین عامل ، باعث شد : هنگامیکه مسیحیت ، بقدرت رسید ، یهودیان و مسلمین ، و چه بسا همکیشان خود را که در بعضی از جزئیات مذهبی با آنها مخالفت داشتند ، مانند « ارتدوکس ها » و « پروتستانها » ناآبجا که میتوانستند و شرائط زمانی و مکانی اجازه میداد ، مورد شکنجه و آزار قرار داده و گاهی دست به قتل عام آنها بزنند !

جنگهای صلیبی ، کشتار بیرحمانه و شکنجه های غیر انسانی مردم اسپانیا ، کشمکشها و زد و خورد های خونین ، با « مرتدین آلبی » که میگفتند : « هرکس میتواند انجیل را بمیل خود ، تفسیر کند » در قرن سیزدهم میلادی ، تشکیل محاکم تفتیش عقائد ، در قرون وسطی و محکوم کردن در حدود پنج میلیون نفر بمرگ ، در این محاکم ، پیدایش هشت فقره جنگهای مذهبی ، و از آن جمله واقعه معروف « سن بار تلمی »

و صدها نظائر اینگونه اعمال شرم آور ، نیز از همین تعصبات غلط مذهبی ارباب کلیسا سرچشمه گرفته است !

اینهمه فجایع ننگین که از تعصبات نادرست مذهبی ، در طول تاریخ ، پدید آمده زمینه را برای پیدایش فکر « همزیستی مذهبی » در اروپا و غرب ، پدید آورد و متفکرینی مانند « جان لاک » و « ژان ژاک روسو » و « منتسکیو » و « ولتر » از آن ، جانبداری سختی نمودند تا در سال ۱۷۸۹ یعنی سال انقلاب کبیر فرانسه در « اعلان حقوق بشر » صریحاً ذکر شد که : « عقائد مردم ، حتی عقیده مذهبی آزاد است مگر اینکه اظهار عقائد مزبور ، موجب اختلال نظاماتی بشود که قانون ، مقرر داشته است » .

و چون این آزادی ، قدرت کلیسا را بشدت تهدید میکرد و دیگر بازارپاپ‌ها و پدران روحانی ، نمیتوانست آن رونق سابق را داشته باشد ، از این جهت در سال ۱۸۳۲ پاپ « گریگوار شانزدهم » طی بیانیه‌ای شدیداً آزادی نشر عقائد مذهبی را مورد حمله قرارداد ، ولی دیگر کار از این کارها گذشته گوش مردم بدهکار این حرفها نبود و بالاخره در سال ۱۹۴۸ تنظیم کنندگان « اعلامیه جهانی حقوق بشر » در ماده هجدهم آن ، آزادی مذهبی بمعنی نامحدود و مطلق آنرا چنین بیان کرده‌اند : « هر کس حق دارد که از آزادی فکر ، وجدان ، و مذهب ، بهره‌مند شود . این حق متضمن آزادی تغییر مذهب یا عقیده و همچنین متضمن آزادی اظهار عقیده و ایمان ، میباشد ، و نیز شامل تعلیمات مذهبی و اجرای مراسم دینی است . هر کس میتواند از این حقوق ، منفرداً یا مجتمعاً ، بطور خصوصی یا بطور عمومی برخوردار باشد » .

گرچه هنوز هم رهبران مسیحی در بعضی از مناطق جهان ، از تضعیف اسلام و نبرد علیه آن ، دست نکشیده تا آنجا که برایشان مقدور باشد ، از پیشرفت و نفوذ آن ، جلوگیری بعمل می‌آورند !^(۱)

(۱) در این زمینه مراجعه شود بکتابهای : التبشیر و الاستعمار - نقشه‌های استعمار

ولی بطور کلی ، آزادی مذهبی ، در قانون اساسی بسیاری از کشورهای جهان آمده و از اصول « حقوق بشر » و ارکان « دموکراسی غربی » بشمار میرود .
اینک وقت آن رسیده که اصل « آزادی مذهبی » را آنطور که اسلام ، پذیرفته است ، مورد بررسی و تجزیه و تحلیل ، قراردهیم ^(۱)



(۱) و ما در این بحثها از سلسله مقالات دوست دانشمند و همفکر ما جناب آقای شهبستری در سال نهم و دهم مجلهٔ مکتب اسلام ، نیز ، استفاده نموده ایم .

﴿ اسلام و همزیستی مذهبی ؟ ﴾

اگر فکر « همزیستی مذهبی » پس از گذشت قرن‌ها و تلاش پی‌گیر مردان از خود گذشته و متفکر ، در اروپا به مرحله عمل ، در آمده و برای آن سامان ، ارمغان تازه‌ای بشمار میرود ، برای مسلمانان ، يك دستور كاملاً ساده دینی است كه چهارده قرن قبل ، باصراحت اعلام شده و زمامداران اسلام و آحاد مسلمین ، در تحقق بخشیدن آن از هیچگونه فداکاری دریغ نورزیده‌اند .

كسیكه بامتون اصیل ومدارك دست اول اسلامی وتاریخ پر از فراز و نشیب آن ، آشنائی درستی داشته باشد ، بخوبی میداند كه اسلام ، نه تنها به پیروان مذاهب آسمانی ، حق حیات میدهد ونسبت به آنان ، كوچكترین اهانت وتحقیر را روا نمیدارد ، بلكه خود را موظف میداند كه در قلمرو حكومت خویش ، از آنان ، حمایت كند و وسائل رفاه و آسایش آنان را بنحو شایسته‌ای فراهم سازد .

بنابر این ، روش اسلام ، در برابر ادیانكه جنبه آسمانی آنها محفوظ است و از منبع درستی سرچشمه گرفته‌اند (نه هر نوع عقیده خرافی و پندار غلط و آداب و رسوم كهین كه از پیشینیان ، بمیراث مانده و با دست سیاست واغراض سوء آن را پدید آورده و نام مذهب و دین ، بخود گرفته است) تنها آزادی بخشیدن و رسمیت دادن نیست ، بلكه روشی است كه باید نام آنرا « حمایت و سرپرستی » گذاشت .

برای آنكه با حقیقت این امر ، آشنا شویم ، لازم است متون و مدارك دست اول اسلامی وتواریخ زنده آنرا مورد مطالعه وبررسی قرار دهیم ، تا ببینیم كه : اسلام چگونه فكر همزیستی مذهبی را در قلمرو حكومت خود ، عملی می‌سازد ؟

﴿ اسلام و آزادی عقیده ؟ ﴾

اسلام ، برای عملی ساختن اصل « همزیستی مذهبی » از راههای مختلفی وارد شده که ذیلاً به برخی از آنها اشاره میشود :



۱- اکراه و اجبار ، در اعتقادات قلبی راه ندارد .

عقائد قلبی و معتقدات مذهبی اشخاص، روی علل و مقدمات خاصی بوجود میآید طرز ساختمان جسمی و ترکیبات بدنی ، شرائط زمانی و مکانی زندگی افراد ، نحوه تغذیه و تعلیم و تربیت ، و صدها عوامل دیگر ، هر کدام به نوبه خود ، در بوجود آوردن افکار و عقائد و مرامهای گوناگون ، اثرات غیر قابل انکاری دارند و برای تغییر دادن ، آن ، بایستی از همان طرق طبیعی یعنی راه منطق و استدلال و تعلیم و تربیت ، وارد شد ، نه اجبار و اکراه و فشار .

زیرا اکراه و اجبار نمیتواند عقائدی را که روی علل خاصی در حوزه فکر انسان ، پدید آمده از بین ببرد . و بعبارت دیگر طبیعت اعتقادات قلبی ، طوری است که اکراه و اجبار ، بر نمیدارد ، نهایت چیزی که از آن ، حاصل میشود ، ازدیاد روح عداوت و تقویت کمپلکسها و عقدهها است که در صورت از بین رفتن موانع ، خطرات جبران ناپذیر و عکس العملهای خطرناکی بدنبال دارد .

قرآن شریف ، در چند آیه به این حقیقت تصریح میکند :

لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی ، یعنی : در دین اکراه و

اجبار نیست ، زیرا راه سعادت و کمال ، از گمراهی و ضلالت ، باز شناخته شده است^(۱) .

ولو شاء ربك لآمن من في الارض كلهم جميعاً افانت تكره الناس حتى يكونوا مؤمنين یعنی: اگر پروردگارت بخواهد، همگی مردم روی زمین، ایمان می‌آورند، آیا تو برای آنکه مردم، ایمان بیاورند، می‌خواهی آنان را مجبور کنی؟^(۱). خداوند، در تعقیب همین منظور، در آیات چندی به پیغمبرش دستور میدهد که تو برای نشان دادن راه حق از باطل، و ارشاد خلق، آمده‌ای نه بمنظور در فشار قرار دادن مردم و اجبار و اکراه آنان.

تو وظیفه داری ب مردم بگوئی: «راه است و چاه و دیده بینا و آفتاب، تا آدمی نگاه کند پیش‌بای خویش» اما اگر با اینحال، از ارشاد و هدایت تو سرباز زدند، دیگر بتو مربوط نیست، غصه آنان را هم مخور، «بگذار تا بیفتند و بینند سزای خویش» اینک بآیات زیر توجه فرمائید:

وقل الحق من ربكم فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر انا اعتدنا للكافرين نارا (۲) یعنی: و بگو این حق از پروردگار شماست هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد منکر شود که ما برای ستمکاران آتشی فراهم کرده‌ایم.

نحن اعلم بما يقولون و ما انت عليهم بجبار فذكر بالقرآن من يخاف وعيد (۳) یعنی: ما آنچه که کفار می‌گویند، دانائیم، لیکن تو نسبت بآنها جبار و در فشار قرار دهنده نیستی، پس هر که را که از اعلام خطر ما بترسد، با قرآن، بندش ده.

فذكر انما انت مذكر، لست عليهم بمصيطر (۴) یعنی: تذکره بده، و وظیفه تو تنها تذکر است، تو بر آنها حق اجبار و اجبار نداری.

(۱) سوره یونس آیه ۹۹

(۲) سوره کهف آیه ۲۹

(۳) سوره ق آیه ۴۵

(۴) سوره غاشیه آیه ۲۲

و در سوره انعام نیز میفرماید: «قد جائکم بصائر من ربکم فمن ابصر فلنفسه و من عمی فعلیها و ما انا علیکم بحفیظ یعنی: از جانب پروردگار شما شواهد و دلائلی برای یافتن حق بسوی شما آمده است، پس هر که در پرتو این شواهد و دلائل، حق را به بیند، بنفع خویش دیده و هر که از دیدن آن، دیده بر بندد، بزیان خود کوشیده است و من مراقب اعمال و مسئول افعال شما نیستم» (۱).

و در سوره یونس میفرماید، «وان کذبوک فقل لی عملی ولکم عملکم انتم بریئون مما عمل و انا بریء مما تعملون یعنی: اگر ترا تکذیب کردند، بگو: عمل من خاص من است و عمل شما خاص شما است شما از عملی که من میکنم بیزارید و من نیز از اعمالی که شما میکنید، بیزارم» (۲).

و در سوره شوری نیز میفرماید: «و برای برقراری وحدت کلمه، دعوت کن و چنانکه فرمات داده‌اند، استوار باش و از هوسهایشان پیروی مکن، و بگو بهر کتابی که خدا نازل کرده است ایمان دارم، و فرمان یافته‌ام که میان شما عدالت کنم، خدای یکتا پروردگار ما و پروردگار شما است، اعمال ما خاص ما است، و اعمال شما خاص شما است، خصومتی میان ما و شما نیست، خدا ما و شما را جمع خواهد کرد، و سرانجام، سوی او است»

اسلام هیچگاه پیروان ادیان دیگر را مجبور نمی‌کند که از آئین خود دست کشیده جزء پیروان اسلام، درآیند بلکه بآنها آزادی میدهد تا در باره دین درست بیاندیشند: «قل اتحاجوننا فی الله وهوربنا و ربکم و لنا اعمالنا و لکم اعمالکم و نحن له مخلصون؟» (۳) بگو آیا در باره خدای یکتا با ما مجادله میکنید؟ او پروردگار ما و شما است، اعمال ما خاص ما است و اعمال شما خاص شما است و ما اخلاصمندان اوئیم».

(۱) سوره انعام آیه ۱۰۲

(۲) سوره یونس آیه ۲۱

(۳) شوری آیه ۱۵

(۴) بقره آیه ۱۳۹

و در سوره آل عمران ، در همین زمینه میفرماید : فان حاجوك فقل اسلمت

وجهی لله ومن اتبعن فقل للذین اوتوا الكتاب والامیین أسلمتم فان اسلموا
فقد اهدوا و ان تولوا فانما علیك البلاغ والله بصیر بالعباد (۱) اگر با تو

مواجه کردند ، بگو من روی خود و پیروانم را بخدا تسلیم کرده‌ام و به اهل کتاب و
مشرکین بگو : آیا اسلام آورده‌اید ؟ اگر اسلام آورده‌اند ، هدایت یافته‌اند ، و اگر
پشت کردند ، تو بوظیفه تبلیغی خود عمل کرده ، خدا بندگان را می بیند .

و در سوره مائده وظیفه رسالت و پیامبری را اینطور خلاصه میکند : « وما

علی الرسول الا البلاغ والله یعلم ما تبدون و ما تکتُمون (۲) وظیفه پیغمبر ،
جز تبلیغ و ارشاد نیست ، خدا آنچه را که آشکار کنید و یا نهان دارید میداند .

و در جای دیگر میفرماید : « و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و ائمه من بعده اولی الامر

تولیتهم فاعلموا انما علی رسولنا البلاغ المبین (۳) فرمان خدا و پیغمبرش را
اطاعت کنید و از نافرمانی بر حذر باشید ، اگر پشت کردید ، بدانید وظیفه پیغمبرها
جز تبلیغ آشکار و روشن چیز دیگر نیست .

و در سوره شوری نیز میفرماید ، « فان اعرضوا فما ارسلناک علیهم حفیظا » (۴)

اگر از تو رو بر گردانند ، ما ترا بر آنها نگهبان و مسئول اعمالشان ، قرار نداده‌ایم .
باید توجه داشت که : قرآن مجید ، نمیگوید : چنانچه کفار ، گوش بحرف
پیغمبر ندادند ، وظیفه او اجبار و اکراه آنان ، و یا اعدام و نابودی آنان است ، بلکه
میگوید : وظیفه او جز تبلیغ روشن و ارشاد واقعی ، چیز دیگر نیست .

این نوع آیات ، درست همان روش تفتیش عقائد ، و در فشار قرار دادن پیروان

(۱) آل عمران آیه ۲۰

(۲) مائده آیه ۹۹

(۳) مائده آیه ۹۲

(۴) شوری آیه ۴۸

ادیان را بمنظور تغییر عقیده قلبی آنان که در میان ارباب کلیسا و پیروان مذاهب دیگر، رواج داشته و عامل آنهمه وحشیگریها و خونریزیها گردیده است، تقبیح میکند، و صریحاً اعلام میدارد که این نوع فشارها هرگز نمیتواند افکار و عقائدی را که روی علل خاصی در افراد، پدید آمده است، تغییر دهد.

و لذا نه پیغمبر و نه دیگر آحاد مسلمین، حق ندارند، این راه غلط و غیر عاقلانه را انتخاب نمایند، وظیفه آنها تنها روشن کردن حقائق و ارشاد خلق است.



۲ - بحث و مناظره بر اساس منطق و استدلال

اسلام، در عین آنکه عقائد پیروان ادیان آسمانی را محترم می‌شمارد، قسمتی از محتویات مذهب آنان را نادرست و غیر منطقی میداند و لذا به پیروانش دستور میدهد: در مقام ارشاد و هدایت آنان، برآیند، لیکن هنگام بحث و مناظره با آنان سعی کنند گفتارشان بر اساس منطق و استدلال و قانع کردن وجدان آنان، استوار باشد، نه جار و جنجال و خشونت ناشی از تعصبات بیجا.

ولا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتي هي احسن (۱) با اهل کتاب، جز با

بهترین و مؤثرترین روشها بحث و مناظره نکنید ...

ادع الی سبیل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتي هي

احسن^(۲) مردم را تنها از راه برهان و دلیل روشن و پند و نصیحت نیکو بسوی خدایت دعوت کن، و با آنان با نیکوترین روش، به بحث و مناظره بپرداز.

بدیهی است بحث و مناظره‌ای که بر اساس منطق و اقناع وجدان نباشد و با ارباب و تهدید و خشونت و تعصبات نابجای دینی همراه باشد، چنین مناظره‌ای بجای آنکه

(۱) سوره عنکبوت آیه ۴۶

(۲) سوره نحل آیه ۱۲۵

مردم را از انحراف فکری و مذهبی نجات بخشد ، روح دشمنی و کینه توزی را زیادتیر میکند و لذا اسلام این راه را برای همیشه ترك گفته است .



۳ - کلیه ادیان آسمانی ، کلاسهای يك مدرسه اند .

اسلام ، در مقابل پیروان مذاهب دیگر که خود را « ملت برگزیده خدا » ، بهشت و نعمتهای آن را مخصوص بخود میدانند ، و ملتهای دیگر را بحساب نیاورده و بهیچ می شمارند ، معتقد است : کلیه ادیان آسمانی کلاسهای يك مدرسه و حلقه های يك سلسله اند و آئین همه آنها اسلام بوده ، برتری و برگزیدگی جز در ایمان درست و عمل صالح ، میسر نیست .

« گویند : یهودی یا نصرانی شوید ، تا هدایت یابید ، بگو : ما از آئین ابراهیم که آئینی معتدل و خود او نیز از مشرکان نبوده پیروی میکنم ، بگوئید : ما بخدا و آنچه که بما نازل شده و آنچه که بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان او نازل گشته و آنچه که به موسی و عیسی عطا شده و آنچه که بسایر پیغمبران از طرف پروردگارشان عطا شده است ، ایمان آوردیم ، و ما میان هیچکدام از ایشان ، فرقی نمی گذاریم ، و در مقابل او تسلیم و مطیعیم » (۱)

و در جای دیگر تصریح میکند : « ان الدین عند الله الاسلام و ما اختلف

الذین اتوا الكتاب الا من بعد ما جائهم العلم بغیا بینهم (۲) - دین پسندیده

(۱) وقالوا کونوا هودا و نصاری تهتدوا قل بل ملة ابراهیم حنیفاً و ما کان من المشرکین قولوا آمنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل الی ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط و ما اوتی موسی و عیسی و ما اوتی النبیون من ربهم لانفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون (سوره بقره آیه ۱۳۵) .

(۲) آل عمران آیه ۱۹ .

نزد خدا اسلام است ، اهل کتاب ، دربارهٔ دین واقعی اختلاف نکردند ، مگر از روی دانش و ستم بر یکدیگر .

این دو آیه بخوبی تصریح میکند که دین واقعی در جمیع دورانهای یکی و موسوم باسلام بوده است . این اختلافات و ادعای برگزیدگی قومی بر قومی دیگر ، فقط روی اغراض سوء و هوسهای شیطانی پدید آمده و از درجهٔ اعتبار ساقط است .

اسلام ، در تأیید همین حقیقت ، افکار غرور آمیز و عقائد ناشی از تعصب ملت یهود و نصاری را که معتقد بودند : تنها خود آنها ملت برگزیدهٔ خداوندند و با مقام الهی رابطهٔ غیر قابل زوال ، دارند ، و پیروان مذاهب دیگر ، محکوم به تبعیت از آنان و تسلیم در برابر آنانند . شدیداً مورد انتقاد قرار میدهد و تصریح میکند که : اسلام طرفدار اسم بی مسمی نیست ، اسلام خود را با اسم «یهودی» و « نصرانی» و « صابئی ، » و « مجوس » و « اسلام » دلخوش نمیکند ، او طرفدار واقعتاً است حقیقت دینداری هم ، جز درسایهٔ ایمان درست نسبت بخدا و روز قیامت و عمل شایسته پیدا نمیشود .

« یهود و نصارا گفتند : ما پسران خدا و دوستان برگزیدهٔ او هستیم ! (ای پیامبر) بگو : اگر چنین است پس چرا خدا بخاطر گناهاتان ، شما را عذاب میکند ، شما دولت هم ، مانند دیگران ، افرادی از انسانهای مخلوق هستید خداوند آنکه را بخواهد می بخشد و آنرا که بخواهد عذاب میکند سلطنت مطلق آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست ، مخصوص خدا است ، بازگشت همهٔ موجودات ، بسوی اوست ،^(۱) و در سورهٔ بقره ، در مقام رد عقائد خرافی یهود و نصاری چنین میگوید: گفتند هیچکس بجز یهودیان و مسیحیان ، در بهشت الهی وارد نمیشود ؛ این پندارها و

(۱) وقالت اليهود والنصارى نحن ابناء الله و احبائه قل فلم يذبكم بذنوبكم بل انتم

بشر ممن خلق ، ينفر لمن يشاء و يعذب من يشاء و الله ملك السموات و الارض و ما بينهما و اليه المصير (سورة مائده آية ۱۸)

ساخته های فکر آنان است ، (ای پیامبر) بگو : دلیل و برهانتان را بر این سخن ، بیاورید ، اگر راست میگویند ، آری هرآنکه با سراسر وجود خود ، در برابر خدا تسلیم شود و نیکو کار باشد ، پاداش نیک او در پیشگاه پروردگارش است ، اینان ، هیچگونه ترسی ندارند ، و هیچ اندوهی برایشان نیست « (۱)

و در باره اینکه اسلام ، تنها طرفدار اسم نیست بلکه طرفدار واقعیت است چنین میگوید : ان الذین آمنوا والذین هادوا والنصارى والصابئين من آمن بالله و اليوم الاخر و عمل صالحا فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف عليهم و لا هم يحزنون . کسانی که باین دیانت گرویده اند ، (مسلمان شده اند) و کسانی که یهودی و نصرانی و صابئی شده اند ، هر کدام که ایمان بخدا و روز قیامت آورده و عمل صالحی انجام داده اند ، مزد ایشان نزد پروردگارشان ، محفوظ است ، اینان هیچگونه ترسی ندارند ، و هیچ اندوهی برایشان نیست « (۲)

پر واضح است که این طرز فکر ، تعصبات سیاه مذهبی و حس برتری جوئی غلط پیروان مذاهب را نسبت یکدیگر ، از بین میبرد و روح همزیستی مسالمت آمیز را در پیروان ادیان ، پدید میآورد و آنان را بجای تفاخرات بیجا و داشتن افکار غرور آمیز ، به واقعیت ایمان بخدا و روز جزا و رفتار شایسته که تمام پیغمبران ، مردم را بدان دعوت مینمودند ، ترغیب و تحریر مینماید (۳)

(۱) وقالوا لن يدخل الجنة الا من كان هودا او نصارى تلك امانتهم قل هاتوا برهانكم ان كنتم صادقين بلى من اسلم وجهه لله و هو محسن فله اجره عند ربه و لا خوف عليهم و لا هم يحزنون (سوره بقره آیات ۱۱۲ - ۱۱۱) .

(۲) سوره بقره آیه ۶۲ .

(۳) برخی پنداشته اند که آیه فوق و نظائرش ، اعمال پیروان مذاهب دیگر را صحیح میدانند و معتقد است : یهود ، نصاری ، مجوس ، صابئی و . . . در صورتیکه بخدا و قیامت مؤمن ، و باعمال نیکو و شایسته عامل باشند ، رستگار خواهند بود .

ولی طبق بیان بالا این نوع آیات ، در پاسخ افکار غرور آمیز یهود و نصاری است ←

۴ - زندگی بر اساس نیکی و عدالت

اسلام ، صرف نظر از راه‌های گذشته که درس همزیستی مسالمت آمیز را به پیروان خود می‌آموخت ، در موضوع چگونگی روابط و رفتار مسلمانان ، با توده‌های غیر مسلمان ، تصریح میکند که : نه تنها نباید با نظر بغض و کینه و دشمنی به پیروان مذاهب دیگر ، نگرست ، بلکه باید آنها را مورد احسان و محبت قرار داد :

« لاینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین ولم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم وتقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین انما ینهاکم الله عن الذین قاتلوکم فی الدین و اخرجوکم من دیارکم و ظاهروا علی اخرجکم خداوند شما را از نیکی و احسان با افراد غیر مسلمانی که در امر دین . با شما نجنکیده و از سرزمینتان بیروتان ، نکرده‌اند ، منع نمی‌کند ، خدا انصاف گران را دوست میدارد خدا تنها از دوستی با کسانی منع میکند که بخاطر دینتان ، با شما جنکیده‌اند و شما را از سرزمینتان بیرون رانده و در بیرون کردنتان ، از همدیگر ، پشتیبانی کرده‌اند ... » (۱) .

خداوند ، در این آیات ، از احسان و عدالت ، نسبت به افراد غیر مسلمان ،

→ که خود را ملت برگزیده خدا ، بهشت و نعمتهای آنرا مخصوص بخود می‌پنداشتند و دیگران را بحساب نمی‌آوردند .

قرآن می‌خواهد بآنان بگوید که : در پیشگاه خدا اسم خریدار ندارد ، واقعیت لازم است ، آن واقعیت عبارت از : ایمان بخدا و قیامت و انجام اعمال شایسته است . و این اصول سه گانه جز در سایه دین محمد که از هر گونه تعریف و دستبرد دشمنان ، محفوظ است ، پیدا نمیشود ، خدا پرستی ، و انجام شناسی و رفتار پیروان مذاهب دیگر ، آمیخته ، با شرک و انحراف است (برای فهم درست این آیه همانطور که آورده‌ایم مراجعه شود به تفسیر المیزان ج ۱) .

ستایش میکند، تنها دوستی با مردمی را منع میکند که با مسلمانان، سرستیز و مخالفت دارند و این دشمنی را بصورت تجاوز آشکار و یا خیانت پنهان. ابراز میدارند.

بدیهی است که دوستی با چنین مردمی جز تیشه بریشه اسلام زدن، و بنیان این آئین مقدس را منهدم کردن، ثمره دیگری نخواهد داشت.

و از این رویچگاه نباید انتظار داشت که اسلام، چنین مودتی را تصدیق نماید



گفتاری از زمامداران اسلامی

سفارشهای اکیدی از پیامبر اسلام، و دیگر از زمامداران اسلامی، در باره زندگی مسالمت آمیز مسلمین با پیروان مذاهب دیگر رسیده که همه آنها همان روح همزیستی مذهبی را که قرآن، در پیروان خود دمیده است، تأکید میکند. و ما اکنون نمونه‌هایی از آن سفارشات را در اینجا می‌آوریم:

پیغمبر اسلام فرمود: «من آذی ذمياً فانا خصمه و من كنت خصمه خصمته یوم القیامة» هر کسی اهل زمه را اذیت کند، دشمن او خواهم بود و هر کسی دشمنش باشم، روز قیامت، دشمنم را نسبت با او آشکار خواهم نمود^(۱).

و نیز از آنحضرت نقل شده است که فرمود: «من ظلم معاهدا و کلفه فوق طاقته فانا خصمه یوم القیامة» هر کسی بیکی از معاهدین اسلام، ستم روا دارد و بالاتر از طاقت او تکلیفی بر او تحمیل کند، در روز قیامت من خودم، دشمن او خواهم بود^(۲).

و نیز فرموده است: «من آذی ذمياً فقد آذانی» هر کسی اهل زمه را اذیت کند، مرا اذیت کرده است^(۳).

و باز از آنحضرت است که فرمود: «من قذف ذمياً حدله يوم القيامة بسياط من نار - هر کس بیروان مذاهب دیگر را که در زمه خدا قرار دارند، تهمت بزند، در روز قیامت با تازیانه‌های آتشین، مجازات خواهد شد» (۱).

و باز از آنحضرت نقل شده است که: «من ظلم معاهدا او انتقصه حقه او کلفه فوق طاقته او اخذ منه شيئاً بغير طيب نفس، فانا حجيجه يوم القيامة - هر کسی به هم‌بیمانی از غیر مسلمین، ستم کند، یا حقش را تضییع نماید، یا بالاتر از طاقتش تکلیفی بر او تحمیل کند، یا چیزی بدون رضایتش از او بگیرد، من در روز قیامت با او مواجه خواهم کرد» (۲).

علی عليه السلام، در ضمن فرمانیکه به مالک اشتر استاندارش در مصر، صادر فرمود در باره مردم آن سامان که در حدود پانزده میلیون نشان مسیحی و غیر مسلمان بودند، چنین تصریح میکند: «ولا تكونن عليهم سبعا ضاريا تغتنم اكلهم فانهم صنفان: اما اخ لك في الدين او نظير لك في الخلق فاعطهم من عفوك و صفحك مثل الذي تحب ان يعطيك الله من عفوه و صفحه - نسبت ب مردم قلرد حکومت خود، همچون درنده‌ای خونخوار مباش که خوردن ایشان را غنیمت شماری زیرا آنان دو دسته‌اند: یا برادر دینی تواند، و یا در آفرینش همانند تو، بنا بر این از عفو و گذشت خود، آنچنان، آنان را بهر مند ساز که دوست داری خدا از عفو و اغماض خود، به تو ارزایی دارد» (۳).



(۱) روح الدین الاسلامی ص ۲۶۰ - عدالت و قضاء در اسلام ص ۵۷

(۲) التمسب و التسامح بین المسيحية و الاسلام ص ۴۱ .

(۳) نهج البلاغه مجلد عبده ج ۳ ص ۹۴ .

آزادی در اجرای مراسم مذهبی :

عهد نامه هائیکه پیامبر اکرم و دیگر از زمامداران اسلامی ، با پیروان مذاهب دیگر ، بسته اند ، در آنها با آزادی عقیده و آزادی مراسم مذهبی و داشتن معابد و تعمیر و ترمیم آن . تصریح شده است .

عهد نامه ای که پیغمبر اسلام ، در سال دوم هجرت ، برای مسیحیان سر زمین سینا بخط علی بن ابیطالب ، نوشته است ، همزیستی مذهبی در آن ، بشکل کاملاً روشنی بچشم میخورد « ... من عهد میکنم : کشیش و راهب آنان را تغییر ندهم و اشخاص تارک دنیا را از صومعه نرانم و مسافر را از سفر ، باز ندارم ، و نمازخانه ها و خانه های آنان را خراب نکنم ، و چیزی از کلیساهای آنان ، برای ساختمان مسجدها نیاورم ، و هر کس از مسلمانان ، چنین کند ، پیمان خدا را شکسته است ...

به هیچکس از آنان ، نباید ، زور گفته شود ، و باید با مدارا با آنان ، رفتار شود و آزاری بآنها نرسد ، و هر جا باشند ، معزز و محترم خواهند بود ...

اگر کلیساهای آنان ، محتاج ترمیم باشد ، مسلمانان ، باید به آنان ، کمک کنند ، و مسیحیان ، در اعمال مذهبی خود ، کاملاً آزادند ... » (۱)

و نیز عهد نامه ای که پیغمبر اسلام ، بانصارای نجران ، بسته است ، آزادی مذهبی آنان را چنین تضمین میکند : « ... هیچ کشیش ، یا زاهدی از کلیسا یا حومه اش اخراج نخواهد شد ، هیچگونه تحمیل و یا تحقیری بر آنها نخواهد شد ، و همچنین اراضی آنها بوسیله لشکریان ما اشغال نخواهد شد ، آنهائیکه درخواست عدالت کنند بآنها اعطا خواهد شد ... » (۲)



(۱) تاریخ تمدن اسلام جرحی زیدان ج ۴ ص ۱۲۰ .

(۲) فتوح البلدان بلاذری ص ۶۵

عهدنامهٔ خلیفهٔ دوم با مردم « ایلپاء »

پیمانیکه خلیفهٔ دوم، با مردم ایلپاء «بیت المقدس» بسته است، باصل همزیستی مذهبی، اینطور تصریح میکند: «بسم الله الرحمن الرحيم».

این امانی است که بندهٔ خدا عمر، زمامدار مسلمانها، بمردم « ایلپاء » داده است؛ او ایشان را برجان و مال وکنیسه‌ها و صلیب‌هاشان، به بیماران و تندرستانشان و بسایر ملت‌هاشان، و دیانت‌هاشان امان داده است، و بموجب آن کنیسه‌هاشان اشغال نخواهد شد، و ویران نخواهد گشت، و چیزی از آن کنائس و اطراف آن، و از صلیب‌ها و اموال مردم، گرفته نخواهد شد. و از جهت دین و عقیده اکراه و فشاری وارد نخواهد گشت، و بکسی زیانی وارد نخواهد شد، و احدی از یهود، با مردم ایلپا هم مسکن نخواهد شد، و در برابر این پیمان، مردم ایلپا مانند افراد دیگر شهرها باید جزیه بپردازند، و رومیان و دزدان را از آنجا بیرون کنند، پس هر يك از ایشان که از شهر بیرون روند، بر جان و مال خود، ایمن خواهند بود، تا بمأمن خرد برسند، و هرکس در شهر بماند در امان خواهد بود، و باید همان جزیهٔ مقرر را به پردازد.

و هرکس از مردم ایلپا که بنخواهد با رومیان برود و مال و صلیب خود را ببرد، بر جان و مال و صلیب خود ایمن خواهد بود، تا بمأمن خود برسد، هرکه بخواید بارومیان برود، و هرکه بخواید بوطن و اهل خود بازگردد، زیرا تا زمان درو فراترسد، چیزی از ایشان گرفته نخواهد شد.

آنچه که در این پیمان آمده، مورد تعهد خدا و پیامبرش و خلفاء و مؤمنین است... (۱)



همین تعالیم اولیه اسلامی بود که به پیروان مذاهب دیگر، اجازه میداد: در سرزمینهای اسلامی مانند دیگر آحاد ملت، زندگی کرده از سماحت و گذشت حکومت اسلامی بهره‌مند گردند.

این تعالیم زنده و جاویدان، نه تنها به پیروان مذاهب دیگر، حق حیات میدهد، بلکه بآنها اجازه میدهد: مراسم مذهبی و شعائر دینی خود را حفظ کرده مقررات مذهبی خود را بکار بندند.

طبق این تعالیم آسمانی، پیروان مذاهب دیگر (اهل ذمه) حق دارند در کشور اسلامی از «آزادی مذهبی» بمعنی واقع کلمه بهره‌مند گردند، کسی حق ندارد کنائس و معابد آنان را خراب کند، صلیب‌هایشان را نابود سازد.

آنها حق دارند: مراعاتشان را در محاکم خود و یا محاکم اسلامی حل کنند، با آنکه شراب و گوشت خوک در اسلام، حرام است، آنها میتوانند: طبق تعلیمات مذهبی‌شان، از آنها استفاده کنند، در اعیاد و مراسم مذهبی مخصوص بخود، از حضور در محضر قضا و محاکم اسلامی معافند.

جرجی زیدان، در این باره مینویسد: «مسلمانان صدر اسلام. هر جا را که می‌گشودند، با اشغال نظامی قناعت مینمودند، و متعرض دین و اخلاق و عادات و رسوم مسیحیان، نمی‌گشتند و آنان را در امور داخلی و اوضاع و احوال شخصی و امور قضائی آزاد می‌گذاشتند، و حق سیادت دینی قسطنطنیه را بر مسیحیان شام، می‌پذیرفتند...» (۱)

و در جای دیگر، اضافه میکند: «... خلفا، مقید بودند که مسیحیان، در عقیده دینی خود ثابت بمانند، و هیچگاه کسی را مجبور به مسلمان شدن، نمی‌کردند و در جشنهای مذهبی مثل عید میلاد مسیح، و عید «شعائین» با آنان شرکت مینمودند و مثل سایر همکیشان خود، با آنان، بگردش و تفریح، می‌پرداختند. این آزادی و مدارا منحصر بعراق و شام، نبود، مسلمانان مصر، اعیاد مسیحیان

را مانند خود مسیحیان ، جشن می گرفتند ، و خلفای فاطمی در روز عید میلاد مسیح و عید خاج شویان ، ب مردم جایزه و هدیه میدادند ، و همه مردم مصر آن عیدها را با هم جشن می گرفتند .

و اگر دولت ، بیمارستان و یا مدرسه ای دایر میکرد ، زمین و مسلمانان بطور متساوی ، از آن استفاده می کردند ...

در دوره تمدن اسلام ، هیچیک از ملل اقلیت ، در فشار نبودند ، و حتی در زمان امویان که آنقدر بغیر عرب برای تحصیل پول سخت می گرفتند ، بزمیان آزار نمیدادند،^(۱)



نمونه هایی از رفتار مسلمین ، با پیروان مذاهب دیگر ؟

با آنکه یهودیان و مسیحیان ، در آغاز اسلام ، آنهمه کارشکنی و خرابکاری علیه پیامبر اسلام ، کرده بودند ، ولی هنگامیکه او پیروز گردید و بر اوضاع مسلط شد ، آنان را مورد بخشش و لطف عمیم خود قرار داد ، و با آنان رفتاری انسانی و برادرانه نمود ، مهمانیهای آنان را می پذیرفت ، مردگانشان را تشییع میکرد ، مریضانشان را عیادت مینمود ، با آنها دید و بازدید میکرد ، ب آنها ، فوق العاده احترام مینمود ، تا جائیکه نقل شده هنگامیکه نصارای نجران . پیش او آمدند ، عبایش را برای آنان فرش کرد و از آنان ، در خواست کرد که روی عبایش بنشینند !

از اهل کتاب قرض میگرفت و متاعی از خود پیش آنان ، بگرو میکذاشت . مورخان نوشته اند : هنگامیکه پیامبر اسلام ، از دنیا میرفت ، زرهش پیش یکمرد یهودی بگرو بود^(۲)

« مارون بك عبود مسیحی » استاد دانشگاه عالیة بیروت ، در اشعار معروفش

(۱) تاریخ تمدن اسلام ص ۱۷۴

(۲) روح الدین الاسلامی ص ۲۶۲

به همین حقیقت تصریح میکند :

یا من یموت و درعه مرهونه * قد دست مجد الاصفی الرنان (۱)

گرچه ممکن بود پیامبر اکرم، مهلغ مورد احتیاجش را از صحابه و یارانش، قرض کند ولی او اینکار را بعنوان تعلیم یارانش و اینکه اهل کتاب هم مانند دیگر آحاد ملتند، انجام داد.

جابر بن عبدالله میگوید: جنازه‌ای را از کنار ما عبور میدادند، پیامبر اسلام بعنوان احترام برخاست، ما نیز برخاستیم آنگاه بحضرت عرض کردیم: یا رسول الله مگر این جنازه یکمرد یهودی نبود؟ حضرت فرمود: چرا مگر یهودی انسان نیست؟ من بخاطر احترام بانسانیت برخاستم، شما هم هرگاه جنازه‌ای دیدید، ولو مر بوط بهر آئینی باشد، بآن احترام کنید» (۲)

به پیروی از رفتار مسالمت آمیز پیامبر اکرم، دیگر از زمامداران اسلامی و مسلمین نیز با اهل کتاب و پیروان مذاهب دیگر، رفتاری انسانی و برادرانه داشته‌اند، یهودی و مسیحی و مسلمان، در کنار هم زندگی میکردند و هیچگونه اذیت و آزار و توهینی یکدیگر نمیکردند، از همدیگر عیادت مینمودند، باهم داد و ستد داشتند، در فقر و بیچارگی بداد یکدیگر، میرسیدند و حقوق همسایگی را رعایت میکردند. یکی از غلامان ابن عباس - صحابی معروف - میگوید روزی گوسپندی سر بریدیم ابن عباس بمن گفت: همسایه یهودی ما را فراموش مکن و سهمی او را بده. او چندبار، این جمله را تکرار کرد و سفارش او را داد! من باو گفتم: چقدر سفارش میدهی، با آنکه از یهودی است! او در جواب گفت: پیغمبر اسلام، آنقدر در حق همسایه، بما سفارش کرده که بیم داشتیم او را جزء ورثه قرار دهد!

(۱) ای کسیکه مردی، زرعت در گرو دیگران بود، از این راه عظمت سیم و زر

را پامال کردی

(۲) اسلام و صلح جهانی ص ۲۵۰ نقل از صحیح بخاری.

« غیف عبدالفتاح طباره » بعد از نقل این حدیث ، اضافه میکند : « از این روایت فهمیده میشود که ابن عباس در همسایگی خانواده‌ای یهودی بسر میبرد ، و بخاطر همسایگی اهتمام در دادن هدایا بآن ، مانند دیگر همسایگان داشته است ، و معنی این کار این است که اسلام ، در اصول اخلاقی و اجتماعی ، بین مسلمان و غیر مسلمان ، فرق نمیگذارد ، تمام مردم در برابر او یکسانند ، و لذا پیامبر اکرم فرموده است

« پیروان مذاهب دیگر را مشمول عنایات مالی خود قرار دهید » (۱)

روی همین تعالیم عالیة اسلامی بوده هنگامیکه علی ابن ابیطالب از راهی عبور میکرد و پیر مرد تهیدست ناتوانی را دید ، که دست شتال ، بسوی مردم دراز کرده است ، پرسید : این پیر مرد کیست ؟ گفتند : او یکنفر مسیحی است ، علی درحالیکه سخت ناراحت بنظر میرسید ، فرمود : **« استعملتموه حتی اذا کبر و عجز ، منعتموه ، انفقوا علیه من بیت المال »** تا زمانیکه قدرت داشت ، از او کار کشیدید ، حال که پیرو ناتوان شده است ، کاری باو ندارید ؟! زندگی و معاش او را از بیت المال تأمین کنید ، (۲)

بطوریکه ملاحظه میفرمائید : علی علیه السلام ، پیروان مذاهب دیگر را نه تنها در عقیده خود ، آزاد میگذارد بلکه مانند دیگر از آحاد مسلمین ، برای آنها حق **« باز نشستگی »** قائل است .

« سید قطب » متفکر بزرگ اسلامی ، نظیر همین داستان را درباره خلیفه دوم و یکفرد یهودی ، بشرح زیر نقل میکند :

عمر ، پیر مرد پریشان حالی را دید که دم در بها ، بگدائی مشغول است ، از او احوال گرفت ، معلوم شد که او یهودی است ، عمر باو گفت : چه چیز ترا باین کار وادار کرده است ؟ او گفت : « جزیه دادن ، نیازمندی و پیری » عمر دست او را

(۱) روح الدین الاسلامی ص ۲۶۲

(۲) وسائل الشیعه ج ۱۱ باب ان نفقة النصرانی اذا کبر و عجز عن الکسب من

کشور داد: «مراعات حال اینمرد و
هنگام پیری آنها را رها کنیم، رعایت انصاف و عدالت نکرده ایم» آنکه

اضافه کرد: «فرآن میفرماید: انما الصدقات للفقراء و المساکین» صدقات مال
فقرا، و درماندگان است و این مرد نیز از درماندگان اهل کتاب است (۱).

امام صادق، در یکی از مسافرتها مردی را مشاهده کرد که در گوشه‌ای افتاده
و وامانده است، امام بیار همسفرش فرمود: گمان میکنم: این مرد تشنه باشد، او را
سیراب کن، وی بیالین آن مرد آمد ولی ناگهان برگشت، حضرت فرمود: سیرابش
کردی؟ پاسخ داد: نه! این مرد یهودی است و من بحال او آگاهم!

امام از شنیدن این سخن، حالش دگرگون شد و بحالت تغییر و خشم فرمود:
باشد، مگر انسان نیست؟! (۲)

از شکایت مردی یهودی در زمان خلافت عمر از علی بن ابیطالب، و همچنین
شکایت آنحضرت از مردی مسیحی پیش شریح میتوان موقعیت پیروان مذاهب دیگر
را در کشور اسلامی بدست آورد.

همین رفتار انسانی مسلمین، با پیروان مذاهب دیگر، باعث شد که آنان، در
کشور اسلامی، شخصیت علمی و فرهنگی و اجتماعی و مذهبی خود را حفظ کرده،
از همه گونه آزادیهای مشروع، بهره‌مند، باشند، و بزندگی خود ادامه دهند.

در قرن چهارم هجری، تنها در شهر «حله» ده هزار یهودی و در شهر قاهره
هفت هزار و در بندر اسکندریه سه هزار یهودی، زندگی میکرد.

تنها در زمان عمر، در سر زمینهای اسلامی، بجز زنان و اطفال و پیر مردان
مسیحی، تعداد پانصد هزار مسیحی زندگی میکرد، و در مصر ۱۵ میلیون مسیحی در
کمال آرامش و امنیت، تحت حکومت اسلامی بودند (۳).

(۱) اسلام و دایع جهانی ص ۲۵۱
(۲-۳) اسلام و همزیستی مسالمت آمیز.

﴿ مشاغل و نفوذ پیروان مذاهب دیگر ﴾

در دستگاه حکومت اسلامی

در سایه تعلیمات اولیه اسلامی، کار همزیستی مذهبی با بیگانگان، در کشور اسلامی بالا گرفت، بسیاری از اهل کتاب و پیروان ادیان دیگر، توانستند: مشاغل مهمی در تشکیلات حکومتی بدست آورده، نفوذ فوق العاده‌ای در دستگاه خلفاء، پیدا کنند.

«الحاکم بامرالله» خلیفه عباسی، «منصور بن سعدون» مسیحی را وزیر خود نمود و بیشتر نویسندگان و کارگران و پزشکان در بار وی از مسیحیان بودند. و همچنین خلیفه «العزیز بالله» در قاهره و «عضدالدوله» در بغداد، وزیر نصرانی انتخاب نمودند و «مأمون» خلیفه عباسی نیز در شهر «بوره» واقع در مصر فرماندار نصرانی، نصب کرد.

«عبدالمک» یک دانشمند مسیحی را از شهر «رها» بعنوان معلم و مربی برادرش «عبدالعزیز» انتصاب کرد و هنگامی که عبدالعزیز والی مصر شد، «ائناس» معلم، مسیحی وی نیز به‌مراه شاکردش، بمصر رفت و با استفاده از عنوان خود، شروع بجمع آوری ثروت، نمود.

میکوینند: تعداد غلامان وی بالغ بر چهارهزار نفر بوده و خانه و املاک زیادی تصاحب نموده و زر و نقره در نزد وی همچون سنگ ریزه محسوب میشده است.

نفوذ وی در دستگاه خلافت آنچنان بوده که فرزندان وی هنگام پرداخت حقوق سپاهیان، از هر نفری یکدینار می‌گرفتند، و در آن موقع، سربازان مصر، بالغ بر سی هزار نفر بودند!

مینویسند که این مرد مسیحی مدت بیست و یکسال، بدین ترتیب، در مصر،

حکمرانی کرد و باحتکار اموال پرداخت ا

خلیفه «المعز لدین الله» فاطمی «عیسی بن نسطور» نصرانی را بوزارت و «منشه» یهودی را به نیابت در شام، برگزید.

خلیفه «الحافظ لدین الله» مردی مسیحی از اهل ارمنستان را که «بهرام»، نام داشت، بکرسی وزارت، برگزید و او را «تاج الدوله» لقب، داد!

«منصور» خلیفه عباسی «جرجیس ابن بختیشوع» مسیحی را طبیب مخصوص دربار خلافت قرارداد و او را برابر جان خود، دوست میداشت!

«هارون الرشید»، «جبرائیل بن بختیشوع» مسیحی را طبیب خودساخت و آنچنان باو قرب و منزلت بخشید که میگفت: هر که باما حاجتی داشته باشد، باید آنرا با جبرائیل، در میان بنهد، زیرا هر کاری را او از من خواهش کند انجام خواهم داد و هر چه را او از من بخواهد، خواهم بخشید.

این مرد، سالانه ۲۸۰۰۰۰۰ درهم از بیت المال، دریافت میکرد و عائدات سالانه وی از املاک خصوصیش، بالغ بر ۸۰۰۰۰۰۰ درهم بود.

«یعقوب بن اسحاق کندی» یهودی، بزرگترین شخصیت‌های دربار مأمون بود، این قرب و منزلت، در دستگاه خلافت، او را سخت مغرور ساخته بود، کار او بجائی کشیده بود که در نوشته‌های خود، اسلام را بیاد انتقاد میگرفت و بر موضوع جهاد و فریضه حج، خورده گیری میکرد.

دیگر از شخصیت‌های مهم اهل نمه در دوران خلفای عباسی، طبیبی است بنام «یوحنا بن ماسویه» این مرد از زمان خلافت هارون تاروزگار متوکل، در خدمت خلفاء و مراقب سفره ایشان بود و خلفاء معاصر او هیچگاه بدون حضور او دست بطعام نمی‌بردند، ولذا میان او و متوکل، هیچگونه حدود و قیودی وجود نداشت!

در دوران خلافت «مقتدی» طبیبی بنام «هبة الله بن صاعد»، باوج شهرت و قدرت رسید، وقتیکه مرد، تمام مردم بغداد، در تشییع جنازه‌اش، شرکت کردند.

«سلمویه» مسیحی در دربار «معتصم» عباسی، آنچنان ارجمند بود که، نامه های خلیفه را او توقیع میکرد و برادر او «ابراهیم» خزانه دار کل ممالک اسلامی بود و مهر او با مهر خلیفه برابر بود.

هرگاه عیدپاک (فصح) نزدیک میشد، معتصم به سلمویه اجازه میداد بوطن خود قادیسیه برود و در کلیسای آنجا مراسم عید را اجراء کند.

جرجی زیدان مینویسد: هنگامیکه سلمویه مرد، معتصم از شدت اندوه در روز مرگش غذا نخورد و در تشییع جنازه او حاضر شد و مسیحیان، با شمع و بخور و سایر مراسم مذهبی خود او را حرکت دادند، خلیفه در تمام جریانات حاضر و به مهربانی و همراهی خود با مسیحیان، مباحثات میکرد.

متوکل و مهتدی و دیگر از خلفاء و زمامداران اسلامی نیز، در مهربانی و کرامی داشتن پزشکان و رجال شایسته ولایق غیر مسلمان، و نیکوئی با آنان، مانند هارون و مأمون و منصور بودند و چه بسا آنان را روی تخت، کنار خود می نشاندند و امیران و وزیران مسلمان ایستاده بودند.

«ثابت بن قره»، طبیب معتضد بالله از همان اطبائی بود که در حضور خلیفه می نشست ولی سائر بزرگان، حق جلوس نداشتند^(۱)



(۱) برای اطلاع بیشتر مراجعه شود مکتوبهای: الدهوة الی الاسلام - تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان - عدالت و قضاء در اسلام - اسلام و همزیستی مسالمت آمیز - اهل ذمه در اسلام.

﴿اعتراف دانشمندان غیر مسلمان﴾

در باره

همزیستی مذهبی اسلامی

روش مسالمت آمیز و تسامح و گذشت مسلمین ، نسبت به پیروان ادیان دیگر ، بقدری آشکار و در عین حال اعجاب انگیز است که کمتر نویسنده با انصافی است که آنرا نستوده و از آن تمجید نکرده و از آنهمه گذشت و تسامح ، در شکفت قرار نکرده باشد .

اینک نمونه‌هایی از اعترافات دانشمندان غیر مسلمان را در این باره نقل

میکنیم :

«عیشویا به» بزرگترین مقام مذهبی مسیحیان در سالهای ۶۴۷ - ۶۵۷ میگوید:

قوم عرب ، که پروردگار آنان را بر جهان تسلط بخشید ، بدانگونه با ما خوشرفتاری میکنند ، که شما خود میدانید ، آنان ، دشمن نصرانیت نیستند ، بلکه دین ما را می‌ستایند و مقدسات و کشیشان ما را احترام میکنند و دست کمک و مساعدت خود را بسوی کلیساها و دیرهای ما دراز میکنند « (۱) .

پس از آنکه سپاهیان اسلام ، انطاکیه را از چنگال امپراطوری روم ، نجات بخشیدند ، «میخائیل» بزرگ ، رئیس اساقفه آنجا صریحاً اعتراف نمود : همین سبب شد که خدای دادگر که تمام قدرتها در دست اوست و حکومتها را دست بدست میگرداند ، و بهرکس که بخواهد میدهد ، و زیردستان را بلند میکند ، هنگامیکه جنایات و ستمگریهای حکومت روم را که بانگ قدرت خود ، کنائس ما را غارت و سرزمینهای ما را غصب کرده و بیرحمانه بر ما عذاب و شکنجه وارد می‌ساخت ، مشاهده

نمود، فرزندان اسمعیل (مسلمانان) را از نقاط دور دست جنوب، برای نجات ما از دست رومیان، بسوی، ما فرستاد.

و درحقیقت، ما خسارات زیادی از راه جدا شدن کلیساهای کاتولیکی از ما و سپردن آنها بدست مردم «خلقدونیة» تحمل کردیم ولی هنگامیکه شهرها تسلیم عربها گردید هر کدام از کلیساهارا درحوزه فعالیت خود، مخصوص بطائفه‌ای نمودند (در اینوقت کلیسای بزرگ «حمص» و کلیسای «حران» از ما جدا شده بود) و در عین حال، خلاصی از قساوت کاریهای روم و اذیتها و کینه‌ها و زور گوئیهای آنان، و بدست آوردن امنیت و صلح، برای ما کار آسانی نبود.

هنگامیکه لشکر اسلام بوادی اردن، رسید، و لشکر «ابو عبیده» مانند اسبان سرمست، وارد شدند مسیحیان اردن، نامه‌ای برای آنان، باین مضمون، نوشتند: ای مسلمانان، شما پیش ما از رومیان، محبوب‌ترید، گرچه آنها همکیش ما آیند، ولی شما نسبت‌بما با وفاتر، رؤوف‌تر، عادلتر، و نیکو رفتارترید، ولی آنها هم‌برما و هم برمنازل ما پیروزی یافتند و مالک الرقاب ما شدند مردم «حمص» دروازه‌های شهر خود را بروی لشکر «هرقل» بستند ولی نسبت بمسلمین پیام فرستادند که: حکومت و عدالت آنان، ازظلم و اجحاف رومیان، برایشان، محبوب‌تر است...» (۱)

«فیلیپ حتی» مینویسد: «... همین تصدیق دیانت‌های کهن و رفتاری که اسلام با پیروان آن داشت و وادارشان میکرد تا سلاح بگذارند و با دریافت «جزیه» ازحمایت اسلام برخوردار شوند، يك ابتکار بزرگ سیاسی بود که پیغمبر اسلام، آورده بود، و بیشتر مایه ابتکار از آنجا بود که عجل صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بتورات، احترام مینهاد و هم با مسیحیان بنی‌غسان و بکرو تغلب و دیگر قبائل مسیحی مناسبات محترمانه‌ای درمیان آورده بود.

با این ترتیب، اهل ذمه درمقابل پرداخت خراج و جزیه، از تساهل دینی

بهره وافر داشتند، و حتی در مسائل حقوقی و همه کارهای قانونی، جز در مواردیکه بیک نفر مسلمان، مربوط میشد، پیرو رؤسای روحانی خود بودند.

زیرا قانون اسلام چنان مقدس مینمود که روا نبود در باره آنها اجرا شود. قسمتهای اصلی این روش تا دوران عثمانی بمرض اجرا بود و هنوز هم آثار آنرا ضمن دستورات شرعی و مقررات قیمومت، در سوریه و فلسطین، میتوان، یافت این تساهل، از اول خاص مذاهبنی بود که نامشان در قرآن آمده بود و مطیع حکومت مسلمانان میشدند، ولی بعدها مسلمانان، همین قاعده را شامل آتش پرستان زردشتی «مجوس» و بت پرستان حران و بربر نیز کردند» (۱)

«جرجی زیدان مسیحی» در کتاب معرف خود «تاریخ تمدن اسلام» ضمن بیان علل پیشرفت سریع اسلام، مینویسد: «مسلمانها هنگامیکه کشوری را میکشودند مردم را بحال خود میکذاشتند، و متعرض دین و معاملات و عادات و رسوم آنها نمیشدند. وقتیکه عمرو عاص، مصر را فتح کرد، با اهالی مصر بهمین ترتیب، رفتار کرد، و کار قبطیها را بخود آنان، واگذار نمود، بقسمی که قضاة قبطی، میان قبطیها مانند گذشته حکومت میکردند، رفتار مسلمین، در بیشتر ممالکی که گشودند، بهمین طرز بوده است.

در واقع، سپاهیان اسلام، کشوری را که فتح میکردند، فقط آنجا را تحت الحمايه قرار داده و برای حفظ و حمایت مردم آنجا مالیاتی بنام «جزیه» میکردند و کاری بکارهای داخلی مردم، نداشتند، بلکه متعهد میشدند که جان و مال اهل جزیه را حفظ کنند و آنها را در امور دینی و اجتماعی خویش، آزاد بگذارند» (۲).

«آلبر ماله» مورخ شهیر فرانسوی، ضمن تشریح علل پیروزی مسلمین، رفتار

(۱) تاریخ عرب ج ۱ ص ۳۰۰

(۲) تاریخ تمدن اسلام ج ۱ ص ۷۲

مسالمت آمیز آنان را اینطور ، می‌ستاید : « مردم روم و فلسطین و شام و مصر ، زیر بار مالیات فرسوده و بیپناه کفر و زندقه نیز مورد آزار بودند مسلمانان را که میانه روی پیشه کرده با غماض و مماشاة سلوک می‌کردند ، منجی خود میدانستند ، و لذا عده زیادی از آنها اسلام ، آورده و برای اعلای این دین وارد جان بازی شدند...»^(۱)

« یوسف نعیم عرافة مسیحی » در سخنرانی خود ، بمناسبت عید مولود

بیامبر اسلام ، می‌گوید : « محمد صاحب دعوت اسلامی اولین شخصی است که شالوده دوستی و برادری را میان ما گذارد ، زیرا مسیحیها را دوست و عزیز میداشت و نخستین نمونه این محبت ، پیمانی بود که در سال ششم هجرت ، با راهبان ، خصوصاً با مسیحیان عموماً منعقد کرد که هر تعرضی را از آنها دفع کند و کلیسای ایشان را حمایت نماید و بر کشیشهای آنها تعدی نشود و هیچیک از آنها را مجبور نکنند که دست از دین خود ، بردارد ، و برای اصلاح کلیساها و دیرهایشان ، بذل مساعدت شود ، قرآن نیز به محبت مسیحیها و دوستی آنها تصریح کرده آنجا که میفرماید : و لتجدن اقریبهم مودة للذین آمنوا الذین قالوا انا نصاری ذلك بان منهم قسیسین و رهباناً وانهم لایستکبرون - آنهائیکه نسبت بمؤمنین بدوستی و محبت نزدیکترند ، همانهایی میباشند ، که خود را مسیحی نامیده اند علت این محبت و دوستی این است که در میان آنها کشیش و راهب هست و خود خواه و متکبر نیستند ، »^(۲)

این رفتار و گفتار ، خود محرك و مشوق ایجاد دوستی و استحکام مبانی اتحاد میان دو طرف و حتی غالباً موجب دوستی با بنی اسرائیل میباشد ، و ما میدانیم تعالیمی را که موسی و عیسی و محمد از جانب خدا آورده اند ، برای اصلاح جهان بوده نه برای ویرانی آن ، بنا بر این ، باید بگویم که : کتابهای آسمانی سه گانه انواری هستند که از يك كانون صادر شده اند که در سه شعاع بر بشر می تابند ، »^(۳)

(۱) تاریخ قرون وسطی ج ۱ ص ۱۲۸

(۲) سورة مائدة آیه ۸۲

(۳) محمد (ص) در نظر دیگران ص ۷۶

« کونستان - ویرژیل - گیورگیو » کشیش و وزیر اسبق رومانی ، دربارهٔ مکتب و روش مسالمت آمیز پیامبر اسلام ، چنین مینویسد : « هیچیک از بانیان ادیان گذشته ، باندازهٔ محمد (ص) نسبت بسائر ادیان ، قائل بمدارا نشده است .
 محمد ﷺ با يك سعهٔ صدر زیاد ، موافقت کرد که پیروان سائر ادیان ، در مدینه ، کنار اسلام ، با آزادی بسر برند ، و بآنها اطمینان داد که کسی مزاحمشان ، نخواهد شد .

چون محمد ﷺ می دانست که دین او که بر اساس آزادی و مساوات ، استوار شده ، از دینهای دیگر ، نباید بیم داشته باشد و ممکن است که دین اسلام ، دینهای دیگر را تحت الشعاع ، قرار بدهد ، ولی دینهای دیگر ، نمیتواند که دین اسلام را عقب ، براند ، (۱) .

« کونت هانری دی کاستری » ضمن تشریح روش مسالمت آمیز مسلمین با مسیحیان ، مینویسد : « هنگامیکه دولت اسلامی در شرق ، استقرار پیدا کرد ، هرگز در مقام معارضه با مسیحیت ، بر نیامد ، و هیچگونه مانعی در برابر فرزندان و پیروان مسیحیت ، ایجاد ننمود .

روم همواره در روابطی که با اساقفه و بزرگان مسیحیانیکه در سرزمینهای اسلامی بسر میبردند ، آزادی کامل داشت و مسالمت و تسامح مسلمانان نسبت به مسیحیان باندازه ای بود که پاپ « گریفور لویس » هفتم ، مسیحیان را از اینکه در برابر مسلمانان ، برای محاکمه پیش اسقف خودشان میروند ، سخت توبیخ و ملامت نمود !
 تسامح و مسالمت مسلمانان با مسیحیان اندلس بطوری بود که مسیحیان در مدت حکومت مسلمانان ، بیش از آنچه که قبلا آزادی و امنیت داشتند ، از این دو نعمت ، برخوردار شدند ، تا آنجا که فرماندهی ارتش مسلمانان را یک نفر مسیحی عهده دار بود .
 و روی همین اصل بود که بین مسیحیان اندلس و مسلمانان ، روابط زناشویی و ازدواج

(۱) محمد پیغمبری که از نو باید شناخت ص ۱۸۴

رو بازدياد نهاد ، بطوریکه کشيشها مردم مسیحی را از نزدیکی و مهربانی بیشتر با مسلمانان ، منع مینمودند !

هنگامیکه کشتار یهودیان از طرف مسیحیان اروپا آغاز گردید ، وعده زیادی از یهودیان ، به اندلس ، پناهنده شدند ، مسلمانان ، با آغوش باز آنها را پناه دادند و امنیت آنان را تضمین نمودند .

در صورتیکه پادشاه « کارلوس » مسیحی هنگامیکه داخل « سراقسطه » شد ، سپاهیان خود را دستور داد که جمیع معابد یهود و مسلمانان را ویران کنند و شمیر در میان آنان ، نهند !

اگر از جنس یهودی تا بحال ، کسی در این جهان بجای مانده است ، بر اثر همان دولت‌های اسلامی بود که در قرون وسطی آنان را از دست مسیحیان خون آشام ، نجات دادند ، در صورتیکه اگر نصاری همچنان بحال قدرت ، باقی میماندند و بر جهان حکومت میکردند ، نسل یهود را از جهان ، بر میداشتند .

آنگاه اضافه میکند : « من تاریخ نصاری را در سرزمینهای اسلامی بدقت بررسی نمودم و از آن ، این حقیقت تابناک اسلام را بدست آوردم که رفتار مسلمین ، با نصاری در کمال مهربانی و مسالمت بوده و از هرگونه خشونت بر کنار ، و بر اساس نیکو بوده است و این حسن رفتار ، چیزی است که از غیر مسلمین ، دیده نشده است .

مسیحیان ، بطور عموم ، شعائر دینی خود را در قریبه در کمال آزادی ، انجام میدادند ، و هیچگاه از مسلمانان ، و حکومت آنان ، شکوه نداشتند ، در صورتیکه با وجود اینهمه مسالمت و همزیستی شکفت انگیز ، هنوز گروهی از کشیشان و راهبان ، دلپایشان از انتشار اسلام ، از حقد و کینه آکنده است ، ^(۱)

« آدم متز » مستشرق معروف ، درباره رفتار مسالمت آمیز مسلمین ، اینطور مینویسد : آنچه که ممالک اسلامی را از اروپای مسیحی در قرون وسطی امتیاز بخشیده

اینست که : عده زیادی از پیروان مذاهب دیگر ، در سرزمینهای اسلامی ، آزادانه زندگی میکردند، در صورتیکه در اروپای مسیحی هرگز چنین چیزی وجود نداشت ، در سرزمینهای اسلامی کنیسه ها و معابد ادیان دیگر ، بقدری آزادی داشتند که گویا از قلمرو حکومت اسلامی خارجند و جزء کشور اسلامی بشمار نمیروند !

و این آزادی در پرتو یک سلسله پیمانها و حقوقی برای آنها حاصل شده بود. و ضرورت ایجاد میکرد که یهودی و مسیحی در کنار هم زندگی کنند و این امر باعث شده بود که یک محیط همزیستی مسالمت آمیز ، که اروپای مسیحی هرگز رنگش را در قرون وسطی ندیده است ، بوجود آید ، و هر کسی در عقیده و مرام خود حقیقتاً آزاد باشد «^(۱)

« سیر توماس . و . ارنولد » مستشرق معروف آلمانی ، در کتاب نفیس خود ، « الدعوة الی الاسلام » بقدری روش مسالمت آمیز اسلام ، و رفتار عادلانه مسلمین و همزیستی مذهبی اسلامی راستوده که شاید بهتر از آن ، مقدور و ممکن نباشد^(۲) و ما بعنوان نمونه دو فراز آنرا ترجمه کرده در اینجا میآوریم :

۱ - در باب پنجم ، ضمن بیان انتشار اسلام ، در میان مسیحیان اسپانیا چنین مینویسد : در صدر اسلام که مسلمانها یکی پس از دیگری ، کشورها را فتح میکردند ، هیچ نمونه ای از اجبار مردم باسلام ، و آزار و شکنجه دادن آنان ، بچشم نمیخورد ، و در حقیقت ، همان سیاست مسالمت آمیز دینی که مسلمانان فاتح ، نسبت بآئین مسیحیت ، معمول میداشتند ، بزرگترین عامل مؤثر در تسهیل استیلاء آنان ، باین سرزمینها بوده است .

و تنها شکایتی که مسیحیان آن سرزمین ها از مسلمین داشتند ، این بوده که

(۱) روح الدین الاسلامی ص ۲۶۵

(۲) ما از باب « پس چه بهتر سر حال دلبران - گفته آید از زبان دیگران ، مطالعه این کتاب عمیق را که «چگونگی انتشار اسلام را در جهان» شرح میدهد ، بهمه روشنفکران ، توصیه میکنیم :

حکام جدید آنها میان هم کیشان خود، و آنان، تبعیض قائل میشوند، زیرا طبق آئین اسلام، بایستی از آنها «جزیه» و مالیات سرانه گرفته شود و مالیات سرانه از طبقه ثروتمند سالانه ۴۸ درهم و از طبقه متوسط ۲۴ درهم و از طبقه کارگر ۱۲ درهم گرفته میشد، و در عوض آن، از خدمت نظام وظیفه معاف میشدند، ولی مسلمانان خود را موظف میدانستند که از جان و مال و ناموس آنان، دفاع نمایند (وما در مباحث آینده فلسفه اخذ جزیه و جهت این امتیاز را توضیح خواهیم داد).

اما این جزیه تنها درباره کسانی مقرر میشد که قدرت پرداخت آنرا داشته‌اند، و زنان و اطفال و راهبها و افراد زمین گیر و کور و بیمار، و فقراء و بردگان، از پرداخت آن، معاف بودند. بعلاوه در بیشتر مواقع، مأمورین جمع آوری جزیه از همان افراد مسیحی انتخاب میشدند و این خود تسهیل و تسامح دیگری محسوب میشد. و از طرف دیگر، گاهگاهی که مسیحیان، بحریم اسلام، تجاوز میکردند، برای محاکمه پیش قضات خودشان میرفتند و بر طبق قوانینی که در بلادشان مورد عمل بوده، محاکمه میشدند، هیچگاه مسلمانها مزاحم اجراء مراسم مذهبی آنها نمیشدند، هنگام ناقوس زدن قربانیهای خود را تقدیم، بخور را دود میکردند، و مزامیر خود را زمزمه میکردند، و مردم را موعظه میکردند، و همانطور که جشنهای مذهبی خود را پیش از پیروزی مسلمین، برگزار مینمودند، معمول میداشتند... (۱)

۲- در باب سوم، ضمن بیان چگونگی انتشار اسلام، میان مسیحیان در آسیای غربی، مینویسد. «ولایتها تیکه تیکه تحت اشغال امپراطوری روم، بودند، یکی پس از دیگری، وسیله مسلمانها فتح میشدند، مردم آنسامان که در طول قرنهای متمادی بخاطر اختلافات مذهبی از قبیل: یعقوبی و نستوری، رنگ همزیستی مذهبی و تسامح دینی را ندیده بودند، یکمرتبه خود را در مقابل یکدنیا بزرگواری و گذشت و «آزادی مذهبی» می‌یافتند.

(۱) الدعوة الى الاسلام ص ۱۵۷

این همان اسلام بود که بآنها اجازه میداد: آزادانه مراسم دینی خود را انجام دهند و شاعران مذهبی خود را برپا دارند، و فقط برای جلوگیری از برخورد های مذهبی میان پیروان مذاهب مختلف، و تعصب های بیجای دینی، لازم دید که مقرراتی در این زمینه مراعات گردد، تا دود این تحریکات و تعصبات بچشم اسلام و ساکنان آن منطقه نرود.

کسی که میخواهد حقیقت این همزیستی مذهبی اسلامی را که در تاریخ قرن هفتم میلادی بسیار چشم گیر است، بفهمد، میتواند از پیمانهاییکه مسلمانان با مردم سرزمینهای فتح شده، بسته اند، و در ضمن آنها متعهد شده اند، از جان و مال و آزادی دینی آنها در مقابل «جزیه» حمایت نمایند، بدست آورد،^(۱).



بامطالعۀ مطالب گذشته ممکن است سؤالیهای زیر برای خواننده محترم پیش آید:

۱- اگر اسلام، طرفدار آزادی مذهبی است، پس چرا با کفار جنگ میکند، و جهاد با دشمنان دین را مقدس میشمارد؟!!

۲- اگر آزادی عقیده از نظر اسلام، محترم است، چرا «آزادی در تغییر مذهب» را اجازه نمیدهد، و کسی که بعد از اسلام، کافر شود، کیفر او را قتل قرار داده است؟!!

۳- اگر اسلام آزادی عقیده را محترم میشمارد، چرا از ملل تحت الحمايه باج و «جزیه» میگیرد؟!!

۴- آیا عقائد و آراء و مراسم مذهبی از نظر اسلام، تا چه اندازه آزاد و محترم است آیا این آزادی حد و مرزی دارد یا نه؟!!

ما پیش از آنکه به پاسخ پرسشها و ایراد های فوق، بپردازیم، ناگزیر از يك

بحث دامنه دار و طولانی بنام «دین شناسی» هستیم، تا بعد از آنکه ضمن يك سلسله بحثها ضرورت اصل دین، و اینکه اسلام همان دین ابدی آل و سعادت بخش است، در این مقدمه به ثبوت رسید آنگاه یکایک پرسشهای بالا را مورد تجزیه و تحلیل، قرار داده، جوابهای لازم و قانع کننده خواهیم داد.



﴿ دین شناسی ﴾

ذهن کنجکاو بشر ، و اختلاف نوقها و نیازمندیهای گوناگون زندگی ، از عواملی هستند که بشریت را از سنگلاخهای پر پیچ و خم حیات ، عبور داده انواع معارف و علوم را پدید آورده او را به اسرار آفرینش و مجهولات عالم ، یکی پس از دیگری مطلع ساخته اند .

انگیزه‌ای که شعبه‌های گوناگونی از دانش ، مانند : گیاه شناسی ، هوا شناسی ، اتم شناسی ، حیوان شناسی ، روانشناسی ، جامعه شناسی را بوجود آورده ، ما را نیز وادار میکند که در اطراف شناسائی دین ، بمطالعه و بررسی بپردازیم و بفهمیم :

- ۱ - دین چیست و برای چه باید بآن ، پای بند ، باشیم ؟
- ۲ - میان اینهمه ادیانیکه موجود است و هر کدام ، برنامه‌های خود را سعادت بخش‌ترین برنامه‌ها میدانند ، چه باید کرد و کدام یک را باید انتخاب نمود ؟
- ۳ - روی چه ملاک و میزانی اسلام ، تنها دین کامل و برنامه‌هایش ، سعادت بخش‌ترین برنامه‌ها است ؟
- ۴ - سر اینکه گروهی مخصوصاً طبقه جوان و اروپا رفته با هر چه که بنام دین و مذهب خوانده میشود ، سر ستیز و مخالفت دارند و بطور کلی دین را مایه عقب افتادگی میدانند ، چیست ؟



چرا باید دین داشته باشیم ؟

پیش از آنکه پرسش فوق را پاسخ گوئیم ، لازم است ، قدری وقت خواننده محترم را مصروف شناختن انسان کنیم و با کمک یکدیگر ، این حقیقت را بررسی

نمائیم که آیا تمام حقیقت انسان، تنها همین جنّه مثلاً یک متر ونیم، طول و چندین سانتیمتر، عرض، و شصت و چند کیلو وزن است که دارای حوائج مادی محدودی نیز، می باشد؟ یا آنکه انسان، موجودی بس پیچیده و تو دار است که حتی بزرگترین شخصیت‌های علمی و فلسفی جهان هم نتوانسته‌اند حقیقت او را در یابند و به واقعیتش، پی ببرند؟

حقیقت مطلب، اینست که: با اینهمه پیشرفت‌هایی که بشریت، در فنون مختلف و نواحی و شئون گوناگون زندگی کرده و از شکم دریا، دل زمین و کوهها، کهکشانها و سحابیها گرفته، تا اسرار حیرت آور آنها با خبر گشته است، مایه تأسف است که از حقیقت خود که نزدیکترین چیزها نسبت باوست، بی‌خبر مانده و بقول «آلکسس کارل» هنوز، خود را نشناخته است!

زیرا همانطوریکه همه میدانیم: انسان، دارای دو جنبه است: جنبه مادی و جنبه معنوی، ناحیه جسم و ناحیه جان. همچنانکه جنبه‌های مادی او مانند: راز وراثت علت حرکت قلب، و نحوه کارسلولهای مغزی و صدها نظائر اینها، حتی برای بزرگترین دانشمندان معاصر، بطور کامل، معلوم و روشن نشده است، جنبه‌های معنوی و روحی و نیازمندیهای مربوط باین دو جنبه او نیز، کاملاً روشن نگردیده است. همین امر، باعث شده افرادی مانند «آلکسس کارل» انسان را موجود ناشناخته بدانند و کتابی باین اسم (انسان موجود ناشناخته) در باره پیچیدگی و توداری و شناخته نشدن نواحی مختلف وجود او برشته تحریر، در آورد.

با در نظر داشتن مطالب یاد شده تصور میکنیم: دریچه ورود به بحث (لزوم دین) بروی ما باز شده باشد زیرا انسان، در زندگی فردی و اجتماعی خود، نیازمندیها و احتیاجاتی، چه در ناحیه جسم و چه در ناحیه جان دارد، که چون هنوز خویشتن را من جمیع الجهات، نشناخته است، از اینجهت، نمیتواند، راه و رسم صحیح زندگی خویش را آنطور که بایسته و شایسته است، تعیین کند و دستور

العملهای لازم و صحیحی را که بر آورنده حاجات و نیازمندیهای اوست ، وضع و تشریح نماید .

آدمی در جنبه‌های مادی و معنویش ، ناگزیر از داشتن اعتقاداتی صحیح ، وظائف اخلاقی ، تکالیف عملی و افکار عالیة انسانی است که بدون داشتن و رعایت کردن این اصول ، نه تنها زندگی اجتماعی بلکه زندگی انفرادی کامل و آرام هم ، برایش ، مقدور نخواهد بود .

گرچه در طول تاریخ بشریت ، قدمهای ارجمندی از طرف فلاسفه و دانشمندان ، در راه تأمین این منظور ، و تحقق بخشیدن با اصول نامبرده برداشته شده ولی همانطوریکه گفته شد ، نظر به پیچیدگی و توداری که ساختمان جسمی و روحی انسان ، داشته و دارد ، تشخیص احتیاجات و نیازمندیهای همه جانبه او برای آنان ، ممکن نبوده ، از اینجهت ، راهنمائیهای کافی و نظرات صحیح و قاطعی ، نسبت باین اصول ، ابراز نشده و قوانین و دستور العملهای متناسبی برای او وضع ، نگشته است .

گرچه ممکن است بعضی این بیان ما را حمل بر تعصب و یا بی اطلاعی کنند ، لیکن با یک مطالعه دقیق ، در صفحات تاریخ نسل بشر ، کافی است که تصدیق کنیم که هیچگاه بشریت ، بخودی خود ، نتوانسته گلیم خویش را از آب ، در آورد ، و در باره اعتقادات صحیح ، افکار عالیه ، وظائف اخلاقی و تکالیف عملی ، راه صحیحی را پیش گیرد .

در روزگاریکه ما اکنون زندگی میکنیم ، با آنهمه ترقیات شکفت آوریکه در جنبه‌های مختلف ، نصیب بشریت ، شده ، شخصیتهای حقوقی بزرگی مانند «منتسکیو» و «ژان ژاک روسو» قدم بعرضه اجتماع ، گذارده‌اند ، و با تئوریه‌ها و نظرات حقوقی خود ، تحول خاصی در عالم حقوق ، پدید آورده‌اند ، در عین حال ، بشریت ، نتوانسته راه و رسم صحیح زندگی را تعیین کند ، برنامه‌های سعادت بخشی در قسمت‌های اعتقادی ، اخلاقی ، اجتماعی ، و روانی پدید آورده ، مردم را نسبت بآنها پای بند سازد !

هنوز که هنوز است ، افراد زیادی هستند که بجای پرستش خدای یگانه بی همتا ، مار ، گاو ، شیر ، میمون بت « توتم » و امثال اینها را پرستش میکنند^(۱) .

(۱) درازای فقدان هر نوع تأسیسات و سازمانهای مذهبی و اجتماعی ، در میان بومیان استرالیا و آمریکای شمالی و آفریقا شیوه «توتیمیم» حکمفرما است ، بومیان مناطق یاد شده به قبیله‌ها و عشیره‌های کوچکتری تقسیم میشوند که هر یک خود را بنام « توتم » ویژه خود میخوانند . اینک ممکن است به پرسیم که توتم چیست ؟ توتم معمولا یک حیوان بی آزار و یا خطرناک و هول انگیز ، و به ندرت ، یک گیاه و یا یکی از قوای طبیعت ، مانند باران و آب ، می باشد که دارای رابطه خاصی با تمام عشیره است .

« توتم » بدو جد اصلی و نخستین قبیله و بعدا روح محافظ و کمک کار آن ، بشمار میرود که بآنها حکمت و حل معما و مشکلات را انهام میکند ، از اینجهت ، افراد قبیله احترام شایسته‌ای نسبت به « توتم » خویش ، نموده ، نیایشها و مراسم مخصوصی برای او انجام میدهند .

مطابق آمار تقریبی اخیر ، از ۱۲۱۱۵۰۰۰۰ نفر پیروان مذهب ابتدائی «توتیمیم» ۵۰۰۰۰ نفر در آمریکای شمالی ۴۵۰۰۰۰۰۰ نفر در آسیا ۷۵۰۰۰۰۰۰۰ نفر در آفریقا و ۱۰۰۰۰۰۰ نفر در استرالیا سکونت دارند .

مؤلف کتاب « نه گفتار در تاریخ ادیان » درباره نفوذ این عقیده در میان ملل متمدن جهان ، مینویسد : « در تمام ملل متمدن جهان ، آثاری از عقیده به پرستش گیاه و جانور «توتم» موجود است ، یکی از آنجمله نقوش حیوانات ، یا نباتاتی است که برای نقش پرچمهای رسمی خود اختیار کرده که از آنجمله است شیر و خورشید در ایران . دخیل بستن به بعضی از درختها و نامیمون بودن قطع شاخه‌های آن اشجار ، و همچنین شوم بودن کشتن زاغ و جغد ، در ایران ، از بقایای عقیده « توتیمیم » است . (برای اطلاع بیشتر مراجعه شود بکتابهای : اصول روانکاوی فروید ص ۲۱۶-۲۲۴ - روانکاوی و تحریم زناشویی با محارم ص ۱۸ - ۲۸ - تاریخ ادیان علی اصغر حکمت ص ۲۲ - ۲۶ - تاریخ ادیان دکتر ترابی فصل سوم .

در این روزگاریکه بعصر موشک و تسخیر فضا و بالاخره بعصر دانش و صنعت و علم، معروف است، هنوز مکتبهائی وجود دارد که آدم کشی، انتحار، تجاوز باموال و نوامیس و مملکتهای دیگران را به پیروی از «آریس تیب» شاگرد ناخلف «سقراط» و «ماکیاولی» فضیلت میدانند.

کشمکشهای بین المللی، حکومتهای گوناگون «کمونستی»، «امپریالیستی»، «فاشیستی» و مکتبهای ضد و نقیض فلسفی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی دیگر که از صد و هشتاد مکتب، تجاوز میکنند، تعلیل و تفسیرهای گوناگونی که از جهان بزرگ و کوچک (انسان) و روح و عواطف نفسانی شده و میشود، و بالاخره تمام این اختلاف نظرها کاشف از این حقیقت است که بشریت، بخودی خود، قادر نیست، قوانین و دستورالعملهای کافی و ارزنده‌ای برای بهتر زیستن خود، وضع و تشریح نماید.

و همین سلسله بحثها و تفکرات عملی است که هر متفکر با انصافی را وادار میکند که در برابر ادیان صحیح آسمانی، خضوع کند، و در برابر پیمبران الهی، سر تسلیم فرود آورد، زیرا دین صحیح و فطری يك سلسله قوانین و دستورالعملهائی است که وسیله یکمده افرادیکه من جمیع الجهات، شایستگی علمی و اخلاقی و عملی دارند، و خود، از سرچشمه وحی و الهام، سیراب، میشوند، برای مردم، بیان میشود.

اینمده افرادیکه سمت رهبری و هدایت افراد جامعه را بعهده دارند، بقول «روسو»:

«عقلهای کلی هستند که شهوات انسانی را می بینند ولی خود، هیچ حس نمیکند، با طبیعت، هیچ رابطه‌ای ندارند، ولی گاملا آن را می شناسند، سعادت آنها مربوط بما نیست ولی حاضرند، بسعادت ما کمک کنند...» (۱)

اینها مردمی هستند که باتکاء منبع دانش، یعنی خالق جهان آفرینش، نقاط

تاریک زندگی آدمیان را روشن میکنند ، غرائز و امیال آنان را تعدیل کرده ،
 احتیاجات و نیازمندیهای مادی و معنوی ، فردی و اجتماعی بشری را رفع نموده ،
 استعداد های ذاتی انسانی را پرورش داده ، راه و رسم صحیح زندگی را باو میآموزند .
 بنابراین ، با توجه به مطالبی که در صدر کتاب ، راجع باینکه : حقوق از
 کجا باید سرچشمه بگیرد؟ نوشته‌ایم ، و اثبات کرده‌ایم که قوانین بشری ، بخاطر
 رنگ پذیری وجدان آدمی ، کمی دانش و معلومات او ، تحت تأثیر غرائز و خواسته‌ها
 و افکار شخصی و محیط ، قرار گرفتن او . و بالاخره نداشتن ضمانت اجرائی درست مقررات
 او ، نمیتواند برای فرد و جامعه مقرراتی سعادت بخش و ایدآل باشد ، در اینجا درباره
 لزوم دین چنین نتیجه میگیریم :

سر^۱ اینکه باید دیندار باشیم ، اینست که بدون آن ، نمیتوانیم زندگی بتمام
 معنی سعادت‌مندانه داشته باشیم ، دین است که استعداد های درونی انسان را روی اصول
 درستی پرورش میدهد ، قوانین جامع الاطراف که برآورنده تمام نیازمندیهای جسمی و
 روحی اوست ، برایش تشریح میکند ، غرائز و میل های آدمی را تعدیل مینماید ، ملکات
 فاضله اخلاقی و افکار عالیة انسانی را در او تقویت میکند ، راه و رسم صحیح زندگی
 را باو میآموزد ، و بالاخره او را يك انسان بتمام معنی ، کامل ، که دنیا و آخرتش آباد
 است ، بار میآورد .

بنابراین ، برخیمها که پنداشته‌اند : دین ، تنها يك امر تشریفاتی است ، و برای
 زندگی افراد بشر ، ضرورت ندارد ! و یا پا را فراتر نهاده : دین را هایة عقب افتادگی
 و افیون ملتها دانسته‌اند ! اینها حقیقت دین را نشاخته و علل ضرورت آنرا نفهمیده‌اند
 و نمیدانند که دین ، عاملی است که جسم و روح افراد را به عالیترین صورت ، تکامل
 میبخشد ، فرد و جامعه را به بهترین وجه ، ارشاد و هدایت میکند ، نیازمندیهای همه
 جانبه بشری را رفع مینماید ، استعداد های او را بطور کامل ، پرورش میدهد ، و بطور
 خلاصه دنیا و آخرتش را آباد ، می‌سازد (۱)

(۱) خواننده محترم ، باید توجه داشته باشد : راهی که در اینجا برای اثبات ضرورت

چه دینی را باید بپذیریم؟!

بعد از آنکه در بحث گذشته راز نیازمندی انسان بدین و مذهب ، روشن و مدلل گردید، این سؤال خواهد و ناخواه برای هر کسی پیش می آید: آیا با اینهمه ادیان و مذاهبی که در دنیا وجود دارد و هر کدام آنها دارای پیروان زیاد و یا کمی هستند ، کدام یک

→ دین پیموده ایم ، غیر آن راهی است که در صدر کتاب ، برای اثبات ضرورت قوانین آسمانی و الهی نشان دادیم .

آن راه ، ضرورت دین را برای فردیکه در جامعه زندگی میکند ، اثبات میکرد و توضیح میداد که انسان اجتماعی نیازمند به قانون است ، آن قانون راهم بایستی آفریدگار جهان که به اسرار هستی آگاه است ، وضع نماید .

ولی چنانچه انسانی بتواند ، در جزیره ای تنها زندگی کند و تمام نیازمندیهایش را از مادر طبیعت رفع نماید ، بحث آنجا برای اثبات ضرورت دین ، برای چنین آدمی نارسا است ، زیرا چنین آدمی با کسی تصادم و اصطکاک منافی ندارد ، به علاوه آن راه نمیتواند بیرون از دائره حقوق و قوانین ، ضرورت افکار عالیه و فضائل اخلاقی ، و اعتقادات درست را بعنوان سرمایه های اصیل مذهبی و انسانی برای انسان ، ثابت نماید .

اما راهی که در اینجا برای اثبات ضرورت دین ، پیموده ایم ، دین را برای تمام انسانها چه از نظر فردی و چه از نظر اجتماعی ، ضروری نشان میدهد ، این راه میگوید: آدمی نیازمندیهای جسمی و روحی فراوان ، دارد ، استعدادهای گوناگون ، در وجود او موجود است ، بایستی آن نیازمندیها رفع گردد ، و آن استعدادهای پرورش یابد ، و چون آدمی هنوز خود را نشناخته است ، و با سرار درون خود و جهان خارج ، آگهی درستی پیدا نکرده است ، از اینجهت بایستی آن منطقه های تاریک ، وسیله انبیا ، و مردان الهی که با سرار وجود عالم و آدم آگهی درستی دارند ، و راه رفع نیازمندیهای جسمی و روحی او را بهتر از خود او میدانند ، روشن گردد ، و این همان راهی است که در صدر کتاب ، وعده توضیح آنرا داده بودیم .

البته غیر از این دو راه ، راههای دیگر نیز ، برای اثبات ضرورت دین ، موجود است ←

از آنها شایستگی دارد که سرمشق زندگی آدمی قرار گیرد و راه ورسم صحیح زندگی جوامع بشری را بطور کامل، تعیین نماید؟

شکی نیست که همه آن ادیان، قابلیت تعیین سرنوشت انسان و رساندن او بکمال مظلوب را ندارد؛ روی اینجهت لازم است جستجو کنیم که کدام يك از این ادیان و مذاهب میتواند نیازمندیهای همه جانبه انسان را رفع کند و آئین واقعی زندگی او باشد؟

گرچه پاسخ باین سؤال، خود نیازمند باینست که ما تمام ادیان و مذاهب موجوده چه آنهاییکه طرفداران پروپا قرصی دارند و چه آنهاییکه در بوته نسیان قرار گرفته و از داشتن پیروان زیاد محرومند؛ بطور مشروح مورد بررسی قرار دهیم و مقایسه دقیقی بین قوانین و دستورات آنها بنمائیم ولی این کار صرفنظر از اینکه برای یکنفر دشوار، بلکه شاید غیر مقدور باشد؛ خود محتاج بتألیف کتابهایی است که فعلا از هدف و حوصله ما بیرونست.

آنچه که فعلا منظور ما است اینست که میخواهیم با يك مقایسه و نظر اجمالی و کلی؛ حقیقت مطلب را دریافته به پرسش گذشته پاسخ گوئیم (۱).

بطور کلی دین صحیح آن دینی است که تمام زوایای زندگی انسان را بانور برنامه‌ها و دستورات سعادت بخش خود روشن کند و کشتی وجود آدمی را از امواج خروشان و سهمگین زندگی، بساحل نجات؛ هدایت و رهبری نماید.

میان همه ادیانیکه داعیه تأمین سعادت انسانی را دارند آن دینی میتواند رهبری

ولی ما برای رعایت اختصار از نقل آنها خودداری کرده طالبان میتوانند برای اطلاعات بیشتر، بکتاب کلام و فلسفه از قبیل: تجرید الاعتقاد خواجه نصیر طوسی، اسفار ملا صدرا شیرازی، شفاى بوعلی سینا، گوهر مراد ملا عبدالرزاق لاهیجی، علم الیقین فیض کاشانی، مراجعه نمایند.

(۱) البته برای مطالعه و بررسی بیشتر در این باره لازمست مراجعه شود به کتب کلام، تاریخ ادیان، ملل و نحل، دائرة المعارف، کتابهای حقوقی و تفسیر.

واقعی مردم را بعهدہ بگیرد که نیازمندیهای همه جانبه جوامع بشری را رفع کند و با عقل بی‌آلایش، تناقض و تضادی نداشته باشد.

بنابراین آن ادیان و مذاهبی که تمام جنبه‌های مادی و معنوی انسان را بموازات هم در نظر نگرفته، تنها بعضی از جنبه‌های مادی یا معنوی او را متکفل‌اند و نسبت بدیگر جنبه‌های او ساکت و یا نظری مخالف دارند و یا آنکه دارای احکامی متناقض و متضاد با حکم صریح عقل میباشند، چنین ادیانی بهیچوجه شایستگی آنرا نخواهند داشت که برای انسان آئین صحیح زندگی باشند.

ادیائیکه تنها به تربیت و تقویت روح همت میگمارند و از تربیت و تقویت جسم و زندگی مادی و تنظیم روابط اجتماعی و خانوادگی و بین المللی، و بر قرار ساختن سیستم اقتصادی صحیح..... ساکنند مانند مسیحیت فعلی، آئین بودائی و برهمنائی؛ از درجه اعتبار و شایستگی ساقط خواهند بود.

همچنین مکتب هائیکه تمام هدف آنها توجه بامور مادی، تنظیم روابط اجتماعی و اقتصادی است و از امور اعتقادی و معنوی و اخلاقی کم بهره و یابی بهره‌مند بهیچوجه نمیتوانند بار هدایت جامعه انسانیت را بعهدہ گرفته، مردم را برای یک زندگانی من جمیع الجہات سعادت‌مندانه رهبری نمایند.

مسلک‌هائیکه باحکم صریح عقل، تضاد و تناقض دارند، خدا را جسم؛ یا سه خدا در عین یکی بودن و یکی در عین سه تا بودن؛ یا زاینده و زائیده شده میپندارند.^(۱)

(۱) مسیحیت کنونی «اب، ابن و روح القدس» را در عین آنکه سه تا هستند خدای واحد و خدای واحد را در عین وحدت، سه تا یعنی «اب و ابن و روح القدس» میدانند. نویسنده کتاب تاریخ ادیان در این باره مینویسد: «مسیحیان به پدر و پسر مذکور؛ روح القدس را می‌افزایند و از این سه یکی میسازند و بدین ترتیب «اقانیم» را بوجود می‌آورند» (ص ۲۹۰).

یهود و نصاری طبق مندرجات تورات و انجیل فعلی، خدایا را جسم میدانند و به بسیاری از عقائد بت پرستان، باشکال مختلف عقیده دارند برای توضیح اینمطلب لازم است بکتاب «عقائد الوثنیة فی الدیانة النصرانیة» تالیف «محمد طاهر التنیر الیروتی» مراجعه شود.

و با احکام و قوانینی بی‌اساس و که هر عقل سلیمی از پذیرش آن ابا دارد و آنرا مخالف سعادت و مصالح جامعه میداند چنین مذاهب و مسلکها بهیچوجه نمیتوانند آن آئین صحیح و واقعی باشند که برای بشریت ضروری و لازم است (۱).

(۱) در دیانت یهود و نصاری و هم چنین در مذهب زردشت و بودا و برهما که پنج آئین مهم فعلی هستند ، آنقدر مطالب و دستورات خلاف عقل و منطق وجود دارد که اگر هیچ دلیلی بر بطلان این مذاهب نداشته باشیم ، همین دستورات و محتویات کتب آنان ، گویاترین دلیل بر بطلان آنها خواهد بود مثلاً در دین زردشت میان هزاران احکام و قوانین خلاف عقل ، این دستور را نیز میخوانیم اگر کسی سگی را بکشد ، ۲۵ جور کفاره بایستی بدهد ، از آنجمله اینست : ۱۰ هزار تازیانه باید بخورد ، ۱۰ هزار ضربت با سیخ اسب دوانی بایستی باو زده شود ۱۰ هزار پشته هیزم خشک و ۱۰ هزار پشته هیزم تر ، بایستی با تشکده بدهد ، ده هزار مار و ۱۰ هزار قورباغه خشکی و ۱۰ هزار قورباغه آبی و ۱۰ هزار مور دانه کش و ۱۰ هزار مور گزنده و ۱۰ هزار پشه اماکن کثیف را بکشد ... ا در حالیکه برای کشتن آدم این اهمیت را قائل نشده است .

طبق مندرجات تورات و انجیل فعلی ، شرابخوری که از نظر طب و بهداشت ضررهای جبران ناپذیری دارد ، حلال است تا جائیکه شراب سازی از معجزات حضرت عیسی صلی الله علیه و آله شمرده شده ، دختران حضرت نوح آنحضرت را شراب خورانیدند و در حال مستی آنحضرت با دختران خود زنا کرد (نعوذ بالله) ، حضرت یعقوب با خدا کشتی گرفت خدا نتوانست یعقوب را بزمن بزند ناچار ران یعقوب را دندان گرفت تا از دست او خلاص شد ، حضرت ابراهیم صلی الله علیه و آله خدا را مهمان کرد ، گوسپندی برای او کشت و کباب کرد و بخدا خوردانید و دست و پای او را شست ، خدا وارد بهشت شد و آدم مشاهده کرد که خدا آواز میخواند ، داود پیغمبر با زن او ریای حی زنا کرد ، و هارون پیغمبر و سلیمان نبی بت ساختند و مردم را به بت پرستی دعوت کردند ۱۱

اینها مطالبی است که در کتب عهد عتیق و جدید میخوانیم و صدها نظائر اینگونه ←

بعقیده ما اسلام تنها آئین و شریعتی است که میتواند نیازمندیهای همه جانبه انسان را تأمین کند و با مطالعه فصل آینده این بحث ، امید است که با ما هم عقیده گردید .



→ دستورات و احکام را که هر عقل سلیم و بی آلاشی از پذیرش آنها امتناع دارد در دین یهود و نصاری و غیره می یابیم و اینها خود بهترین دلیل بر بطلان ادیان یاد شده است . برای تفصیل بیشتر لازم است بکتابهای « انیس الاعلام - الهدی الی دین المصطفی ، صد، قاله السلطانی ، بودا و برهما ، چه میگویند ؟ تاریخ ادیان اوستا و زند » مراجعه شود .

﴿ اسلام تنها دین کامل است ﴾

تا آنجا که مطالعات و دقت‌های بیطرفانه ما مدلل می‌دارد، هیچ آئینی جز اسلام نمیتواند یک‌دین واقعی برای بشر باشد.

در میان اینهمه ادیان و مذاهبی که اکنون در نقاط مختلف عالم، وجود دارند، اسلام تنها آئین و شریعتی است که میتواند احتیاجات و نیازمندیهای همه جانبه انسان را تأمین کرده؛ یک زندگی بتمام معنی سعادت‌مندانه برای بشر بوجود بیاورد.

ممکن است بعضی، این گفته ما را حمل بر تعصب کنند و خیال نمایند که ما تحت تأثیر احساسات قرار گرفته و این عقیده را روی علاقه‌ایکه با اسلام داریم، ابراز نموده‌ایم، ولی هر محقق بینظیری اگر این زحمت را تحمل کند که یک مقایسه، اجمالی بین ادیان فعلی بعمل آورد، بدون شك اینحقیقت را اعلام خواهد کرد که

« اسلام تنها دین کامل است »

ما برای آنکه خوانندگان محترم، بواقعیت و جامعیت اسلام بیشتر پی ببرند و اینعقیده ما را حمل بر تعصب نمایند نمونه‌هایی از امتیازات و مشخصات اسلام را ذیل‌انشان میدهم، تا از باب « مشت نمونه خروار است » حقیقت جنبه‌های دیگر آن نیز روشن گردد.



۱ - عقل و دین

یکی از امتیازات بسیار مهم دین اسلام، احترام شایسته‌ایست که نسبت بعقل قائل شده، تا جائیکه آن را یکی از مبانی دینی و یکی از « ادله اربعه »^(۱) بشمار آورد است.



(۱) راه وصول و استنباط احکام اسلام، یکی از چهار امر ذیل است :

• دشتی قرآن و خدیجه قرآن و قیام قرآن

قرآن قرآن قرآن ... (۸)

... قرآن قرآن قرآن ...

۹ - قرآن

۱۰ - قرآن

...

... قرآن قرآن قرآن ...

۱ - قرآن قرآن

... قرآن قرآن قرآن ...

... قرآن قرآن قرآن ...

... قرآن قرآن قرآن ...

ما کنافی اصحاب السعیر»: اگر ما میشنیدیم یا تعقل میکردیم، هیچگاه از اصحاب دوزخ بشمار نمیآمدیم» (۱).

احترامیکه اسلام نسبت بعقل قائل شده، در هیچ مذهب و مرامی چنان احترام دیده نشده است تا جائیکه در دهها آیه قرآن، به تعبیرات مختلف، از آن یاد شده است.

اسلام برای مردم از ناحیه خدا، دو پیغمبر و رهنما معرفی می کند که دومی آنها عقل است: «قال الکاظم (ع): یا هشام ان الله علی الناس حجتین: حجة ظاهرة وحجة باطنة فاما الظاهرة فالرسل والائمة واما الباطنة فالعقول»: ای هشام، از ناحیه خدا بر مردم دو حجت و دلیل قرار داده شده، حجت آشکار و حجت پنهان و حجت آشکار عبارت از پیغمبران و امامانند و حجت باطنی عبارت از عقلها است» (۲).

اسلام صاحبان خرد را اینطور تعریف میکند: «فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون أحسنه اولئک الذین هدیهم الله و اولئک هم اولوا الالباب»: بشارت بده به بندگان من، آنهاییکه حرفها را گوش میدهند، آنگاه خوبهای آنها را انتخاب کرده پیروی مینمایند، چنین افرادی هدایت شده از ناحیه خدا و اینها صاحبان عقلند» (۳).

تا جائی اسلام بعقل احترام کرده که انسانیت و دین را لازم و ملزوم هم قرار داده است: «الذین هو العقل و لادین لمن لا عقل له»: دین همان عقل است دین ندارد کسیکه عقل ندارد» (۴).

(۱) سوره الملك آیه ۱۰

(۲) وسائل ج ۱۱ ص ۲۶۱.

(۳) سوره ۳۹ آیه ۲۰.

(۴) دائرة المعارف فرید و جدی ذیل کلمه «سلم»، این روایت را از پیغمبر اکرم

نقل کرده است.

دین نیست برای کسیکه انسانیت ندارد، وانسانیت ندارد، کسی که عقل ندارد (۱).
ما از تفصیل بیشتر این بحث خود داری کرده طالبین را بکتاب تفاسیر و روایات
مخصوصاً کتاب «عقل و جهل» کافی راهنمایی مینمائیم.



۲ - دعوت بتوحید

امتیاز دوم اسلام که در حقیقت آنرا بایستی نخستین اصل هر آئین صحیحی دانست، اصل «توحید و یگانگی» است.

اسلام معتقد بخدائی است که جهان آفرینش از ناحیه او هستی گرفته و دستگاه
عظیم خلقت، بطور کلی از او نظام پذیرفته است.

خدائیکه اسلام باو معتقد است خدائستکه تمام صفات کمالیه را دارا و از جمیع
صفات نقص (صفات جلال) مبری است یعنی جسم، مرکب، جوهر، مرئی، محل،
نیازمند، زاینده، و زائیده شده نیست.

اسلام مبدأ تمام موجودات عالم را خدا و بازگشت همه را نیز بسوی او میداند.
اسلام از اینراه، معتقد بیکوحدت همه جانبه‌ای در تمام عالم است و افراد
بشر را نیز برای برقراری آن در امور اجتماعی ترغیب و تشویق مینماید.

اسلام تمام افراد بشر را دعوت بیک خدا، بیک دین، بیک هدف، بیک حکومت،
بیک مبدأ؛ بیک معاد . . . مینماید و با هرگونه عوامل اختلاف و دوئیّت که موجب
اضمحلال و نیستی فرد و جامعه میشود دشمن میباشد.

اسلام صریحاً مردم را دعوت بتوحید و یگانگی مینماید و میگوید:
«واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا واذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم
اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخواناً وکنتم علی شفا حفرة من

النار فانذکم منها» : همگی بریسمان خدا چنگ زنید و از هم متفرق نشوید ، بیاد بیاورید نعمتهای خدا را که بر شما ارزانی داشته ، بین قلبهای شما الفت برقرار ساخته است ، با آنکه با هم دشمن بودید و بموهبت وی برادر گشتید و حال آنکه بر لب مغاکی از آتش بودید و شما را از آن برهانید ، (۱) .

بنابراین اگر ما اسلام را دین توحید و یگانگی چه نسبت بمسأله خدا شناسی و چه نسبت بامور اعتقادی و اجتماعی و چه نسبت بطرز فکر عملی آن بدانیم جز بحقیقت ، سخن نگفته ایم .



۳ - میزان فضیلت تنها پرهیزگاریست

اسلام برخلاف روشهای ناپسندیکه در دورانهای گذشته ، بلکه در عصر حاضر نیز ، مبنی بر امتیازات پوج طبقاتی و تفاخرات قومی ، وجود داشته و دارد ، میزان برتری را تنها نیکی ذات و فضیلت نفسانی قرار داده و نه رنگ و نژاد ، و نه نسبت و ثروت ، و نه هیچ چیز دیگر را ملاک فضیلت قرار نداده است « یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم » یعنی ای مردم ما شما را از یکمرد و یکزن آفریدیم و برای آنکه ازهم شناخته شوید ، شما را نژادها و قبیلههای مختلف قرار دادیم ، گرامی ترین شما پیش خدا پرهیز گارترین شما است (۲) .



(۱) سوره آل عمران آیه ۱۰۲

(۲) سوره حجرات آیه ۱۳

۴ - هر کسی مسئول عمل خویش است

اسلام بر خلاف بعضی از مذاهب تحریف شده (مانند مسیحیت) که خرید و فروش گناه را امری جائز، می‌شمارند، ملاک خوشبختی و سعادت‌مندی را در سایه عمل و کردار نیک میداند و هر کسی را مسئول اعمال خویش قرار داده و حتی کامیابی در زندگی و یا مضیقه و گرفتاری در امور دنیا و آخرت را از ناحیه کردار خود آنها میداند: « لیس للانسان الا ما سعی » : برای انسان جز آنچه که کرده نیست (۱)
 « کل نفس بما کسبت رهینه » هر آدمی در گرو آنچه که کرده می‌باشد (۲)
 « واتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا ولا یقبل منها عدل ولا تنفعها شفاعة ولا هم ینصرون » بهره‌زید از روزیکه هیچکس جای دیگری پاداش داده نمیشود و از هیچکس نه عوض و نه شفاعت، پذیرفته نمیشود و مورد نصرت و یاری کسی قرار نمیگیرد (۳).

اسلام نه تنها اثر اعمال را در زندگی شخصی، ضروری اعلام میکند، بلکه تغییر سرنوشتها، شیوع بدبختیها، رواج فسادها و یا رسیدن بمراد و موفقیت در زندگی را ناشی از اعمال خود افراد دانسته، عکس العمل اعمال را امری مسلم میداند: « و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر » : هر مصیبتی بشما رسد برای کارهاییست که دست‌هایتان کرده و بسیاری را نیز مینخشد (۴).
 « ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس لیذیقهم بعض الذی عملوا لعلهم یرجعون » برای خاطر اعمالیکه مردم کرده‌اند. فساد در خشکی

(۱) سوره نجم آیه ۴۰

(۲) مدثر آیه ۳۱

(۳) بقره آیه ۱۱۲

(۴) شوری آیه ۳۰

و دریا آشکار شده ، تا خدا سزای بعضی از عملها را که مردم کرده اند ؛ بایشان بچشانند ، تا شاید از گناه باز گردند ^(۱) « **ولو ان اهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء و الارض ولكن كذبوا فاخذناهم بما كانوا يكسبون** » اگر مردم آن قریه ها ایمان آورده و پرهیز کاری کرده بودند درهای برکتهای آسمان و زمین را بآنها میکشودیم ولی تکذیب کردند و ما نیز آنها را با عملی که میکردند مؤاخذه کردیم ^(۲) « **ذلك بان الله لم يك مغیراً نعمة انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم** » برای آنکه خدا نعمتی را که بقومی عطا کرده تغییر نمیدهد تا دلهای خویش را تغییر دهند و خدا شنوا و دانا است ^(۳) .



۵ - جمع بین آخرت و دنیا .

اسلام آدمی را مانند آئینه دو رو میداند که یکروی آن مظاهر زندگی مادی و نیازمندیهای اینعالم را نشان میدهد و روی دیگر آن احتیاجات معنوی و نیازمندیهای اخروی را ، گرچه تا جائیکه تاریخ نشان میدهد بشریت همواره نسبت باین دو جنبه راههای افراط و تفریط را پیموده و قضاوتهای بی مطالعه و یکجانبه ای در باره آنها نموده است .

گروهی بنام : رهبان ، صوفی ، درویش ، جوکی و غیره بطور کلی جنبه ها و نیازمندیهای مادی و جسمانی را مهمل و نادیده گرفته ، با خوردن علف بیابان و رزی و یا چند روز یک خرما و بادام صرف نمودن و پوشیدن لباسهای مندرس و پشمینه و خانه بدوشی اکتفا ، کرده و با اصطلاح خود را از هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد ساخته اند!

(۱) روم آیه ۴۱

(۲) اعراف آیه ۹۶

(۳) انفال آیه ۵۳

و در مقابل ، عده‌ای هم ، بطور کلی ، معنویات و جنبه‌های نفسانی و دینی را پشت سرگذاشته ، چهار نعل بطرف مادیات و امور ناپایدار دنیا تاخته و تمام چیزها را که مربوط بمعنویات بوده و هست ، بیاد استهزا ، و مسخره گرفته‌اند .

ولی اسلام ، بهیچوجه ، تضادی بین آخرت و دنیا نمی‌بیند ، در عین آنکه مظاهر زندگی ایندنی را بی‌ثبات ؛ و نسبت بارزهای معنوی ، ناچیز ، و متاع آخرت را پایدار میداند ، در عین حال باین منطق تکیه میکند : « و ابتغ فیما آتاک الله الدار الاخرة و لاتنس نصیبک من الدنیا و احسن کما احسن الله الیک و لاتبغ الفساد فی الارض ان الله لایحب المفسدین » : بوسیله آنچه که خدایت داده سرای آخرت را بجوی و نصیبت را از زندگی اینجهان فراموش مکن و چنانکه خدا با تو نیکی کرده نیکی کن و گرد فساد در زمین مگرد زیرا خدا مردم مفسد و بدکار را دوست نمیدارد ^(۱) .

اسلام عقیده دارد : که برقراری یک زندگی بتمام معنی ضحیح و سعادت بخش ، جز در سایه موازنه بین دین و دنیا ، و برخورداری کامل و مشروع از مظاهر زندگی مادی امکان پذیر نیست : « قل من حرم زینة الله التي اخرج لعباده و الطيبات من الرزق » : چه کسی زینتها و لذائذ زندگی را که خداوند ، برای بندگانش آفریده ، حرام کرده است ؟ ^(۲) .

شاید بهترین جمله‌ایکه جمع بین دنیا و آخرت را متضمن است ، این جمله معصوم باشد که فرمود : « کن للدنیا کأنک تعيش ابدآ و کن للاخرة کأنک تموت غدآ » نسبت بدنیا آنچنان باش ، که گوئی همواره زنده خواهی ماند ، و نسبت بآخرت نیز چنان باش که فردا گوئی خواهی مرد ^(۳) .

(۱) -سوره قصص آیه ۷۷

(۲) -سوره اعراف آیه ۳۰

(۳) -وافی جزء دهم ص ۹

بنابر این آنهاییکه خیال میکنند دینداری یعنی بطور کلی از دنیا و مظاهر زندگی دست کشیدن ، و در گوشه‌ای خزیدن و مشغول به عبادات و ریاضتها شدن ، و سربار و انکل اجتماع گردیدن بسیار در خطا و اشتباهند ایندسته مفهوم و حقیقت دین را نفهمیده‌اند زیرا همانطوریکه گفته شد : دین صحیح ، برای بهتر زیستن جامعه بشریت و تأمین دنیا و آخرت مردم است ؛ نه آخرت تنها ، و نه دنیای فقط .



۶- دعوت بدانش و فرهنگ

از خصوصیات بارز اسلام یکی هم ترغیب بفرآ گرفتن دانش و تحصیل علم است . از این چهار جمله‌ایکه زیلا از پیشوایان دین ، در باره عظمت علم ؛ نقل میشود ، بخوبی میتوان بعظمت دانش از نظر اسلام ، پی برد :

۱- « طلب العلم فریضه علی کل مسلم » : فرا گرفتن دانش بر هر فرد مسلمانی خواه زن ، خواه مرد ؛ لازم و واجب است .

۲- « اطلبوا العلم من المهدالی اللحد » : زگهواره تا گور دانش بجوی .

۳- « اطلبوا العلم ولو بالصین » : دانش را ولو بارقتن بچین باشد فراگیرید

۴- « الحکمة ضالة المؤمن أینما وجدها طلبها » : حکمت و دانش

گمشده مؤمن است ، هر کجا که آنرا بیابد طلب خواهد کرد .

دقت در جملات فوق ، ارزش و اعتبار دانش را از نظر اسلام بخوبی نشان میدهد زیرا در جمله اول بر هر فرد مسلمانیکه در هر رتبه و مقامی قرار داشته باشد ، بدون امتیاز و تفاوت ، تحصیل دانش و فرا گرفتن علم را فرض و لازم شمرده است و در این معنی زن و مرد ، و پیر و جوان شهری و دهاتی ثروتمند و فقیر مساوی هستند ، برای اینککه وجوب تحصیل دانش روی طبیعت مسلمان رفته نه عده خاص .

و در جمله دوم، برای تحصیل دانش، مدت معینی قرار نداده و مدت آن از کپواره شروع و بگور ختم میشود^(۱) هر وقت انسان بخواهد تحصیل علم کند دیر نشده و از فرصت استفاده کرده است.

در جمله سوم، درازی راه و تحمل مشقات و مشکلات سفر را ولو باقی نقاط عالم باشد، برای فرا گرفتن دانش ناچیز شمرده و این خود بهترین راه برای توسعه فرهنگ و دانش است.

و در جمله چهارم، اینحقیقت را تذکر داده که انسان مسلمان نبایستی در فرا گرفتن دانش از اینمعنی عار و ننگ داشته باشد که فلان استاد مسلمان است یا غیر مسلمان، فاسق است یا مؤمن، ایرانی است یا غیر ایرانی بلکه گمشده خود را در هر کجا که یافت موظف است آنرا فرا گیرد و در اینراه گفتار استاد را باید در نظر داشته باشد نه خود او را.

« انظرالی ما قال و لا تنظرالی من قال » (۲)

بنابراین، صرفنظر از آیات و روایات زیادیکه در باب ارزش علم و مقام ارجمند عالم وارد شده هر کدام از آنها در جای خود؛ بسی شایان دقت و توجه است، روایات فوق، گویاترین تعبیر، در باب عظمت فریضه علم است.

۷- تأسیس مبادی دموکراسی

در میان انواع حکومتهائیکه در دنیای گذشته و حاضر، وجود داشته و دارد، اسلام اساس حکومت خود را بر مبنای وحی، مشورت، نصیحت، امر ب معروف و نهی

(۱) در اینجا بایستی داستان ابوریحان بیرونی که حتی در بستر مرض چند لحظه مانده

بمرگ، باقیه بی بحثهای علمی داشت و همچنین داستان جاحظ را که ابن ابی الحدید در باره او مینویسد: «و مات جاحظ و الکتاب علی صدره» به عنوان مصداق واقعی تربیت شدگان مکتب اسلام، فراموش نکرد

(۲) تفصیل این بحث را در نشریه دوم گفتار ماه از بیانات دانشمند محترم جناب

آقای مطهری تحت عنوان فریضه علم باید جستجو کرد.

از منکر ، پایه ریزی کرده است .
 در آن روز گاریکه مردم ، در پرتو حکومت‌های گوناگون « فاشیستی ، موبوکراسی
 اتوکراسی ، پلوتوکراسی ، الیکارشی ^(۱) و غیره زندگی میکردند تمام قدرتها در دست
 عده معدودی از اغنیاء و یا رجاله‌ها متمرکز بود ، مردم مانند گله ای مطیع اوامر
 و دستورات صحیح یا ناصحیح صاحبان قدرت و نفوذ بودند ، در چنان عصر تاریک و
 بیفروغ ، اسلام آمد و با خود یک حکومت دموکراسی که بر مبنای وحی و مشورت
 پایه ریزی شده ، آورد .

اسلام میگوید : شخصیکه در رأس حکومت اسلامی قرار دارد ، بایستی
 صالحترین ، شایسته‌ترین ، عادلترین و بالاخره وارسته‌ترین افراد ملت باشد ، که
 اساس برنامه ، حکومت او از ناحیه خدا معین شده باشد . در عین حال رئیس دولت
 موظف است در کارها و پیش آمده ها با افراد مطلع و چیز فهم مشورت کند و از
 افکار آنها در انتخاب راه حق ، استفاده نماید : « و شاورهم فی الامر » (۲) « و
 امرهم شوری بینهم » (۳) در عین حال ، هر فردی از افراد ملت ، از نظر مذهبی
 وظیفه دارد ، نسبت به رئیس دولت و اعمال او خیر خواه و دلسوز بوده و نسبت بکارهای
 او نظارت داشته باشد .

و چون تفصیل این بحث را تا حدودی در قسمت « آزادی سیاسی » آورده ایم ،
 از اینجبهت از ادامه آن خود داری میکنیم .

۸ - لزوم برقراری عدالت

اسلام برای به ثمر رساندن استعدادها و بهتر زیستن جامعه انسانی ، یک سلسله

(۱) معانی این الفاظ به ترتیب عبارتست : استبداد مفرط دستجمعی ، حکومت عوام

و رجاله‌ها ، دیکتاتوری فردی ، حکومت اشراف ، تمرکز قدرت در دست تعداد قلیلی از افسراد

(نقل از مکاتیبهای سیاسی)

(۲) سوره آل عمران آیه ۱۵۹

(۳) سوره شوری آیه ۳۸

قوانین و مقرراتی آورده و تمام مردم را در برابر آن مقررات یکسان و برابر قرار داده است .

اسلام برخلاف آداب و رسوم زمان خود که همواره در مقام اجرای قانون ، رعایت حال صاحبان نفوذ و دارندگان زر و زور ، را مینمودند ؛ اصل عدالت و برابری را هیچگاه فراموش نکرده ، و علت آمدن پیامبران و فرود آمدن برنامه های آسمانی را ، برقرار ساختن عدالت و ریشه کن کردن بنیاد ستم و ظلم معرفی نموده است :

« لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط » ما پیامبران خود را با دلیلهای روشن فرو فرستادیم و با آنها کتاب و میزان سنجش عدل از ستم ، نازل کردیم ؛ تا مردم در همه کارها بعدالت رفتار کنند (۱)

اسلام آنچه در باره برقراری عدالت توصیه کرده ، که حتی حاضر نیست نسبت بدشمنان هم ظلم شود و دشمنی با آنها باعث ارتکاب بیعدالتی گردد ، « یا ایها الذین آمنوا کونوا قواما لربکم شهداء بالقسط و لا یجر منکم شأن قوم علی ان لا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی » : ای کسانی که ایمان آورده اید ، در همه کارها برای رضای خدا قیام و اقدام کنید ؛ گواه بعدالت باشید ، دشمنی با مردمی شما را وادار نکند که از عدالت و دادگری بیرون روید عدالت کنید که آن ، بد تقوی و پرهیزگاری نزدیکتر است (۲) .

۹ - داشتن سیستم اقتصادی کامل

اسلام برخلاف سیستمهای اقتصادی کاپیتالیسم (سرمایه داری) و کمونیسم (اشتراکی) ، یکنوع اقتصاد دیگری که مخصوص بخود اوست دارد ، سیستم اقتصادی اسلام خوبیهای روش سرمایه داری و اشتراکی را بنحو شایسته تری دارا و از بدیها و عیوب آنها بطور کلی برکنار است .

(۱) سوره حدید آیه ۲۵

(۲) سوره مائد آیه ۸

اسلام در عین آنکه مالکیت فردی را محترم می‌شمارد ، ^(۱) راهبائی نیز برای عدم تمرکز ثروت در دست افراد معدودی ، قرار داده که چنانچه آن اصول رعایت گردد ، عدالت اجتماعی برقرار خواهد شد و اختلافات طبقاتی تا حدود ممکن ، از بین خواهد رفت .

راهبائیکه اسلام . برای جلوگیری از تمرکز سرمایه . و تعدیل و عمومی کردن ثروت قرار داده زیاد است لیکن همه آنها را در دو قسم زیر میتوان خلاصه کرد :

۱ - راه اخلاقی : آنقدر آیات و روایات ، در باره نوازش و ترحم و انفاق ، نسبت به بینوایان ، و تشویق و ترغیب مردم باحسان و حمایت از فقراء و بیچارگان ، وارد شده که شاید در باره هیچ موضوعی در اسلام اینقدر دستورات ، صادر نشده باشد و ما بعنوان نمونه بدو آیه ذیل اکتفا میکنیم : « **لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون** : هرگز رنگ سعادت و نیکی را نخواهید دید جز آنکه از چیزهائیکه خیلی دوست دارید ، در راه خدا انفاق نمائید ^(۲) » و **الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم . . .** « کسانیکه طلا و نقره را گنجینه و ذخیره میکنند و در راه خدا انفاق نمیکنند آنها را بعذاب دردناک بشارت بده ^(۳) .

(۱) یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تكون تجارة عن تراض منکم (آیه ۲۹ از سوره نساء) پیغمبر اکرم (ص) فرمود : «ایها الناس ان دمائکم و اموالکم علیکم حرام الی ان تلقوا ربکم کحرمة یومکم هذا و کحرمة شهرکم هذا و انکم ستلقون ربکم فیسألکم عن اعمالکم و قد بلغت فمن کانت عنده امانة فلیؤدها الی من ائتمنه علیها و ان کل ربا موضوع و لکن لکم رؤوس اموالکم لاتظلمون ولا تظلمون (سیره ابن هشام ج ۲ ص ۶۰۳)

(۲) سوره آل عمران آیه ۹۲ .

(۳) سوره توبه آیه ۳۵

۲- راه قانونی : راههاییکه اقتصاد سرمایه داری ، برای تعدیل ثروت ، از قبیل ملی کردن و بیرون آوردن صنایع بزرگ از چنگ صاحبان صنایع ، بستن مالیاتهای تصاعدی و غیره ، قرار داده اسلام آنها را به تنهایی صحیح و کافی نمیداند ، زیرا این عمل ، موجب دلسردی سرمایه داران ، از تحصیل و تولید ثروت و تشکیل مراکز صنعتی و کارخانجات ، خواهد گردید ، از اینجهت اسلام راههای دیگری را پیشنهاد میکند که هم بدانوسیله ثروت در دست همه توزیع میشود و هم مفاسد سرمایه داری طبعاً از بین میزود . ما راههاییرا که اسلام قانوناً برای تعدیل و توزیع ثروت و برقراری عدالت اجتماعی قرارداد ذیلاً بطور اختصار ذکر میکنیم و تفصیل آنرا بکتاب قهوی و فرصت مناسبتری حواله میدهیم (۱) .

۱- زکوة : زکوة از نه چیز به ترتیب : گندم ، جو ، کشمش ، خرما ، طلا ، نقره ، شتر ، گاو ، گوسفند ، بانصابهای معینی گرفته میشود .

مصارف زکوة طبق آیه : « انما الصدقات للفقراء و المساکین و العاملین علیها و المؤلفة قلوبهم و فی الرقاب و الغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل » (۲) عبارتست از فقراء ، بیچارگان ، کارمندان دولت اسلام که زکوة را جمع آوری و حفظ می کنند ، کفاری که اگر بآنها زکوة داده شود بدین اسلام مایل میشوند ، خریداری بنده ها و آزاد ساختن آنها ، بدهکاری که نمیتواند قرضش را اداء نماید ، مصالح عمومی مردم از قبیل تشکیل بیمارستانها و تأمین مخارج مسافری که در سفر مانده باشد .

۲- خمس : خمس از هفت چیز گرفته میشود و آن هفت چیز عبارتست از : منفعت کسب ، معدن ، گنج ، مال حلال مخلوط بحرام ، جواهری که بواسطه غواصی

(۱) در جلد دوم این کتاب تحت عنوان « اسلام و مالکیت ، تفصیل این بحث

خواهد آمد

بدست آید ، غنمیت جنگ و زمینی که کافر زمی از مسلمانان بخرد . يك پنجم اموال یاد شده بدو قسم تقسیم میشود ، نصف آن را بایستی بسادات فقیر داد . و نصف دیگر را پیشوای مسلمانها در مصالح عمومی مردم مصرف خواهد نمود .

۳ - زکوة فطره که تقریباً هر فرد متمکن بایستی روز عید فطر سه کیلو طعام یا پول آن را در راه خدا بدهد .

علاوه بر مالیاتهایی که ذکر شد ، اسلام قوانین دیگری نیز برای جلوگیری از تمرکز ثروت دارد و اساس این قوانین قرار دادن قسمتی از منابع ثروت در دست دولت اسلامی است و این منابع را ذیلاً ذکر میکنیم :

- ۱ - زمینهاییکه سکنه اش آن را وا گذاشته و هجرت کرده اند ۲ - زمینهاییکه سکنه اش بدون جنگ آن را بمسلمین وا گذارده اند ۳ - زمینهایی که سکنه اش منقرض و نابود شده اند ۴ - اراضی مواتی که مالک معلومی ندارد ۵ - جنگلها و نزارها ۶ - رؤوس جبال و کوهها با کلیه اشجار و معادن و ذخائر موجود در آن ۷ - گردنهها و درون دریاها و نهرهای بزرگ و آنچه که در آنها وجود دارد ۸ - کسبیکه بمیرد و وارث نداشته باشد ۹ - زمینهاییکه بدون اذن امام از کفار بواسطه جنگ گرفته شده باشد ۱۰ - طرق و شوارع و ملحقات آنها ۱۱ - زمینهاییکه لشکر اسلام آن را بوسیله جنگ مسخر کرده است ۱۲ - موقوفات عامه که مردم خیر برای دیگران وقف میکنند و همچنین سکنی و عمری ۱۳ - کفارات ۱۴ - نذورات ۱۵ - اموال مجهول المالك ۱۶ - اموالیکه پیدا شده باشد ۱۷ - از راه وصایت صدقاتی که مردم پاکسراشت برای مصالح عمومی یا خصوصی قرار میدهند . ۱۸ - اموالی که دولت اسلام از کفار بعنوان جزیه میگیرد ۱۹ - اموال منقول یا غیر منقولی که اختصاص پادشاه کافر محارب داشته باشد . گرچه بعضی از مصارف مواد بالا اختصاص بامام مسلمین دارد اما امام آن را در مصالح عمومی مردم مصرف خواهد نمود و در حال غیبت ، تحت نظر مجتهد ؛ بمصارف عمومی یا خصوصی خواهد رسید .

اینها بعلاوه مسأله ارث راهپائی است که اسلام برای تعدیل و توزیع ثروت قرار داده که اگر رعایت این اصول بشود، بطور حتم اختلاف و شکاف عمیقی که اکنون بین سرمایه داران و بینوایان وجود دارد از بین خواهد رفت و عدالت اجتماعی در میان مردم برقرار خواهد گردید.

۱۰ - دارا بودن عالیترین دستورات اخلاقی

در آنروز گاریکه بشریت مفهوم صحیح اخلاق را نفهمیده و در لجن زار مفسد و رذائل اخلاقی دست و پا میزد، درست در همان روزگار پیغمبر اسلام؛ عالیترین دستورات اخلاقی را برای تربیت و اصلاح جامعه بشری آورده است.

گرچه بقول « پاسکال »: همچنانکه علمای طبیعی، طبیعت را خلق نکرده؛ و علمای صرف و نحو؛ واضح زبان و قواعد آن نبوده اند، حکما و پیمبران هم اخلاق را ایجاد نکرده اند؛ لیکن اینها توانستند از باطن روح و جان آدمی ملکات و صفات را که در رفتار و گفتار و افکار او اثر خوب و مطلوب دارد و در صورت بکار بستن آنها با آخرین نقطه سعادت خواهد رسید؛ بیرون بکشند و دستور العمل زندگی آنها قرار دهند.

بطور قطع میتوان ادعا کرد که دستورات اخلاقی اسلام، بی نظیر است. اثراتی که اخلاق، در زندگی انسان دارد آنقدر با اهمیت است که پیغمبر اسلام، غایت بعثت خود را تکمیل مکارم اخلاق، اعلام فرموده است: «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق»^(۱) و در قرآن شریف، پس از یازده سوگند، رستگاری در تزکیه نفس و تهذیب اخلاق، خلاصه شده است «و الشمس و ضحیها و القمر اذا تلیها و النهار اذا جلیها و اللیل اذا یغشیها و السماء و ما بناها و الارض و ما طحیها و نفس و ما سویها فآلهما فجورها و تقویها قد افلح من زکیها و قدخاب من دسیها».

قسم بخورشید و نور پاشیدنش و ماه وقتیکه از پی آن در آید و روز چون زمین را روشن کند و شب وقتیکه زمین را فرا گیرد و آسمان و آنکه بنایش کرده ، و زمین و آنکه آنرا گسترده و جان و آنکه آنرا پردازخته و بدکاری و پرهیزگار بودنش را باو الهام کرده ، هر که جان مصفا کرد رستگار شد و هر که آنرا بیالود زیانکار شد^(۱) .

قرآن مجید در جاهای مختلف ، از جمله کارهای مهم پیغمبر اسلام را تزکیه نفس و تهذیب اخلاق مردم ، معرفی کرده است : « هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلو علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان کانوا من قبل فی ضلال مبین » اوست که از میان مردم بیسواد پیغمبری از خودشان فرستاد که آیه‌های خدا را برایشان بخواند و پاک و تزکیه‌شان کند و کتاب و حکمت بآنها بیاموزد و گرچه از پیش در گمراهی نمایانی بودند ،^(۲) .

قرآن مقدس ، اخلاق نیک را از رموز موفقیت پیغمبر اسلام شمرده و برای همین جهت او را ستوده است : « ولو کنت فظاً غلیظ القلب لا نفضوا من حولک فاعف عنهم و استغفر لهم » (۳) « و انک لعلی خلق عظیم » : تو دارای اخلاق بزرگی هستی^(۴) .

بنابر این اگر بزرگترین امتیاز اسلام را از سایر مذاهب و آئین‌ها ، دستورات عالی اخلاقی آن بدانیم ، گزاف ن گفته‌ایم آیات و روایاتی که متضمن دستورات اخلاق اسلامی است و کتابهایی مانند « احیاء العلوم » غزالی و « جامع السعادات »

(۱) سوره شمس آیه ۱ - ۱۰

(۲) سوره جمعه آیه ۲

(۳) اگر خشن و سخت دل بودی از دور تو پراکنده می‌شدند آنها را ببخش و بر

ایشان آمرزش بخواه سوره آل عمران آیه ۱۵۹ .

(۴) سوره قلم آیه ۳

نراقی که گوشه‌ای از آندستورات را در بردارند ، بهترین شاهد صدق گفته ما است^(۱) .



اصولیکه تا اینجا بطور فشرده ، بعنوان نمونه های بارز ممیزات و مشخصات اسلام شمرده شد ، بعلاوه ده ها اصول دیگر که هر کدام بنوبه خود ، از ممیزات اسلام ، بشمار میروند . بهترین گواه صدق مدعای ما (اسلام تنها دین کامل است) میباشد . شما در هیچ آئین و مذهبی نمیتوانید اصولی ارزنده تر و دستوراتی عالتر از دستورات یاد شده بیابید .

همین امتیازات و عمق قوانین اسلام است که هر آدم با وجدانی را وادار میکند که آئین اسلام را « تنها دین کامل » بداند .

گرچه ممکن است از این اصول و برنامه های عالی ، جسته گریخته ، در ادیان و مذاهب دیگر نیز ، یافت بشود ، ولی بطور تفصیل و ریشه دار ، و بنحو جمع و سهل التناول ، در هیچ آئینی ، جز اسلام ، وجود ندارد .



(۱) بیشتر اصول دهگانه فوق در جلدهای دیگر این کتاب بطور مبسوطتری مورد بحث

﴿ پس چرا گروهی با دین مخالفند ؟ ﴾

کسیکه مطالب گذشته ما را در نظر داشته باشد و اینمعانی برای او روشن شده باشد که آدمی برای بهتر زیستن ، نمیتواند بدون برنامه دینی و دستورات مذهبی ، زندگی کند ، و اسلام تنها دین کاملی است که قادر است انسان را برای يك زندگی بتمام معنی سعادت‌مندانه ، رهبری کند، خواه و ناخواه این سؤال برای او پیش خواهد آمد که: پس چطور شده گروهی با هر چه دین و آئین است مخالفند؟ و چه ساعده‌ای آنرا ساخته مغزهای اقویا و ثروتمندان ، برای استثمار طبقه ضعیف و کارگران دانسته و با عبارات توهین آمیزی ، « دین را افیون ملتها » معرفی مینمایند ؟ ! چه عاملی باعث شده : گروهی با چشم نفرت بدین نگریسته ، در قطب مخالف دینداران قرار گرفته ، و با هر چه آئین و مذهب است ، دشمنی میکنند ؟ !

عوامل و انگیزه‌هایی که خشم و نفرت گروهی از مردم را علیه دین و آئین برانگیخته و با شدیدترین وجهی علیه آن مبارزه میکنند ؟ کدام است ؟

ماذیلا به بعضی از آن عوامل اشاره کرده و تفصیل آنرا بفرصت مناسب تر و کتابهای مفصلتر ، حواله میدهیم :



۱ - ندانستن حقیقت دین :

بعقیده نگارنده ، علة العلل بیعلاقگی گروهی از مردم نسبت بدین ، تشخیص ندادن و نفهمیدن معنی واقعی دین است اینعده اغلب ، در محیطها و اجتماعاتی پرورش یافته‌اند که دین بمعنای واقعی در آن محیطها وجود نداشته ، و جز با یکمشت آورد ، و اذکار پوچ و با يك سلسله اعمال بی اساس و با یکمقدار اعتقادات و عبادات

و اهی و مخالف منطق عقل، سر و کار نداشته‌اند.

اینها دینگر زحمت تحقیق را بخود هموار نساخته، در جستجوی حقیقت دین بر نیامده، یکباره زیر هر چه دین است زده منکر واقعیت و اصالت آن شده‌اند! اینها می‌پندارند: که دین عبارت از یک سلسله پندارها و پدیده‌هاییست که برای سرگرم ساختن و استثمار مردم، بوجود آمده است و روی یک مبنی و اساس صحیح استوار نیست!

ولی همانطوریکه در بحثهای گذشته به ثبوت رسانده‌ایم: دین واقعی از اینگونه تهمت‌ها بطور کلی برکنار است، زیرا دین واقعی عبارت از یک سلسله قوانین و دستوراتیست که خدا بوسیله افراد مخصوص بنام انبیاء که دارای جمیع فضائل انسانی هستند و از تمام رذائل اخلاقی و غیره برکنارند، برای رفع نیازمندیهای فردی؛ اجتماعی؛ تربیتی، سیاسی، اقتصادی، جزائی و غیره جامعه انسانی، وضع و تشریح کرده است.

با در نظر داشتن اینحقیقت، چطور ممکن است کسی دین را مایه سرگرمی و استثمار مردم بداند؟ چگونه ممکن است نسبت بدین که برای بهتر زیستن جامعه انسانی ضروریست، سر ستیز و مخالفت داشته باشد، آنهاییکه با دین دشمنی میکنند از منافع دینداری و مضرات بیدینی بیخبرند و معمولاً با ادیان ساختگی و تحریف شده‌ای مانند مسیحیت و یهودیت و بودائیت و برهمنائیت و غیره که از مزایای دین واقعی و صحیح محرومند، تماس داشته و دارند و گرنه چگونه ممکن است با دین صحیح و جامع الاطرافی مانند اسلام که با برنامه‌های حیاتبخش خود، تمام زوایای زندگی انسانی را روشن ساخته، مخالفت نمایند؟

مطالعه در روحیات و گفتار توده مخالف ادیان، صحت گفته‌ها را به ثبوت

میرساند.

۲ - داخل شدن پاره‌ای از خرافات در دین

عامل دیگری که احساسات گروهی از مردم را علیه ادیان، تحریک نموده، خرافات و موهوماتی است که وسیلهٔ بعضی از جهال و مغرضین وارد دین، گردیده است. دلائل این خرافات و موهوماتی که بدستورات عالی مذهبی افزوده شده، آنهاست که قدرت تشخیص حق از باطل را نداشتند، یکبارۀ با دین؛ علم مخالفت بر افراشته تمام ادیان را غیر منطقی اعلام کرده و ادیان را تنها برای اقناع غریزهٔ افسانه دوستی، خوب دانستند!

غافل از اینکه افسانه و خرافات هیچگاه در متن ادیان واقعی و صحیح قرار نداشته است الا آنکه برخی از جهال و مغرضین برای برخی از اغراض شوم، در حاشیهٔ ادیان، افسانه‌ها و موهومات قرار داده‌اند. گرچه غموض و پیچیدگی که در ادیان غیر واقعی وجود داشته، خواه ناخواه خرافات را در متن آنها قرار داد ولی سادگی و روشنی اسلام بهیچوجه اجازه نداده است که افسانه‌ها و خرافات در متن آن قرار گیرد؛ بلکه اگر هم در اسلام، افسانه‌ای پدید آمده تنها در حاشیه آن قرار گرفته است. (۱)



۳ - خرابکاری برخی از دینداران

اثری را که کردار و عمل، در روحیهٔ افراد، از خود بجا میگذارد بقدری زیاد است که بهیچوجه با گفتار تنها، قابل مقایسه نیست از اینجهت است که از قدیم گفته‌اند:

« دو صد گفته چون نیم کردار نیست » .

روی این میزان، اگر آئین مذهبی، هر چند دارای قوانین و دستورالعملهایی عالی باشد. و از لحاظ حقوقی و اخلاقی، هر قدر غنی و جامع الاطراف باشد، برای

(۱) برای توضیح این مطلب لازم است بکتاب (اسلام و صلح جهانی) ترجمهٔ نگارنده

و سید هادی خسروشاهی ص ۷۳-۸۲ مراجعه شود.

تخریب و بی‌ارزش ساختن آن کافست که پیروان و رهبران آن آئین ، برخلاف آن رفتار کنند و عملاً آنرا تکذیب نمایند . شما اگر درست با اعتراضات کسانی که با دین ابراز مخالفت میکنند ، دقت نمائید خواهید دید که ۹۵ درصد این اعتراضات ، متوجه اشخاص است نه خود آئین و بقول مرحوم سید جمال الدین اسد آبادی «الاسلام محبوب بالمسلمین» اینها هستند که از تابش درخشان خورشید اسلام جلو گیری مینمایند . مثلاً دیده شده که میگویند : اگر این دین سعادت بخش و درست است ، پس چرا فلان حاجی ، فلان معمم ، فلان مسجدی ، فلان بازاری چنین و چنان میکند و این دین او را هدایت نکرده و سعادت مند نساخته است ؟ ؟

در اینجا بد نیست از واقعیت تاریخ ، برای اینموضوع ، استشهاد کنیم : یکی از روحانیون مبارز و محترم ، نقل میکرد : هنگامیکه در زندان بودم در اطاق ما یک نفر آزادیخواه روشنفکر نیز محبوس بود ، روزی باو گفتم : شما با اینهمه کمالات و معلومات که دارید ؛ چرا نماز نمیخوانید ؟ او در جواب گفت : نمازیکه فلان روحانی شما میخواند ، من حاضر نیستم آن نماز را بعنوان خضوع و پرستش انجام دهم ؟ مسلماً این بیان صحیح نیست زیرا در هر طائفه‌ای بد و خوب وجود دارد و قوانین و دستورات مذهبی بهیچوجه بستگی باعمال افراد ندارد ، دستورات مذهبی يك سلسله حقائق و مقرراتیست که بوسیله پیمبران برای سعادت آدمیان آورده شده همچنانکه عمل نکردن شخص مریض بر طبق نسخهٔ دکتر حاذق ، ارتباطی باحذاقت دکتر و تشخیص او و مؤثر بودن نسخهٔ او ندارد ، عمل نکردن بعضی از پیروان ادیان نیز ارتباطی با اصالت و واقعیت دین ندارد و این اشتباه از آنجا پیدا شده که اینها قضیه را عوضی گرفته ، عیوب و نواقص پیروان ادیان را بحساب خود دین آورده‌اند و حال آنکه این حساب از نظر مردم واقع بین بهیچوجه صحیح نیست ولی از آنجائیکه مردم سطحی و ظاهر بین ، قدرت تجزیه و تحلیل قضا یا را ندارند ، زود فریب خورده ، و بگروه مخالفین مذهب می‌پیوندند !

۴ - توسعه علم طبیعی و نفوذ روش حسی !

پس از دوران سیاه و فترتی که براروپا گذشت ، دنیای اروپا یکمرتبه از خواب بیدار شد و کم‌کم بر اثر فعالیت و مجاهدت گروهی از هوشمندان ، موجی از دانش و علوم طبیعی ، سراسر اروپا را فراگرفت ، علوم طبیعی و تجربی جانشین علوم عقلی و خیالی که بیشتر ؛ کلیسا از آنها جانبداری میکرد ، شد ، دانشمندان ، در صدد کشف روابط بین اشیاء برآمده بر موز کار خانه خلقت و اسرار طبیعت یکی پس از دیگری دست یافتند .

البته کلیسا و پیروان آن ، نمیتوانستند در مقابل این جنبش علمی ساکت بنشینند ، زیرا تکامل و پیشرفت علوم طبیعی را مساوی با فرو ریختن کاخ برفی جبروت خود می‌بنداشتند ، روی اینجهت کلیسا مبارزه را علیه علوم طبیعی و تجربی آغاز کرد و بانحاء ، مختلف با آنها جنگید ولی آن تلاشها مذبوحانه بود و نمیشد جلو سیل دانش را گرفت در اینوقت مردمیکه از دور و نزدیک ، صف بندی و مبارزات کلیسا و دانشمندان علوم طبیعی و تجربی را مشاهده میکردند و ناظر کشته شدن و سوختن و زندان رفتن دانشمندانی مانند گالیله بودند ، پنداشتند که اصالت و تحقق با علوم طبیعی و تجربی است ، علوم عقلی و غیر تجربی بطور کلی از درجه اعتبار ساقط است ! روی این انگیزه های تاریخی ، بعلاوه غروریکه دانشمندان علوم طبیعی از لحاظ پیروزی ایکه نصیب آنان شده بود ؛ پیدا کرده بودند ، تمام مقدمات مذهبی را غیر علمی اعلام کردند ، و بیرحانه علیه مذهب و معنویات مبارزه نمودند !

در اینجا برای روشن شدن حقیقت ، ملاحظات زیر ضروری و لازم است :

الف - اولاً بایستی حساب کلیسا را از مسجد جدا کرد . زیرا همانطوریکه مطالعات تاریخی ما را هدایت میکند ، همواره کلیسا ناشر خرافات و طرفدار اوهام بود ولی مسجد مرکز پخش دانش و نشر معارف . روحانیت مسیحی از پیشرفت دانش در

هراس بود ولی دانشمندان اسلامی پرچمدار علوم و پیش قراولان دانش بودند (۱)
 ب - درست است که دانش طبیعی و تجربی ، بسیاری از علوم و دانش پیشینیان
 را بی اعتبار ساخت اما اینمقدار کافی نیست که یکباره معلوماتی را که بر مبنای تجربه
 و حس برقرار نیست ، غیر صحیح بدانیم (۲)

ج - اینمعنی جای هیچگونه تردید نیست که دانشمندان علوم تجربی حق بزرگی
 بکردن مردم دارند ولی اینحقیقت را هیچگاه نباید از نظر دور داشت که : هر چیزی
 برای خود میزان سنجش مخصوص دارد هیچگاه نمیشود گرما و سرما را با متر اندازه
 گرفت، و یا حجم اجسام را با هواسنج معین نمود. روی اینحساب ، مقدسات مذهبی و مبادی
 اخلاقی و بطور کلی معنویات ، از دایره علوم تجربی بیرون است و علوم طبیعی نمیتواند
 در باره اصالت و عدم اصالت آن ، اظهار عقیده نماید .

ولی در هر حال ، مغلطه کاریها تأثیر خود را تا مدت زیادی ، در انحراف افکار
 توده مردم ، از عقائد مذهبی و دستورات اخلاقی که جنبه ماوراء حسی دارند بخشید
 و مردمی ، گول این منطق غلط را خورده ، نسبت بتمام مقدسات مذهبی و اخلاقی
 بدبین شدند تا جائیکه گروهی مانند نویسنده کتابچه « اصول مقدماتی فلسفه » و
 نویسنده کتابچه « ماتریالیسم دیالیک تیک » نوشته اند « ادیان با اصول علمی سازش
 ندارد » !



۵ - خود باختگی !

از آنجائیکه شرقیها از دور با تمدن غرب و اروپا آشنائی پیدا کردند و یک
 مرتبه خود را در برابر انوار خیره کننده فرهنگ و تمدن غرب و اروپا مشاهده نمودند،

(۱) رجوع شود بکتاب : تمدن اسلام و عرب ، تاریخ تمدن اسلام ، مقدمه وحی یا

شعور مرموز .

(۲) مراجعه شود بجلد اول کتاب : اصول فلسفه .

مانند انسان ضعیف النفسی که ابهت و جبروت سلطانی ، او را واله و خود باخته ساخته ، سر جای خود میخکوب کرده باشد شخصیت و استقلال فکری خود را از دست داده ، در مقابل تمدن غرب ، خیره شده اند !

اینها میپندارند ، هر چه را که از غرب میآید ، مانند پیشرفتهای علمی آنها صد درصد صحیح و سعادت بخش است ؛ غافل از اینکه در آن دنیای متمدن ؛ صدها مکتبهای ضد اخلاقی و ضد انسانی وجود دارد که ما بعنوان نمونه مکتب اگزستانسیالیستها (مکتب لذت طلبی و کامیابی جنسی که هر گونه آزادی در آن راه دارد) و هیپی گری را یاد آور میشویم .

این روح خود باختگی شرقیها در برابر غربیها ، مفاسدی بیار آورده که میتوان گفت از مفاسد لشکر مغول ، برای جهان شرق کمتر نبوده است ، زیرا همین روح خود باختگی ؛ همه چیز ما را از ارزش و اعتبار انداخته دستورات دینی ، اخلاقی و آثار صحیح نیاکان ما را مورد مسخره قرار داده است !

مردمیکه استقلال فکر و عقیده خود را از دست داده اند ، میزان صحت و فساد و خوب و بدکارها را شخصاً نمیتوانند تشخیص دهند فقط هر چه را که از غرب باشد خوب و هر چه را که از آنسامان نباشد ناپسند میپندارند !

گرچه در قرنهای ۱۸-۲۹ و قسمتی از قرن بیستم ، روح مخالفت با مذهب (البته مذهب ساختگی نصاری) در اروپا روی عوامل گذشته ، توسعه پیدا کرده بود ولی پس از آنکه آنها از آسیاب افتاد ، مخالفین مذهب ، تا حد امکان ، انتقامهای خود را از کلیسا گرفتند ، کم کم فطرت خدا پرستی و دینداری در آنها تقویت گردید ، با خدا و دیانت آشتی کردند و اکنون دو سوم مردم اروپا و آمریکا دیندار و معتقدند ، اما از آنجائیکه کشورهای خاورمیانه در حدود صد و پنجاه سال از مردم آنسامان عقب هستند ، اینها هنوز دوران بحران بیدینی را طی میکنند تا مدتی وقت لازم است که این حالت دینداری آنها بمردم مشرق زمین برسد و مردم این سامان از روح سرکشی و مخالفت خود ، نسبت بدیانت ، دست بردارند .

بعد از آنکه فلسفه ، ضرورت دین را فهمیدیم و دانستیم که میان آنهمه ادیان ، کدام یک را باید انتخاب کنیم ، و نیز ، از یک مطالعه اجمالی بدست آوردیم که اسلام ، تنها دین کامل است ، و در آخر بحث ، انگیزه ، بدینی برخی از جوانان و جمعی از مردم را نسبت بدین ، دانستیم ، اینک وقت آنست پرسشهایی را که قبلاً در باره فلسفه جنگ در اسلام ، و قتل مرتد ، و جزیه ، و حدودیکه اسلام ، برای آزادی قرارداد است ، کرده بودیم ، مورد بررسی قرارداد نظر اسلام را در باره امور یاد شده بدانیم :



﴿ آیا جهاد اسلامی ﴾

بمنظور تحمیل عقیده است؟! !

برخی از نویسندگان مغرض ، و مبلغان مزدور مسیحی ، شایع کرده اند که : اسلام ، دین شمشیر و زور است ، و جهاد اسلامی ، بمنظور تحمیل عقیده و سلب آزادی از پیروان مذاهب دیگر ، میباشد !

« ماکدونالد » در کتاب « دائرة المعارف اسلامی » مینویسد : وظیفه دینی هر فرد مسلمانی است که اسلام را با شمشیر و زور ، انتشار و گسترش دهد ، (۱) .
 کسیکه با فتوحات مسلمین ، ومدارک دست اول اسلامی ، آشنائی درستی داشته باشد ، بخوبی میدانند که این نوع شایعات ، جز بمنظور تضعیف روحیه ملل اسلامی و کشتن روح فداکاری و مبارزه در آنان ، و جلوگیری از پیشرفت و نفوذ اسلام ، در جهان ، پدید نیامده است !

محال است انسان منصفی ، از تاریخ پر افتخار اسلام ، و قوانین جنگی آن ، آگاهی درستی داشته باشد ، در عین حال ، معتقد باشد که : اسلام ، دین زور و شمشیر است و از راه جنگ ، عقیده اش را به پیروان مذاهب دیگر ، و ملل مغلوبه تحمیل ، مینماید ! !

اسلام ، بر خلاف اقوام و ملل وحشی و زمامداران خود سر جهان ، که بمنظور کشور گشائی ، استثمار و غارت سرمایه های ملی ، افزودن بر نیروهای انسانی و احیانا اشباع عطش خونریزی و عاطفه غرور آمیز ملی و مذهبی خود ، دست بجنگ و خونریزی ، دراز میکردند ، وجه بسا پس از خاتمه جنگ ، عقائد و افکار خود را بر ملل مغلوب ، تحمیل مینمودند ، تنها برای رفع ظلم و تحقق بخشیدن عدالت

اجتماعی، و اعلاى كلمه حق، مى‌جنگند، و هنگامیکه آثار ستم و عدوان، از بین رفت، و محیط، از لوٹ تعدی و تجاوز، پاک شد، پیرو هر آئینی می‌تواند، در سایه حکومت اسلامی، از آزادی مذهبی، برخوردار گردد.

«دکتر مجید خدوری مسیحی» استاد علوم شرقی در دانشگاه «هاپکنس» در این باره مینویسد: «... اسلام غیر از جهاد یعنی جنگ در راه خدا، انواع و اقسام جنگها را منسوخ کرد و از بین برد، فقط جنگی را مشروع و صحیح دانست که برای انجام يك مقصود دینی بکار رود، یعنی لازمه اجرای قانون خدائی باشد، یا اینکه بمنظور دفع تعدی و رفع تجاوز و تخطی، از آن، استفاده شود، و غیر از این، هیچ جنگی چه در محیط اخوت اسلامی و چه در خارج آن، مجاز و مباح نیست» (۱):

اسلام، تنها با مردمی می‌جنگد که بر بندگان مخلص خدا ستم روا بدارند، یا برای نابودی آنان، توطئه‌کنند، و یا پیمانهای را که با آنان، بسته‌اند، بشکنند و یا مانع نشر عقائد و مبانی مذهبی درست اسلامی شوند.

در اینصورتها است که اسلام، جنگ را مشروع و جائز می‌شمرد و در غیر این موارد، اقدام بجنگ و خونریزی را فساد و آشوبگری میدانند و برای اقدام کنندگان آن، مجازات سنگینی، قرار داده است.

اینک، به آیاتی که در این زمینه نازل شده است، توجه فرمائید:



۱ - جهاد بمنظور دفاع از جان و جلوگیری از فساد و فتنه

بشهادت تاریخ، پیغمبر اسلام، بعد از بعثت، در حدود سیزده سال، در مکه در نهایت فشار و سختی بسر برد، در اینمدت، مورد آزار و شکنجه قریش بود،

در چون تصمیم قتل او را گرفته بودند، ناگزیر مجبور بهجرت شد، در مدینه نیز او را بحال خود نگذاشته از اذیت و آزارش صرفنظر نکردند!

در طول اینمدت، یاران او بقدری در شکنجه و آزار بودند که در تاریخ کمتر نظیر آن، دیده شده است!

هرگاه یاران آنحضرت، از آزار قریش، باو شکایت میکردند و از او اجازه دفاع میکردند، حضرت آنها را دعوت به صبر میفرمود، چه بسا یاران او در این گیرو دارها بسراثر شکنجههای غیر انسانی قریش، جان دادند (مانند پدر و مادر عمار یاسر)!

و چون قریش، بهمین مقدار اکتفا نکرده، ببرانگیختن قبائل مختلف مشرکین، تصمیم داشتند: محمد و یارانش را که از خانه و کاشانه خود، آواره شده و بانواع شکنجه و ستمگریها و احیاناً خونریزی و کشتار، رو برو شده بودند، یکباره نابود کنند، در این وقت، فرمان جهاد، ضمن آیه زیر، صادر شد و مسلمانها آماده شدند تا از موجودیت خود، دفاع نمایند:

« اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یدکر فیها اسم الله کثیرا و لینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز ، الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و الله عاقبة الامور » (۱) . یعنی: برای کسانی که مورد هجوم و تجاوز، واقع شدند، اجازه داده میشود که بطور متقابل به جنگ و دفاع به پردازند، خداوند بیاری آنان، توانا است، آنان که از شهر و دیار خود، بدون موجبی، مگر آنکه میگفتند: پروردگار ما خدای یکتا است، بیرون رانده شدند.

اگر خدا شرور بعضی از مردم را بوسیله بعضی دیگر ، دفع نمیکرد ، هر آینه دیرها و کلیساها و معابد یهود و مسجدها که نام خدا در آنها زیاد برده میشود ، ویران میشد ، خدا کسانی را که یاری و کنند ، قطعاً یاری خواهد کرد که او نیرومند و توانا است همان کسان که اگر در زمین استقرارشان دهیم ، نماز بپا میکنند و زکات میدهند و امر بمعروف و نهی از منکر مینمایند ، و سرانجام ، همه کارها با خدا است .

این دستور ، نخستین فرمانی است که در تاریخ تشریح اسلامی ، در باره جهاد ، صادر شده است .

در فرمان فوق ، صرف نظر از اینکه به ستمگریهای کفار و ستمگریهایی که آنان ، نسبت به مسلمین ، روا داشته اند ، تصریح شده که همین امر عامل مشروعیت جنگ آنان ، با کفار میباشد ، بطور کلی عامل مشروعیت جنگ را بقاء نام خدا و مظاهر حق و عدالت ، میشمرد (و لولا دفع الله الناس . .) و در آخر کار ، منظور نهائی از پیروزی در جنگ را نیز ، توجه بخدا ، برقراری عدالت اجتماعی ، مبارزه با فساد و دعوت بحق ، معرفی میکند (الذين ان مكناهم في الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزكوة ...) نه کشور گشائی ، غارت سرمایه های ملی و برتری جوئیهای بیجا !

بطوریکه ملاحظه میکنید : اسلام ، در این فرمان ، به پیروان خود ، اجازه نداده است بعد از پیروزی ، پیروان مذاهب دیگر و یا مشرکان را بطور کلی از روی کره زمین ، بردارند ، و یا آزادی فکری و مذهبی را از آنان ، سلب نمایند ، بلکه روش عملی آنان را دعوت بحق و مبارزه با فساد ، معرفی کرده است .

بدنبال این فرمان ، آیات دیگری نازل شد که در همه آنها موضوع دفع ظلم و از بین بردن فتنه ، بچشم میخورد که از آن جمله است آیه ۱۹۰ سوره بقره :

« وقاتلوا في سبيل الله الذين يقاتلونكم ولا تعتدوا ان الله لا يحب المعتدين
و اقتلوهم حيث ثقتموهم و اخر جوهم من حيث اخر جوكم و الفتنة اشد
من القتل ... و قاتلوهم حتى لا تكون فتنة و يكون الدين لله فان انتهوا فلا

عدوان الا علی الظالمین - با کسانی که در صدد جنگ با شما هستند، در راه خدا بجنگید، ولی هرگز از حد لازم و ضروری، تجاوز نکنید، خداوند، تجاوز کاران را دوست ندارد، هر کجا آنان را یافتید، بکشید و از آنجا که شما را بیرون کرده اند، بیرونشان کنید، فتنه، از کشتار بدتر است... با آنان، بخاطر ریشه کن کردن فتنه و نشر دین خدا بجنگید، و هرگاه آنان، با اقدامات خصمانه خود، پایان دادند، دیگر دشمنی و ستیزگی جائز نیست، مگر در باره ستمگران و تجاوز کاران.

بطوریکه این آیه صراحت دارد، انگیزه مشروعیت جنگ با کفار، همان ستم کردن آنان، بر مسلمین، و بیرون راندن آنان، از شهر و دیارشان، و در فشار قرار دادن آنان، بخاطر عقیده خاص مذهبی شان است.

و هرگاه این فتنه ها ازین برود و مسلمین، در انجام وظائف و ابراز عقیده خود، آزادی کامل، پیدا کنند، در آنصورت، کسی را با کسی کاری، نخواهد بود، پیروان هر آئین خود آزاد خواهند بود.



۲ - جنگ در راه خدا

و از مباحثی که در گذشته تحت عنوان «دین شناسی» آورده ایم، این حقیقت آشکار شد که: عدالت اجتماعی، تأمین نیازمندیهای فردی و اجتماعی، و بطور کلی تحقق یافتن سعادت دنیوی و اخروی بشر، جز در سایه «اسلام» ممکن نیست.

روی این اصل، اسلام، پیروان خود را موظف میداند که این برنامه سعادت بخش را بمردمیکه در منجلاب بدبختی و زیر یوغ حکومتهای جبار، دست و پا میزنند، برسانند.

هرگاه زمامداران خود سر و فرمانروایان خودکامه، بخاطر آنکه بیشتر بتوانند از کرده توده ملت از همه جا بیخبر، سواری بگیرند، مانع تبلیغ و نشر آن شدند، و

با نیرو و قدرت ، از انتشار آن ، جلوگیری بعمل آوردند ، در اینصورت ، اسلام ، به پیروانش دستور میدهد : برای از میان بردن ستمگران و آزاد نمودن توده های اسیر و بدبخت ، و گسستن زنجیرهای اسارت و بردگی ملت محروم ، و بطور کلی از میان بردن آثار ظلم و تحقق بخشیدن عدالت اجتماعی بمعنی واقعی آن ، با آنان بجنگند ، چنانچه دیگر از رسالت آن ، جلوگیری بعمل نیامد و اسلام ، برای روشن شدن افکار عمومی ، آزادی در تبلیغ ، داشت ، در اینگونه موارد که طبعاً مردم فریفته آئین منطقی اسلام ، خواهند شد ، و جنگ و مبارزه نیز از بین خواهد رفت ، پیروان مذاهب دیگر ، میتوانند ، در سایه حکومت اسلامی ، از آزادی عقیده و ایمان ، بهرمندی کامل داشته باشند .

بنابراین ، يك قسمت از جنگهاى كه اسلام با كفار ميكند ، بمنظور برانداختن حكومتهاى تحمیلی و فاسد ، و نجات مردم ستمدیده از زیر چكمه های استبداد است . در آیات زیر ، باین واقعیت ، بطرز جالبی تصریح شده است :

فلیقاتل فی سبیل الله الذین یشرون الحیاة الدنیا بالآخرة و من یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب ، فسوف نؤتیه اجرا عظیما و مالکم لا تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان الذین یقولون ربنا اخرنا من هذه القرية الظالم اهلها و اجعل لنا من لدنك ولیاً و اجعل لنا من لدنك نصیرا الذین آمنوا یقاتلون فی سبیل الله و الذین كفروا یقاتلون فی سبیل الطاغوت فقاتلوا اولیاء الشیطان ان کید الشیطان کان ضعیفا

آنها که زندگی دنیا را با آخرت میفروشدند ، باید در راه خدا بیکار کنند ، و هر که در راه خدا بیکار کند ، و کشته شود ، یا غلبه یابد ، وی را پاداشی بزرگ خواهیم داد ، چرا در راه خدا و آن بیچارگان ، از مردان و زنان و کودکان که میگویند : پروردگارا ما را از این محیط ستمگران ، بیرون بر ، و برای ما از نزد خویش ، دوستی و یابوری قرار ده ، جنگ نمیکنید ؟ !

کسانیکه ایمان دارند ، در راه خدا بیکار میکنند و کسانی که کافر شده‌اند ، در راه کسانیکه یاغی و طاغی هستند ، بیکار میکنند ، با دوستان شیطان ، بجنگید که نیرنگ شیطان ، ضعیف است (۱)

در این آیات ، بطوریکه ملاحظه میکنید ، جنگ ، بخاطر اشاعه حق ، و نجات ستمدیدگان از زیر بار ظلم واجحاف ستمگران و بی‌دادگران ، تجویز شده است ، و بطور کلی توضیح داده شده است که جهاد اسلامی بمنظور کشور گشائی و اشباع روح خونریزی و آدم کشی نیست ، آن جنگهای زمامداران خود سرو پیروان شیطان است که بخاطر غارت سرمایه های ملی ، کشور گشائی و راضی ساختن عاطفه غرور ملی و مذهبی ، صورت میگردد و خون میلیونها افراد بیگناه روی زمین میریزد !

بسیاری از جنگهاییکه در زمان پیغمبر اکرم و خلفاء بوقوع پیوسته بخاطر همین جهت بوده است ، پیشوای اسلام ، میدید که : ملت‌های دیگر ، چگونه اسیر چنگال اهریمنانه ، مشتی ستمکار و جنایت پیشه‌اند ، يك مشیت ، اقلیت فاسد و زورگو بر جان و مال و همه چیز اکثریت مظلوم ، مسلطند ، توده ملت ، همانند برده از نظر عقائد و رفتار ، محکوم اراده هیئت حاکمه فاسد ، و مجری خواسته‌های بیچون و چرای اویند !

زمامداران اسلام ، برای رهائی توده‌های ستم‌دیده از زیر یوغ زمامداران خود سر و فاسد و برقراری عدالت اجتماعی ، با سران آن کشورها وارد مذاکره میشدند ، ابتداء از آنها میخواستند : اجازه دهند : دعوت آسمانی اسلام ، بطور آزاد ، بکوش اکثریت مردم ، رسانده شود ، چنانچه اجازه میدادند ، و جریان از طریق صلح و سازش ، عملی میشد ، دیری نمی‌پایید که بساط ستمگران ، برچیده و اکثریت ملت ، روی رضا و رغبت ، باسلام ، گرویده از برادری و برابری و عدالت آن ، بهره‌مند میشدند .

ولی چنانچه اعتنائی به پیشنهاد آنان ، نمیشد ، و هیئت حاکمه فاسد ، بهیچ قیمتی حاضر نمیگردید ، از حالت بهره‌کشی و سوء استفاده از توده ملت ، دست بردارد ،

و اجازه نشر و تبلیغ دعوت جهانی اسلام، در میان توده ملت نیز، نمیداد، در این صورت چاره‌ای جز برداشتن هیئت حاکمه فاسد، و جنگ و مبارزه با آنان، نبود.

هنگامیکه دست سوء استفاده چچیا از سر ملت، کوتاه میشد، مردم بسوی اسلام گرایش پیدا میکردند، و هرگاه میخواستند بدین و مرام خود، وفادار بمانند اسلام، با آنها آزادی میداد و دیر و معابد آنان را محترم، میشمرد.

تاریخ بمانشان میدهد که: در بسیاری از جنگهای صدر اسلام، زمامداران اسلامی، در درجه اول بازمامدران مناطقی که می‌بایست مورد حمله مسلمانان، قرار بگیرد، تمایس میکردند، آنها را از روش ظالمانه‌شان بر حذر میداشتند و دعوتشان به پذیرش اسلام (که عالیترین برنامه برقرار سازنده عدالت اجتماعی است) میکردند، ولی آنها یا نامه را بعنوان توهین، پاره میکردند، و یا باشکال دیگر، از درخواست زمامداران اسلامی، سرباز زده نسبت بکسانیکه خواستار نجات توده‌های ستمدیده بوده‌اند، دهن کجی مینمودند!

در اینصورتها بوده که ارتش نجات بخش اسلام، بیاری توده‌های ستمدیده برمی‌خواست و تاسقوط حکومتهای جبار، و نجات قطعی توده‌های بدبخت، از پای نمی‌نشست.

معامله‌ای که زمامداران اسلامی، با کشورهاییکه با آنها جنگیدند و یا با آنها از در صلح و سازش درآمدند کردند مانند: عراق، سوریه، مصر، و ایران و همچنین استقبالی که مردم آن سرزمینها از ارتش اسلام و همکاریکه آنان، با سربازان اسلامی نمودند، خود گواه صادقی بر این حقیقت می‌باشد.

« جرجی زیدان » در کتاب « تاریخ تمدن اسلام » ضمن بیان علل پیشرفت اسلام در این باره چنین مینویسد: « چه کسی میتواند منکر تأثیر دادگستری و پرهیزگاری و خوش رفتاری مسلمانان، باشد، و چه کسی میتواند منکر شود که بزرگان اسلام، در آغاز کار، دارای این صفات، نبودند! »

رعایای ایران و روم که تحت استیلای مسلمانان، در می‌آمدند، از

دوزخ جور و ظلم به بهشت عدل و انصاف ، انتقال می یافتند ... » (۱)

هنگامیکه مسلمین ، به مردم « حمص » پیشنهاد کردند که : ما حاضریم از شما جزیه نگیریم و از عهد و پیمان حمایت از شما آزاد بوده شما را به دولت روم واگذاریم ، مردم حمص گفتند : « هرگز از شما جدا نمی شویم ، دادگستری و پرهیزکاری فرمانروایان شما بهتر از پیداد رومیان است ، ما با شما میمانیم و بهمراهی فرماندار شما با ارتش هرقل ، می جنگیم »

حکومت اسلامی برای مردم بار سنگینی نبود ، بلکه در بیشتر موارد ، مردم ، حکومت اسلامی را بر حکومت های دیگر ، ترجیح میدادند ، و جزیه ای که مسلمانان ، می گرفتند ، خیلی کمتر از مالیاتهای سنگینی بود که رومیان و ایرانیان ، از مردم ، دریافت می کردند (۲)



۳ - جنگ با توطئه گران و پیمان شکنان

کسانیکه درصدد توطئه علیه اسلام باشند ، و یا به پیمانهای عدم تعرض و همکاری که با مسلمین ، بسته اند ، وفادار نباشند ، اسلام ، برای جلوگیری از حوادث نامطلوبیکه کیان او را تهدید میکند ، ناگزیر می جنگد ، و هنگامیکه آنها از آسیاب ، افتاد ، و نقشه های بیگانگان ، نقش بر آب گردید ، باز پیروان مذاهب دیگر ، در سایه حکومت اسلامی ، میتوانند از همه نوع آزادی ، برخوردار باشند .

قسمتی از جنگهاییکه در زمان پیامبر اسلام ، و جانشینانش ، صورت گرفته روی همین جهت بوده است .

اینک بآیه زیر که ناظر جنگ با اینگونه افراد است ، توجه فرمائید :

(۱) تاریخ تمدن اسلام ج ۱ ص ۷۰

(۲) تاریخ تمدن اسلام

« و ان نکتوا ایمانهم من بعد عهد هم و طعنوا فی دینکم فقاتلوا
 ائمة الکفر انهم لایمان لهم لعلهم ینتهون ، الاتقاتلون قوما نکتوا ایمانهم
 و هموا باخراج الرسول و هم بدؤکم اول مرة أتخسونهم فانه احق ان
 تخشوه ان کنتم مؤمنین - اگر بیگانگان ، پس از آنکه باشما پیمان بسته اند ،
 سوگند و پیمان خود را شکستند و نسبت بدین شما طعنه زدند ، در اینصورت ، بر شما
 است که با پیشوایان کفر و پیمان شکنان ، بجنگید ، زیرا آنان ، در سوگندهای
 خود ، پایدار نیستند ، تا شاید باین تجاوزات و پیمان شکنیهایشان ، پایان دهند ، چرا
 با قومی که پیمان و سوگندهای خود را شکسته اند ، و به بیرون راندن شما و پیامبر اسلام ،
 همت گماردند ، نمی جنگید در صورتیکه ابتداء آنها بودند ، که آغاز دشمنی و اظهار
 خصومت نمودند ، آیا از آنها میترسید ؟ !

خداوند سزاوارتر است که از او بترسید ، اگر ایمان داشته باشید « (۱) .



اسلام ، با چه اشخاصی میجنگد ؟!

در تمام مواردی که اسلام ، جنگ را تجویز میکند ، تنها با کسانی میجنگد
 که با اسلام و مسلمین سر ستیز دارند و در مقام خاموش کردن نور حق باشند ، اما
 نسبت با افراد بیطرف ، و یا پیرمردان و جا افتادگان و دیوانگان و زنان و کسانی که
 قدرت جنگ کردن ندارند و همچنین فراریان و راهبان و صومعه نشینان ، جنگ
 و خونریزی را منع میکند ، چنانکه پیغمبر اکرم ، هنگامیکه ارتش اسلام را که
 بجنگ « مؤنه » میرفت ، بدرقه میکرد ، توصیه فرمود : « شمارا به پرهیزکاری
 از خدا و نیکوکاری نسبت بیکدیگر ، سفارش میکنم ، بروید ، بنام خدا با

دشمنان خدا و دشمنان تنان بجنگید ، اما در آنجا مردانی را که از مردم کناره گرفته و در صومعه‌ها مشغول بعبادتند ، می‌بینید ، بآنها کاری نداشته باشید ، زنان و کودکان ، و ناتوانان را نکشید ، ساختمانها را خراب نکنید ، و درختها را قطع ننمائید » (۱)

و طبق همین تعالیم بود که خلیفه اول هنگامیکه ارتش اسلام بسوی شام میرفت ، خطابه زیر را در مقام نصیحت ایراد کرد : « مردم ، توقف کنید تا ده قاعده بشما تعلیم دهم و آنها را حفظ کنید : خیانت نورزید و فریب ندهید ، و از راه راست منحرف نشوید ، هیچ کشته‌ای را مثله نکنید ، هیچ کودک یا پیر و سالخورده ، یا زنی را نکشید درخت خرما را نابود نکنید و نسوزانید ، هیچ درخت میوه‌داری را قطع نکنید ، گوسفند و گاو و شتر را جز برای سد جوع ، نکشید .

بکسانی خواهید گذشت که در صومعه‌ها گوشه گرفته‌اند ، آنها را بحال خودشان واگذارید ... » (۲) اسلام ، در هیچ موردی که جنگ را مشروع میدانند ، تحمیل عقیده را منطقی و درست نمیداند ، جنگ میکند بخاطر دفاع از جان و مال و سرزمین اسلامی ، جهاد میکند بخاطر رهایی بخشیدن توده‌های ستمدیده از چنگال حکومت‌های ظالم و فاسد ، نبرد میکند برای اینکه پیمان شکنان و توطئه‌گران را سر جای شان بشاند و آثار فتنه و فساد را بکلی نابود سازد ، پیکار میکند بجهت برقراری عدالت اجتماعی و نجات انسانها از زیر چکمه‌های استبداد .

و هرگاه جنگ ، پایان پذیرفت ، اسلام ، اسرای جنگی را مجبور به پذیرش اسلام ، نمیکند ، بلکه طبق صلاحدید حکومت اسلامی یا آنها را از روی جوانمردی آزاد می‌سازد ، و یا مقدری پول از آنها میگیرد ، آنگاه رهاشان مینماید :

« فاماننا بعد و اما فداء » (۳)

(۱) سیره حلبی ج ۳ ص ۷۷ .

(۲) تاریخ طبری ج ۴ ص ۱۸۵۰ .

(۳) سوره محمد آیه ۴ .

گواهی بیگانهان :

بسیاری از دانشمندان غیرمسلمان ، علی‌رغم مبشرین مسیحی و ارباب کلیسا که اسلام را دین شمشیر معرفی کرده و پیشرفت اسلام را معلول اعمال قدرت و زور ، دانسته‌اند ، صریحاً اعتراف کرده‌اند که نه پیشرفت اسلام بخاطر زور و شمشیر بوده و نه رفتار مسلمانها با پیروان مذاهب دیگر ، غیر انسانی بوده است .
اینک به برخی از اعترافات آنان ، ذیلاً توجه فرمائید :

« سیر توماس . و . ارنولد » بعد از ذکر مواردی از « آزادی مذهبی » که اسلام به پیروان مذاهب دیگر ، بخشید ، اضافه میکند : « از این نمونه‌هاییکه تاکنون ذکر کردیم که همه از گذشت و تسامح مسلمانهاییکه در قرن اول هجری بر عربهای مسیحی پیروز شده و تسلط داشتند ، حکایت میکرد ، و همچنان در نسلهای بعدی جریان داشته است ، میتوانیم : بطور قطع و بی‌شائبه ادعا کنیم : که این قبائل مسیحی که در مقابل اسلام ، گردن نهاده و معتقد بآن شده‌اند ، این کار را روی اختیار و اراده آزاد ، انجام داده‌اند ، هیچگونه جبر و اکراهی در میان نبوده است .
و عربهای مسیحی مذهب که هم اکنون ، در میان مسلمین ، زندگی میکنند ، شاهد خوبی برای این تسامح و سهل‌گیری ، هستند » .

همین مستشرق آلمانی در جای دیگر از کتابش ، در این باره چنین مینویسد :
« از پیوندهای دوستی که همواره میان عربهای مسلمان و مسیحی ، برقرار بوده و هست ، ممکن است قضاوت کنیم که زور و نیرو ، هیچگاه عامل مؤثر ، در گرویدن مردم باسلام نبوده است .

محمد ﷺ ، شخصا پیمانهای با بعضی از قبائل مسیحی بست و بعهده گرفت که از آنها حمایت کند ، و بآنها در اقامه شعائر دینی ، آزادی بخشید ، حتی حقوق و احترامی را که رجال کلیسا داشته‌اند ، محترم شمرد ، و بآنها اجازه داد که درکمال

آرامش، از حقوق و نفوذی که داشته‌اند، برخوردار باشند» (۱).
 «دکتر گوستاو لوبون» مسیحی، در پاسخ کسانی که اسلام را متهم کرده‌اند که با زور شمشیر، پیشرفت کرده است، چنین مینویسد:
 «ما وقتیکه فتوحات مسلمانهای صدر اسلام را بدقت، مطالعه میکنیم، و اسباب و علل موفقیت آنها را دقیقاً تحت نظر میگیریم، می‌بینیم که آنها در ترویج آئین خود، از شمشیر استفاده نکردند، زیرا آنها اقوام و ملل مغلوب را همیشه در پذیرش آئین خود، آزاد میگذارند.

اینکه دیده میشود: برخی از ملت‌های مسیحی، پس از مغلوب شدن، بدست مسلمین، آئین و حتی زبان آنها را پذیرفته‌اند، سبب اصلی آن، این بود که آنها فرمانروایان اسلامی را از فرمانروایان پیشین خود، عادلتر و با انصافتر، میدانستند. بعلاوه مذهب اسلام را نیز از مذهب خود ساده‌تر و بحقیقت نزدیکتر، تشخیص داده بودند...

آنگاه از قول «روبرتسون» چنین نقل میکند: «تنها مسلمان‌ها هستند که نسبت به پیروان مذاهب دیگر، میان جهاد و آزادی مذهبی جمع کرده‌اند، ملت‌هایی که بدست آنان، مغلوب میشدند، آنان را در برگزاری مراسم مذهبی و عقائدشان، آزاد میگذارند».

و نیز از قول «میشود» چنین نقل میکند: «اسلامی که مردم را به جهاد امر میکند، همان اسلام، نسبت به پیروان مذاهب دیگر، مردم را دعوت به انصاف و عدالت و گذشت میکند، و با آنان، آزادی مذهبی میدهد، راهبها و کشیشها و پیشخدمتهای آنان را از جزیه معاف میدارد، کشتن آنان، مخصوصاً راهبان را بخاطر عبادتشان، منع میکند.

هنگامیکه عمر بن خطاب، بیت المقدس را فتح نمود، ابتدا به مسیحیان،

صدمه‌ای نرسانید^(۱) ولی برعکس، مسیحیان، در جنگهای صلیبی، مسلمین را قتل عام، و یهودیان را در آتش، سوزانیدند^(۲).

«پرفسور هازارد» دانشمند بزرگ آمریکائی و مشاور انجمن جغرافیائی آمریکا در امور خاورمیانه، در اطلس تاریخ اسلامی، مینویسد: «مسلمانان، در کشورهایائی که فتح کردند، مذهب را بلافاصله تغییر ندادند، در تغییر مذهب روشهای مختلفی بکار رفت، اگر چه اهالی عربستان، هنوز، سی سال از هجرت، نگذشته بود که بدین اسلام، درآمدند، ولی مسیحیان مصر و شام، دشمنان کینه‌توز روم شرقی، بتدریج اما بطیب خاطر، دین اسلام را پذیرفتند، طوائف دیگر مسیحی مثل طائفه «مارونی» و طائفه «قبطی» قرن‌ها بدیانت خود باقی ماندند، زرتشتیان ایران که فاتحین عرب، با آنان بملایمت و ارفاق، رفتار میکردند، اندک اندک، باسلام، متمایل شدند، این مدارا و حسن سلوک در جهات دیگر، از طرف فاتحین اسلامی معمول گردید، باین توضیح که بربریان آفریقای شمالی و مسیحیان اسپانیا و کلیمیان این دو محل، مختار بودند که مسلمان شوند، یا در کیش سابق خود باقی بمانند، آنان که سرسخت بودند، و باسلام نمیگرویدند، بندرت، مورد آزار واقع میشدند. اهالی ماوراءالنهر و ترکستان، با اینکه مکرر از دین اسلام دست کشیده و بدین سابق خود، برگشتند، بتدریج مسلمان شدند، قبائل ترکستان شمالی، این دین را بعد از قرن سیزدهم هجری پذیرفتند. در هندوستان، مسلمان شدن، اجباری نبوده.

(۱) تا جائیکه نوشته‌اند: خلیفه باتفاق همراهان، گردوغباری را که درکنیسه آنها نشسته بود، پاک نمود، و هنگام نماز، با آنکه از طرف مسیحیان، درخواست شده بود که خلیفه در آنجا نماز بخواند. جواب داد: میترسم، این عمل باعث شود که مسلمانها یکنوع مالکیتی نسبت به معبد شما احساس کنند و آنرا مخصوص بخود سازند، از این جهت از نماز خواندن در آنجا امتناع ورزید.

هیئت‌هایی که کارشان تبلیغات دینی بود اهالی را با اسلام، متمایل می‌ساختند، و نتیجه کار آنها از روش زور و جبر، ثابت‌تر و بهتر بود.

در آفریقای مرکزی هم این روش، معمول، می‌گردید. در آفریقای خاوری و چین، عده معدودی مسلمان شدند و باین جهت، جامعه مسلمانان، در این دو قطعه مدت زمانی عبارت بودند از مهاجرین و اعقاب آنها.

اندونزی که اکنون بعد از پاکستان، جمعیت مسلمان آنجا از همه جا بیشتر است، در پرتو تبلیغات تجاری که در کار تبلیغ، مهارت داشتند باسلام گرویدند، همچنین، شبه جزیره مالایا و قسمت عمده آفریقای مرکزی.

خاور و باختر آفریقا در قرن نوزدهم میلادی که خرید و فروش برده، الغاء گردید، بحوزه اسلام، در آمد.

چون مسلمان، نباید مسلمان دیگر را برده خود سازد، برده فروشان، از مسلمان شدن بت پرستان، که برای بردگی خرید و فروش می‌شدند، جلوگیری کرده بودند.

در آفریقای جنوبی مزدوران مالایائی و هندی اهل آنجا را بدین اسلام آشنا کردند.

ترکان عثمانی، ضمن فتوحات بالکان و مجارستان، برای انتشار اسلام، سعی کافی مبذول نداشتند، و تنها سرزمینی که دین اسلام را پذیرفت آلبانی و بوسند و دوبروجه و مقدونیه شمالی و ترکیه بود.

گذشته از قفقاز، باینکه در خاک روسیه دسته‌های کوچک مسلمانان، پراکنده هستند، دیگر اثری در آنجا از حکمروائی تاتارهای مسلمان، باقی نمانده است. مسلمانان اسپانیا در زیر فشار تفتیش عقائد، یا بکیش سابق خود (مسیحیت) بازگشتند، یا مجبور به جلاء وطن شدند.

در شهرهای آمریکای شمالی و جنوبی و جزائر هند غربی و ژاپن و جزائر هاوانی

اخیراً دستجاتی از مسلمانان ، توطن اختیار کرده اند ، (۱)

«جان دیون پورت» مینویسد : «اسلام ، هیچگاه در اصول عقائد هیچ دینی مداخله نکرده است ، و هیچوقت ، کسی را پاپین جرم ، مجازات نکرده است ، و هیچگاه محکمه تفتیش عقائد (انگیز یسیون) تأسیس نکرده است ، و هیچوقت نظر نداشته است که عقائد دینی را بردیگران ، تحمیل کند ، بلی دین اسلام را بردیگران ، عرضه میداشتند ، ولی هیچگاه آنرا بازور و عنف تحمیل نمیکردند .

زیرا قرآن ، دستور داده بود : «لااکراه فی الدین» و از طرف دیگر اعلام کرده بود : «ان الذین آمنوا والذین هادوا والنصارى والصابئين من آمن بالله و الیوم الاخر و عمل صالحاً . . .»

علاوه براین ، برای پذیرفتن این دین ، به مغلوبین ، همان حقوق و امتیازاتی را میداد که فاتحین واجد آن ، بودند . و از این گذشته ، اسلام ، مغلوبین را از اوضاع واحوالیکه تمام فاتحین جهان از ابتدای عالم ، تا زمان ظهور محمد ، برای مردم ، ایجاد کرده و از تحمیلاتیکه بردوش مردم ، بار کرده بودند ، مستخلص نمودند ، (۲) .

«ولتر» دانشمند معروف فرانسوی میگوید : «دین اسلام ، وجود خود را به جوانمردیهای بنیادگذارش مدیون است ، در صورتیکه مسیحیان ، باکمک شمشیر و تل آتش ، آئین خود را بدیگران ، تحمیل میکنند . . . پروردگارا کاش تمام ملت‌های اروپا روش ترکان مسلمان را سر مشق ، قرار میدادند (۳) .»

بانو «دکتر اسکیری» استاد دانشگاه «ناپل» ایتالیا میگوید : «چه علت دارد که باوجود آزادیهای زیادی که در کشورهای اسلامی بافرااد غیر مسلمان ، داده شده و باینکه در زمان حاضر بمعنی واقعی ، هیچگونه سازمان تبلیغاتی در اسلام ،

(۱) مجله مکتب اسلام سال اول شماره چهارم ص ۶۲ - ۶۳ .

(۲) عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن ص ۱۱۲ .

(۳) کلیات آثار ولتر - اسلام از نظر ولتر .

وجود ندارد، معذک، در برابر آثار و علائم محسوس ضعف وانکسار دین، در سالهای اخیر، کیش اسلام، لاینقطع، در آسیا و آفریقا پیشرفت میکند ۱۹ امروز، نمی‌شود گفت که شمشیر فاتحین، راه را برای نشر اسلام، صاف میکند بلکه بالعکس در مناطقی که یقوتی دولتهای اسلامی، حکومت میکردند، فعلا دولتهای تازه‌ای از سایر ادیان، حکومت دارند، و سالهاست که سازمانهای تبلیغاتی نیرومندشان در میان مسلمین، فعالیت میکنند، با اینحال، نتوانسته‌اند، اسلام را از زندگی مردم، جدا کنند.

چه نیروی معجزه آسایی در این دین نهفته است؟ چه نیروی ذاتی از افناع و ارضاء با این دین، روح شده است.

کدام يك از اعماق وزوایای روح بشر است که با چنین جوش و خروش، آنرا (اسلام را) استقبال میکند و باین ندای دعوت، لبیک، اجابت میگوید؟^(۱)

و نیز در جای دیگر از کتابش مینویسد: «اگر به پیشگوئیهای محمد ﷺ یا بفتوحات مسلمین صدر اسلام، توجه کنیم، سهولت خواهیم دید که نهمت- تحمیل اسلام ازور شمشیر تا چه اندازه کذب است»^(۲).

و اکنون نیز طبق گواهی میسیونهای مسیحی، در آفریقا، در مقابل هر ۱۱ نفری که مسلمان میشوند، فقط يك نفر مسیحی میشود، و این امر بخوبی نشان میدهد که پیشرفت اسلام، بهیچوجه، در سایه زور و شمشیر، نبوده است.



(۱) پیشرفت سریع اسلام ص ۳۱.

(۲) همان مصدر ص ۲۱.

جهاد، یک ضرورت اجتماعی است

از مباحث گذشته ما معلوم گردید که: اسلام، طرفدار تزد «همزیستی مسالمت آمیز» است و از اقلیتهای مذهبی که در قلمرو حکومت آن، زندگی میکنند، حمایت کامل، مینماید.

ولی همانطور که در کنار هر گل، خاری قرار گرفته، تا از دست مالی شدن آن، جلوگیری بعمل آورد، در هر آئین درستی نیز قانون جهاد و دفاع از حق، قرار دارد، تا از پامال شدن ولوث گشتن آن جلوگیری نماید.

اسلام، در عین آنکه دین صلح و همزیستی مذهبی است^(۱) چنانچه کسی در مقام از بین بردن آن، برآید، و یا استقلال و کیان اسلام و مسلمین را در خطر قرار دهد، با تمام قوا با او میجنگد و چنین مبارزه‌ای را مقدس، میداند^(۲).

گرچه ممکن است، بعضی تنها بخاطر آنکه جنگ، موجب خونریزی و ناامنی و ویرانی است، هرگونه جنگ و مبارزه را تحریم نمایند، اما باید توجه داشت که در اینصورت، دست ستمگران و متجاوزان که میدان را برای تاخت و تاز خود، خالی می‌بینند، کاملاً باز خواهد بود، و حقوق طبقات ضعیف، پامال خواهد گردید!

آیا محکوم کردن «تلاش برای آزادی» و «دفاع از حقوق طبقات محروم و ستمدیده» خود، «ترحم بر پلنگ تیز دندان، و ستمکاری بر گوسفندان» نخواهد بود؟!

(۱) روح همزیستی اسلام را از پیمانهاییکه زمامداران اسلامی با ملل دیگر بسته‌اند و همچنین، از آیات زیر، میتوان بدست آورد:

فان اعتزلوکم فلم یقاتلوکم والقوالیکم السلم فما جعل الله لکم علیهم سبیلاً (نساء آیه ۹۰) - و ان جنحوا المسلم فاجنح لها (انفال آیه ۶۱).

(۲) واعدوا لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط الخیل ترهبون به عدو الله وعدوکم....

(انفال آیه ۶۰).

درست است که جنگ و مبارزه ، خونریزی و خرابی به‌مراه دارد ، اما چه باید کرد ، گاهی آدمی برای حفظ حیات و سلامت خویش ، ناگزیر ، تن بعمل جراحی میدهد ، و رنج قطع عضوی را بر خود ، هموار می‌سازد ؟ آیا میتوان چنین عملی را تنها باین جهت که موجب ناراحتی و قطع عضو است ، نادرست و غیر عاقلانه دانست ؟

یا آنکه تن دادن به چنین کاری با همه درد و رنجی که به‌مراه دارد ، چون ضامن حیات انسان ، و مایه آسایش دائمی دیگر اعضا او میباشد ، نه تنها امری پسندیده و معقول است بلکه ضروری و لازم است .

روی همین اصل است که دنیای آزاد ، نه تنها تلاش مردم ویتنام و رود زیا و خاورمیانه عربی را که بمنظور دفاع از جان و مال و سرزمین خود ، جنگ میکنند ، میکشند و کشته میشوند ، تقبیح ، نمیکند ، بلکه مبارزات پی‌گیر و جنگ خونین آنان را چون بخاطر تحصیل آزادی و رهائی از زیر یوغ استعمار سیاه امپریالیسم غرب ، و مزدوران سفید پوست آن سامان ، و صهیونیسم بین‌المللی صورت میکیرد ، مشروعتربین جنگها و مبارزات میداند .

و حتی همان آئین مسیحیت تحریف شده که میگوید : « با شریب مقاومت نکنید و اگر بصورت راست تو سیلی زدند ، طرف چپ را نیز ، نکهدار و اگر قبای ترا بردند ، عبایت را نیز بده ۱۰۰ » در مقام عمل همانطور که در سابق دیدیم ، طرفدار قانون جهاد: و پرچمدار جنگهای خونین مذهبی و بین‌المللی است !
و هم اکنون اگر طرفداران نقشه‌های جنگهای بین‌المللی و منطقه‌ای ، مسیحیان ، نباشند ، مجریان آن ، میباشدند !

بنا بر این ، با آنکه جنگ و خونریزی ذاتاً مورد نفرت اسلام است گاهی بخاطر منافع که برای جامعه دارد ، ضروری تشخیص داده شده^(۱) و در صورتیکه کیان اسلام

(۱) کتب علیکم القتال و هو کره لکم و عسی ان تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم و عسی

ان تحبوا شیئاً و هو شر لکم و الله یلم و انتم لا تلمون (بقره آیه ۲۱۶) .

و مسلمین در معرض خطر قرار گیرد و از راه‌های دیپلماتیک رفع غائله مقدور نباشد بایستی مسلمین، برای دفاع از جان و مال و سرزمین اسلامی خود، و اعلا‌ی کلمه حق، اقدام به جنگ نمایند و تا متجاوز و ستمگر را سر جای‌شان نشانند، از جهاد و مبارزه دست برندارند.

البته این جنگ و مبارزه، هیچگاه نباید از دائره عدالت تجاوز کند، و دشمنی با ملتی نباید مسلمین را وادار به ستمگری نماید^(۱) و همین امر باعث شده که در تمام جنگ‌هایی که در زمان پیامبر اسلام، واقع شده تعداد کشته شدگان مسلمین و کفار، مجموعاً بیش از ۱۵۰۰ نباشد^(۲).

«گيورگیو» درباره اینکه ﷺ روی ناچاری دست بجنگ دراز کرده است، مینویسد: «از روزی که زمامداری بوجود آمده، روش يك زمامدار، برای مقابله با حریف، دو چیز است: یکی سیاست و دیگری جنگ.

از آغاز تاریخ، تا امروز، هر کسی که رئیس يك حکومت میباشد، چاره ندارد، جز اینکه برای مقابله با خصم، متوسل بیکی از این دو وسیله شود. همانطور که از آغاز تمدن بشر تا امروز، هر کس که مایل باشد که لباس بدوزن مجبور است که متوسل بسوزن و نخ و قیچی گردد، و روش دیگر، برای لباس دوختن وجود ندارد.

ﷺ متوجه شد که نمیتواند با قریش، از راه سیاست کنار بیاید و لذا راه دیگر، یعنی جنگ را ترجیح داد و تصمیم گرفت که شمشیر از نیام، بکشد^(۳).

(۱) و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم ولا تمتدوا ان الله لا یحب الممتدین

(بقره ۱۹۰).

(۲) انگیزه جنگ‌های زمان پیامبر و آماری از کشته شدگان نشریه چهارم از انتشارات

در راه حق دوره چهارم - اسلام و صلح جهانی ص ۲۱.

(۳) محمد پیغمبری که از نو باید شناخت ۱۸۹ چاپ سوم.

« مارون بك عبود » استاد دانشگاه عالیہ بیروت نیز ، در این زمینه میگوید:

ماكنت سفاحاً ولم تسفك دماً الا بحق العادل الديان
لو كنت في قوم تسبغ عقولهم وحيأ لكنت كما ودع الحملان

تو ای محمد ﷺ سفاک و خونریز نبودی و خونی را نریخته‌ای مگر بدستور
خدای دادگر .

اگر تو در میان ملتی بودی که منطق وحی را درک میکردند ، هر آینه همانند
بره بی آزاری بودی !

« دکتر مجید خدوری » مسیحی میگوید : « باید متذکر بود که جهاد

در اسلام ، بمنزله ، ابزاری در نظر گرفته شده است که بدانوسیله « دارالحرب » را
به « دارالاسلام » مبدل سازند . و اگر روزی این منظور حاصل میشد ، دارالحرب
و غایت وجودی جهاد ، جز در مورد مبارزه و سرکوبی دشمنان داخلی اسلام ، منتفی
میکردید ، جنگهای داخلی نیز بالاخره از بین میرفت .

بنابر این ، میتوان گفت : که در تئوری قانونگذاری اسلام ، جنگ بذاته

هدف نهائی نبوده است ، بلکه برای تأسیس و تأمین صلح ، وسیله نهائی شناخته شده
است (۱) .



جزیه و فلسفهٔ اخذ آن؟

«جزیه» مالیات مخصوصی است که حکومت اسلامی از پیروان مذاهب دیگر که در سرزمین آن، زندگی میکنند، میگیرد. این مالیات، بمنزلهٔ زکوتی است که مسلمین، بحکومت اسلامی می‌پردازند.

و چون زکوة از امور عبادی مخصوص اسلامی است، از این جهت اسلام، نخواسته که اهل ذمه را مجبور بآداء آن، نماید. ولذا در عوض آن، مالیاتی بنام جزیه از آنها میگیرد و هنگامیکه مسلمان شدند، بجای جزیه از آنها زکوة، گرفته خواهد شد. تعیین مقدار و جنس این مالیات سرانه بسته بتوافق حکومت اسلامی با اهل ذمه و نیازمندی حکومت در حفظ و حراست مملکت، از لحاظ ساز و برگ جنگی است. این مالیات، تنها از کسانی گرفته میشود که مرد و قادر، برادای آن، باشند، اما از زنان و کودکان و غلامان و مستمندان و افراد نایینا و زمین گیر و بیماران بی بضاعت، و همچنین، راهبها و دیر نشینان که از صدقات زندگی میکنند، گرفته نخواهد شد.

و این خود نشان میدهد که برخلاف آنچه تصور شده که: جزیه مالیاتی است که حکومت اسلامی آنرا از رعایای غیر مسلمانش بعنوان جریمهٔ نپذیرفتن اسلام، و باج، میگیرد، فلسفهٔ دیگری دارد و آن اینکه: «اهل ذمه» بخاطر آئین مخصوصی که دارد، از انجام، خدمت سربازی که وظیفهٔ هر مردند دست مسلمانان است، معاف است، ولی حکومت اسلامی همانطور که از جان و مال و امنیت مسلمین، حفاظت میکند. از آنها نیز حفاظت و حراست، مینماید.

اهل ذمه، بخاطر برخورداری از این فداکاری بیدریغ حکومت اسلامی و حمایتیکه سربازان اسلامی از آنان، در برابر متجاوزان، مینمایند، خود را موظف میدانند که مالیاتی بنام «جزیه» بآنها بپردازند.

آیا از جوانمردی است که حکومت اسلامی و سربازان مسلمین، باجان و مال

از پیروان مذاهب دیگر که در سر زمین آنها زندگی میکنند، حفاظت و حراست نمایند ولی آنها در مقابل اینهمه فدا کاری و بهرمندی از امنیت و آزادی، نه در خدمت سربازی شرکت کنند و نه در ادارهٔ مخارج مملکت سهیم باشند!

بنا بر این، جزیه مالیاتی است که اهل کتاب، در برابر بهرمندی از امنیت و آزادی، و انجام ندادن خدمت سربازی، بحکومت اسلامی می‌پردازد.

و چنانچه آنها بخواهند مانند مسلمین، در خدمت سربازی شرکت کنند، و یا آنکه حکومت اسلامی از حمایت آنان عاجز بماند، در اینگونه موارد، جزیه از آنها ساقط خواهد شد. تاریخ برای اثبات این موضوع، شاهد خوبی است و ما بدو نمونهٔ زیر اکتفاء میکنیم:

۱ - هنگامیکه «ابوعبیده فرمانده ارتش اسلام، در زمان خلیفهٔ دوم، احساس کرد که نمیتواند امنیت مردم شامات را در برابر لشکر امپراطور روم «هرقل» حفظ کند، مالیاتهاییکه از آنها گرفته بود، همه را بآنها رد کرد و خطاب به اهالی این نقاط چنین نوشت:

«ما باین سبب اموال شما را پس دادیم که از بسیجی که علیه ما شده خبر یافتیم، شما با ما شرط کرده بودید، در برابر دشمن، از شما حفاظت کنیم، و اکنون به اینکار قادر نیستیم، ما آنچه را گرفته بودیم پس دادیم، و هرگاه خدا ما را بر دشمن پیروز گرداند، بر شرط خود و آنچه میان ما و شما نوشته شده باقی هستیم».

اهالی نیز، در بارهٔ پیروزی آنها دعا کردند و گفتند: «خداوند شما را بما باز گرداند و بررومیان پیروز کند، اگر آنها بودند، هیچ چیز بما باز نمیگرداندند و هر چه هم داشتیم از دست ما میگردانند!»

۲ - قبیله مسیحی «جراجمه» که در نزدیکی انطاکیه سکونت داشتند و همچنین مسیحیانیکه در شمال فارس زندگی میکردند چون با مسلمین پیمان همکاری نظامی بسته بودند و مانند مسلمین، در خدمت نظامی شرکت نموده بودند، از دادن جزیه معاف

گردیده حتی از غنائم جنگی نیز بهره‌مند گردیدند (۱).

«جرجی زیدان» در باره مزیت مالیات جزیه اسلامی بر مالیاتیکه رومیان از مردم اراضی فتح شده می‌گرفتند، مینویسد: «رومیها هر جا را که میکشوند، بر مردم آن نقاط، مالیات وضع میکردند و میزان مالیات آنان، خیلی بیشتر از مالیات «جزیه» اسلام بود، مثلاً همینکه رومیان کشور گل (فرانسه) را مسخر کردند، برای هر یک از اهالی سالی نه تا پانزده لیره معین کردند که هفت برابر جزیه مسلمانان، میشد، و این مالیات از تمام طبقات و همه مردم بلا استثناء گرفته میشد و حتی غلامان زرخرد نیز از دادن آن معاف نبودند» (۲) (۳).



(۱) الدعوة الی الاسلام ص ۷۹ -- ۸۰.

(۲) تاریخ تمدن اسلام ج ۱ ص ۲۲۱.

(۳) برای اطلاع بیشتر مراجعه شود بکتابهای: جزیه در اسلام تألیف دانیل سی دنت -

روح الدین الاسلامی ص ۳۷۷ -- ۳۷۹ -- الاسلام نظام الانسانی تألیف دکتر مصطفی رافعی

ص ۱۳۰ -- ۱۳۳ -- النظام الاسلامیة تألیف دکتر صبحی الصالح ص ۳۶۲ -- ۳۶۵.

اسلام و آزادی تغییر مذهب؟!!

پیش از آنکه نظر اسلام را درباره « آزادی تغییر مذهب » بدانیم ، لازم است ، این حقیقت را توضیح دهیم که : اسلام ، از پیروان خود ، پیروی کورکورانه و بی دلیل را نمی پذیرد ، هرگاه کسی به تقلید از پدر و مادر ، و یا محیط و عوامل دیگر ، با اسلام کردن نهد ، و جزء پیروان آن درآید ، اسلام . از این سیاهی لشکر ، نه تنها خورسند نیست ، بلکه آنرا دشمن میدارد .

اسلام ، معتقد است : پیروان او بایستی روی دلائل منطقی و دور از ابهام و پیچیدگی که فرا راه همگان قرار دارد ، بمبانی مذهبی پای بند ، گردند ، و گرنه صرف ایمان بآن ، و بکار بستن مقررات دینی که متکی باصول علمی درستی نباشد ، هیچگونه ارزشی ، نخواهد داشت .

اسلام ، مانند مسیحیت کنونی و دیگر از مذاهب ساختگی نیست که قلمرو ایمان را از قلمرو منطق و استدلال ، جدا بدانند ، بلکه او معتقد است : ایمان بمبادی مذهب و ریشه های عقائد ، باید از منطق و استدلال ، سرچشمه بگیرد .

هنگامیکه به مسیحیت کنونی گفته میشود : چگونه ممکن است : خدا در عین آنکه یکی است سه تا یعنی : « اب ، و ابن ، و روح القدس » باشد ؟ ! در جواب ، میگویند : قلمرو ایمان ، از قلمرو منطق و عقل ، جدا است !

ولی اسلام ، میگوید : « به بندگام ، آنهاییکه همه گونه حرفها را میشوند و در میان آنها نیکوترینشان را انتخاب ، میکنند ، بشارت بده اینان ، کسانی هستند که از ناحیه خدا هدایت یافتند ، و اینان ، صاحبان خردند ، » (۱) .

و در مقابل کسانیکه برای خدا شریک قائل شده اند ، و یا روی تعصب مذهبی

(۱) سوره زمر آیه ۱۸ .

و غرور ملی، بهشت را مخصوص بخود و خود را ملت برگزیده خدا دانسته‌اند، مطالبه دلیل و برهان، میکند: «قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین» (۱).

بنابراین، اسلام، پیش از آنکه کسی را بعنوان پیرو، به‌پذیرد، باو هشدار میدهد: چشم و گوش خود را باز کند، درباره آئینی که می‌خواهد بپذیرد، و معتقدانی که می‌خواهد تحصیل کند، آزادانه ببیند و بشود. چنانچه از لحاظ عمق و استدلال، روح او را قانع ساخت (که حتماً هم قانع خواهد نمود) جزء پیروان او در آید، وگرنه حق دارد، هرچه بیشتر، در اطراف آن، تحقیق و بررسی نماید.

این قرآن مجید است که به پیامبرش دستور میدهد: «اگر یکی از مشرکان، بتو پناهنده شد، باو پناه بده، تا گفتار خدا را بشنود، آنگاه با ما نگاهش برسان، این، بخاطر آنست که آنها مردم نادانی هستند» (۲).

و بدنبال همین فرمان بود که «صفوان» نامی خدمت پیامبر اسلام، شرفیاب گردید و از حضرتش درخواست نمود که: اجازه دهد: مدت دو ماه در مکه بماند و در باره اسلام، تحقیق نماید، شاید حقیقت و درستی دینش برایش روشن گردد و در زمره پیروانش، در آید، پیامبر فرمود: من در عوض دو ماه به تو چهار ماه مهلت و امان میدهم (۳).

با توجه بمطالب گذشته، این بحث، پیش می‌آید: اگر کسی روی تحقیق و بررسی کامل، مسلمان شد و جزء پیروان اسلام، درآمد و سپس خواست از آئین اسلام دست کشیده در زمره پیروان مذاهب دیگر، در آید، آیا اسلام، چنین تغییر عقیده‌ای را مجاز و مقدس میدانند، یا خیر؟!

(۱) بقره آیه ۱۱۱ -- انبیاء آیه ۲۴ -- نحل آیه ۶۴.

(۲) وان احد من المشرکین استجارک فاجره حتی یسمع کلام الله ثم ابلنه ما منه

ذک باهم قوم لا یعلمون (توبه آیه ۶).

(۳) اسد الغابه ج ۳ ص ۲۲.

جای شك نیست اثری که چنین عملی در اذهان عمومی، نسبت به بی اعتباری و نادرستی اسلام، خواهد داشت، از هر عاملی بیشتر خواهد بود، زیرا عقل مردم در چشم آنها است، و قتیکه می بینند: مسلمانی از دین خود خارج شده و بآئین دیگر، گرویده است، پیش خود، فکر میکنند، چنانچه این آئین (اسلام) بهترین و صحیحترین ادیان آسمانی بوده، پس چرا پیروانش یکی پس از دیگری، از آن، خارج شده و به تیپ دشمنان آن، می پیوندند؟!

آنگاه نتیجه میکیرند که: اصول اسلام، يك آئین درستی نیست که بتواند مردم را راضی نگه‌دارد و نیازمندیهای آنان را رفع نماید، وگرنه معنی ندارد که پیروانش از آن، رویگردانند

بعلاوه هرگاه این راه باز باشد و مردم در تغییر عقیده مجاز باشند، افراد مغرض و سود جو از این راه میتوانند بزرگترین و کوبندهترین ضربات را بر پیکر اسلام، وارد بسازند، زیرا آنها زیر ماسک «آزادی تغییر مذهب» میتوانند: چند صباحی بعنوان مسلمان، در جرگه مسلمین، درآیند و از اسرار نظامی و غیر نظامی آنها آگاه شوند، آنگاه تغییر مذهب داده در زمره دشمنان، شروع بفعالیت نمایند و چنین وانمود کنند که: چون اسلام، دین عملی و برآورنده نیازمندیهای روحی و مادی جوامع بشری نبوده از اینجهت از آن، خارج شده‌اند!

بدیهی است که اینکار، ضررهای جبران ناپذیری برای اسلام و مسلمین بدنبال خواهد داشت!

آیا در اینصورت، اسلام، با آزاد گذاشتن درب «ارتداد» و «تغییر مذهب» اساس خود را متزلزل، نمیکرد؟!

آیا عاقلانه است، آئینی که خود را تنها ضامن سعادت ملتها میدانند، گور خود را با تجویز تغییر مذهب، بکنند و برای دشمنان خود، پناهگاه قانونی و محکمی پدید آورد؟!

آیا با تجویز «آزادی تغییر مذهب» دست افراد مغرض و سود جو که بخاطر

مطامع دنیوی و مظاهر زودگذر زندگی، هر لحظه بشکلی چون بت عیار، در میانند و از ارتکاب هر گونه فساد و تباهی باکی ندارند، بازتر نخواهد شد و معتقدات میلیونها نفر مسلمان، بازیچه امیال و هوسهای شوم مشتی افراد ناپاک و آلوده، قرار نخواهد گرفت!؟

آیا با توجه باین نکات، میتوان، انتظار داشت که: اسلام، چنین آزادی ای را تجویز، نماید!؟

روی همین جهات است که اسلام، پیش از آنکه مردم مسلمان شوند، بآنها هشدار میدهد: چشم و گوش خود را باز کنید، دلائل و منطوق این دین را دقیقاً مورد بررسی قرار دهید، اصالت و جامع الاطراف بودن آنها کاملاً واری کنید، اگر شما را قانع نکرد و مجذوب اصالت و واقعیت خود نساخت، در مقابل آن، گردن ننهید، و هرگاه مسلمان شدید و بعد، خواستید از آن، برگردید، دیگر، مقدور نخواهد بود و کیفر «مرتد» مرگ خواهد بود.

اسلام، بدینوسیله عذرکسانیکه میخواهند از راه تغییر مذهب، ضربه خود را بر پیکر اسلام، وارد سازند، خواسته و جلو بهره برداری های نامشروع سوجدجویان را گرفته است.

اسلام، برای پیشگیری حوادث سوئیکه ممکن است از راه تغییر مذهب، دامنگیر جامعه اسلامی شود، صریحاً دستور میدهد: اگر مرد مسلمانی که از پدر یا مادر مسلمان، متولد شده «مرتد» شود که در اصطلاح فقهی با «مرتد فطری» میگویند، کیفر چنین آدمی، اعدام است، ولی چنانچه از پدر و مادری غیر مسلمان متولد شده باشد، و پس از مسلمان شدن، دوباره کافر گردد، که با «مرتد کافر و مرتد ملی» میگویند، تا سه روز بایستی او را امر به توبه کرد، چنانچه نپذیرفت، او نیز اعدام خواهد شد.

ولی زنها نظر بآنکه از لحاظ سازمان دفاعی و فکری از مردها نوعاً ضعیف ترند

و زودتر تحت تأثیر ، قرار میگیرند ، چنانچه مرتد شوند ، اسلام ، برای آنها کیفر آسان تری قرار داده است یعنی بایستی آنها را زندانی کرد ، اگر از عمل خود پشیمان شده باسلام ، برگشتند ، آزاد خواهند شد وگرنه همواره در زندان ، محبوس خواهند بود (۱) .

این سختگیری ، همانطور که گفته شد : بجهت اینستکه مردم ، دین را سرسری نگیرند ، و يك امر تشریفاتی ندانند ، در پذیرش و انتخاب آن ، دقت بیشتری نمایند . بعلاوه افراد مغرض و سود جو ، نتوانند : از این راه آئین و معتقدات میلیونها مسلمان را بازیچه امیال و اغراض شوم خود ، قرار داده و در انظار عمومی آنها را از درجه اعتبار ، ساقط ، نمایند !

با توضیحی که در باره فلسفه عدم جواز « ارتداد » داده شده فکر نمیکنم ، کسی حق داشته باشد ، اسلام را بخاطر جائز نداشتن « آزادی تغییر مذهب » نکوهش و انتقاد نماید .



(۱) لعمه و شرایع ، کتاب « حدود » .

حدود آزادی اظهار عقیده

و اجرای مراسم مذهبی در اسلام؟!

اصولاً غریبها حوزه تجلیات فکری انسان را از زندگی اجتماعی او جدا میدانند آنها معتقدند: قلمرو حکومت ادیان، تنها عقائد و افکار روحی مردم است، و کاری بشون عملی و اجتماعی زندگی آنان، ندارد!

بعقیده آنها این حکومتها هستند که بایستی برای گردش چرخ زندگی اجتماعی سیاسی، اقتصادی... انسانها مقررات لازم، وضع کرده و ناظر بر اجرای آنها باشند! روی این اصل، هرکسی هر عقیده و مرامی و لو خرافی ترین و فاسد ترین و جاهلانه ترین عقائد و مرامها را داشته باشد، مادامی که بزندگی اجتماعی و نظام زندگی انسانها ضرری نداشته باشد، دولتها حق ندارند، از آن انتقاد کنند، و یا در صدد اصلاح و جلوگیری آن، برآیند. زیرا چنین مداخله‌ای بیرون از وظائف حکومتها و تجاوز به قلمرو ادیان است!

روی همین جهت است که در دنیای متمدن امروز، آتش پرستی، گاو پرستی ستاره پرستی، مار پرستی، بت پرستی، و صدها عقیده و مرام غلط و خرافی و بی اساس دیگر، حق دارند، اظهار وجود کنند و دارندگان این مرامها مجازند که آزادانه مراسم مذهبی خود را برگزار، نمایند!

ولی اسلام، همانطور که در مباحث گذشته توضیح داده شد: برخلاف دنیای غرب. مذهب را یک امر تشریفاتی و جدای از زندگی اجتماعی مردم نمیداند، او مانند غرب نیست که امور روحانی و معنوی را به پاپ، و امور اجتماعی را به امپراطور، بسپارد!

اسلام، دین را مشکل گشای همه شئون زندگی انسانها و رهنمای فکری و

اجتماعی آنان، میداند، ولذا همانسان که به امور اجتماعی آنان، توجه دارد، بافکار و عقائد آنان نیز، نظارت مینماید.

اسلام، از هر فکر درست و جهان بینی صحیح، جانبداری میکند ولی با هر نوع عقائد خرافی و افکار انحرافی مخالفت مینماید.

اسلام، بموازات اصلاحات اجتماعی، بلکه پیش از آن^(۱) افکار و عقائد مردم را اصلاح، میکند.

بنابراین، درعین آنکه اسلام، بمردم، آزادی عقیده میدهد^(۲) و پیروان مذاهب آسمانی یعنی: یهود، نصارا، زرتشت، مجوس، و صابئین را در اجرای مراسم مذهبی (همانطور که در سابق دیدیم) آزاد میکند، از اظهار عقائد خرافی و افکار نادرست، و اجرای مراسم مذاهب ساختگی دیگر، شدیداً جلوگیری مینماید.

آیا از اسلامیکه برای نجات مردم از چنگال اهریمن جهل و خرافات، و عقائد باطل، و اعمال ناروا، آمده و بیش از همه چیز، باصلاح عقائد مردم، پرداخته است، میتوان انتظار داشت که عقائدی مانند گاو پرستی و مار پرستی و بت پرستی را تصدیق کند و مراسمی از قبیل احترام به آتش، سجده و کشتن فرزند برای بت، و زانو زدن در مقابل مجسمه فلان و بهمان را محترم، بشمارد؟!

آیا از اسلامیکه سعادت بخش ترین و جامع الاطراف ترین برنامه ها را به بشریت عرضه کرده است، میتوان انتظار داشت: با تجویز «آزادی اظهار عقیده و مرام»

(۱) و لذا نخستین جمله ای که بمردم تعلیم داد، جمله معروف «قولوا لا اله

الا الله تفلحوا» بوده است.

(۲) بودن پیروان مذاهب دیگر، و حتی افرادی مانند: ابن ابی الموجه، ابوشاکر دیسانی، عبدالملك بصری و نظائر اینها از زمان قدیم در کشور اسلامی، و احتجاجهای امام صادق (ع) و دیگر از ائمه با آنها دلیل بر اصل «آزادی عقیده» است.

لیکن اسلام، هیچگاه به چنین افرادی اجازه تبلیغات و نشر عقائد مذهبی نخواهد

دست هرشیاد و دغلکاری را برای دین سازی و انحراف مردم از آئین فطرت ، باز گذارد و از این راه لطمه جبران ناپذیری بسعادت انسانها وارد ، سازد ۱۹

گرچه دنیای غرب که حوزه تجلیات فکری انسان را از فعالیتهای زندگی اجتماعی او جدا ساخته است ، بخود حق میدهد (همانگونه که در ماده هیجدهم اعلامیه حقوق بشر تصریح شده) مردم را در اظهار عقائد خرافی و اجرای مراسم بی اساس مذهبی ، و انتشار و تبلیغ هر نوع مرام ساختگی ، آزاد بگذارد ، ولی آیا اسلام هم ، چنین حقی را دارد ۱۹

اسلامی که هم برای اصلاح و راهنمایی افکار و عقائد ، وهم برای تنظیم دستور العمل صحیح زندگی مردم آمده .

اسلامی که میان روح و ماده ، خلق و حق ، و دنیا و آخرت ، جمع کرده است میتواند ب مردم بگوید : هر عقیده ای که میخواهید داشته باشید ، هر سنگ و گلی که میخواهید ، به پرستید ، و هر کونه که دلتان میخواهد ، مراسم مذهبی و تبلیغات دینی خود را انجام دهید ۱۹

آیا اسلامی که با رسالت عظیم تاریخی خود آمده و میخواهد : مردم را از گمراهیها و رذائل اخلاقی و پرستش خدایان ساخته و پرداخته افکار علیل انسانی، و پیروی بی قید و شرط اربابان بیمروت زرزور^(۱) نجات بخشد ، میشود ، اجازه دهد : هر کسی هر دکانی برای سرم گرم کردن و چاپیدن مردم ، باز کند ، و هر گونه عمل مسخره و مضحکی را بنام مراسم مذهبی ، انجام دهد ؟

بدیهی است که چنین آزادی ای نه تنها با مرام اسلام که اصلاح عقائد و اعمال مردم است ، ساز گاری ندارد ، بلکه با روح يك اجتماع صالح و شایسته نیز ، ناساز گار است .

(۱) قل یا اهل الکتاب تاملوا الی کلمه سواه بیننا و بینکم الا نمید الا الله ولا نشرک به شیئا ولا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدو ابا نا مسلمون (آل عمران آیه ۶۴) .

وروی همین جهات است که اسلام، بجز پیروان مذاهب آسمانی یعنی: یهود نصارا، مجوس و صابئین را که کمی بحقیقت، نزدیکند دیگران را در اجرای مراسم مذهبی و تبلیغات دینی، آزاد نمیگذارد، بتکده‌ها را ویران میکند، آتشکده‌ها را خاموش می‌سازد، مظاهر شرك و عقائد خرافی را قلع و قمع میکند، شخص پرستی و خودکامگی را نابود مینماید، مردم را برای مقابله با هر نوع عقائد نادرست و انحرافی آماده می‌سازد.

ولی هیچگاه کسی را تنها بجرم داشتن عقیده خرافی و نادرست، نمیکشد، او میتواند با اجازه حکومت اسلامی در کشور اسلامی زندگی کند و از «آزادی عقیده» برخوردار گردد.



حق زندگی و امنیت شخصی؟!

اسلام نه تنها آدم کشی را حرام کرده ، بلکه ملبه و بازیچه فرار دادن خون حیوانات را نیز ، عملی ناپسند شمرده ، صید حیوانات را از روی « لهو و لعب » تحریم کرده است .

اسلام ، در خصوص زندگی و حیات انسان ، آنچنان اهمیت قائل شده و در باره حق حیات او بقدری توصیه و تأکید ، فرموده که در باره هیچ موضوعی ، چنان اهمیت و تأکید ، دیده نشده است .

اسلام ، شخص قاتل و آدم کش را از نظر عقاب اخروی وعده خلود در جهنم داده ^(۱) و در ایندنی نیز جزا و کیفرش را اعدام قرار داده است : « **و لا تقتلوا النفس التي حرم الله الا بالحق ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لوليه سلطانا فلا يسرف في القتل انه كان منصوراً** - نفسی را که خدا حرام کرده نکشید ، هر کسی از راه ستم کشته شود ، ما برای خونخواه او فرمانروائی در باره سرنوشت قاتل ، قرار داده ایم (یعنی میل دارد قاتل را بکشد ، میل دارد ، دیه بگیرد و آزاد سازد) اما بهیچوجه برای صاحب خون ، جائز نیست که اسراف در قتل نماید (یعنی : بجای یکنفر ، بیشتر ، و بجای مقتول ضعیف ، افراد شریف دیگری از آن قبیله را بکشد) او مورد یاری خداوند است ^(۲) .

اسلام بقدری خون انسان را محترم شمرده که گویا ارزش حیات و مرگ یکنفر برابر زندگی تمام افراد است : « **من اجل ذلك كتبنا علی بنی**

(۱) ومن یقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالداً فيها و غضب الله علیه ولمنه و اعدله عذابا

عظیماً (سوره نساء آیه ۹۳) .

(۲) سوره اسراء آیه ۳۳ .

اسرائیل انه من قتل نفسا بغير نفس او فساد في الارض فكانما قتل الناس جميعاً و من احياها فكانما احيا الناس جميعاً - برای همین جهت بود که به بنی اسرائیل ، دستور دادیم ، اگر کسی بدون جهت ، کسی را بکشد ، یا در زمین ، ایجاد فتنه و فساد کند ، مثل اینکه تمام مردم را کشته است ، و کسی که شخصی را زنده کند ، مثل اینست که تمام مردم را زنده کرده است ، (۱) .

اسلام ، نه تنها به بزرگ سالان حق حیات میدهد بلکه خون اطفال و کودکان را نیز محترم می‌شمارد: **ولا تقتلوا اولادکم خشية اطلاق فحن نرزقهم و اياکم ان قتلهم کان خطئاً کبيراً -** فرزندان خودتان را از ترس فقر و تنگدستی نکشید ، ما بآنها و شما روزی میدهیم ، کشتن آنها خطای بسیار بزرگی است ، (۲) .

پیغمبر اسلام ، در خطابه‌ای که در آخرین سال زندگانش در « منی » در برابر ابوه جمعیت مسلمین ، ایراد نمود ، موضوع حق حیات و احترام بخون را با اهمیت شایانی یاد فرمود :

« ايها الناس ان دماکم و اموالکم حرام الی ان تلقوا ربکم - ای مردم خونها و اموال شما تا روز قیامت ، بر یکدیگر حرام است (۳) .

ابن عباس میگوید : در زمان حیات پیغمبر ﷺ ، کسی را در مدینه کشتند ولی قاتلش معلوم نبود ، خبر بر رسول خدا دادند ، حضرت بمنبر تشریف برد و فرمود : **« اگر تمام ساکنان آسمان و زمین ، در قتل انسانی شرکت داشته باشند ، خدا همه را عذاب خواهد کرد مگر آنکه مشیتش تنبیر کند »** .

مسلمان و غیر مسلمان ، در داشتن این حق « حق زندگی » باهم فرق ندارند ، کفار مادامی که در صدد نابودی اسلام و جنگ با مسلمانان نباشند ، خواه بشکل پناهندگی

(۱) سوره مائده آیه ۳۲ .

(۲) سوره اسراء آیه ۳۱

(۳) سیره ابن هشام ج ۲ ص ۶۰۳

(۴) حقوق الانسان ص ۵۷

و خواه بشکل معاهد، رهم پیمانی با مسلمین، و خواه بشکل اهل زمه و یا پیام رسان، باشند، جان و مال و ناموس و حیثیت شان، محفوظ خواهد بود.

پیامبر اسلام، فرمود «هر کسی هم پیمانی بکشد، هرگز بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد» (۱).

و نیز فرموده است: «هر کسی اهل زمه‌ای را بکشد، خداوند بهشت را بر او حرام کرده است» (۲).

اسلام، برای حفظ جان مردم و اینکه کسی بحیات دیگران، قصد سوئی نکرده خون مردم را ملعبه نسازد، قانون «قصاص و دیات» را قرار داده است:

«و کتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس والعین بالعين واللائف بالائف والاذن

بالاذن والسن بالنس والجر ورح قصاص فمن تصدق فهو كفارة له ومن لم يحکم بما

انزل الله فاولئك هم الظالمون - و مادر توارت، برای بنی اسرائیل، نوشتیم که نفس در مقابل نفس چشم در مقابل چشم، بینی در مقابل بینی، گوش در مقابل گوش، دندان در مقابل دندان، جراحات دیگر، بمانندش، بایستی قصاص شود و هر گاه کسی جانی را بخشید، این عمل، برایش کفاره‌ای خواهد بود، لیکن اگر کسی بآنچه که خدا فرستاده حکم نکند، از تیپ ظالمان، بشمار خواهد رفت (سوره مائده آیه ۴۵).

اسلام، برای قانون (قصاص) بقدری ارزش قائل است که تنها در پرتو اجرای

آن «حیات عمومی» را باقی و پابرجا میداند: «ولکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب لعلکم تتقون - برای شما خردمندان، در قانون قصاص، حیات عمومی است شاید برهیزگاری کنید (سوره بقره آیه ۱۷۹).



امنیت و حیثیت شخصی و اجتماعی

اسلام، خواهان محیطی است که از هر نوع مریض و مریض اخلاقی و اجتماعی بدور بوده همه کس بتواند از عدالت اجتماعی و امنیت عمومی و حفظ آبرو و حیثیت شخصی، برخوردار باشد.

اسلام برای بوجود آوردن چنین محیطی از دوراه اقدام میکند:



۱ - از راه تعالیم اخلاقی:

اسلام، هر نوع عملی را که موجب ضرر، اهانت، شامت، لعن و طعن، تحقیر، اذیت، آزار، ترسیدن... دیگران باشد و یا باعث آبروریزی و سلب امنیت شخصی و اجتماعی و لطمه بحیثیات مردم گردد، تحریم کرده است.

اسلام، در باره کسانی که نسبت بمردم شایسته (مؤمن) اذیت و آزار روا میدارند اینطور میکوید:

« وَالَّذِينَ يُوْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا
بِهَتَانًا وَاِثْمًا مِّمَّنْا - آنانکه مردان و زنان با ایمان را بی تقصیر و گناه (بیجهت) بیآزارند ، بترسند که دانسته گناه و تهمت بزرگی را مرتکب شده اند (۱) . »

و نیز از آنحضرت است که میفرماید: « آیا شما را از صفات شخص با ایمان ، باخبر نسازم ؟ او کسی است که دیگران از او برمال و جانشان ، ایمنی دارند ، آیا از صفات شخص مسلمان ، برای شما نگویم ؟ او کسی است که مسلمانها از زبان و دستش آزار نمی بینند ، برای شخص مؤمن حرام است که نسبت بمؤمن دیگری ستم کند ، یا او را خورد کند ، یا از او غیبت نماید ، و یا او را از خود دور کرده و براند (۲) . »

(۱) - سوره احزاب آیه ۵۸

(۲) جامع السمادات ج ۲ ص ۳۱۴

وباز از آنحضرت نقل شده است که فرمود: «خصلتان نیس فوقهما شیء»:

الشرك بالله تعالى والضر بعباد الله - دوخصلت است که از لحاظ بدی بالاتر از آنها چیزی نیست، یکی شرك بخدا و دیگری ضرر وارد ساختن به بندگان خدا (۱) .
پیغمبر اسلام، هر عملی را که موجب ناراحتی و ترسیدن بندگان خدا گردد، حرام و ظلمی بزرگ، میداند: «لا ترعوا المسلم فان روعة المسلم ظلم عظیم - مسلمان را ترسانید، زیرا چنین عملی ظلم بزرگی است» (۲) .

نکته‌ای که باید توجه داشت اینستکه: سلب امنیت، و لطمه زدن به حیثیت دیگران بطور کلی حرام است و هیچگونه اختصاص بمسلمان ندارد.
هشام بن حکم، گروهی از اهل زمه را در شام دید که مورد اذیت و آزار، قرار گرفته‌اند، فوراً دستور رفع اذیت آنان را صادر نمود و گفت: از رسول خدا روایت شده است: «خداوند، کسانی را که در این دنیا مردم را مورد شکنجه و آزار قرار میدهند، عذاب و شکنجه خواهد کرد» (۳)

ببینید: اسلام تا چه اندازه رعایت امنیت و حفظ حیثیت مردم، خواه مسلمان و خواه کافر را میکند: «زید بن سعنه» که یکی از علمای بهبود است، نقل میکند: پیغمبر اسلام، برای رفع نیازمندی جمعی از «مؤلفه قلوبهم» مبلغی از او قرض گرفت، پیش از آنکه بوعده ادای قرض، فرارسد، تصمیم گرفت: پیش پیغمبر برود و طلبش را وصول نماید.

میگوید: پیش او رفتم و دامنش را گرفتم و با روی ترش باو گفتم: چرا حقم را نمیدهی ای محمد؟ سوگند بخدا شما فرزندان عبدالمطلب، همه‌تان در اداء دین امروز و فردا میکنید و من اینعمل را بر اثر معاشرت با شما دریافته‌ام!

(۱) جامع السمادات ج ۲ ص ۳۱۴

(۲) حقوق الانسان ص ۶۰

(۳) حقوق الانسان ص ۵۸

زید بن سعه میگوید: عمر با حال غضب بمن نگرست و گفت: ای دشمن خدا این چه حرفی است که در بازه رسولخدا میزنی! اگر پیغمبر خدا رضایت میداد، سرت را با شمشیر میبریدم ولی افسوس که او راضی نیست!

ولی پیامبر خدا با کمال آرامش و محبت بمن نگاه میکرد. آنکاه خطاب ب عمر چنین گفت: «من و او برقتاری غیر از این نیازمندتر بودیم، ایکاش مرا به اداء نیکو و او را به پیروی نیکو امر میکردی! برو دینش را باو بده بعلاوه بیست صاع از خرما ازید میگوید: عمر بفرمان رسولخدا عمل کرد، من باو گفتم: دیگر بیست صاع زیادی چرا؟ عمر گفت: پیغمبر بمن امر کرده است که در عوض تهدیدی که بشما کردم و شما را ترساندم، این بیست صاع را اضافه نمایم» (۱).



۲- راه قانونی

اسلام، برای برقراری عدالت اجتماعی و جلوگیری از هر گونه ستم و سلب امنیت عمومی، دستور میدهد: چنانچه کسی علیه امنیت مردم، با اسلحه ولو آنکه آن اسلحه عصا، چاقو، سنگ و چوب باشد، قیام کند و در جامعه ایجاد خوف و ناامنی نماید، بایستی بحسب شدت وضعف گناهی که مرتکب شده کیفر قتل، دارزدن، قطع دست راست و پای چپ و تبعید را تحمل نماید (۲):

(۱) حقوق الانسان ص ۵۹

(۲) بعضی گفته اند: اگر محارب آدم کشته و مال هم دزدیده باشد، کشته و دست و پا بطور مخالف بریده آنکاه بدار آویخته میشود، و اگر تنها سلب امنیت مردم را برنجانند بدون آدم کشی و بردن مال، تبعید میشود و اگر تنها آدم کشته باشد کشته میشود، و اگر جراحتی بکسی وارد نماید و مالی نبرد، بمقدار جراحت قصاص میشود پس تبعید میگردد و اگر سلب امنیت کند و مالی ببرد، دست و پا بطور مخالف بریده سپس تبعید میشود (برای تفصیل بحث مراجعه شود بکتاب شرح لعمه ج ۲ ص ۳۱۶)

« انما جزاء، الذین یحاربون الله ورسوله ویسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا ویصلبوا او تقطع ایدیهم وارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض ذلک لهم خزی فی الدنیا ولهم فی الاخره عذاب عظیم - کفر کسانی که با خدا و رسولش ، سرستیز و جنگ دارند ، و در زمین ایجاد فساد میکنند ، بایستی کشته ، یا بدار آویخته یا دست و پایشان بطور خلاف بریده و یا تبعید شوند ، و تازه این کیفر دنیائی آنها است و برای آنها در آخرت عذاب بزرگی است (سوره مائده آیه ۳۳) .

در مواردی که سلب امنیت و لطمه به حیثیت دیگران ، تا این درجه نرسیده باشد ، حکومت اسلامی طبق صلاحدید خویش و مصالح جامعه حق دارد ، افراد متعددی و متجاوز را « تعزیر » و تنبیه نماید .

از آنجا که تفصیل بیشتر این بحث (امنیت و حیثیت . . .) ضمن مباحث آینده این کتاب خواهد آمد بعلاوه قسمتی از مسائل مربوط بآن ، در مباحث گذشته مورد گفتگو قرار گرفته است از اینجهت ، بهمین مقدار اکتفا میشود .



آزادی تا مرز قانون

تا اینجا نظر عمیق و جهان بینانه اسلام را درباره اقسام « آزادی » دیدیم و دانستیم که اسلام، بزرگترین پرچمدار آزادی است، و بطور قطع در هیچ آئینی بقدر آن، از « آزادی » طرفداری و جانبداری نشده است.

اما حقیقتی که در خاتمه این بحث، لازم بنذکر است اینستکه: بیشتر جرائم و حوادث نامطلوبیکه چهره تاریخ بشریت را سیاه کرده و میکند معاول همین روح آزادیخواهی بوده و بنام مقدس آزادی صورت گرفته و میگردد!

اگر ممالک نیرومند جهان، کشورهای کوچک و ضعیف را مستعمره خود قرار میدهند، و از منابع ثروت و کانهای طبیعی آنها تا آنجا که میتوانند، استفاده میکنند شریان حیاتی مردم آن سرزمینها را مانند زالو مکیده و در جمیع شئون حیاتی آنان بطور فعال مایشائی مداخله میکنند، اینکار را بنام مقدس « آزادی » انجام میدهند!

اگر اقویا و ثروتمندان، از راه مکیدن خون ضعفا و بیچارگان، و گرفتن ربا و رشوه، حق و حساب و غیره، درخت وجود طبقه کارگرو زحمتکش را خشک کرده و سفره خود را رنگین تر میسازند، و از این راه بر حجم طبقه ناراضی افزوده و اختلاف طبقاتی را شدید تر میکنند، آنها هم، اینکار را بنام مقدس « آزادی » در اجرای منویات و خواستههای نامشروع خود و تصرفات خود مختارانه در اموال و ثروت خویش، یادبگران انجام میدهند!

اگر نویسندگان، و صاحبان جراند و مطبوعات، با نشر عکسهای لخت و عریان زنان آلوده، و نقل داستانهای گمراه کننده و مطالب مسموم و فضیلت کش، افکار مردم، بالاخص طبقه جوان را منحرف و مسموم، می سازند، و در نتیجه آمار جرائم و جنایات را افزایش میدهند، آنها نیز، اینکارها را بنام مقدس « آزادی »

مطبوعات انجام میدهند!

اگر عده‌ای از زنان آلوده و پلہوس در مجالس و شب نشینیهای خصوصی و یاد مرراکز و مناظر عمومی، بانسان دادن نیمی (یا با استثنای بعضی مواضع!) از بدن خود، با آن مدهای لعنتی، آتش شهوت طبقه جوان و طائفه مردان را مشتعل می‌سازند و از این رهگذر، هزاران حوادث ناگوار و نامطلوب، در اجتماع، پدید می‌آورند، آنها نیز، این اعمال را بنام مقدس «آزادی»، آری بنام مقدس آزادی، انجام میدهند!

اگر بازرگانان و اصناف و پیشه‌وران و طبقات مختلف مردم، از راه فروش اجناس قلبی، هزاران نفر را فلج، یا مسموم، یا مریض و بدبخت میکنند، آنها هم، زیر نقاب «آزادی»، اقتصادی، مرتکب چنین اعمال خلافی میشوند!

کوتاه سخن اینکه: بسیاری از مردم، از این کلمه مقدس (آزادی) سوء استفاده میکنند، و بیشتر جرائم و اعمال خلاف انسانیت، از همین راه در خارج صورت می‌گیرند!

چه خوب گفته‌اند: «ای آزادی چه جنایاتی بنام تو مرتکب میشدند؟!»

هر کدام از ما در زندگانی شخصی و روز مره خود، با افرادی روبرو شده‌ایم، هنگامیکه آنها را برای ارتکاب اعمال ناپسندشان، مورد نکوهش قرار میدادیم، در پاسخ، همین حربه زنگ زده را برخ ما میکشیدند و شانها را بالا انداخته، ما را چنین مخاطب می‌سازند: ای بابا بشماچی؟! من میخواهم آزاد باشم، من اختیار خود و مال را دارم! من میخواهم صدای ساز و آواز را دیوام، بلند باشد، من میخواهم پیراهن‌های دکولته، بالای زانو، سینه چاک... پیوشم! من میخواهم شبها در قمار خانه‌ها، سینماها، تاترها، دانسینکها، کاباره‌ها، میخانه‌ها، بارها.... بسر برم! من... و من... و من...!

غافل از اینکه چنانچه مردم، تا این اندازه در ارضاء خواسته‌های نفسانی، آزاد

و لجام کسیخته باشند ، بطوریکه ذیلا شرح داده میشود ، اینست ، سعادت و آزادی عمومی ، در خطر قرار خواهد گرفت و زندگی انسانی تبدیل یک حیات حیوانی خواهد شد .

و اینجا است که ما هم با آن نویسنده دانشمند ، همعقیده شده و تصدیق خواهیم کرد که : « انسان بالذات حیوانی است ، اجتماعی ، معذک حیوان خوشفتاری نیست » (۱) .



حصار قانون

متفکرین بشر ، از دیرزمانی ، برای آنکه از تعدیات و تجاوزات ، جرائم و جنایات و بطور کلی از بلند پروازیها و خودخواهیهای بیجای انسان ، که از غریزه « آزادی خواهی » اوسرچشمه میگیرد ، جلوگیری بعمل آورند ، حصاری از قانون و مقررات دور امیال و خواستههای سرکش او پدید آورده تا بدینوسیله تندرویهای او را تعدیل کرده مصالح و منافع عمومی را در پناه قانون ، محفوظ نگهبدارد (۲) .

گرچه در طول تاریخ ، افرادی پیدا شده اند که برای کلمه « آزادی » معنای وسیع تری قائل بوده و می پنداشتند که انسان ، میتواند : تا حدود تمایلات و شعاع خواهشها ، از آزادی ، بهرمنند گردد ، ولو آنکه منجر به سلب آزادی از دیگران شود . لیکن ، این نیز ، یکی از اشتباهات دیگر آنها بشمار میرود ، زیرا آنها نیکه با این پندار ، آزادی را از دیگران ، سلب ، میکنند ، و در میدان زندگی تنها خود را میخواهند ، باید بدانند : دیگران هم مانند آنها انسانند ، انسان خواهان زندگی

(۱) جنگ و صلح در اسلام ص ۹

(۲) ما تفصیل این بحث را در ابتدای این کتاب نوشته ایم با آنجا مراجعه شود

اجتماعی است ، و در زندگی اجتماعی اگر بنا شود ، هرکسی هرچه دلش خواست انجام دهد و مانند حیوانات افسارگسیخته باشد ، در اینصورت خواه و ناخواه ، تصادمهای شدیدی در جامعه پدید خواهد آمد ، و زندگی اجتماعی انسانی ، بیک زندگی حیوانی که در آن ، جز زور و قلدری و تجاوز بحقوق دیگران ، حکمفرما نیست ، تبدیل خواهد شد و در نتیجه آزادی حقیقی از همه سلب خواهد گردید !

« کانت » در این باره میگوید : « آزادی نه فقط بخود دل بسته است ، بلکه بآزادی دیگران ، نیز ، نیازمند است و قطعیت و عمومیت ، در این باره اساس و زیر بنای اخلاق است . »

« ژان پل سارتر » میگوید : « مسئولیت فردی ما مسئولیت عالم انسانی نیز هست ، انسان نه تنها مسئول وجود منفرد خود ، میباشد ، بلکه مسئولیت سایر انسانها را نیز خواهد داشت . »

و نیز میگوید : آزادی نه تنها بخود دل بسته میباشد ، بلکه بآزادی دیگران ، نیز دیده انتظار دوخته است ،^(۱)

« منتسکیو » مؤلف کتاب « روح القوانین » در این باره مینویسد : « آزادی عبارت از اینست که انسان ، حق داشته باشد ، هر کاری را که قانون اجازه داده و میدهد بکند ، و آنچه که قانون ، منع کرده و صلاح او نیست ، مجبور بانجام آن ، نگردد . در اینصورت ، اگر مرتکب اعمالی شود که قانون ، منع کرده دیگر آزادی وجود نخواهد داشت » (۲) .

قرآن مجید ، نیز در موارد مختلف که به بعضی از آنها ذیلا اشاره میشود ، لجام گسیختگی و آزادی مطلق را غیر جائز ، شمرده از این حقیقت بارز ، بعنوان حدود (مرزهای) خدا یاد کرده است .

۱ - وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ - آن حدود و

(۱) مجله کانون و کلا ، شماره ۱۰۵ ص ۲۰۳

(۲) روح القوانین چاپ چهارم ص ۲۹۲ .

مرزهای قانون خدا است و هر که از حدود خدا تجاوز کند ، بخوبیش ستم کرده است (سوره طلاق آیه ۱) .

۲- **تلك حدود الله فلا تعتدوها و من يتعد حدود الله فاولئك هم الظالمون** - آن حدود خدا است ، از آن ، تجاوز نکنید و کسانی که از حدود خدا تجاوز کنند ، آنان ستمکارانند (سوره بقره آیه ۲۲۹) .

۳- **تلك حدود الله و من يطع الله ورسوله يدخله جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها و ذلك الفوز العظيم و من يعص الله ورسوله يتعد حدوده يدخله ناراً خالداً فيها و له عذاب مهين** - آن حدود (مرزهای قانون) خدا است و هر که از خدا و پیمبرش فرمان برد ، او را به بهشتهائی در آرد که در آن ، جویها روانست و جاودانه در آن ، باشند ، و کامیابی بزرگ اینست . و هر که نافرمانی خدا و پیمبرش کند و از مرزهای او (قانون) تجاوز نماید ، خدا او را در آتش ، همواره میسوزاند ، و برای او عذابی خوارکننده است (سوره نساء آیه ۱۳) .
 با در نظر داشتن مطالب فوق ، میتوان چنین نتیجه گرفت که : بشر آزاد است
 یعنی : حق آزادی شخصی ، آزادی فکری ، آزادی مدنی ، آزادی سیاسی
 و آزادی مذهبی دارد ، اما بطور کلی آزاد و ریسمان گسیخته نیست که همانند
 حیوانات بتواند باتکاء سرپنجه زور و قدرت ، بر جان و مال و ناموس دیگران ، تجاوز
 نماید ، آزاد است ، اما در حدود قانون و مرز مقررات .

« پایان »

* فهرست مطالب *

صفحه	موضوع
۱	پیشگفتار
۳	فروغ تابناک . تلاش در دو قطب مخالف
۱۰	تذکر چند نکته
	بخش اول : حقوق و منابع آن
۱۳	سر پیدایش حقوق
۱۴	سر چشمه حقوق
۱۵	قانون از وجدان و عقل سر چشمه میگیرد
۱۶	حقوق طبیعی و حقوق موضوعه
۱۸	قانون باید از ناحیه جهان آفرین تشریح گردد
۱۹	خاصیت رنگ پذیری عقل و وجدان
۲۴	راهنما و قاضی خطا کار
۲۶	رفع يك اشتباه
	با این دانش محدود ، چگونه میشود این
۲۷	منصب خطیر را اشغال کرد ؟
۳۲	خود خواهی و منافع شخصی ، مانع رعایت مصالح واقعی است
۳۵	ضامن اجرای قوانین چیست ؟
۴۳	منابع حقوق اسلامی و ضمانت اجرای آن: قرآن ، و سنت
۴۹	سنجش صحت و سقم حدیث

صفحه	موضوع
۵۲	اجماع
۵۳	عقل
۵۹	قوانین اسلامی هم سعادت بخش است و هم دارای ضمانت اجراء
۶۲	آیا تعلیم و تربیت میتواند جای مذهب را بگیرد
۶۷	آیا مذاهب توانستند مدینه فاضله بوجود بیاورند
۶۹	بخش دوم : سیر اجمالی حقوق در طول تاریخ
۷۰	قوانین حمورایی
۷۳	منشور کورش کبیر
۷۵	الواح دوازده گانه
۷۶	حقوق در یونان باستان
۷۹	اصول جمهوری افلاطون
۸۲	مکتب فلاسفه رواقی
۸۳	نظرات حقوقی سیسرون
۸۴	اقدام بزرگ ژوستینیان
۸۵	دوران رکود تحول
۸۷	نهضت قانون گذاری در اروپا و غرب
۸۸	استقلال ایالات متحده آمریکا و حقوق
۹۰	انقلاب کبیر فرانسه و حقوق بشر
۹۲	از کنسره وین تا کنسره برلن
۹۳	کنفرانس صلح لاهه
۹۴	جنگ جهانی اول
۹۵	جامعه ملل و عهدنامه ورسای

صفحه	موضوع
۹۶	جنگ جهانی دوم
۹۷	تشکیل سازمان ملل متحد
۹۹	منشور ملل متحد
۱۰۰	مرام و تشکیلات سازمان ملل متحد
۱۰۳	چگونه اعلامیه حقوق بشر بوجود آمد
۱۰۵	بخش سوم اسلام و اعلامیه جهانی حقوق بشر
۱۰۸	ریشه‌های نظام طبقاتی و تبعیضات نژادی
۱۰۹	در میان یونانیها
۱۱۰	در میان رمیها
۱۱۲	در هندوستان
۱۱۳	در ایران باستان
۱۱۵	در عربستان
۱۱۷	نظام طبقاتی و تبعیضات نژادی در قرون اخیر ، ظهور فاشیسم و نازیسم
۱۱۹	نژادپرستی در عصر حاضر
۱۲۰	مشکل تبعیضات نژادی در ایالات متحده آمریکا
۱۲۴	جمعیت نژاد پرست کو - کلاکس - کلان
۱۲۷	لکه ننگ نژاد پرستی بردامن تمدن غربی
۱۲۹	تقاضای کندی از کنگره
۱۳۱	وضع رقت باریسپاهان
۱۳۳	دادگاه عدالت کش
۱۳۵	تظاهرات هیجان انگیز اخیر سپاهان علیه نژاد پرستی
۱۳۸	اسلام چگونه با اختلاف طبقاتی و تبعیضات نژادی مبارزه میکند .

صفحه	موضوع
۱۳۸	اسلام آئین مساوات است
۱۳۹	تساوی در اصل انسانیت
۱۴۴	خطابه پیغمبر اسلام
۱۴۵	عوامل امتیاز و ملاک مساوات
۱۴۹	امتیاز از راه رنگ و نژاد
۱۵۰	جو پیر با ذلفا ازدواج میکند
۱۵۲	امتیاز از راه منطقه زندگی و محل اقامت
۱۵۳	امتیاز از راه ثروت و مال
۱۵۵	ثروت مند برتری جو ، ادب میشود
۱۵۶	اشراف بی کفایت بهترند یا فقراء با دیانت
۱۵۷	درخواست ابلهانه قریش
۱۵۸	نماز
۱۵۹	کنکرة حج
۱۶۱	روح اخوت و برادری در اسلام
۱۶۶	مساوات در حقوق و تکالیف
۱۷۱	مساوات در داوری و اجراء قوانین
۱۷۵	شیرازه ملتها بخاطر عدم رعایت مساوات گسیخته میشود
۱۷۷	علی بدوستش تازیانه میزند
۱۷۹	فرزند استاندار تازیانه میخورد
۱۸۰	پادشاه هسانی از ترس مجازات فرار میکند
۱۸۱	سنجش و مقایسه
۱۸۳	اسلام و آزادی

صفحه	موضوع
۱۸۴	آزادی چیست ؟
۱۸۵	اقسام آزادی
۱۸۶	آزادی شخصی
۱۸۹	آزادی يك حق طبیعی است
۱۹۲	اسلام آثار بردگی منحوس را محو میکند
۱۹۶	اسلام و بردگی
۱۹۹	دورنمائی از وضع رقت بار بردگان پیش از اسلام
۲۰۲	نظر اسلام در باره بردگان
۲۰۸	چرا اسلام بردگی را یکباره لغو نکرد
۲۱۲	اسلام تمام طرق برده گیری ابتدائی جز جنگ را مسدود کرد
۲۱۵	اسلام با اسیران جنگی چه معامله ای میکند
۲۱۷	اسلام چه راههایی برای استخلاص بردگان قرار داده ؟
۲۲۰	دانشمندان غیر مسلمان در این باره چه میگویند ؟
۲۲۲	اینها از لفظ بردگی بدشان میآید
۲۲۴	آزادی فکر
۲۲۵	کوشش برای بی اطلاع نگاهداشتن مردم
۲۲۹	راه مبارزه با این عامل خطرناک
۲۳۱	ساسور عقائد و افکار
۲۳۵	احترام به تفکر و اندیشه آزاد در اسلام
۲۳۸	روح تقلید و خرافه پرستی
۲۳۹	انگیزه خرافه پرستی
۲۴۲	خرافه پرستی در عصر فنا

صفحه	موضوع
۲۴۳	بوسه به مجسمه گودار بللو
۲۴۵	اسلام با دنباله رویهای غلط و خرافه پرستی شدیداً مبارزه میکند
۲۴۷	راههای مبارزه با تقلید و خرافات در اسلام
۲۴۸	عقیده و عمل باید متکی بدلیل روشن باشد
۲۴۹	اکثریت گمراه
۲۵۰	رهبران آلوده
۲۵۲	پیروی بی حساب از غرائز و میلها
۲۵۳	ضرورت مهار کردن غرائز و تمایلات
۲۵۴	عامل خطرناک
۲۵۶	هوی پرستی بدترین نوع بردگی است
۲۵۸	یک پندار غلط
۲۶۱	آزادی سیاسی ، محرومیت از تصدی مناصب ، یونانیها
۲۶۲	رومیها
۲۶۳	هندیها
۲۶۴	ایرانیها ، آزادی سیاسی در عصر حاضر
۲۶۶	تقسیم پستها بر اساس لیاقت
۲۶۷	داستانی از قرآن
۲۶۹	استخدام افراد شایسته
۲۷۲	شایستگی تنها شرط کارمندی است
۲۷۴	آنجا که کردار مؤید گفتار است
۲۷۶	تذکر دو نکته لازم
۲۸۰	آزادی بیان و قلم

صفحه	موضوع
۲۸۲	مشخصات دموکراسی
۲۸۶	مسئولیت همگانی
۲۸۷	مشورت و تبادل نظر
۲۸۸	پیغمبر اسلام با یارانش مشورت میکند
۲۹۱	دعوت بحق و مبارزه با فساد
۲۹۲	الدرز و خیر خواهی
۲۹۶	انتقاد از زمامداران
۲۹۷	این جامه را از کجا آورده‌ای
۲۹۹	تبعید و مرگ بدنبال انتقاد از حکومت قانون، شکن
۳۰۰	شهادت و اسارت در راه آزادی
۳۰۳	آزادی مدنی ، آزادی مسکن
۳۰۴	محدودیت بخاطر ابراز شخصیت
۳۰۵	افراد مفسد تبعید میشوند
۳۰۶	مصونیت در منزل
۳۰۹	آزادی کار
۳۱۱	حمایت از طبقه کارگر
۳۱۴	آزادی مالکیت
۳۱۵	مالکیت فردی از نظر اسلام
۳۱۷	این آزادی نیز محدود میشود
۳۱۹	آزادی مذهبی
۳۲۰	بهبود ملت خود خواه و خرابکار
۳۲۵	دنیا پرستی ملت یهود

صفحه	موضوع
۳۲۷	گوشه‌ای از تصریحات تلمود
۳۲۹	آتش افروزان جنگ
۳۳۰	تورات دستور قتل عام میدهد
۳۳۲	دکترین یهود
۳۳۳	گوشه‌ای از مندرجات این کتاب
۳۳۷	ترازدی آموزنده یهود
۳۳۸	متن این نمایشنامه غم انگیز
۳۴۰	چه عواملی باعث اینهمه جنایات گردیده ؟
۳۴۳	نقشه‌های خرابکارانه یهود علیه اسلام
۳۴۴	مدینه از خرابکاران پاك میشود
۳۴۸	درهم شکستن استقلال سیاسی
۳۵۰	کشتار بیرحمانه مردم قریه دیر یاسین بدست یهود
۳۵۲	تجاوز اخیر اسرائیل
۳۵۵	مسیحیت ملت مهربان و بشر دوست
۳۵۹	محاکم تفنیش عقائد
۳۶۳	آمار وحشتناک
۳۶۵	جنگهای مذهبی
۳۶۷	خون ریزی میان مسیحیان
۳۷۱	اعمال شرم آور مسیحیان در جنگهای صلیبی
۳۷۸	فجایع ننگین مسیحیان در اسپانیا و اندلس
۳۷۸	رفتار مسلمانان با مردم اسپانیا
۳۸۰	هشت قرن بعد
۳۸۲	جنایات باور نکردنی

صفحه	موضوع
۲۸۴	پیدایش فکر همزیستی مذهبی در اروپا و غرب
۲۸۷	اسلام و همزیستی مذهبی
۳۸۸	اسلام و آزادی عقیده
۳۹۲	بحث و مناظره بر اساس منطق و استدلال
۳۹۳	کلیهٔ ادیان آسمانی کلاسها يك مدرسه اند
۳۹۶	زندگی بر اساس نیکی و عدالت
۳۹۷	گفتاری از زمامداران اسلامی
۳۹۹	آزادی در اجرای مراسم مذهبی
۴۰۰	عهدنامهٔ خلیفهٔ دوم با مردم ایلپاء
۴۰۲	نمونه‌هایی از رفتار مسلمین بایروران مذاهب دیگر
۴۰۶	مشاغل و نفوذ پيروان مذاهب دیگر در دستگاه حکومت اسلامی
۴۰۹	اعتراف دانشمندان غیر مسلمان در بارهٔ همزیستی مذهبی اسلامی
۴۱۹	دین شناسی . چرا باید دین داشته باشیم
۴۲۵	چه دینی را باید بپذیریم
۴۳۰	اسلام تنها دین کامل است
۴۳۰	عقل و دین
۴۳۳	دعوت بتوحید
۴۳۴	بیزان فضیلت تنها پرهیزگاریست
۴۳۵	هر کسی مسئول عمل خویش است
۴۳۶	جمع بین آخرت و دنیا
۴۳۸	دعوت بدانش و فرهنگ
۴۳۹	تأسیس مبادی دموکراسی

صفحه	موضوع
۴۴۱	داشتن سیستم اقتصادی کامل
۴۴۵	دارا بودن عالیتیرین دستورات اخلاقی
۴۴۸	پس چرا گروهی با دین مخالفند
۴۴۸	نداستن حقیقت دین
۴۵۰	داخل شدن پاره‌ای از خرافات در دین
۴۵۰	خرابکاری برخی از دینداران
۴۵۲	توسعه علم طبیعی و نفوذ روش حسی
۳۵۳	خودباختگی
۴۵۶	آیا جهاد اسلامی بمنظور تحمیل عقیده است
۴۵۷	جهاد بمنظور دفاع از جان و جلوگیری از فساد وقتنه
۴۶۰	جنگک در راه خدا
۴۶۴	جنگک با توطئه‌گران و پیمان شکنان
۴۶۵	اسلام با چه اشخاصی می‌جنگد ؟
۴۶۷	گواهی بیگانگان
۴۷۳	جهاد بکسرورت اجتماعی است
۴۷۷	جزیه و فلسفهٔ اخذ آن
۴۸۰	اسلام و آزادی تغییر مذهب
۴۸۵	حدود آزادی اظهار عقیده و اجرای مراسم مذهبی در اسلام
۴۸۹	حق زندگی و امنیت شخصی
۴۹۲	از راه تعالیم اخلاقی
۴۹۴	راه قانونی
۴۹۶	آزادی نامرز قانون
۴۹۸	حصار قانون
۵۰۱	فهرست مندرجات

برخی از آثار چاپ شده مؤلف

- ۱- زن و انتخابات با همکاری چند نفر از نویسندگان دانشمند
- ۲- بلاهای اجتماعی قرن ما « « « «
- ۳- اسلام و صلح جهانی با همکاری نویسنده دانشمند جناب آقای سیدهادی خسروشاهی
- ۴- بسوی جهان ابدی
- ۵- بحثی درباره جبر و اختیار
- ۶- تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی
- ۷- نقش سینما در زندگی و تمدن جدید
- ۸- فلسفه آفرینش انسان
- ۹- بزرگترین بیماری قرن بیستم
- ۱۰- ترجمه جلد نهم و دهم الغدیر

I S L A M

and

HUMAN RIGHTS